انتشارات دانشگاه تهران

۴۲۷

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی

تا اواسط قرن پنجم

مجلد اول

تألیف

دکتر ذبیح الله صفا

چاپ دوم

۱۳۳۶

چاپخانه دانشگاه

بها: ۱۱۰ ریال

مقدمه

بنام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر

تمدن اسلامی بدرجه یی از عظمت و درمرتبتی از کمال وپهناوری است که آگهی از همهٔ ابواب و احاطه برهمهٔ انحاء آن بواقع دشوار است واگر کسی یافته شود که درصدد این ادعا برآید، باید بقلت اطلاع وگستاخی وی حکم کرد.

مهمترین عنصر ازعناصر این تمدن، علوم شرعی وعقلی وادبی آنست که بزبانهای عربی وفارسی تألیف و تدوین شده ونه تنها احاطه برهمهٔ آنها واطلاع از تمامی کتب وعلماء هرفن برای این حقیر میسر نشده است، بلکه تصور نمیرود جز برای کسانی که مؤید بتأییدات الهی باشند ممکن باشد. اینست که اگر من گستاخی کرده ودر راهی درآمده‌ام که باید با زاد فراوان وتوشهٔ بسیاروصبرجزیل وزحمت کثیر پیموده شود، نه ازآن بابست که تصورفهم‌علوم اسلامی وادعای بهره‌مندی ازآنها کنم، یا مدعی آن باشم که‌تاریخ‌این دسته ازدانشهای مسلمین را خوب شناخته وبنیکی از کیفیت و کمیت کتب وعلمان آن‌سخن گفته‌ام، بلکه تنها ازآنجهت است که بابی را در تحقیقات تاریخی بزبان پارسی گشوده وقدری از مشکلات کارجویندگان اطلاعات رادراین‌زمینه کاسته باشم.

این کتاب نه‌تنها کامل نیست، بلکه ناقص وحتی ناقص‌تر ازآنست که خواننده بیندیشد ونگارنده خود بموارد نقص آن بیش ازدیگران معترفست لیکن چون رشتهٔ تحقیق رادر آن رها نخواهد کرد، شاید بتأیید خداوند متعال توفیق یابد که درآینده ازشمارهٔ نقائص آن تا آنجا که میسراست بکاهد، و کتابرا بوضعی که شایستهٔ نام وموضوع آنست درآورد.

فعلا این یك مجلد بمنزلهٔ «پیش‌درآمد» وآنهم «پیش درآمد» ناقصی از نحوهٔ عمل در تاریخ علوم عقلی اسلامیست، که رسیدن باصل وحقیقت آن درنظر حقیر واقعاً دشوار است.

چنانکه خوانندهٔ گرامی آگاهست علوم عقلی درتمدن اسلامی اطلاق میشود برتمام انواع حکمت واصول و فروع هریك از چهار علم الهی وطبیعی وریاضی واخلاق، ازین علوم بحث در علوم الهی وکلیات علم طبیعی وعلم اخلاق‌را امروز باید ذیل عنوان‌حکمت یا فلسفه مورد مطالعه درآوریم واجزاء علوم طبیعی وعلوم ریاضی را جداگانه مورد بحث قرار دهیم وچون علم کلام نیز از بسیاری جهات بستگی بحکمت دارد بابی‌خاص‌را مخصوص آن کنیم.

پس معلوم میشود که تحقیق نسبة مفصل در علوم عقلی اگرچه بچند قرن معین هم مقصور ومنحصر باشد ، دریك مجلد میسر نیست . اینست که نگارنده این مجلد را تنها بذکر مقدمات و بحث در تاریخ حکمت در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم مخصوص کرده است وتاریخ باقی علوم را درمجلداتی دیگر بازخواهد گفت .

نکته‌یی که اینجا قابل ذکراست آنکه : در تاریخ علوم عقلی هیچگاه بحث درحقیقت وچگونگی یك یا چند علم مراد نیست، بلکه سیر آن علوم وتکاملی که نزد هریك از علماء فن یافته مورد نظر ومطالعه است . پس خوانندهٔ گرامی نباید دراین کتاب منتظر آن باشد که فی المثل عین مباحث علم فلسفه وطب وریاضی را بیابد ، بلکه اگر هم بذکر عقاید حکیم و ریاضی وطبیبی مبادرت شود مراد بیان موارد تکاملی است که او در آن علوم بوجود آورده است ، واگر عقاید حکیمی باختصار آورده شود ، مقصود اشاره بموارد اصلی واساسی مبحث اوست وکاری باثبات سخنان او ودفاع از آن نمیتوان داشت .

نکتهٔ دیگر قابل طرح آنست که درهمهٔ مجلدات این کتاب دامنهٔ بحث تامیانهٔ قرن پنجم کشیده خواهد شد زیراکار اصلی واساسی مسلمین درعلوم عقلی خاصه درقسمت شرقی ممالك اسلامی تا همین ایام بوده است . دیگرآنکه تحقیق تاریخ علوم عقلی درهمهٔ ادوار تمدن اسلامی ازقدرت یك تن خارج است و وقت و زمان کافی وفرصت موسع میخواهد .

درمجلد حاضر بعد ازآنکه شمه‌یی ازمقدمات آشنایی مسلمین با علوم عقلی ومراکز مهم علمی ، پیش ازرواج علوم عقلی، درمیان مسلمانان، و کیفیت نقل علوم عقلی، سخن گفته شد ، بحثی مختصر در وضع علوم عقلی درتمدن اسلامی وسپس مطالعه‌یی درتاریخ فلسفه درتمدن اسلامی ، صورت گرفت وابواب کتاب بنحوی که درفهرست مطالب ذکرشده است ترتیب یافت .

واما کیفیت تدوین وطبع کتاب وپاره‌یی ملاحظات که باید بنظر خوانندهٔ عزیز برسد :

این کتاب ناچیز چنانکه بامختصردقتی در آن معلوم میشود حاصل مطالعات پراگنده بیست که مؤلف از چندسال پیش درتاریخ علوم عقلی میکرده و گاه بصورت مقالاتی درپاره‌یی از مجلات مانند دورهٔ جدید مجلهٔ شیروخورشید سرخ ایران ومجلهٔ مهرویغماودانش وجز آن منتشر میساخته است .

سه سال پیش بنا براجازهٔ دانشگاه تهران برآن شدم قسمتی از مقالات خود را که از حدود سال ۱۳۱۲ ببعد درمجلات انتشار داده بودم بصورت کتابی درآورم. نخست بطبع یکی از مقالات خود بعنوان «ترجمه ومترجمان درتمدن اسلامی و کیفیت انتقال طب وفلسفه وعلوم ریاضی باسلام» که از شمارهٔ دوازدهم سال اول مجلهٔ شیر وخورشید

سرخ ایران (اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸) تا چند شماره انتشار یافته بود، آغاز کردم و دراین حال بجای آنکه قرار اصلی خود را اجرا کنم بهتر آن دیدم مقالات دیگری را که درزمینه تاریخ علوم درهمان مجله و بعض مجلات دیگرانتشار داده بودم ، برمقالهٔ مذکور بیفزایم وفواصل مطالب را پر کنم تا مجموعهٔ آن مقالات وتحریرات جدید بصورت کتابی درآید و کتابی که اکنون تقدیم خوانندهٔ گرامی میشود بدین طریق فراهم آمده است .

پس نخستین مطلبی که باید ملحوظ نظر خوانندهٔ گرامی باشد آنست که این کتاب پیش از طبع تنظیم وتدوین نشده بود تا چنانکه باید ترتیب کامل یابد وابواب وفصول آن منظم شود، بلکه قسمت اعظم آن بصورت یادداشتهایی درحین طبع تهیه گردیده و بمطبعه فرستاده شده است وبدین سبب اگرعدم تناسب یا نقصی در بعض موارد آن مشاهده شود برنویسندهٔ ناچیز آن خواهند بخشید .

چون درایراد نام مترجمان ومؤلفان ، مراد بیان مجموعهٔ کارهایی بودکه در فن خود انجام داده‌اند نه ذکر مؤلفات موجود ومطبوع آنان، این کاردرملحقاتی که بر کتاب افزوده شد ، انجام یافت ودرآنها سعی شد غیر از کتب موجود که درمتن کتاب مذکور افتاده است ، از باقی کتب موجود تا آنجا که اطلاعی بدست آمده یاد شود، وپیداست که دراین مورد هم مدعی نیستم که کاری خالی از نقص انجام یافته است وشاید بسیاری از نسخ خطی و کتب مطبوع دیگر باشد که از وجود آنها اطلاع حاصل نشده و بذکر آنها درملحقات مذکور مبادرت نگردیده است وامید است این نقص نیز بعدازاین جبران شود.

مطلب دیگری که تذکار آن لازمست آنکه : اگر ترجمه‌یی ازمتنهای عربی واروپایی در بعض موارد این کتاب صورت گرفته باشد از آنجهت نبود که بیك ترجمهٔ ادبی تحت اللفظ که هیچیك از اجزاء کلام درآن ساقط نشده ویا عنداللزوم تغییر نیافته باشد ، دست‌زده باشم بلکه مراد آن بودکه با حفظ مطلب ومقصود اصلی خلاصه‌یی که بکارخواننده آید ترتیب داده شود . اینست که در بعض موارد تطبیق ترجمه راکلمه بکلمه بامتن اصلی ضمانت نمی کنم .

بعد از اتمام این مقدمه چند صحیفه خاص اصلاحات واضافاتیست که نسبت بپاره‌یی از موارد کتاب بعد از طبع تا موقع تنظیم این مقدمه بنظررسیده است . ازخوانندهٔ عزیز تقاضا میکنم پیش ازخواندن کتاب باین قسمت مراجعه کند .

درمتن کتاب چند جا که تحریر کلمات ایرانی یا هندی قدیم بحروف لاتین لازم بود، حرف c بجای حرف چ و a بجای فتحه و â بجای «آ» بکاربرده شد .

در فهرست عام کتاب هرجا که زیر دوعدد خطی نهاده شد (مثلا <u>۳۵۲ - ۳۵۵</u> علامت آنست که راجع بکتاب یاکسی یا قومی از صحیفهٔ ۳۵۲ تا صحیفه ۳۵۵ بحث‌شده

است ودرغیر این صورت هرعدد نشانهٔ ذکر اسم دریک صحیفه است .

در چند مورد معدود کتاب از ذکر مآخذ غفلت شده است واز این بابت پوزش میخواهم .

تهران ۲۰ دیماه ۱۳۳۱

ذبیح‌الله صفا

اینك بنا بردستور دانشگاه تهران بطبع دوم این کتاب که‌ازمدتی‌پیش نایاب شده است همت میگمارم وازخداوند متعال دراین کار توفیق می‌طلبم .

تهران ۱۳۳۶ شمسی

فهرست مطالب

فصل اول

مراکز مهم علوم

مقارن ظهور اسلام

علوم عقلی درتمدن اسلامی که دراین کتاب مورد بحث ومطالعهٔ ماست ازآمیزش اطلاعات وآثار علمی چند قوم واختلاط تمدنهای یونانی وایرانی و هندی و عربی پدید آمد ودراین امر بیش‌ازهمه ایرانیان و گروهی ازمترجمان و ناقلان مسیحی و سریانی وصابئی وهندی و نبطی شرکت داشتند و بیاری‌آنانست که بنیاد علوم درخشان اسلامی نهاده شد. پس برای آنکه مبادی نقل علوم و کیفیت ظهور مترجمان در تمدن اسلامی آشکارشود لازم‌است راجع بیکایك این مبادی ووضع علوم ومعارف درآنها سخن گوییم.

پیش ازآنکه دین اسلام ازآسیای مرکزی تا جبال پیرنه را تحت تسلط و نفوذ درآورد، دراین قسمت ازجهان متمدن‌آنروزگار چهار حوزهٔ عمدهٔ علمی شهرت داشت که نخست مرکز علمی اسکندریه و دوم مراکز علمی شام و شمال بین النهرین و متصرفات غربی ساسانیان وسوم دارالعلم گندشاپور وسایر مراکزتعلیم درایران وچهارم هندوستان بود:

۱ - حوزهٔ علمی اسکندریه

مرکزیت علمی‌اسکندریه ازدورهٔ بطالسه یعنی‌جانشینان بطلیموس (بطولوماوس) اول سوتر[1] (۳۲۳-۲۸۲ ق. م.) سردار معروف اسکندر، که پس از انقسام ممالك وی صاحب مصر گشت، آغاز شد واز این عهد است که اسکندریه جانشین‌آتن ووارث تمدن یونان و یکی ازمراکز تلاقی افکار علمی وفلسفی و عرفانی شرق و غرب شد ودر

۱- Ptolémée (Ptolemaios) Soter

آن‌مدرسه و کتابخانه‌و رصد خانه برپا گشت‌و فلاسفه ودانشمندان بزرگی درریاضیات و نجوم و طبیعیات و طب و جغرافیا ازآنجا ظهور کردند که اگرچه غالباً بر اثر دانشمندان و فلاسفهٔ قدیم یونان گام نهاده‌اندولی‌بهرحال در تمدن و علوم دنیای بعد از خویش صاحب تأثیر بسیار بوده‌اند. از جملهٔ این بزرگان یکی اقلیدس (۱) مهندس بزرگ‌بود که‌اورا برخی معاصر بطلیموس دوم فیلادلفوس (بطولوماوس فیلاذلفوس) (۲) (۲۸۳-۲۴۶ ق.م.) دانسته‌اند لیکن حق آنست که اورا معاصر بطلیموس اول سوتر بدانیم. وی درسال ۳۰۶ ق.م. ولادت‌یافت و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۵ ق.م. در گذشت و تنها یك یا سه سال از سلطنت بطلیموس فیلادلفوس را درك كرد. اقلیدس معلم مدرسهٔ اسکندریه و از بنیان گذاران بزرگ علم هندسه است. دیگر از این بزرگان ارشمیدس (۳) صقلی (سیسیلی) ازاهل سیراکوز (۲۸۷-۲۱۲ ق.م.) ریاضی‌دان و صاحب‌اکتشافات بزرگ‌است که‌ازتربیت‌یافتگان‌حوزهٔ علمی‌اسکندریه محسوب میشود ودیگر ابولونیوس (ابلونیوس) (٤) ریاضی‌دان مشهور معروف به ابلونیوس‌النجار صاحب بحث های مختلف در قطع مخروطات و مؤلف کتابی در این علم است که قسمتی ازآن بعربی ترجمه شده بود. وی درقرن سوم قبل از میلاد میزیست. دیگر اراتوستنس (٥) (۲۷۶-۱۹۶ ق.م.) فیلسوف وریاضی‌دان‌بزرگ‌ودیگر هیبارخوس (ابرخس) (٦) (متوفی بسال ۱۲۵ ق.م.) منجم بزرگ‌و صاحب نظریه هـای خاص در مسائل فلکی و دیگر بطلیموس القلوذی (۷) (قرن دوم میلادی) که با پیروی ازآراء ابرخس کتاب معروف خود المجسطی (۸) را نگاشت.

شهرت حوزهٔ علمی اسکندریه درطب وتشریح نیز بسیار بود. درآن حوزه روش اطبای‌بزرگ‌یونانی‌علی‌الخصوص‌ابقراط‌پسرهراقلیدس (۹) طبیب‌نامبرداریونانی (۴۶۰-۳۵۵ قبل‌ازمیلاد) ادامه‌یافته و کتب آنان موردبحث ومطالعه وتفسیر وتوضیح قرار گرفته‌بود.

۱- Eukleides (Euclide) d'Alexandreia
۲- Ptolémée Philadelphe
۳- Archimedes (Archimède) de Syrakousai
٤- Apollonios de perga
٥- Eratosthenes de Kyrene
٦- Hipparchos (Hipparque)
۷- Ptolemaios, Klaudios d'Alexandreia
۸- L'Almageste
۹- Hippokrates (Hippocrate) de Kos fils de Herakleides

طبیبان اسکندریه ومتخرجین این‌حوزهٔ علمی در پزشکی خود نیز تألیفات و اکتشافاتی در طب و داروشناسی و تشریح داشته‌اند که نزدیك بهمهٔ آنها مورد استفادهٔ مترجمان و طبیبان حوزه های علمی بعـد خاصه حوزهٔ علمی بغداد قرار گرفت. از اجلهٔ اطباءِ اولین این حوزهٔ علمی و از بنیان گذاران آن یکی ارسسطراطس (۱) طبیب بزرگ‌قرن چهارم وسوم قبل ازمیلاد (متوفی بسال ۲۸۰ ق. م.) را باید شمرد. وی در ازمیر یك مدرسهٔ معروف را بنیان گذاشت و خود درتشریح و طب عمومی از مشاهیر عصر خویش بود. دیگر از این بزرگان هیروفیلوس (۲) طبیب و عـالم تشریح بزرگ یونانی است کـه در حدود ۳۳۵ پیش از میلاد ولادت یـافته و اولین کس بود که بفرمان بطلیموس به‌پیروی از روش ایرانیان پیش ازاسلام به‌تجارب طبی درمحکومین ومحبوسین مبادرت کرد. وی در ایجاد و تشکیل حـوزهٔ علمی اسکندریه سهم بزرگی داشت. شهـرت حوزهٔ علمی اسکندریه در طب یکی از اطبای مشهور دنیای قدیم را باین شهر کشانید و او درآنجا تربیت یـافت و از مشاهیر اطبای عالم گشت، این طبیب مشهور جالینوس القلوذی (۳) از اهل برغامس بود که بسال ۱۳۱ میلادی ولادت یافت ودر حدود ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی در گذشت و مدتی از زندگانی خودرا در رم گذراند. جالینوس در فلسفه و طب تحصیل کرد ودر این هردو علم از وی درحدود صد کتاب ورساله باقیست و غالب آنهـا بچاپ رسیده. جالینوس نه تنها غالب کتب ابقراط را شرح و تفسیر کرده بلکه خود نیز در طب و داروشناسی وتشریح تألیفات و مطالعات مهم داشته است که همهٔ آنها مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت. بعد ازجالینوس از بزرگترین و مشهورترین اطبای اسکندریه که کتب وی در تمدن اسلامی شهرت بسیار داشته و بعربی ترجمه شده و از ذکر نـام او گزیری نیست اوریباسیوس برغامسی (٤) است (۳۲۵ـ٤۰۰ میـلادی). وی شاگرد زنون قبرسی (٥) و مؤلف کتابهـای مهـم و معتبری در طب و شروحـی برابقراط بود.

۱ــ Erasistrates (Erasistrate) ۲ــ Herophilos (Hérophile) de Chalkedonia
۳ــ Galenos (Galien) Klaudios de Pergamon (Pergame)
٤ــ Oreibasios (Oribase) de Pergamon ٥ــ Zénon de Chypre

اهمیت حوزهٔ علمی اسکندریه درفلسفه نیزچه دراواخر عهد بطالسه وچه دردورهٔ تسلط روم بسیاروهمپایهٔ شهرت آن درریاضیات ونجوم وطب وطبیعیات بوده‌است. خاصیت حوزهٔ اسکندریه علاوه برایجاد شروح متعددی برارسطوو افلاطون، علی الخصوص درآنست که درآنجا ازتوافق عقاید افلاطون وارسطو وهمچنین آراء فلسفی ودینی یونانی با عقاید دینی و فلسفی یهود ونصرانی روشهای جدیدی در فلسفه ظهور کرد مانند روش افلاطونی جدید وروش فیثاغوری جدید. ازفلاسفهٔ مشهوراین شهر، یکی فیلون اسکندرانی معروف به فیلون یهودی [۱] (۲۰ ق م ـ ۴۰ میلادی) ودیگر امونیوس (الحمونیوس ـ الحموموس؟) سکاس [۲] (آخر قرن دوم واوایل قرن سوم میلادی) بنیان گذار فلسفهٔ افلاطونی جدید وشاگردان مشهور او فلوطین [۳] صاحب تاسوعات [٤] (۲۰۳ یا ۲۰۵ ـ ۲۷۰ میلادی) و لونگین [٥] واوریگن [٦] وفرفوریوس [۷] (۲۳۲ یا ۲۳۳ ـ ۳۰٤ میلادی) بوده‌اند که فلسفهٔ افلاطونی‌را بکمال رسانیدند ودرتحکیم مبانی این‌فلسفه سهم عمده با امونیوس وفلوطین و فرفوریوس بوده است. درقرن چهارم ازمعروفترین مدافعان فلسفهٔ افلاطونی جدید یکی یامبلیخس (ایامبلیخس) [۸] (متوفی درحدودسال ۳۳۰ یا ۳۳۳ میلادی) است که‌معتقد بحصول علم‌از طریق کشف‌و شهود بود. بعداً این دبستان بوسیلهٔ اشخاصی مانند سوریانوس [۹] و برقلس (ابرقلس) [۱۰] باتن‌منتقل‌شد. این‌نکته‌را باید بیادداشت که مؤسسین این‌طریقت نخست درآتن‌ورم وسپس‌دراسکندریه وبازدرآتن‌وبرخی‌ازبلاد آسیای‌صغیر بسرمیبرده‌اند وسرانجام دردورهٔ خسرو انوشروان دسته‌یی‌از پیشروان‌آن چنانکه خواهیم دید بایران پناهنده شدند.

بر روی هم حوزهٔ علمی اسکندریه در مسائل مختلفی از قبیل طب و نجوم و ریاضیات و کیمیا و جغرافیا و فلسفه شهرت داشت. این حوزه چنانکه خواهیم دید تا اواخر قرن اول هجری یعنی تا عهد عمربن‌عبدالعزیز دایر بود وبنابر بعضی‌اقوال درعهد

۱ــ Philon d'Alexandreia (Philon le Juif) ۲ــ Ammonios Saccas
۳ــ Plotinos (Plotin) de Nikopolis ٤ــ Ennèades (Neuvaines) ٥ــ Longin
٦ــ Origène ۷ــ Porphyrios (Alias Malchos) de Batanea ou de Tyron
۸ــ Jamblichos (Jamblique) ۹ــ Syrianos
۱۰ــ Proklos (Proclus) de Byzantion قرن پنجم میلادی

این خلیفه بانطاکیه منتقل گشت .

پس از آنکه بیزانتیوم (بیزنطه) یعنی قسطنطنیه مرکز امپراطوری روم شرقی گشت بر اثر توجه امپراطوران روم شرقی مرکز علمی خاصی نیز در آنجا تأسیس شد ولی نه تنها هیچگاه باهمیت اسکندریه نرسید بلکه چون دورهٔ رونق آن مصادف با عهد تسلط متعصبین گردید پیشرفت قابل ملاحظه‌یی نکرد . در این شهر فلسفه برای اثبات دین بخدمت گرفته شد و بهمین سبب فلسفهٔ خاصی که متوجه اثبات عقاید دین عیسی بود بوجود آمد و مهمترین کسی که در این مکتب شهرت دارد یوحنا دمشقی [1] است که در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) میزیست . علاوه براین درشهر رم نیز پس ازفتح یونان بدست رومیان و با حمل مقادیری کتاب از یونان بروم، مرکز علمی بزرگی ایجاد گشت و بفرمان اوغسطس (او گوستوس) مدرسهٔ بزرگ روم تأسیس یافت واین شهر نیز ازرقبای اسکندریه بود و اگرچه با وجود این رقبا ورقیبان دیگری که مقارن تسلط اسلام بوجود آمده بودند وبعداً راجع بآنها سخن خواهیم گفت ازاهمیت ومرکزیت علمی این شهر بسیار کاسته شد لیکن مسلم است که مدرسهٔ اسکندریه مقارن فتح مصر بدست عرب دائر بود .

شهر اسکندریه بنا براطلاعاتی که بما رسیده است کتابخانهای متعدد داشت که بعض آنها در گیرودار اختلافات وتعصبات ازمیان رفت . اولین و مهمترین آنها کتابخانهٔ معروف اسکندریه بود که بطلیموس اول سوتر آنرا بنیاد نهاد . این کتابخانه بانضمام کتابخانهٔ سراپیون [2] تا حدود ۷۰۰ هزارمجلد کتاب داشت. کتابخانهٔ اسکندریه بعد از ورود قیصر درسال ۴۷ بفرمان اوسوخته شد وباز بایجاد آن همت گماشتند وسپس در سال ۳۹۰ ویران گشت و بقایای آنرا عربان بعد از تسلط براسکندریه (۶۴۱ میلادی مطابق با سال ۱۹ هجری) سوختند .

کتابخانهٔ سراپیون در عهد ثیوذوسیوس اول [3] امپراطور معروف روم و پراگنندهٔ بزرگ آیین مسیح (۳۷۹-۳۹۵ م .) بسال ۳۹۱ میلادی بغارت رفت وبعد از

۱— Ioannes de Damaskos (Jean de Damas)

۲— Sérapéion   ۳— Théôdose 1

آخر قرن چهارم میلادی کتابخانهٔ بزرگی در اسکندریه وجود نداشت. علاوه بر این چون تعصبات دینی دراین عهد بسیار شدت یافته بود مدرسهٔ فلسفی مهمی‌هم نمیتوانست برای معلمان ومتعلمان بت‌پرست وغیرعیسوی باقی بماند. با تمام این‌احوال مدارس و کتابخانهای خصوصی‌دراسکندریه همچنان موجود بود و وجود قرائن مختلف باین‌امر گواهی میدهد و مثلا بعضی اوراق پاپیروس متعلق باواخر قرن پنجم میلادی وجود کتابخانهایی‌را درآنها ثابت میکند.

درحدود سال ۵۰۰ میلادی امونیوس پسر هرمیاس [۱] شاگرد ابرقلس (برقلس) سابق‌الذکر، یکی‌ازافلاطونیون جدید که درعین‌حال‌ازشرّاح ارسطونیز بود واورا برخی با امونیوس سکاس اشتباه کرده‌اند، در فلسفه شهرت داشت و رئیس یکی از مدارس و اسامی شاگردان اومانند سنبلیقیوس [۲] و دمسقیوس [۳] و اسقلیبیوس [۴] و الامفیدورس الاصغر [۵] مفسرین کتب ارسطو وبعضی‌ازآثار افلاطون وازافلاطونیون‌جدید نزد علمای مسلمین معروف بوده است و بعد ازاین دسته نیز از علمای دیگری مانند زکریای [۶] مدرسی و دوست اوسویرس [۷] که بعداً بانطاکیه منتقل گشت اطلاعاتی‌داریم‌وهمچنین است از یحیی‌النحوی [۸] معروف به یحیی محب‌الاجتهاد (محب‌التعب) [۹] (منسوب بجماعت دوستداران اجتهاد) فیلسوف معروف یونانی که از مدافعان مشهور تثلیث در مذهب مسیح و یکی از شخصیات بزرگ مدرسهٔ اسکندریه در اواخر قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم میلادی بوده و نزد علمای مسلمین و نویسندگان کتب اطبا وحکما شهرت بسیار داشته است. یحیی النحوی بعضی از کتب ارسطو را تفسیر کرد و بر اوو برابر قلس (پروکلوس) سابق‌الذکر ردودی نوشته و شروح و تألیفاتی‌هم در طب داشته است. دیگر ازفلاسفهٔ مشهورقرن‌پنجم‌میلادی که‌ذکر نامش‌لازم‌بنظرمیآید مارینوس [۱۰]

۱— Hermias ۲— Simplikios (Simplice) de Kilikia قرن ششم میلادی

۳— Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas) قرن ششم میلادی

۴— Asclépios de Tralles ۵— Olympiodore (Olympiodoros) le Jeune

۶— Zacharie ۷— Sévère d' Antioche ۸— Ioannes Grammaticus

۹— Ioannes (John) Philoponos

۱۰— Marinus

فیلسوف افلاطونی جدید از شاگردان ابرقلس بوده است که شرح حالی برای استاد خود داشت .

دراخبارتاریخی‌متعلق بیك‌قرن قبل‌ازاسلام وایام مقارن‌ظهوراسلام کمترازحوزهٔ علمی اسکندریه سخن بمیان می‌آید. با اینحال درقرن ششم وقسمتی‌ازقرن هفتم میلادی مجاهدات سابق علمای اسکندریه کم وبیش‌ادامه داشت . ازتربیت‌یافتگان مشهور این حوزه درقرن‌ششم میلادی یکی‌طبیب فیلسوف سرجیوس‌الرأس‌عینی (۱) متوفی‌بسال ۵۳۶ در قسطنطینیه ازمترجمین معروف جالینوس وارسطو و فرفوریوس وعلمای دیگریونانی بسریانی،ودیگر پزشك نامبرداراتیوس آمدی (۲) وازمتخرجین آن درقرن هفتم میلادی بولس (فولس - فولیس) الاجانیطی (۳) پزشك و صاحب تألیفات مهم در طب و اهرون الاسکندرانی (٤) طبیب معروف به« اهرون‌القس » صاحب کناش معروف بوده‌اند و کتب این علما تأثیری عظیم درایجاد مقدمات علوم اسلامی داشته است .

بسیاری از مورخان اسلامی متفق‌القولند که درعصر یونانی متأخر در اسکندریه مقدار زیادی ازجوامع کتابهای طبی‌مانند مجموعه‌یی ازشانزده کتاب ازآثار جالینوس (ستةعشر) وبعضی از کتب ابقراط ترتیب یافت که نام‌آنهارا ابن‌الندیم و القفطی و ابن ابی اصیبعه آورده‌اند و در مسائل مختلفی مانند تشخیص و نبض و علل امراض و طرز تداوی آنها بود . هریك ازاین جوامع کتاب واحدی شمرده میشد و همهٔ آنها برای استفادهٔ متعلمین ترتیب‌می‌یافت . این‌جوامع نخست بسریانی ترجمه شد و بعداً چنانکه خواهیم دید بعربی درآمد و وجود آنها خود دلیل بارزی است بر اینکه تدریس طب در مدارس اسکندریه پیش از ورود عرب رواج داشت . علاوه برآنچه از اشارات ابن الندیم (۵) و القفطی (٦) و ابن ابی اصیبعه (۷) برمیآید و بعد نیز خواهیم دید بعضی از متأخرین اسکندرانیون کتب جالینوس‌را تفسیر کرده‌اند مانند اصطفن‌الاسکندرانی (۸)

۱- Sergios de Rechaina, ou Sergius de Théodosiopolis

۲- AEtius (Aëtius) d'Amide از شهر آمد درکنار دجله .

۳- Paulos d'Aigina (Paul d' Egine) قرن هفتم میلادی

٤- Aaron d' Alexandrie

۵- الفهرست چاپ مصر از ص ٤۰۲ ببعد .

٦- اخبار الحکما ص ۷۱

۷- عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۰۳-۱۰٤

۸- Stephano Alexandrino (Stephen d'Alxandrie)

(که کیمیاوی و فیلسوف بوده و نباید با اصطفن آتنی که او نیز از شرّاح ابقراط و جالینوس است اشتباه شود) و جاسیوس (طبیب و دانشمند قرن پنجم میلادی) و انقیلاؤس (نیقولاوس)[۱] و ثاونوسیوس الاسکندرانی[۲] النحوی و مارینوس و فلاذیوس[۳] و یحیی النحوی .

این دانشمندان کتب جالینوس مخصوصاً مجموعهٔ «ستة عشر» را جمع و تفسیر و تلخیص کردند و انقیلاؤس از کلام پراگندهٔ جالینوس سیزده مقاله در اسرار حرکات ترتیب داد و درجمع آوری مجموعه‌ها بحدی زحمت کشید که اغلب جوامع را باو نسبت میدهند. شرح دیگری از ستة عشر جالینوس به «جاسیوس» نسبت داده میشود و از جملهٔ متأخرین شراح جالینوس و ابقراط در اسکندریه بنا بر نقل مورخان اسلامی « یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی » است که میگویند تا فتح مصر بردست عمرو بن العاص (۶۴۱ میلادی) زنده بود اما چنانکه از قرائن تاریخی برمیآید این مرد از رجال اواخر قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم میلادی است و زنده بودنش از اواخر قرن پنجم تا اواسط قرن هفتم بکلی دور از عادت و عقل است .

۲- انتقال علوم از اسکندریه ببلاد خاور نزدیک

چنانکه میدانیم بعد از تسلط اسلام برمصر اسکندریه از رونق و اعتبار افتاد و حوزهٔ علمی آن دچار انحطاط شد و علمای این حوزه در بلاد خاور نزدیک پراگنده و متفرق گردیدند ، نخستین مرکز انتقال تعلیم از اسکندریه شهر انطاکیه[۴] بود و راجع بکیفیت این انتقال مخصوصاً از منقولات علمای اسلامی اطلاعاتی دردست داریم . بنا بروایت ابن ابی اصیبعه و چنانکه بعداً خواهیم دید، انتقال تعلیم از اسکندریه بآن شهر بعد از ظهور اسلام صورت گرفته و مدتی در آنجا باقی مانده است .[۵] بروایت مسعودی در التنبیه والاشراف تعلیم درعهد عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ هـ) از اسکندریه بانطاکیه

۱- Nikolaos (Nicolas) d'Alexandreia ۲- Théodosios d'Alexandreia

۳- Palladius ۴- Antioche ۵- طبقات الاطبا ج ۲ ص ۱۳۵.

نقل شد ودر عهد خلافت المتوکل (۲۳۲ - ۲۴۷هـ) ازانطاکیه به« حران » واین تعلیم درعهد معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹) بابواسحق ابراهیم قویری و یوحنا بن حیلان (جیلان - جیلاد) و ابراهیم المروزی و از ابراهیم قویری بابوبشر متی بن یونس شاگرد او انتقال یافت واز متی‌بن یونس بفارابی وابو یحیی‌المروزی . ابن ابی اصیبعه[۱] کیفیت انتقال تعلیم را در عهد عمربن عبدالعزیز از اسکندریه بانطاکیه واضح تر بیان میکند ومیگوید عبدالملك بن ابجر کنانی طبیب وعالم ماهری بود که درآغازکار دراسکندریه میزیست و بعد از اسکندرانیانی که ذکر آنان قبلا گذشت (مرادوی مؤلفان جوامع جالینوس است) در دورهٔ تسلط نصاری متولی تدریس درآنجا بود و چون مسلمین بر اسکندریه غلبه یافتند ابن ابجر بردست عمربن عبدالعزیز ، پیش‌از خلافت و هنگامی که درمصرحکومت داشت ، اسلام‌آورد وچون عمربن‌عبدالعزیز درصفر سال ۹۹ هجری بخلافت رسید تدریس‌را ازاسکندریه بانطاکیه و حران برد ودر بلاد پراگنده شد . در صحت اسم این ابن‌ابجر تردیداست و گویا همان ابن‌الحبر باشد که قاضی‌صاعد اندلسی از او یاد میکند[۲] و طبیب عمربن عبدالعزیز بود . ماحصل کلام ابن ابی اصیبعه و مسعودی‌آنست که مدرسهٔ اسکندریه تا بعدازفتح مصر باقی‌بود وتقریباً ۸۰ سال پس از این واقعه بخاورنزدیك منتقل گردید . دلیل انتقال مرکز تعلیم را ازاسکندریه بخاور نزدیك ، قدما معلوم نکرده‌اند لیکن ظاهراً باید آن باشد که بعد از فتح اسکندریه بدست عرب رابطهٔ آن‌شهر با بیزانس (بیزنطه) قطع شد ومرکزیت‌اقتصادی‌آن ازمیان رفت وچون مرکز خلافت درشام بود و براثر نزدیك بودن سریانیان بآنجا طبعاً زبان سریانی اهمیت بیشتری داشت ، ناگزیر مراکزعلمی بجانب خاورنزدیك انتقال یافت و کتب بزبان سریانی‌نقل شد وعلت اُنتقال مرکزتعلیم بانطاکیه وترجیح‌آن برسایرنقاط خاورنزدیك نیزآن بود که این‌شهرنزدیك مرز دوامپراطوری‌عرب وبیزانس قرارداشت و برای نقل نسخ یونانی‌ازامپراطوری بیزانس باامپراطوری‌عرب‌محل‌مناسبی‌بنظرمیرسید. دراینجا باید بیاد داشت که‌آشنایی‌دانشمندان انطاکیه‌با معارف اسکندریه مدتی پیش از نقل مرکز تعلیم از آنشهر یعنی در قرن چهارم میلادی صورت گرفته بود[۳] . در

۱- طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۱۱۶ ۲- طبقات‌الامم چاپ بیروت ص ۴۸

۳- De Lacy O'Leary: How Greek Science passed to the Arabs. London, 1948, p. 48.

این شهر برای تعلیمات مذهبی از قدیم‌الایام مدرسه‌یی موجود بود واز همین شهراست که علوم یونانی بشهرهای شمالی و شرقی عراق رسید. علاوه براین سر جیوس الرأس عینی که از تربیت یافتگان اسکندریه بود مدتی دراین‌شهر بنشر تعالیم اسکندرانیان اشتغال داشت. انطاکیه مهمترین مرکز انتشار علوم یونانی دربلاد خاورنزدیک گردید واز جملهٔ این بلاد یکی شهر **حرّان** واقع درنواحی علیای عراق عرب بین رها و رأس عین بود (١). شهر حران همانست که نزد رومیان کاره (٢) نامیده میشد و بعد از تسلط اسکندر یکی از مراکز مهم فرهنگ یونانی و ادبیات آرامی بوده است. پس از ظهور و نفوذ دین مسیح غالب اهالی این شهر برآیین بت پرستی قدیم باقی ماندند وحتی بعد از تسلط مسلمین هم قسمت بزرگی از اهالی این شهر کیش ستاره پرستی را از دست ندادند. حرانیان ازقدیم‌الایام بریاضیات ونجوم وبعد ازآن بفلسفه توجه بسیارداشتند. مرکزتعلیم ازانطاکیه بحران بنابرآنچه مسعودی درالتنبیه‌والاشراف آورده است بعهد المتوکل انتقال یافت وازعلمای‌این‌حوزه گروهی‌مانند ثابت‌بن‌قرة (متوفی بسال ٢٨٨ هـ.) ومحمدبن جابرالبتانی (متوفی بسال ٣١٧ هـ.) درتمدن اسلامی شهرت و اهمیت بسیار داشتند. حرانیان بعد ازغلبهٔ ادبیات سریانی‌آثار خودرا بدین‌لهجه نگاشتند.

٣- مراکز علمی سریانی

لهجهٔ سریانی یکی از شعب زبان آرامی است. درآغاز دورهٔ مسیحیت قومی از اقوام سامی یعنی آرامیان درناحیهٔ وسیعی شامل سرزمین سوریه (نواحی غربی فرات) و الجزیره وبین‌النهرین وشوش پراگنده بود. ساکنان این سرزمینها بلهجات مختلفی که همه ازریشهٔ آرامی بود تکلم میکردند.

دراین‌نواحی بلاد مهمی‌وجود داشت که غالباً میان ایرانیان وورومیان دست‌بدست میگشت ونفوذ هردو تمدن در آنها آشکار بود. ازجملهٔ این بلاد مهم یکی شهر رها (٣) درشمال غربی الجزیره ودیگرنصیبین (٤) درشمال شرقی این‌سرزمین ودیگرقنسرین (٥) ودیگر آمد (٦) بوده است.

١- این شهر اکنون بصورت قریهٔ کوچکی درولایت حلب موجود است ٢- Carrhae (Carre)

٣- Edessa (Edesse) یا Orfa (Urfa) ٤- Nisibis (Nisibe) ٥- Kennesrin ٦- Amid

ازمیان این‌شهرها ازهمه زودتر شهر **رها** دردورهٔ سلطنت آبگار نهم(۱) (۱۷۹-۲۱۴ میلادی) یعنی دراواخر قرن دوم میلادی میدان نفوذ وانتشارآیین مسیح گردید. این شهر در طول سه قرن ونیم پایتخت سلسلهٔ مشهوری از سلاطین بود که ازسال ۱۳۲ ق . م تا ۲۴۴ میلادی برآنجا حکومت میکردند . پس ازآنکه‌آیین مسیح بوسیلهٔ این سلسله قبول شد شهرمذکور یکی ازمهمترین مراکز مسیحیت درشرق ادنی گردید و دیرگاهی مرکزمهم تبلیغ این کیش تا داخلهٔشاهنشاهی‌ایران وبهمین‌سبب مرکزعلوم دینی و همچنین علوم عقلی مسیحیان این نواحی بوده است . پیش از غلبهٔ مسیحیت و بعد از تسلط اسکندر و سلوکیان ، سوریهٔ خاص (مغرب فرات) و نواحی قریب بآن بسرعت باتمدن‌یونانی آشنا گشت‌وزبان‌یونانی‌دراین‌حدودزبان ادبی‌شد ولی درهمان حال یك لهجهٔ آرامی‌یعنی**سریانی** که‌با اندکی‌اختلاف بلهجهٔ معمول‌درالجزیره‌وبین‌النهرین قرابت داشت میان مردم متداول ولهجهٔ عمومی بود . بعدازقبول دین مسیح در شهر رها کتب مقدس بیونانی‌خوانده میشد لیکن تفسیرآن بزبان متداول عمومی بود واین رسم درکلیساهای‌آن شهر استمرار داشت ودر همین اوقات ترجمهٔ قسمتی از انجیل بسریانی ترتیب یافت . پس از غلبهٔ فرقهٔ مونوفیزی(۲) برکلیسای رها لهجهٔ سریانی مذکور از حال لهجهٔ عامیانه بصورت زبان کلیسایی درآمد و بسرعت در جانب مشرق فرات انتشار یافت و بعد ازآنکه لهجهٔ ادبی عیسویان این نواحی یعنی همهٔ متکلمین بآرامی گردید خودرا سورئی(۳) یعنی « سریانی » نامیدند تا ازآرامیان غیرمسیحی متمایز باشند(٤). ادبیات سریانی بزودی بر اثرمجاهدت علمای دینی عیسوی و کسانیکه با علوم وادبیات یونانی‌آشنایی داشته واز گنجینه‌های زوال ناپذیرآن زبان ونیز ادبیات پهلوی استفاده میکردند غنی‌ترین ادبیات خاور نزدیك و میانه گردید و چندین حوزهٔ علمی در بلادی که ادبیات سریانی درآن رائج بود تشکیل شد که در رأس همهٔ آنها رها قرار داشت .

نفوذ علوم یونانی به شهر رها بیشتر ازطریق انطاکیه صورت گرفت لیکن‌آغاز دورهٔ تعلیم در رها از وقتی است که‌آیین مسیح دراین شهر رسمیت یافت . بلافاصله بعد از قرن دوم در اوایل قرن سوم یك مرکز تعلیم اصول دیانت مسیح دراین شهر بوجود

۱- Abgar IX ۲- Monophysite ۳- Syroï
٤- E. R. Hayes: L'Ecole d'Edesse, Paris, 1930. p. 18 sqq.

آمد که تـا دو قرن بشهرت خود باقی و از رقبای مدارس اسکندرانی و انطاکی بود . نخستین کتابی که دراین حوزهٔ علمی بزبان سریانی نقل شد ، متن یونانی انجیل بود که بعداً «پشیتو»(۱) یعنی «ساده» نام یافت . اندکی بعد یکی از رؤسای معروف کلیسا بنام تاتین(۲) چهار انجیل را ترجمه کرد که «دیاتسارون»(۳) خوانده شد . یکی از نخستین معلمین معروف رها مردی از اهالی سوریه بنام «البردیصانی»(٤) است که در رها بسر میبرد ودر همانجا مشغول تعلیم بود . ولادت او ظاهراً درحدود سال ١٥٤ میلادی اتفاق افتاد واو برادر رضاعی آبگار نهم بوده است. این استاد پس از قبول آیین مسیح دراواخر قرن دوم (درحدود ١٧٩ یا ١٨٠) با عقاید بعضی از فرق مسیحی مانند مرقیونیان(٥) بمخالفت برخاست. وی شاعری زبردست ومرد جدلی ومنطقی ومطلع ازهمهٔ علوم عهدخود و صاحب تألیفاتی درآنها وعلی الخصوص بروش افلاطونیان جدید نزدیك وازمدافعین بزرگ آن بود. بعداز البردیصانی پسرش هرمونیوس(٦) که درآتن ادبیات وعلوم یونانی رافرا گرفته بود در رها برمسند درس وی نشست وتعلیم اورا ادامه داد و شاگردان بسیار گردآورد .

ازحدود قرن چهارم رها براثر تشکیل دبستانی جدید بنام «دبستان ایرانیان»(۷) شهرت فراوان یافت . تأسیس این دبستان را به‌قدیس ابراهیم(۸) نسبت میدهند که بعد از سال ٣٦٣ میلادی براثر تصرف نصیبین بدست ایرانیان مدرسه‌یی را که درآنشهر ایجاد کرده بود ترك گفت و به رها رفت و آنجا بتأسیس مدرسهٔ جدید خود همت گماشت . درعلت تسمیهٔ این دبستان به «دبستان ایرانیان» گفته‌اند یا بدان سبب است که غالب شاگردان آن ایرانی بوده و یا از آن جهت که بیشتر متخرجین آن قبول خدمت در کلیساهای ایرانی میکرده‌اند . از این دبستان بعد از ظهور نسطوریوس(۹) درقرن پنجم عده‌یی پیرو مذهب نسطوری(۱۰) شدند و بهمین سبب دچار مخالفت سخت مونوفیزیان گردیدند چنانکه درحدود سال ٤٨٣ گروه بزرگی ازآنان بایران پناه بردند و مذهب نسطوری را دراین کشورپرا گندند. دبستان ایرانیان درسال ٤٨٩ میلادی بفرمان زینون بسته شد وضعف آن در رها چنانکه خواهیم گفت ازسال ٤٣١ میلادی شروع شده بود .

۱- Peschito ۲- Tatien ۳- Diatessaron ٤- Bardesane
٥- Marcionites منسوب به‌مرقیون (Marcion)
۸- Saint Ephrem (Ephræm) d'Edesse ٦- Harmonius ۷- Ecole des Perses
۹- Nestorius ۱۰- Nestorianisme

ازمیان پرورش یافتگان این دبستان افرادی مانند هیبا(۱) ومارون الیثا(۲) و کومی(۳) و بروبا(٤) از مترجمان معتبر آثار ارسطو بوده‌اند. دراین دبستان ترجمه و تفسیر آثار ارسطو و امثال وی بسیار متداول بود چنان که ایساغوجی فرفوریوس سه بار از اواسط قرن پنجم تا اواسط قرن هفتم ترجمه شد. تعلیم ریطوریقا (خطابه) وجغرافیا وطبیعیات ونجوم نیز دراین دبستان وسایر دبستانهای رها معمول بود وحتی ازمعلمین قدیمتر این دبستان افرادی مانند تاتین و البرد یصانی هم بتحقیق و تعلیم فلسفهٔ یونانی اشتغال وافر داشته‌اند و اصولا قصد عمده از تعلیم درمدارس رها آن بوده که محصلین نه‌تنها در کلام بلکه درعلوم عقلی واثباتی هم مطلع و ورزیده باشند.

درمدارس دیگر نیزاین کیفیت عیناً موجود بود مثلادر **مدرسهٔ نصیبین**(۵) راجع به یکی از استادان آن بنام حنانه(٦) نوشته‌اند که او درتعلیمات خود نه تنها بتفسیر کتب مقدس میپرداخت بلکه ببحث در مسائلی که مأخوذ از کتب فلسفی بود نیز مبادرت می کرد. مدرسهٔ نصیبین نیز ازحیث تشکیلات و نظامات کاملا از روی حوزهٔ علمی رها ترتیب یافته بود. مدرسهٔ نصیبین‌بار دوم بدست برسوما(۷) یکی از اسقفان ایرانی‌نژاد دراواسط قرن پنجم پدیدآمد. وی درحدود ٤٤٩ یا ٤٥٠ میلادی بفرمان فیروز پادشاه ساسانی مطران نصیبین گردید و در اینجا از جهت حفظ سرحد ایران و روم غالباً نقش مرزبانی را بازی کرده است. از کسانی که با برسوما در ایجاد دبستان نصیبین در دورهٔ دوم همراهی کردند نرسی(۸) یکی دیگراز اسقفان ایرانی بوده است. تشکیل دبستان ایرانیان‌درنصیبین باعث‌قوت‌مذهب‌نسطوری واشاعهٔ آن‌مذهب درایران گردید ودرعین‌حال بنشرادبیات سریانی‌درکلیساهای ایرانی‌یاوری‌بسیار کرد. چون‌طرفداران‌مذهب‌نسطوری با امپراطوری روم و کلیساهای رومی دشمنی شدید داشتند همواره مورد حمایت دولت ساسانی بودند و بدینجهت کلیسا های ایرانی بسرعت مذهب نسطوری را قبول کردند. مدرسهٔ نصیبین از مدارس معتبر قدیم شمرده میشد چنانکه عدد شاگردان آنرا گاه تا ۸۰۰ تن ذکر کرده‌اند.

۱- Ipas ۲- Elitha ۳- Koumi ٤- Probus ۵- از بلاد قدیم عربی بودکه ازعهد سلوکوس اول عده‌یی ازمهاجران یونانی‌هم درآنجا سکونت‌گزیدند. ٦- Hannana ۷- Barsauma ۸- Narsès

درقرن هفتم میلادی ازمیان مدارس سریانی **مدرسهٔ قنسرین**[۱] از بلاد سوریه در ساحل علیای فرات شهرت بسیار داشت و باستادان معتبر خود معروف بود. این همان شهر است که در قدیم الایام خالسیس[۲] نامیده میشد و گویا همان باشد که اصطفن بیزنطی[۳] بدان اشاره کرده و گفته است که بانی آن عربان بوده‌اند. نام کنونی آن اسکی حلب و از بقایای ابنیهٔ شهر قدیم هنوز آثاری درآن موجود است. شهرت این مدرسه بیشتر درتعلیم فلسفهٔ یونانی واسکندرانی بزبان یونانی بوده ودر اینجا گروهی بزرگ از دانشمندان سریانی زبان تربیت یافتند و از جملهٔ آنان نام اسقف سویرس سبخت[٤] (متوفی بسال ٦٦٧ م.) را برده‌اند که‌ازتعلیمات استادان اسکندریه برخوردار بود و بفلسفه وریاضیات اشتغال داشت و کتبی دراین فنون از یونانی بسریانی درآورد و شرحی بر انالوطیقای ارسطو داشت و اکنون برخی ازآثار او در موزهٔ بریتانیا محفوظ است. از شاگردان این دانشمند مردی بنام یعقوب الرهاوی[٥] (متوفی بسال ۷۰۸ م.) شهرت داشت که واضع علم نحو سریانیست وتألیفات او و اثناسیوس البلدی[٦] شاگرد سویرس متمم کارهای استادشان بود و دیگر جرجیوس معروف به اسقف العرب[۷] (متوفی بسال ۷۲٤ م.) مترجم قسمتی از منطق ارسطوست که اکنون در دست است. گذشته ازاینان دانشمندان دیگری درین‌مدرسه تربیت‌یافتند که بترجمهٔ کتب فلاسفه و پزشکان بزرگ یونان‌واسکندریه همت گماشتند.

دانشمندان سریانی زبان درعین اثبات اصول معتقدات دینی و مذهبی‌خود بعلوم یونانی از منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات و نجوم و کیمیا و طب سر گرم بوده و بترجمهٔ کتب معتبر یونانی خاصه ارسطو وافلاطون و افلاطونیان جدید بسریانی توجه بسیارداشته واز کتب پهلوی‌نیز ترجمه میکرده‌اند(مانندکلیله‌ودمنه منقول‌ازسانسکریت واسکندرنامه منقول از یونانی بپهلوی وسندباد نامه).

مدارس سریانی تا مدتی‌از دورهٔ اسلامی با رونق پیش ازاسلام باقی‌مانده‌بود واین قوم واسطهٔ نقل علوم یونانی بعربی شده و تقریباً همهٔ کتب فلاسفه واطباء و ریاضیون و

۱- Kennesrin ۲- Chalcis ad Belum ۳- Stéphane de Byzance
٤- Severos (sévère) Sebokht ٥- Jacob d'Edessa
٦- Athanase (Atanasio) de Baladh ۷- Georgios (Georges), Evêque des Arabes

منجمین یونانی واسکندرانی وسریانی رابعربی ترجمه کرده ویا عامل این امر بوده‌اندو از این روی اثر آنان درنقل علوم یونانی بتمدن اسلامی بیش از اقوام دیگر بوده‌است. رابطهٔ مسلمین با علمای عیسوی این مدارس ازدورهٔ بنی‌امیه شروع شده ودردمشق استادان سریانی بسر می‌برده وبتعلیم مشتغل بوده‌اند مانند اثناسیوس الرهاوی (۱) معلم عبدالعزیز برادر عبدالملك اموی وسرجیوس (سرجون) وزیر وپسراوقدیس یوحنا الدمشقی (۲) که از مطلعین بعلوم یونانی ودر آنشهر بتعلیم مشتغل بوده است (۳).

علاوه برمدارسی که ذکر شد سریانیان دردیرها نیزمدارسی داشتند که راجع بآنها اطلاعاتی دردست داریم. این مدارس را «**اسکول**» میگفتند وهمین لفظ درتألیفات مسلمین هم معمول (٤) و مراد از آن مدارس وابسته بدیرها بوده است و متخرجین آن هـا را **اسکولائیین** دربرابر «**رهبان**» میخواندند. این مدارس عادة جنبهٔ دینی داشت لیکن در بعض آنها بعلوم دنیویه مانند نحو ومعانی وبیان وفلسفه وطب وموسیقی و ریاضیات و فلك نیز توجه میشد وتعلیم فلسفه دراین مدارس بیشتر مقصور بمطالعه و تحقیق در آثار ارسطو و افلاطونیون جدید وآموزش طب علی الاغلب منحصر بآثار ابقراط وجالینوس بود وظاهراً مهمترین مدرسه‌یی ازمدارس دیر که در آنها بعلوم یونانی توجه‌میشد اسکول دیر **قدیس افثینوس** درقنسرین بود که مخصوصاً در دورهٔ اسلامی رونق و اهمیت بسیار یافت ودیگر **اسکول مرماری** (مارماری) در دیرقنی نزدیك بغداد که دانشمند ومترجم شهیر متّی بن یونس در آن تربیت شد (٥).

دانشمندان سریانی معمولا از رجال دینی بودند. غالب علمای طب این مدارس در عصر قبل از اسلام از اسکندریه میآمدند درصورتیکه متفلسفین و متکلمین مسیحی در میان آنان بیشتر وعلاوه برتحقیق در فلسفه غالباً بترجمهٔ کتب ارسطو خاصه منطقیات

۱- Athanase d'Edsse ۲- Saint Jean Damascène

۳- Henri Lammens: Etude sur le siècle des Omiyyades, Beyrouth 1930. p. 211-212 وآقای سهیل افنان: مقدمهٔ نامهٔ ارسطودربارهٔ هنرشعر ص ٤٦-٤٧

٤ - رجوع شود به الفهرست چاپ مصر ص ۳٦۸

٥ -اسم مرماری Mar Mari بهمین نحودرکتب اسلامی آمده است (الفهرست ص ۳٦۸). جزء اول آن یعنی «مر» یکی ازعناوین است چنانکه دراین اسامی می‌بینیم: مربابای جندیسابوری (Mar Papa de Beit Lapat) ومر کورس (Mar Cyoré) ومرخنایاس (Mar Xenaias de Tahal de Beit Garmai) ومانندانیها. راجع باین اسامی رجوع شود به: E. R. Hayes: l'Ecole d'Edesse, Paris, 1930. p. 213. امادیرقنی ازدیرهاییست که Saint Ahduo آنرا درحدودسال ٤۰۰ میلادی بنانهاد، درقرن نهم میلادی بعهد المتوکل آنرا ویران کردندولی بازآباد شد وگویا این بار آنرا مرماری خواندند.

وشرح آن نیزمشغول بوده‌اند . ازجملهٔ رجال عهد ماقبل اسلام درمدارس سریانی یکی هیبا ملقب به«الترجمان»مطران‌رها ازدانشمندان‌قرن‌پنجم‌وشاگرداو«بروبا»است که‌هر دو بفرقهٔ نسطوریان منسوب بوده‌اند . ازجملهٔ یعقوبیان افرادی‌را مانند «یونان ابامی» و سرجیوس رأس عینی که اصلا ازتربیت یافتگان اسکندریه بوده ودرقرن‌ششم‌میلادی میزیسته‌اند ، میتوان نام برد .

در قرن هفتم میلادی از نسطوریان حنانیشوع[۱] جاثلیق (از ۶۸۶ تا ۷۰۱) صاحب شرحی بر انالوطیقای ارسطو[۲] و سلوانوس[۳] القردی و شمعون الراهب[۴] معروف به «طیبویة» صاحب‌آثار مشهور درطب واز یعقوبیان سویرس سبخت و شاگرد او اثناسیوس‌البلذی‌وایوب‌الرهاوی وشاگرد اواسقف‌العرب جورجیوس، اسقف‌اعرابیان مسیحی منطقهٔ حوران سوریه که از شراح و مترجمان معروف آثار ارسطو و جالینوس شناخته شده ، شهرت داشته‌اند . درقرن هشتم ازاسقفان نسطوری مارأبای‌دوم[۵] که از ۷۴۱ تا ۷۵۱ میلادی‌جاثلیق بوده است واورا برای تمییزاسم «ابا»[۶] یا اباالقشقری[۷] میخوانده‌اند شهرت بسیار داشت . وی در فلسفه وطب ونجوم استاد بوده و بر قسمتی از منطق ارسطو شرحی نوشته است . شاگرد او ثوماالرهاوی[۸] در تمدن اسلامی دارای شهرت واهمیتی است زیرا اولا ترجمهٔ کتبی‌را بعربی باونسبت داده‌اند[۹] وثانیاً پسرش ثیوفیل‌الرهاوی[۱۰] درشمارمترجمان مشهوربوده است[۱۱] . جاثلیق طیماثاوس‌اول[۱۲] متوفی بسال ۸۲۳ میلادی هم نزد خلفای عباسی اعتبار ومقامی داشت .

اثر نسطوریان علی‌الخصوص‌درنشرمنطق ارسطو بسیاراست‌چنانکه‌اثرمونوفیزیان در نشر فلسفهٔ افلاطونی جدید . ازطرفی دیگرآشنایی مسلمین با فلسفهٔ یونانی بیشتر بوسیلهٔ نسطوریان صورت گرفت وازاینجاست که آثار ارسطو خاصه منطقیات او بیشتر درمیان مسلمین نفوذ یافت . با این حال باید دانست که نسطوریان از منطقیات ارسطو بیشتر بقسمتهایی که بکار مناقشات مذهبی آنان میآمد توجه میکردند یعنی از هشت رسالهٔ ارغنون ارسطو به قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و هفت فصل اول از انالوطیقای

۱- Hanan- Isho

۲- De Lacy O'Leary : How Greek Science passed to the Arabs, p . 71

۳- Silvanus ۴- Simon de Beit Garmai ۵- Mar Aba (Abha) II.

۶- Aba ۷- Aba de Kashkar ۸- Thomas d'Edessa ۹- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۳۰۸

۱۰- Théophilos d'Edessa ۱۱- رجوع شود به‌همین‌کتاب‌درشرح مترجمان ۱۲- Timothée

اولی اکتفا مینموده و چنانکه ابن ابی اصیبعه اشاره کرده است تا آخر اشکال وجودیه را از کتب منطق مورد مطالعه وتحقیق قرارمیداده ومابقی‌را مضر بنصرانیت میپنداشته‌اند وقراءت قسمتهای بعد ازعهد فارابی معمول شد[۱].

٤ - مراکز علمی ایران

علوم یونانی واسکندرانی در پیشرفت خود درمشرق اندك اندك بکشورهای تابع شاهنشاهی ساسانی، چنانکه دیده‌ایم، راه جست وبایران وارد شد ودرمداین و گندشاپور وریواردشیر ودیگر مواضع مراکزعلمی جدید و مهمی بوجودآورد.

این نکته را فراموش نمی کنیم که ملت ایران تا این‌هنگام، یعنی‌دورهٔ ساسانی، ازترقیاتی درعلوم برخوردار شده بود ودر موسیقی وطب وریاضیات براثر ارتباطی که از مشرق و مغرب با ملل بزرگی مانند هندوان و بابلیان و ملل آسیای صغیر یافته و اطلاعاتی که خود ازقدیم‌الایام گردآورده بودند، پیشرفتهایی داشتند. ونیزاین‌مطلب را ازنظر دورنمیداریم که درایران دورهٔ ساسانی کتابخانهایی شامل کتب پهلوی ویونانی در آتشکدها ویا درخارج ازآنها مانند سارویه ازشهرجی(گی)[۲] وجودداشت واینهاهمه بانضمام کتب متعددی که از پهلوی بعربی درآمد، دلیل توجه ایرانیان بعلوم مختلف است، لیکن دراینجا مراد ما تحقیق در کیفیت نفوذ علوم یونانی درایرانست.

آشنایی ایرانیان با زبان یونانی از دورهٔ هخامنشی‌وخاصه ازعهد تسلط یونانیان شروع شد وحتی‌اردشیر پاپکان‌هم در کتیبهٔ نقش رستم زبان یونانی‌را همراه زبان پهلوی بکار برده است. بنا بروایات مؤلفین عرب وایرانی پادشاهان ساسانی از اردشیر پاپکان و شاپوربعد وسایل آشنایی‌ایرانیان‌را با علوم مختلف مهیا میکردند. ابن‌الندیم میگوید که‌اردشیر برای گردآوردن کتب‌ازهندوروم وجست‌وجوی بقایای‌آثاری که‌درعراق‌مانده بود کسان بدان ناحیتها فرستاد وازآنها هرچه‌را متفرق بود گردآورد وآنچه را متباین بود تألیف‌داد وپسرش‌شاپورنیزاین کاررا دنبال کرد چنانکه همهٔ این کتب بپهلوی‌ترجمه شد[۳] و حتی مسعودی[٤] آشنایی با مذهب سقراط و افلاطون را به تنسر[٥] روحانی

۱ـ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۳۵ ۲ـ سنی ملوك الارض ص ۱۷۲ چاپ برلین. الفهرست چاپ مصر ۳۳۵ـ ۳۳٦
۳ـ الفهرست ص ۳۳۳ـ۳۳٤ ٤ـ مروج‌الذهب چاپ بغداد ج ۱ ص ۲۱۰ ٥ـ دراصل تیس

معروف عهد اردشیر پاپکان نسبت میدهد. نسبت بشاپور پسر اردشیرهم برخی‌مانند ابن العبری گفته‌اند که او پزشکان یونانی را برای تعلیم طب بایران خواست و در دینکرت نسبت ترجمهٔ بعض کتب هندی ویونانی بشاپور داده شده[۱] ودر تاریخ ابی‌الفداء هم این نسبت تکرار گردیده وآمده است که شاپورفرمان داد تا کتب یونانی بپهلوی‌درآید ودر جندیشاپورنگاه داشته شود[۲]. برای تحریر کتب طب وفلسفه ومنطق‌دوخط یکی بنام نیم کستج (نیم گشتك) ودیگری باسم «راس‌سهریه» وجود داشته[۳] وظاهراً خط کستج (گشتك) هم برای نگارش کتب علمی بکارمیرفته است.[٤]

نفوذ علوم یونانی درایران بیشتر همراه با رواج آیین مسیح درشاهنشاهی ساسانی بود. دراوایل عهد ساسانی ازشهر رها مبلغین عیسوی برای نشر دعوت خود ببلاد غربی شاهنشاهی‌ساسانی روی مینهادند ودرهمانحال اسرای رومی که درلشکر کشی‌های‌شاهان بداخلهٔ ایران کوچانده میشدند در این امر بی‌دخالت نبودند[٥] و کار نفوذ نصرانیت در ایران اندك اندك بجایی کشید که در اواخر عهد ساسانی رئیس عیسویان سمت بطریق داشت که بزرگترین مناصب روحانی نصرانیان‌آن عهد بود وایران بچندین‌حوزهٔ دینی (متروپولیتن[٦]) تقسیم میشد.

درهمان اوان که دبستان ایرانیان دررها تشکیل می‌یافت، گروهی‌ازایرانیان که قبول عیسویت کرده بودند درکلیساهای الجزیره وسواحل فرات اهمیت یافتند وتألیفات مشهور بوجودآوردند.

ازجملهٔ این قوم یکی «فرهاد»[۷] رئیس دیر مارمتّی درموصل است که در قرن چهارم میلادی میزیست و تألیفات او بسریانی شهرت دارد و دیگر مارأبای اول که در آغاز امر زردشتی بود و بعد از قبول دین مسیح کسب شهرت کرد ودر سال ۵۳۶ بمقام جاثلیقی ارتقاء یافت. یکی دیگراز مشاهیر عیسویان ایرانی این‌عهد بولس ایرانی[۸] رئیس‌حوزهٔ روحانی نصیبین است که کتابی‌مشتمل بربحث دربارهٔ منطق ارسطو بسریانی برای خسرو انوشروان نوشت ودرآن نسبت باثبات وجود واجب وتوحید وسایرنظرهای

۱ــ درباب این اشارات رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان بر ترجمه «نامهٔ ارسطو دربارهٔ هنرشعر» ص ۳۷ــ۳۸
۲ــ ج ۱ ص ۵۰ ۳ــ الفهرست ص ۲۰ــ۲۱ ٤ــ الفهرست ص ۳۳۳
۵ - A. Christensen : L'Iran sous les Sassanides, 2 ème Ed. Paris, 1935 P. 266
۶- Metropolitaine ۷ - Aphraate ۸ - Paulus Persa

فلاسفه برتری روش حکما برروش اهل ادیان اشاره کرد(۱).

از ایرانیان معروف دبستان رها که شمعون بیت ارشامی(۲) نقل کرده اینان را ذکر می کنیم: آکاسیوس آرامی(۳) ـ بارسوما(٤) ـ معنی بیت اردشیری(۵) ـ یوحنا بیت گرمایی(٦) ـ میکا(۷) ـ بولص پسر کاکی کرخه‌یی(۸) ـ ابراهیم مادی(۹) ـ نرسی مجذوم(۱۰) ـ ازآلیاس(۱۱) مطران دیر کفر(۱۲) ـ ماری(۱۳). این گروه مدافع عقاید هیبا الترجمان بودند وعدهٔ دیگری‌راهم ذکر کرده‌اند که بمقالات هیبا اعتقادی‌نداشتند وآنان عبارتند ازمربابا گند شاپوری(۱٤) و مرخنایاس بیت گرمایی(۱۵) و برهاد بشابا کرد(۱٦) و بنیامین آرامی(۱۷). شمعون بیت ارشامی در دنبال این فهرست گوید بعد ازمرك هیبا همهٔ ایرانیان بهمت مر کورش(۱۸) وبامر زینون‌شاه رومی‌ازرها رانده‌شدند ومدرسه‌یی که ایرانیان دررها داشتند ازمیان رفت(۱۹).

بعد از بسته شدن مدرسهٔ ایرانیان رها از اواخر قرن پنجم میلادی اعضاء این دبستان بنابرنقل مسیحازخا(۲۰) بکشورخود(ایران) باز گشتند وچندین دبستان‌دربلاد ایرانی‌تشکیل‌دادند. برسوما(۲۱) مطران نصیبین‌آنانرا بنیکی‌پذیرفت ودانشمند معروف نرسی(۲۲) توانست درآنجا مدرسهٔ بزرگی پدیدآورد(۲۳) وبسیاری ازمحصلان‌را درآن تربیت کند(۲٤).

یکی‌از علل بزرك رونق مدرسهٔ نصیبین‌آن بود که پادشاه ایران فیروز (٤٥۹ - ٤۸۳ میلادی) بااستدلالات‌وراهنماییهای برسوما دریافت که‌نسطوریان باوضعی که‌برای آنان پیش‌آمده دشمن رومیان شده‌اند ومیتوان ازخطرشان درایران ایمن بود. برسوما

۱ـ رجوع شود بایران درزمان ساسانیان از آرتورکریستن‌سن چاپ دوم ص ٤۲۷. مقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ۳۵.

۲ - Siméon de Beit Arscham ۳ - Acacius l'Araméen جاثلیق سلوکیه درآغاز قرن ششم.

٤- Barsauma ۵- Maana de Beit Ardachir مطران ریواردشیر. ٦- Jean de Beit Garmai

۷- Mika ۸- Paul fils de Kaki de Karka ۹- Abraham le Mède

۱۰- Narsès le Lepreux ۱۱- Ezalias ۱۲- Kafar ۱۳- Mari

۱٤- Mar Papa de Beit Lapat ۱۵- Mar Xenaias de Beit Garmai

۱٦- Berhadbeschaba le Kurde ۱۷- Benjamen l' Araméen ۱۸- Mar. Cyoré

۱۹- رجوع شود به : Hayes : l'Ecole d'Edesse, p. 213

۲۰- Msiha Zkha ۲۱- برای اطلاع ازاحوال وآثار او رجوع شود بکتاب دبستان رها از ص ۲۱۵ ببعد.

۲۲- ایضاً ازصفحهٔ ۲۳٤ ببعد. ۲۳- نرسی درسال ٤۵۷ یعنی پیش‌از بسته‌شدن دبستان ایرانیان رها (درسال٤۸۹) به‌نصیبین رفت ومدرسهٔ خودرا ایجادکرد. ۲٤- l'Ecole d' Edesse, P. 210

با عده‌یی سپاهی که از فیروز گرفته بود تمام عیسویان مخالف خودرا درشهرهای عیسوی نشین متصرفی ایران از میان برد و ۷۷۰۰ تن را بقتل آورد و آکاسیوس را که بمرتبهٔ جاثلیقی سلوکیه وطیسفون رسیده بود مجبور بقبول مذهب نسطوری کرد وبدین‌ترتیب مذهب مذکورنشر وقوت بسیار درایران یافت چنانکه‌نسطوریان دربسیاری‌از بلاد ایران بتبلیغ آیین مسیحی بنا برمذهب خود پرداختند وکلیساهایی‌در بلاد مختلف برپا کردند وکار نشر عیسویت را بجایی کشاندند که دراواخر عهد ساسانی در بلاد شرق ایران مانند هرات و مرو وسمرقند کلیساهایی وجود داشت .

نسطوریان بجای‌ادبیات یونانی بیشتر بادبیات سریانی‌توجه داشته و کتب خودرا باین‌لهجه تألیف میکرده‌اند وباید دانست که تحکیم بنیان ادب سریانی بیشتر مرهون زحمات پیشروان « دبستان ایرانیان » و نسطوریان ایرانی است . معلمین کلیساهای نسطوری در ایران همان روش کار دبستان ایرانیان رها را تعقیب کردند و چون بآثار ارسطو توجه بسیار داشتند در کلیساهای خود که در ایران ترتیب دادند با قوت بسیار بتحقیق در روش این استاد یا شراح اسکندرانی او توجه کردند وبسیاری کتب بسریانی تألیف وعده‌یی از کتب فلسفی و منطقی‌راهم بپهلوی ترجمه نمودند .

عده‌یی از دوستان وهمراهان برسوما مانند ابراهیم مطران ماد و بولص ویوحنا بیت‌سلوخی(کرکوکی)[۱] ومعنی‌بیت اردشیری‌نیزهریك درناحیتی‌شروع باداره‌ٔکلیساها وادامهٔ تعلیمات درديرها كردند وازاين‌طريق مراكزتعليمى مهمى درايران پديد آمد . ازجملهٔ این‌مراکزمهم یکی **بیت اردشیر** یا **ریو اردشیر** بود که معنی‌بیت اردشیری معروف به معنای ایرانی [۲] درآن ریاست یافت . معنی‌از دوستان برسوما وازطرفداران معروف مذهب نسطوری بود . وی درهمان سال که برسوما بایران بر گشت بوطن خود معاودت نمود یعنی چند سال پیش از ۴۳۵ وشاید درحدود سال ۴۳۱ که نخستین مرتبهٔ بیرون راندن ایرانیان ازرها بعهد سلطنت ثیونوسیوس امپراطور روم بوده است . معنی بیت‌اردشیری مدتی بابرسوما درنشرمذهب نسطوری همکاری‌مینمود وبعداً ریاست‌کلیسای ریواردشیر(بیت‌اردشیر- ریشهر) ازقصبات ناحیهٔ ارجان را که پیش‌ازوهم خالی‌ازاهمیت

۱- Jean de Beit Slokh ۲- Ma'na (Maana) de Perse

نبود ، تحصیل کرد[۱]. وی درشیراز ولادت یافته وترجمه‌هایی ازسریانی بپهلوی داشته و اشعاری نیز برای اجراء مراسم دینی درکلیسا سروده بود و تألیفات او در بلاد دور دست حتی درهندوستان شهرت ورواجی داشت . معنی درآغاز امر جانبدار برسوما بود ولی در اواخر عهد خود جانب آکاسیوس را گرفت[۲]. بسبب وجود این مرد دانشمند که مانند همهٔ نسطوریان توجه تام بفلسفهٔ ارسطوداشت تعلیم علوم یونانی درحوزهٔ دینی ریواردشیر رواج یافت و بهمین‌سبب‌است که‌درروایات مؤلفین اسلامی‌راجع باهمیت علمی ریواردشیر (ریشهر) مطالبی می‌یابیم وازآن‌جمله است درروایت یاقوت درمعجم‌البلدان که‌میگوید درآنجا عده‌یی ازدانشمندان گردآمده بودند وبا خطی بنام کستج مطالبی درطب ونجوم و علوم غریبه تدوین می کردند .

در **سلوکیه** مقابل تیسفون بعد از تشکیل مدرسهٔ نصیبین دبستانی پدیدآمد که مارأبا جاثلیق دورهٔ انوشروان ، از دانشمندان بزرگ مسیحی در مشرق در آن بتدریس فلسفهٔ یونانی اشتغال داشت . وی درباب مسائل فلسفی و بحث درتثلیث تألیفاتی دارد .

البته ذکر دیرهای متعدد که درشهرهای غربی ایران خواه خارج ازحدود فعلی وخواه داخل مرزهای کنونی‌آن موجود بوده، ومعلمین هریك که غالباً شهرت واهمیت داشته‌اند،وهمچنین ذکردیرهای مشرق،دراین‌مختصرمیسرنیست لیکن‌توضیحات بیشتری در باب یکی از این مراکز که اهمیت علمی‌آن قابل ملاحظه است واز جملهٔ مراکز مهم نصرانیت درایران شمرده میشد لازم وآن :

بیت لاباط[۳] یا **گند شاپور** است . معرب این اسم **جندیسابور** میباشد و جغرافیادانان‌اسلامی آنرا بخصب‌نعمت‌و نخل‌وزرع‌ورودخانهای‌بسیارستوده‌اند[۴]واین‌اسم نام‌عربی‌شدهٔ «گندشاه‌پوهر» است که‌اصلا «وه‌اندوشاه‌پوهر»[۵] یعنی «به‌ازانطاکیه،شاهپور» وبعبارت دیگر «شهرشاپور بهترازانطاکیه» است . محل‌آن در خوزستان واقع درشرق شوش وجنوب شرقی دزفول وشمال غربی‌شوشتر کنونی بوده است . بانی‌آن بنابرمشهور شاپوراول (۲۴۱-۲۷۱ میلادی) بوده که از اسیران رومی دسته‌یی‌را بکار بنای آن شهر

۱- اورا نباید با معنای دیگری که در ۴۲۰ بمرتبهٔ جاثلیقی رسیده بود اشتباه کرد . این معنا هم مدتی مطران بیت اردشیر بود .   ۲- مخصوصاً رجوع شود به l'Ecole d'Edesse P. 249-250

۳- Beit Lapat   ۴- صورة‌الارض چاپ دوم ، لیدن ص ۲۵۶ ومسالك‌الممالك اصطخری چاپ لیدن ص ۹۳

۵- Vèh-Andiv-i-Shāhpuhr

گماشت. گندشاپوراز همان اوایل امرمر کزیت علمی یافت وحتی بنقل بعضی از مورخان شاپور فرمان داد عده‌یی از کتب یونانی بپهلوی ترجمه شود و آنهارا درشهرمذکور گرد آورند و گویا بفرمان شاپور گندشاپور مرکزیت طب یونانی یافته بود . درعهد شاپوردوم ذوالاکتاف(۳۱۰-۳۷۹م.) تیادورس[۱] طبیب نصرانی برای معالجهٔ شاهنشاه بدربارخوانده شد وشاپور اورا در گندشاپور مستقرساخت . وی درآن شهر اشتهاریافت وطریقهٔ طبابت او معروف شد و کتابی‌را منسوب بدو بنام «کناش تیادورس» بعداً بعربی درآوردند[۲]. بعد ازنشر مذهب نسطوری درایران بیت‌لاباط که سابقهٔ ممتد درعیسویت داشت یکی‌از بزرگترین مراکز مذهبی عیسویان ایران و یك حوزهٔ دینی (متروپولیتن) بزرگ واز مهمترین‌مراکز تجمع علمای عیسوی ومحل تعلیم طب یونانی‌وآمیزش آن باطب‌ایرانی وهندی شد واین ترقی خصوصاً درعهد انوشروان بیشتر برای‌آن حاصل گشت چنانکه دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زردشتی در آنجا مشغول کار بودند . توجه این علما کمتر بفلسفه وریاضیات و بیشتر بطب بوده واصولا مدرسهٔ طب گندشاپور وبیمارستان آن دراواخرعهد ساسانی بمراحل عالی‌شهرت ارتقاء جسته بود . دراین‌مدرسه از تجارب ملل مختلف یعنی طب ایرانیان وهندوان ویونانیان واسکندرانیان و علمای سریانی زبان استفاده میشد ولی همهٔ آنها را با تصرفاتی قبول کرده بودند چنانکه طب ایرانی بقول قفطی از طب یونانی کاملتر شده بود[۳] . در بیمارستان گند شاپور عده‌یی ازاطباءِ هندی میزیستند که باموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند وچند کتاب از آثار طبی هند بپهلوی ترجمه شده بود که بعداً بعربی درآمد[۴] ودرطب اسلامی ازاین آمیزش اثرفراوان باقی‌مانده وازایران پیش‌ازاسلام بتمدن اسلامی نقل‌شده‌است. شهرت بیمارستان ومدرسهٔ طب گند شاپور محصلین ملل مجاور را هم بآنجا جلب می کرد و از آنجمله‌است الحارث بن‌کلدة الثقفی طبیب معروف عرب[۵] . این مدرسه و بیمارستان و شهرت رؤسای‌آن تا مدتی‌ازدورهٔ اسلامی‌هم با قوت سابق‌باقی‌ماند چنانکه‌چون‌ابوجعفر منصوردوانیقی درسال۱۴۸ ببیماری معده گرفتارشد وطبیبان درگاه درعلاج اوفروماندند ویرا برئیس‌بیمارستان مذکوریعنی‌بختیشوع‌پسرجورجیس‌راهبری کردند. جورجیس با

۱- Théodoros ۲- الفهرست ص ۴۲۲ ۳- اخبار الحکما ص ۹۳ ۴- الفهرست ص ۴۲۱
۵- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۱۰۹

واگذاشتن ریاست بیمارستان بپسرخود بختیشوع بخدمت خلیفه درآمد وپس ازمعالجت منصور نزد وی تقرب یافت وباصرار خلیفه چندی در بغداد بماند. وی ازدوستداران تألیف وترجمه بود وچون یونانی وپهلوی وسریانی وعربی نیك میدانست چندین کتاب درطب از زبانهای مذکور بعربی درآورد. حوزهٔ علمی گندشاپور ازقرن سوم هجری که بغداد شهرت یافت مقام سابق خودرا ازدست داد.

مجاهداتی که پیش ازخسروانوشروان(۵۳۱-۵۷۹م.)شده بود دربرابر توجه او بعلوم فاقد اهمیت است. این پادشاه که هم فرمانروایی مدبر وهم سرداری شجاع بود بحکمت نیزعلاقه داشت وازفلسفهٔ افلاطون وارسطو آگاه بود و ترجمهٔ پهلوی کتب این دواستاد را میخواند. آگاثیاس مورخ معروف یونانی که تعصب شدیدی نسبت باین پادشاه فاتح خارجی که تنها از لحاظ صفت نظامی مورد توجه او بود اظهارمیکرد، متحیر بود چگونه پادشاهی باآنهمه اشتغالات سیاسی و نظامی میتوانست بعلوم یونانی توجه داشته باشد و آنهارا بزبان ابتدائی وخشن(مراد پهلوی است) دریابد. این مرد با وجود اظهار عناد بانوشروان این مطلب را اعتراف میکند که خسرو از دوستداران بزرگ آثار ارسطو و افلاطون بوده است و بنا برنقل همین مورخ اورانیوس[۱] طبیب و فیلسوف که از اهل سوریه ودرنظر آگاثیاس مردی بی‌اطلاع بود، فلسفه را بخسروآموخت وخسرو موبدان را گردآورد تا باآن فیلسوف درباب مسائلی مانند خلقت عالم ومطالبی نظیر آن ازقبیل تناهی ابعاد وتوحید بحث کنند[۲] واین توجه انوشروان و همچنین پادشاهان سلف او مانند شاپور بعلوم یونانی وبابلی وهندی وسریانی ازمآخذ شرقی نیز برمی‌آید[۳].

ازجملهٔ اتفاقات مساعد علمی‌دردورهٔ انوشروان پناهنده‌شدن هفت‌تن ازدانشمندان مشهور یونانیست بایران.

دراین اوان در بیزانس براثر تعصب امپراطور روم هیچگونه‌آزادی عقیده وجود نداشت. یوستی‌نیانوس[۴] درسال ۵۲۹ فرمان داد دبستانهای فلسفی آتن[۵] واسکندریه ورها بسته‌شود. هفت‌تن‌ازبزرگان مدرسهٔ‌آتن(اثینه) که ابرقلس‌دایر کرده وپراکنندهٔ روش افلاطونی‌جدید بود، ازقلمروحکومت آن امپراطوربیرون‌آمدند وبه تیسفون روی

۱- Uranios ۲- آگاثیاس کتاب ۲ بند ۲۸-۲۹ ۳- الفهرست چاپ مصر ص۳۳۴.

۴- Ioustinianos ۵- Athenai (Athène)

آوردند و از جانب انوشروان بگرمی پذیرفته شدند . اسامی این هفت تن چنین است : دمسقیوس ازاهل سوریه ، سنبلیقیوس ازاهل کیلیکیه ، یولامیوس (۱) ازاهل فریگیه ، پـریسکیانوس (۲) از اهل لیدیه ، هرمیاس از فینیقیه ، دیوجـانوس (۳) از فینیقیه ، ایسیدوروس (٤) ازاهل غزه، که چند گاهی در ایران ماندند وخسرو هنگام عقد پیمان صلح با یوستی‌نیانوس درعهدنامه ماده‌یی‌مبنی بر آزادی‌فلاسفهٔ مذکوردر باز گشت باوطان خود بامپراطور قبولاند (۵) . انوشروان شخصاً با بعضی‌ازاین فلاسفه خاصه پریسکیانوس مباحثاتی داشت وسؤالاتی ازوی کرد و پریسکیانوس کتابی درپاسخ پرسشهای او ترتیب داد که ترجمهٔ ناقصی ازآن بلاتینی دردست است (٦) وشامل جوابهای مختصر درمسائل مختلف علم‌النفس و وظایف الاعضاء وحکمت طبیعی و نجوم و تـاریخ طبیعی است . از دمسقیوس نیز رساله‌یی باقی مانده است (۷) .

از تسلط یونانیان ببعد وخاصه در عهد تسلط اشکانیان و ساسانیان بعضی از بلاد شرقی‌ایران تحت تأثیرتمدن یونانی‌بوده ودرآن نواحی‌مراکزی برای تعلیم علوم وجود داشته است وازآنجمله میتوان **مرو** و **بلخ** و **سغد** را نام برد که دراواخرعهد ساسانی‌و آغاز عهد اسلامی دانشمندانی درآنها وجود داشته و علی‌الخصوص در ریاضیات و نجوم کار میکرده‌اند . ازجملهٔ دانشمندان معروف شهر مرو درآغاز عهد عباسی واوایل دورهٔ نقل علوم یکی ماشاءالله بن اثری است که درعهد منصور میزیسته واز مشاهیر منجمین بوده است . دیگر ربن‌الطبری که‌ازعلما و کتاب مرو وازجملهٔ مترجمان‌عالیمقام کتب ریاضی بوده ونام اورا درشرح مترجمان خواهیم دید (۸) .

با توجه باین‌مقدمات مسلم میشود که درآغازتمدن اسلامی ترجمه‌های متعددی

۱– Eulamios ۲– Priskianos
۳– Diogène ٤– Isidoros
۵– کتاب دوم بند ۳۰–۳۱ ٦– نسخهٔ خطی‌آن اکنون درکتابخانهٔ Saint-Germain درپاریس بعنوان « حل مسائلی دربارهٔ مشکلات خسرو پادشاه ایران » :
Prisciani philosophi solutiones corum de quibus dubitavit Chosroes Persarum rex.
موجود است . (رجوع شود بمقالهٔ «خسرو انوشیروان وحکمت یونانی» بقلم آقای‌سعید نفیسی‌سال اول‌مجلهٔ مهر) این‌رساله‌باحواشی‌وتوضیحات‌چاپ‌شده‌است: Supplementum Aristotelium. Vol. I, part. II edit. Bywater, Berlin. 1886. رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤۰
۷– Dubitationes et Solutiones. Paris, 1889 رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤۰ .
۸– برای اطلاع ازمراکز علمی مشرق ایران رجوع شود به :
De Lacy O' Leary : How Greek Science passed to the Arabs. P. 110--119.

از کتب فلسفی وعلمی یونانی بپهلوی موجود بود . بعضی‌ازاین ترجمه‌ها را ابن‌المقفع یا پسراومحمد (۱) بعربی ترجمه کردند واز آنجمله است قاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس و انالوطیقای ارسطو وایساغوجی فرفوریوس (۲) .

دراینجا باید یادآور شویم که درایران‌دورهٔ ساسانی بریاضیات‌ونجوم توجه‌بسیار میشده‌است. وجود زیجهایی‌ازقبیل‌زیج شهریار (زیك‌شتریار) ومراصدی که‌موردتقلید گروه بزرگی از منجمین‌اسلامی‌قرار گرفته‌است ، وپیشرفت‌خارق‌العادهٔ‌ایرانیان‌اوایل تمدن‌اسلامی درریاضیات ونجوم وهیئت، وترجمهٔ کتابهایی درباب ریاضیات‌ونجوم،دلیل بارز ترقیات ایرانیان عهد ساسانی در علوم ریاضی است . صاعداندلسی درطبقات الامم گوید : از خصائص مردم ایران توجه آنانست بطب واحکام نجوم وعلم تأثیر کواکب در دنیای فرودین ، وآنانرا در باب حرکات کواکب ارصاد قدیم‌بوده و مذاهب مختلف در فلکیات داشته‌اند ویکی از آنها طریقه‌ییست که ابومعشر جعفربن محمد بلخی‌زیج خود را برآن ترتیب داد ودرآن زیج گفت که‌آن‌مذهب‌علماء‌متقدم‌ایران وسایرنواحی است ... ابومعشرمذهب‌ایرانیان را درتنظیم ادوار عالم‌ستوده و گفته است که اهل‌حساب از ایران وبابل‌وهند وچین واکثر امم که معرفت باحکام نجوم‌دارند متفقند که درست ترین ادوار دوری‌است که ایرانیان تنظیم کرده و «سنی‌العالم» نامیده‌اند وعلماءِ عهد ما آنرا «سنی اهل فارس» میگویند . صاعداندلسی دنبال این مطالب میگوید : ایرانیان کتب مهمی در احکام نجوم داشته‌اند ویکی ازآنها کتابی درصور درجات فلك منسوب بزردشت ودیگر کتاب‌جاماسب‌است (۳) وبهرحال اطلاعات نجومی ایرانیان تحت‌تأثیر عقاید چینیان‌و کلدانیان ویونانیان، وبا افزایش این‌تأثیرات براطلاعات اصلی‌این‌قوم،در اواخر عهدساسانی کمال‌وتوسعهٔ بسیار یافته بود (٤) . برای آگهی‌از اصطلاحات‌نجومی وفلسفی وپزشکی در کتب پهلوی و اطلاعات ایرانیان زردشتی از این علوم رجوع شود

---

۱ ــ برای اطلاع از اینکه آیا ابن المقفع مترجم‌کتب منطق است یاپسر او محمد رجوع شود بمقالهٔ «ترجمه‌های ارسطوئی منسوب بابن المقفع » از پول‌کراوس در مجموعهٔ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة چاپ مصر۱۹٤۶ میلادی ص ۱۰۱ ــ ۱۲۰ .

۲ ــ الفهرست ابن‌الندیم ص ۳۳۷ . طبقات الامم صاعد اندلسی چاپ بیروت ص٤۹ . اخبار الحکماء‌القفطی‌طبع‌مصر ص ۱٤۸ــ۱٤۹ . عیون‌الانباء چاپ قاهره سال۱۲۹۹ هجری ج۱ص۳۰۸

۳ ــ ترجمهٔ فارسی این‌کتاب اینك موجود است (فهرست کتابخانهٔ‌مجلس ج ۲ص۹۲ ــ ۹۳)

٤- P. Pierre Jean de Menasce : Shkand-gumânik Vičar, Fribourg, 1945. p. 45 sqq.

به کتاب شکند گمانیك ویچار ودینکرت‌وداتستان دینیگ‌وزاتسپرم وجز آن. «بیلی» بسیاری از این اصطلاحات را گردآورده وبااصل یونانی تطبیق کرده است (١). وسعت اطلاعات ایرانیان در موسیقی خود محتاج بحث مفصل جداگانه‌ییست.

ایرانیان‌از اطلاعات علمی هندوان‌نیز فوایدی خاصه در علم طب بردندوچنانکه در ذکر بیمارستان گند شاپور آورده‌ایم برای آمیزش طب ایرانی و هندی پزشکانی از هندوستان دعوت شده و درآنجا باقی مانده بودندواز جملهٔ این‌طبیبان‌درعهدبنی‌عباس کسانی مانند کنکه وابن دهن شهرت یافته ومباشر نقل برخی‌از کتب‌طبی‌هندبوده‌اند. بنابریك روایت قدیم که در کتاب مادیگان چترنگ (٢) نقل شده‌است ایرانیان بازی شطرنج را از هندوان فراگرفتند ونیز درجزء کتب منقول از هندی بپهلوی‌رمانی‌بوده است بنام«بلوهروبوذاسف» که پس ازنقل بپهلوی از آن زبان بسریانی‌ترجمه شده‌واز روی ترجمهٔ سریانی رمانی بیونانی ترتیب یافت (٣) ونیز کتاب مشهور کلیله‌ودمنه بنا برروایات مشهور از زبان‌سانسکریت بوسیلهٔ برزویه (٤) طبیب بپهلوی نقل شد.

---

١ - Biley : Zoroastrian problems in the Ninth Century Books
چون بدین‌کتاب دسترس نیافتم خواننده را بمقدمهٔ نامهٔ ارسطو در بارهٔ هنر شعرص ٤١ راهبری‌می‌کنم.

٢ - Mâdhîghân î tchatrang ٣ - Barlaam et Ioasaph

٤ - این اسم را غالباً بفتح اول میخوانند و همچنین نام «برزو» پسر سهراب پسر رستم را واین تلفظ مبتنی بر لغت نامهای فارسی است‌که‌برزویه را بفتح وضم اول ضبط‌کرده‌اند وحال آنکه تلفظ‌آن فقط باید بضم اول‌باشد. ریشهٔ اوستائی این‌کلمه bərəzô(درحالت اسمی یافاعلی) بمعنی بلندی، وصورت وصفی‌آن برز bərəza یابرزنت bərəzant بمعنی «بلند» است‌واین رادرکلماتی از اوستامانند برزت ورزی bərəzat-varezi (پهلوی‌بولندور ژشنیه - buland varjishnîh)یعنی‌بلند رفتاری(بلوشه، فرهنگ قطعات‌اوستا ص ١١٦)وبرزئیذی bərəzaidhi یعنی بلند همت(آقای پورداود، یشتها. ج ٢ ص٣٦٦) می بینیم. وصف‌کوه هرا Harâ که منعوت بلندی‌است‌در اوستا برزئیتی bərəzaitî یعنی بلندوبرافراخته ومجموعاً هرا برزئیتی Harabərəzaitî (= پهلوی:هربرز Harburz، فارسی البرز) میآید یعنی «هرای بلند. هرای برافراخته».

ازاین ریشه درپهلوی‌بورز burz یعنی‌بلند داریم‌چنانکه درکلمات بورزیشن burzênishn یعنی‌بلندی‌و بزرگی، وبورزوانگیها burz-vangîha یعنی بیانگ بلند وبورزنشنیك burzênishnik یعنی بلندومحترم‌وقابل احترام از مصدر burzênitan یعنی بلندکردن وبزرگ داشتن؛وهمچنین است در نام ترکیبی هربورز Har-burz که معادل فارسی آن البرز میباشد. از همین ریشه در پهلوی وفارسی برز (بضم اول) ونام برزویه وبرزوداریم‌ودر اینجا اضافهٔ او (û) واویه (ûyah) بآخر اسم از باب افادهٔ معنی صفت‌است مانند دادویه وسیبویه‌ومشکویه‌ونفتویه. در باب ریشه ومشتقات‌این اسم رجوع کنید به:

آقای پور داود، یشتها ج ٢ ص ٣٦٦ وبه:

C. de Harlez : Manuel de pehlevi, p. 219
H.S. Nyberg : Hilfsbuch des Pehlevi, Vol . II . P . 30
E. Blochet : Lexique des fragments de l'Avesta, P . 119

۵ـ معارف هندوان

دیگر از مراکز علمی که از تأثیر آن در علوم اسلامی اطلاع داریم، هندوستان است.
رابطهٔ علمی مسلمانان با هندوان بیشتر بوسیلهٔ ایرانیان صورت پذیرفته و بزرگترین مرکزی که واسطهٔ این ارتباط شده گندشاپور است که دانشمندان و اطباءِ هندی آن در آغاز دورهٔ عباسی در نقل کتب هندی بعربی مباشرت داشته‌اند. از میان پزشکان هندو در اوایل دورهٔ عباسی گروهی مانند کنکه و ابن‌دهن و نظایر آنان شهرت و در ترجمهٔ بعضی کتب چنانکه خواهیم دید دخالت داشته‌اند [۱]. در ریاضیات نیز مسلمین از عهد منصور ببعد بسیاری از کتب هندی را خاصه بوساطت ایرانیانی چون محمدبن ابراهیم الفزاری بعربی در آوردند و از آخرین مترجمان بزرگ کتب ریاضی و نجومی هندوان ابوریحان بیرونی خوارزمی است که علاوه بر ترجمهٔ برخی کتب هندی بتحقیقاتی در مذاهب آنان در نجوم هم مبادرت کرد [۲] و ما چون در باب کتب منقولهٔ هندی بعربی بعداً بتفاریق سخن خواهیم گفت فعلا از این بحث چشم میپوشیم.

سابقهٔ علمی هندوان بنا بر مدعیات آنان بسیار طولانی است اما حقیقت امر آنست که اهمیت علمی آنان خصوصاً از دوره‌یی آغاز شده است که با یونانیان ارتباط یافتند یعنی بعد از حملهٔ اسکندر بر مشرق و تشکیل حکومتهای یونانی در هند، و پیش از این تاریخ علوم هندی بدرجات بلندی از ترقی نایل نشده بود. مهمترین آثار طبی و ریاضی و نجومی هندوان در فاصلهٔ میان قرن سوم پیش از میلاد و قرن هشتم میلادی بوجود آمده و این دوره را باید دورهٔ ترقی و اعتلای علوم در هندوستان شمرد.

از میان کتب طبی هندوان که پاره‌یی از آنها در دورهٔ تمدن اسلامی بعربی در آمد مهمتر از همه آثار کاراکا [۳] و سُسْرُد [۴] و واگبهاتا [۵] هستند که سه رکن اصلی طب هندی بشمار میروند. ترجمهٔ کاراکا بانگلیسی بدست کیسوری موهان گانگولی [۶] (متوفی بسال ۱۹۰۸) صورت گرفته و بسال ۱۸۹۰ - ۱۹۲۵ در کلکته چاپ شده. ترجمهٔ

---

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲-۳۳. الفهرست ص ۳۴۲ و ۳۷۸ و ۴۲۱ ۲ ـ اخبار الحکماء القفطی ص ۱۷۷ ـ ۱۷۸.
رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمدبن زکریا. پاریس ۱۹۳۶ از ص ۳۰ ببعد ۳ ـ Karaka
۴ ـ Susruta ۵ ـ Vâgbhata ۶ ـ Kisori Mohan Ganguli

سسرد بانگلیسی بدست «کاویراج کونجالال بهیشا گراتنا» (۱) از ۱۹۰۷ در کلکته بچاپ رسید . از واگبهاتا نیز کتابی توسط لوئیز هیلگنبرگ (۲) وویلیبالد کیرفل (۳) بآلمانی ترجمه شده است .

از بزرگترین ریاضی‌دانان ومنجمین هندی آریابهاتا (٤) (قرن پنجم میلادی) و واراهامیهیرا (۵) (اوایل قرن‌ششم) و برهما گوپتا (٦) (قرن هفتم میلادی) رانام‌میبرند و از مهمترین روشهای نجومی هندوان که مسلمین بدانها توجه کرده‌اند السند هند (سیدهانتا) (۷) و ارکندوارجهیر را باید شمرد . از آریابهاتا کتاب « آریابهاتیا » واز واراهامیهیرا قسمتهایی از السند هند یا «پنچاسیدهانتیکا» (۸) باقی مانده است .

برای اطلاع از درجهٔ تأثیر علوم هندی درعلوم اسلامی و کتبی که‌ازسانسکریت مستقیماً یا بواسطهٔ زبان پهلوی بعربی نقل شد باید بمباحث بعدی ما درباب‌مترجمان و کتب وعلماء مستفاد مراجعه کرد .

۱- Kaviraj Kunja Lal Bhishagratna ۲- Luise Hildenberg ۳- Willibald Kirfel
٤- Aryabhata ۵- Varâhamihira ٦- Brahmagupta ۷- Siddhânta
۸- Pancasiddhântikâ

فصل دوم

ترجمه و نقل علوم

در تمدن اسلامی

بعدازآنکه مسلمین براثر فتوح پیاپی خوداندلس وشمال افریقا وقسمت بزرگی از متصرفات آسیایی روم شرقی و تمام شاهنشاهی ساسانی را مطیع خود کردند یك امپراطوری جدیددینی ازجبال پیرنه تاولایت سند و آسیای مرکزی و دامنه‌های جبال قفقاز و ریگزارهای شمال خراسان ترتیب دادند که از ملت‌های مختلف و تمدن های گوناگون تشکیل میشد .

۱ - اطلاعات عرب در جاهلیت

تشکیل‌دهندگان این امپراطوری یعنی عربان چیزی نداشتند مگر وحدت کلمه واطاعت محض ازدستورهای رسول اکرم وجانشینان وی وقرآن کریم که آنراناسخ همهٔ کتب وعمل بآنرا مایهٔ استغناءِ از همه چیزمیدانستند . اطلاعات آنان درپیش ازاسلام و مقارن ظهوراسلام کم وناچیز بود. در تمام عربستان درپایان حیات حضرت رسول جزده واندتن که سوادخواندن ونوشتن داشته باشندوجود نداشتند (۱). اطلاعات عرب پیش ازعهداسلامی وآغاز اسلام در علوم بسیار ابتدائی و ازمقولهٔ اطلاعاتی بود که سینه بسینه ودهان بدهان نقل شودوازطریق تجربه آموخته گردد نه اززمرهٔ علومی که درمدارس فرا گیرند، واز آن میان باید اطلاعات آنانرا در نجوم وطب ذکر کرد. اطلاعات عرب از نجوم مبتنی بود برآنچه از بابلیان ومهاجران آنان بسرزمین خود فرا گرفته بودند، ازقبیل مواقع بروج ومنازل ماه وآفتاب ؛ و همچنین عقایدی راجع باحکام نجوم داشتند که غالباً از عقاید

---

۱ - تاریخ التمدن الاسلامی طبع سوم ج ۱ ص ۲۲۵

ملی عربان ویا اعتقاداتی بود که از بابلیان وسایراقوام بدانان رسیده بود. ازمیان عرب بیشتر صابئین ازعلم نجوم اطلاع داشتند واین قوم که دربین تازیان مانند یهودونصاری در ردیف اقلیت‌ها قرار داشتند غالباً از اعقاب یامعتقدان بعقاید کلدانیان بوده‌اند. عربان اصطلاحات نجوم و اطلاعات خود را راجع بآن ازین قوم گرفته بودند و بهمین سبب غالب اسامی بروج ومنازل آفتاب وماه درعربی عیناً ویاازحیث‌ریشه شبیه‌اسامی کلدانی است مانند ثور(ثورا) وتوأمین (تامی) یعنی جوزا، والسرطان (سرطان) والسنبلة (شبلتا) والعقرب (عقربا) والقوس (قشتا) والجدی (کدیا) والدلو (دولا). علاوه بردوازده برج، منازل قمر هم نزد عرب مشهورو هریك باسمی موسوم بود. از ستاره شناسی نیزقوم‌عرب مانند غالب اقوام صحرا گرد که دارای آسمان صافی هستند اطلاعات مختصری‌داشتند وبرای بعضی‌ازسیارات‌وثوابت ومجموعه‌های‌ستارگان اسامی خاصی که غالباًریشهٔ‌بابلی داشت میان آنان معمول بود (۱).

اطلاعات عرب‌ازفن طب هم بسیار ناچیز و بی‌اهمیت‌بوده است. طب‌عرب‌عبارت بود ازمقداری عزائم‌واوراد که گاه با تجویز بعضی ازادویه وعقاقیر همراه بودزیراعرب جاهلی علل امراض را بیشتر نتیجهٔ زیانهایی میدانست که از ارواح شریر بآدمی‌رسدو برای اخراج اجنه وشیاطین از جسم مریض بهترین راه‌در نظر آن قوم خواندن‌اورادو ادعیه بود. از عقاقیر و اشربه‌هم در معالجهٔ امراض استفاده میشد ومخصوصاً عسل‌دردل دردها مورد استفاده بود. ازجملهٔ اعتقادات عرب در معالجه، استفاده از حجامت‌وداغ کردن (کیّ) بود و کیّ‌درنزد آنان آخرالدواء و آخرالطب شمرده میشد. قطع اعضاء بیمار مخصوصاً باستعانت آتش‌نیزمیان عرب‌معمول بود وازآتش‌در مبارزهٔ بافسادا‌ستفاده میکردند. البته درمیان‌عرب‌طبیبانی هم که در ممالك مجاور یعنی درایران وروم‌تحصیل کرده باشند وجودداشتند مانندالحارث‌بن کلدة‌الثقفی (۲) از اهل طائف متوفی بسال۱۳ از هجرت که طب را در گند شاپور فراگرفته بود و پسرش «نضر» (۳) که او نیز از

---

۱ - تاریخ التمدن الاسلامی جزء سوم چاپ چهارم ص ۱۰-۱۳

۲ - طبقات الاطبا ج۱ص ۱۰۹- ۱۱۳.

۳ - ایضاً ج ۱ ص ۱۱۳-۱۱۶

تربیت یافتگان گند شاپور بود وابن‌ابی رمثةالنمیمی [۱] از معاصران پیغامبر صلی‌الله علیه‌وآله . اطلاعات ابتدائی بسیطی هم راجع بستور پزشکی (بیطاری - بیطره) درنزد عرب خاصه برای درمان کردن شتران واسبان وجود داشت .

بااطلاع‌از این مقدمات معلوم میشود که علوم واطلاعات دورهٔ اسلامی نمیتوانست بهیچ روی بر چنین مبانی ضعیف بی ارزشی گذارده شود بلکه علوم اسلامی با آنهمه مؤلفات‌مفصل‌ومشهورخود ازمنابع‌دیگری تشکیل یافته بود که قبلا بهمت‌ملل‌متمدنی مانند یونانیان واسکندرانیان وملل آسیای صغیر وخاور نزدیك و ایران وهند بوجود آمد وسپس بیاری مترجمان وناقلان بزبان عربی نقل شد و مبنای تحقیقات مسلمین‌در باب علوم قرار گرفت .

راجع باین ملل ومراکز علمی آنان و چگونگی انتقال علوم از یونان بسایر ممالك ومراکز علمی ایران و هند قبلا سخن گفته‌ایم واینك باید بدانیم که استفادهٔ مسلمین از این منابع چگونه وبوسیلهٔ چه ملل واقوامی بود ؟

۲ - تازیان مسلمان وعلوم عقلی

بعد از آنکه اسلام در عربستان شایع گشت وقبایل پراگندهٔ عرب متحدشدند، چون حکومتی که‌میان آنان پدید آمد ووسیلهٔ اتحادوقدرت وسیادت ایشان شد مبتنی برقرآن بود ، طبعاً این کتاب‌مقدس‌مرجع‌تمام اعمال‌ونیات آنان قرار میگرفت.فصاحت قرآن واحکام متقن ومطالب اخلاقی واجتماعی و تکالیف و قوانین واشارات تاریخی یا قصصی که درآن‌آمده برای‌عرب بتمام معنی تازه‌وجالب بودوعلاوه‌براین‌چون‌عرب‌صدر اسلام قدرت‌خود رامدیون‌اسلام‌واسلام رامبتنی بر قرآن‌میدانست‌بهمین‌سبب‌هم‌ازآغاز امر این‌فکر برای‌خلفاوزعمای آن‌قوم‌پدید آمده‌بود که هیچ چیزجزقرآن‌لایق‌خواندن و استفاده کردن‌نیست‌واین‌عقیدت‌علی‌الخصوص‌درعهدخلفای‌راشدین‌وبنی‌امیه‌شیوع‌ورواج بسیار داشت چنانکه جز عرب قومی رالایق سیادت‌وغیراز احکام اسلامی‌وقرآن کریم‌و

---

۱ - طبقات الاطبا ج ۱ص۱۱۶

احادیث هیچ چیز را شایستهٔ توجه و مطالعه و آموختن نمیدانستند . اعتقاد عرب مانند عقیدهٔ همهٔ مسلمانان آن بود که «ان الاسلام یهدم ما کان قبله» و بهمین سبب در اذهان مسلمین چنین رسوخ کرده بود که جز بقرآن بچیزی نظر نکنند زیرا قرآن ناسخ همهٔ کتب و اسلام ناسخ همهٔ ادیان است . پیشوایان شرع مبین هم مطالعهٔ هر کتاب وحتی هر کتاب دینی را غیر از قرآن ممنوع داشته بودند . گویند روزی پیغمبر صلی الله علیه در دست عمر ورقه یی از تورات مشاهده کرد و چنان غضبناك شد که آثار غضب بر چهرهٔ او آشکار گردید و آنگاه گفت «الم آتکم بها بیضاء نقیة والله لوکان موسی حیاً ما وسعه الااتباعی» و نیز بهمین سبب بود که پیغامبر فرمود «لاتصدقوا اهل الکتاب ولاتکذبوهم وقولوا آمنا بالذی انزل علینا وانزل الیکم و الهنا والهکم واحد» (۱) . از جملهٔ احادیث معروف در این عهد این بود که «کتاب الله فیه خبر ما قبلکم ونبأ ما بعدکم وحکم ما بینکم» نطق قرآن کریم باین حقیقت که «لارطب ولایابس الافی کتاب مبین» (۲) طبعاً مایهٔ تحکیم چنین عقیدتی میشد و نتیجهٔ این اعتقاد اکتفاءِ بقرآن واحادیث و انصراف از همهٔ کتب و آثار بود. در اینجا بی مناسبت نمیدانیم قسمتی از قول حاجی خلیفه را در کشف الظنون راجع بوضع علوم میان مسلمانان نقل کنیم ، وی میگوید :

«عرب در صدر اسلام بهیچیك از علوم مگر بزبان خود ومعرفت احکام اسلام و فن طب که بر اثر حاجت عموم نزد برخی از افراد آن قوم موجود بود ، توجه نداشت ، و این عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و دور داشتن عقاید مسلمین پیش از رسوخ واستواری بنیان ایمان ، از خللی بود که نتیجهٔ نفوذ علوم اوائل است، تا آنجا که روایت میکنند مسلمانان آنچه کتاب در فتوحات بلاد یافتند سوختند و همچنین نظر در تورات و انجیل هم ممنوع بود تا اتحاد و اجتماع کلمه درفهم وعمل کتاب الله وسنت رسول حاصل شود و این حال تا آخر عصر تابعین دوام داشت و از آن پس اختلاف آراءِ و انتشار مذاهب رواج یافت وتوجه بتدوین بمیان آمد.

«صحابه و تابعین بر اثر خلوص نیتی که ببرکت صحبت رسول الله داشتند وقرب عهد او

---

۱ – رجوع شود بمقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر (مطبعهٔ مصطفی محمد) . ص ۴۳۶ .

۲ – سورة الانعام

وقلت اختلافات وامکان مراجعه بثقات از تدوین علم شرایع و احکام مستغنی بودند تا آنجا که برخی از آنان از کتابت علم کراهت داشتند ودراین باب بآنچه از سعیدالخدری روایت شده استناد کرده و گفته‌اند که او از پیامبر اذن کتابت علم خواست اما پیغامبر او را اجازت نداد و از ابن عباس روایت کرده‌اند که او کتابت را نهی کرده و گفته بود هر کس که پیش از شما بکتابت دست زد گمراه شد و مردی نزد عبدالله بن عباس رفت و گفت من کتابی نوشته‌ام ومیخواهم بر تو عرض کنم وچون بدو نشان داد از وی گرفت وبآب شست وی را گفتند چرا چنین کردی گفت زیرا هنگامی اطلاعات خود را نوشتند بکتابت اعتماد می کنند واز حفظ دست می کشند وعلمشان از میان میرود (۱).

۳ ـ سوختن کتابهای اسکندریه و ایران

بدین سبب می بینیم عرب هر گاه هنگام فتوحات خود بکتبی دست می یافت بسوختن ونابود کردن آنها مبادرت میورزید. هنگامی که عمروبن‌العاص مصر را فتح کرد وبرذخائر علمی اسکندریه دست یافت از عمر راجع بآنها دستور خواست. عمر چنین جواب داد که: «واما الکتب التی ذکرتها فان کان فیها ما یوافق کتاب‌الله ففی کتاب‌الله عنه غنی وان کان فیها ما یخالف کتاب‌الله فلاحاجة الیه فتقدم باعدامها» یعنی «راجع بکتبی که گفته‌یی اگر در آنها مطالبی موافق کتاب خداست با وجود آن کتاب از آن استغنا حاصل است واگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست حاجتی بدان نیست و بنابود کردن آنها اقدام کن!» چون این فرمان بعمروبن العاص رسید شروع بتقسیم کتب میان گرمابهای اسکندریه کرد تا در تونهای آن حمامها بسوزانند و استفاده ازین کتب برای گرم کردن گرمابه‌ها شش‌ماه زمان گرفت (۲).

در ایران نیز فاتحان عرب از نظایر این اعمال خود داری نکردند. گویند چون مسلمانان ایران را فتح کردند درشهرهای آن برقسمتی از کتب دست یافتند. سعد بن

---

۱ ـ کشف الظنون چاپ ترکیه ج۱ ص ۳۳

۲ ـ اخبارالحکماء قفطی چاپ مصر ص ۲۳۳. این خبر را ابی‌الفرج ملطی در مختصر الدول نیز آورده است.

ابی وقاص بعمر بن الخطاب نامه نوشت واز اودرباب این کتب ونقل آنها برای مسلمین دستورخواست. عمر باونگاشت که آنها را درآب افگن زیرا اگر متضمن هدایت باشد خداوند ما را با کتابی که راهنماتر از آن است هدایت کرده است، واگرمایهٔ گمراهی باشد خداوند مارا از آن بی‌نیاز ساخته است (۱).

٤- تأثیر ایرانیان در تدوین علوم عقلی اسلامی

در مدتی بیش ازیک قرن که حکومت وسیاست وسیادت در دست عرب بود نه تنها توجه و اقبالی اساسی بعلم صورت نگرفت بلکه عرب اشتغال بعلم را مهنهٔ موالی وشغل بندگان میدانست و از آن کار ننگ داشت و بهمین سبب تا آنروز که جزنژاد عرب حکومت نمیکرد اثری از روشنی علم درعالم اسلام مشهود نبود و پس از آنکه با غلبهٔ عنصرایرانی‌وبرانداختن‌حکومت‌اموی‌وتشکیل‌دولت عباسی نفوذ ملل غیر عرب در دستگاه خلفا شروع شد توجه بعلوم‌نیز آغاز گشت . ابن خلدون میگوید : ازامور غریب یکی اینست که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم‌شرعی‌و خواه در علوم عقلی واگر درمیان علماءِ مردی در نسبت عربی بود در زبان وجای‌تربیت وپرورش از عجم شمرده میشد واین از آن روی بود که در میان ملت اسلام در آغاز امر علم و صنعتی‌بنا بمقتضای سادگی وبداوت آن وجود نداشت واحکام شریعت‌واوامر ونواهی خداوند را رجال بسینه‌ها نقل می کردند ومأخذ آنرا از کتاب وسنت بآنچه از صاحب شرع واصحاب او گرفته بودند می‌شناختند . دراین هنگام تنها قوم مسلمان عرب بود که از امر تعلیم و تألیف و تدوین اطلاعی نداشت و حاجتی آنانرا بدین کار برنمیانگیخت و در تمام مدت صحابه و تابعین وضع بهمین منوال بود . . . پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت‌دوچیز برای شما نهاده‌ام که اگربدان‌تمسك جویید گمراه‌نمیگردید و از آن دویکی کتاب‌الله ودیگر سنت من است ؛ وچون مدت نقل طولانی شداحتیاج بوضع تفاسیر قرآنی وتقیید حدیث از بیم تباهی آنها محسوس گردید وبمعرفت‌سندها

۱ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ٤٤٦

وتعدیل ناقلان برای تمییز احادیث صحیح از منسوب حاجت افتاد و آنگاه استخراج احکام از کتاب وسنت شیوع یافت وبااین‌حال زبان عرب بتباهی گرایید ووضع‌قوانین نحوی لازم شد و همهٔ علوم شرعیه بـاستنباط و استخراج ونظر و قیاس احتیاج یـافت و از اینجا بعلوم دیگر حـاجت افتاد و همهٔ این علوم محتـاج بتعلیم شد و در زمـرهٔ فنون درآمد، وما قبلا گفته‌ایم که فنون نتیجهٔ حضارت است وعرب دورترین مردم از آنند، پس‌علوم خاص نواحی متمدن گشت وعرب از آن دورماند و متمدنین این عهد همه عجم ویا از کسانی بودند که درمعنی از آن دسته شمرده میشدند، یعنی‌موالی‌واهل شهرهایی که در تمدن وصنایع وحرف پیروعجمان بودند، زیرا ایشان براثررسوخ‌تمدن در میان آنان از هنگام دولت فرس برای این کار بهتر و صالحتر بوده‌اند . حملهٔ نحوو حدیث و اصول فقه و کلام و اکثر مفسرین همه از عجم یا از کسانی بودند که تربیت‌و زبان عجمی داشتند وهیچ قومی بحفظ وتدوین علم قیام نکرد مگر عجمان(ایرانیان)، ومصداق گفتار پیغامبر صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم آشکارشد آنجا که گفت: «اگرعلم با کناف آسمان باز بسته باشد قومی از اهل فارس (ایران) برآن دست خواهند یافت ...»(۱) .

بر قول ابن‌خلدون این نکته را باید افزود که علوم وتمدن اسلامی تنهامرهون رنجها و زحمات ایرانیان نبود بلکه در این امر آرامیان نیز تـأثیر بسیار و مباشرت مستقیم داشته‌اند با این تفاوت که ایرانیان بانیان ومحرضان‌اصلی‌و واقعی‌بوده و درعین حال عدهٔ بزرگی از آنان مباشرت عمل ترجمه ونقل و تدوین علوم را مستقیماً برعهده داشته‌اند و در حقیقت ایرانیانند که علوم اسلامی را پدید آورده و در همهٔ علوم اعم‌از علوم لسانی ودینی وادبی وعقلی پیشوا ومؤسس وبنیان گذار بوده‌اند .

۵- علل تأثیر ایرانیان در نقل و تدوین علوم

علل‌اصلی تأثیر ایرانیان را در نقل وتدوین ونشر علوم در تمدن اسلامی‌میتوان در سطور ومواد ذیل خلاصه کرد :

---

۱ ــ مقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر ص۵۴۳-۵۴۴

۱ ـ راه یافتن ایرانیان در دستگاه حکومت وبدست گرفتن قدرت دولتی .چون ایرانیان سوابق ممتدی در علوم داشتند پس از آنکه دولت بنی‌عباس را روی کارآوردند از یکطرف براثر نفوذ رجال معروف ایرانی) که همه یا از دانشمندان ویا از حامیان علم و ادب بودند) درخلفا و از طرف دیگر در نتیجهٔ معاشرت خلفا با آنان وقبول اثر از ایشان و همرنگ‌شدن با آنان ، توجه دولت عباسی که از بعضی، جهات رسوم‌وآداب وتشکیلات دربار ساسانی را پذیرفته بود ، بعلوم آغاز شد .

۲ ـ چون ایرانیان اهل بحث ونظر بوده ودر دورهٔ ساسانی چنانکه دیده‌ایم براثر رواج ادیان و مذاهب مختلف و ایجاد بحثهای دینی آشنا بتحقیق در مسائل دینی‌شده بودند در اسلام نیز بسرعت آغاز مباحثات شدید کردند و در کشا کشهای مذهبی وارد شدند مانند قدریه ومجبره وخوارج مشرق وغالب شعب شیعه و نزدیك بتمام معتزله ... واین مبارزات مذهبی یکی‌از مهمترین علل توجه مسلمین بعلوم شد . از میان‌دسته‌های مذهبی اسلام معتزله بیش‌ازهمه برای اثبات اصول عقائد خود از منطق وفلسفه‌استفاده کرده وحتی برخی از آنان درمسائل ومباحث فلسفی وارد شده وعقاید خاص در بعضی‌از ابواب‌داشته‌اند . ازطرفی دیگرایرانیان ادیان‌قدیم واستواری از قبیل دین‌مانوی‌ودین زرتشتی ودین مزدکی ودین مسیحی (نسطوری) ودین بودایی داشتند و از پیروان این کیشها گروه بزرگی با قبول جزیه‌دردین خودباقی‌ماندند وپس ازضعف‌نظامی مسلمین (از اواخرعهدبنی‌امیه‌ببعد)فرصت‌شروع ببحثهای‌شدید با مسلمین‌یافتند واین‌مباحثات شدید هم یکی از علل اضطرار خلفا درنقل فلسفه وعلوم عقلی شد .

۳ ـ چنانکه در نخستین فصل این کتاب دیده‌ایم ایرانیان پیش از اسلام‌باعلوم مختلف از قبیل فلسفه وریاضیات وطب آشنایی داشتند و پس از شروع نهضت نقل و ترجمه در عهد اسلامی قسمت بزرگی از آنها را خواه آنها که اصلا از یونانی‌وهندی بپهلوی نقل شده بود وخواه آنها که مستقیماً ایرانیان بپهلوی وسریانی نوشته بودند، بزبان عربی نقل کردند و ازاین طریق سهم بزرگی در علوم اسلامی بدست آوردند و این غیر از تأثیری است که در ادبیات وسایر شؤن تمدن داشته‌اند .

۶- آغاز توجه بنقل علوم

با تمام این احوال فضل تقدم درنقل علوم را باسلام بنا برروایاتی که درصحت آنها تردیداست بعرب داده‌اند . میگویند نخستین کس ازمسلمین که بنقل علوم باسلام پرداخت خالدبن یزیدبن معاویه متوفی بسال ۸۵ هجری بوده است که بیاری یکی از علمای اسکندریه بنام « اصطفان القدیم » بنقل بعضی از کتب کیمیا مبادرت کرد(۱)- این اقدام (اگر عقیدهٔ محققانی را که بصحت آن معتقد نیستند (۲) باور نداریم) وهمچنین نقلهایی که بامر خالد از کتب نجوم صورت پذیرفت، مقدمه‌یی برای نقل کتب بعربی بوده‌است . این خالد را بسبب توجهش بعلوم «حکیم آل مروان» لقب داده و گفته اند که وی بعد ازوفات برادر خودمعاویهٔ ثانی متوقع مقام خلافت بودلیکن مروان بن الحکم براو غلبه یافت وخلافت رادردست گرفت . چون خالد ازخلافت مأیوس شدمتوجه علوم گردید . در این ایام علم کیمیا در اسکندریه بسیار مورد توجه بود وخالد گروهی از علمای آنشهر وازآنجمله مریانوس نام راهب رومی را بخواند تاعلم کیمیا رابوی آموزد وچون آن علم راآموخت بنقل آن بعربی فرمان داد وهمچنانکه گفته‌ایم اصطفان القدیم باین امراقدام کرد. خالدبعلم نجوم هم رغبت داشت ودرتهیهٔ کتب وآلات نجومی مقداری از اموال خود را صرف کرده و گویا امر بترجمهٔ کتبی از نجوم هم داده بود .

در همین اوان اقدام ماسرجویه یا ماسرجیس از معاصرین مروان بن الحکم بنقل کنّاش (حاوی) القس اهرون بن الاعین، که شامل سی مقاله درطب بود، ازسریانی بعربی وافزودن دومقاله برآن صورت گرفت (۳) لیکن بنا بدلایلی که قبلا دیده‌ایم بنشراین کتاب ازطرف خلفاتوجهی نشد و این کتاب همچنان در خزانهٔ خلفا باقی بود تا دور خلافت بعمر بن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱)رسید و او آنرا در خزانه یافت و باآنکه عده‌یی ازاطرافیان‌ویرا بنشراین کتاب تحریض کردند مدتی درتردیدبسر میبرد وچهل روز باستخارت گذراند وآنگاه امر ببیرون آوردن کتاب واستفادهٔ همگان از آن داد(۴).

---

۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص۴۳۰ ۲ ـ رجوع شود به La Science arabe تألیف : Aldo Mieli چاپ لیدن ۱۹۳۸ از ص۵۶ ببعد

۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۹ والفهرست چاپ مصرص۴۱۳

۴ ـ تاریخ التمدن الاسلامی ، جرجی زیدان ج ۳ ص ۱۳۴

عمر بن عبدالعزیز چنانکه قبلا دیده‌ایم بنابر اشارهٔ مورخان در نقل مدرسهٔ اسکندریه وعلوم آن بانطاکیه دخالت داشت .

در صورت‌قبول‌این‌اقوال‌تألیف وترجمهٔ کتب‌علمی در دورهٔ اسلامی از عهدخلفای اموی‌آغازشد،وتوجه‌بطب‌از باب‌حاجتی که بدان‌وجود داشت‌زودتروبیشتر ازسایرعلوم‌در اسلام صورت گرفت وتألیف وترجمهٔ کتب طبی سابقهٔ بیشتری در تاریخ ترجمه در عهد اسلامی دارد . معمولا وقتی‌طبیبی باستخدام خلفا یا امرا ورجال اسلامی در میآمدبرای خود یا فرزند یایکی از شاگردان خویش کتابی تألیف میکرد واین تألیف غالباً‌عبارت بود از کناشها مانند کناشی که ثیاذوق متوفی بسال ۹۰ هجری طبیب حجاج بن‌یوسف برای پسر خود تألیف کرد واین ثیاذوق کتاب دیگری هم درادویه داشت (۱) . منتهی چون این مؤلفان بتشویق وتحریض امرا وخلفا بتألیف وترجمه مبادرت نمی کردند ، و نیز برای حمایت و نگاهداری مؤلفان و مترجمان علاقه و توجه خاصی وجودنداشت، نمیتوان‌اقدامات‌منفرد مذکوررا بچیزی شمرد. علت عمدهٔ عدم توجه بنی‌امیه بعلوم آن بود که اولامسلمین‌دراین‌مدت یامتوجه ادامهٔ فتوح‌خودبودند ویا به کشا کشهای داخلی اشتغال داشتند وثانیاً براثروجودسیاست‌محض عربی‌دراین‌مدت همهٔ مشاغل‌دردست‌عرب بود وسایر اقوام امپراطوری اسلامی که غالباً دارای سابقهٔ‌مدنی بودند،بهیچ‌روی دخالتی در امور نداشتند وچون عربان دارای سابقه‌یی در تمدن نبودند واشتغال بعلم را «مهنهٔ موالی»وامری حقیر وبی‌ارزش میدانستند، مطلقاً توجهی بعلوم نمی کردند .

۷ - از منصور تامأمون

از اواسط نیمهٔ اول قرن دوم هجری یعنی بعد از سال ۱۳۲ هجری و تشکیل

---

۱ - الفهرست چاپ مصر ص ۴۲۲ و تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۳۸ . القفطی میگوید (اخبار الحکماچاپ مصر۱۳۲۶ هجری ص۷۴) : ثیاذوق شاگردانی‌بزرگ داشت که بعد از او شهرت یافتند وبعضی‌ازآنان دورهٔ بنی عباس رانیز درك‌کردند مانند فرات‌بن شحناثا (ن، سخیاثا) که طبیب عیسی‌بن موسی بودودرعهدمنصور درگذشت . در موردی دیگ از همین کتاب نام این طبیب ثاذون آمده است (ص۷۶) .

دولت عباسی بدست ایرانیان ، چون سیاست دولت اسلامی نسبت بموالی وملل غیرعرب خاصه ایرانیان د گر گونه گشت، ونژاد ایرانی در همهٔ امور وشؤن نفوذ ودخالت یافت طبعاً بسائقهٔ سابقه‌یی که در تمدن داشت شروع بترویج علوم وفنون کرد و حتی خلفای اسلامی هم از این حیث تحت تأثیر محیط ایرانی خود قرار گرفتند وبهمین سبب توجه بعلوم وترجمه و نقل کتب علمی از یونانی وپهلوی وسریانی وهندی شروع شد .

از میان خلفای عباسی نخستین کس که بعلوم توجه کرد ابوجعفر منصور بن محمد است (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هجری) که بطب ونجوم اقبال بسیار داشت . علت توجه وی بپزشکان آن بود که اودر اوان بنای بغداد (۱۴۸ هجری) گرفتار بیماری معده شده بود چنانکه شهوت از وی منقطع گردید واطبایی که در خدمت او بودند از علاجش عاجز آمدند. منصورروزی آنانرا گرد آوردوازایشان نشان طبیبی ماهر را در شهری جز بغدادخواست گفتند درعهد ما کسی در میان اطبا نیست که با جورجیس رئیس پزشکان گند شاپور همسان باشد . این جورجیس پسر بختیشوع ازپزشکان جندیسابور و از طبیبان بزرگ آنشهر بود وتألیفاتی درطب بزبان سریانی داشت ومقام وی دراین علم چندان شامخ بود که سمت ریاست اطباء بیمارستان گندشاپور بزرگترین بیمارستان ومدرسهٔ طب آن عهد را داشت . منصور او را بکیفیتی که در ذکر بیمارستان گندشاپور دیده شد نزد خود ببغداد خواند و اوبا دو شاگردش عیسی بن شهلافا وابراهیم بدانشهر رفت و منصور را معالجه کرد وبخواهش خلیفه نزد وی بماند . جورجیس ازدوستداران تألیف وترجمه بود وخود زبان یونانی و سریانی وپهلوی و تازی میدانست و برای منصور کتبی از یونانی بعربی ترجمه وچند کتاب نیز بسریانی تألیف کرد که کتاب الکناش از همه معروفتر بود (۱)

توجه منصور بعلم نجوم نیز بسیار بود . علت این امر اعتقاد شدید وی باحکام نجوم بوده است چنانکه این مرد مدبر باهمهٔ هوش وتدبیر خود کمتر بعملی دست میزد مگر آنکه نخست بامنجمان در آن باب استشاره میکرد واو نخستین خلیفه‌ییست که منجمان را

---

۱ ـ الفهرست ص ۴۱۲ ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸

بخود نزدیك و باحکام نجوم عمل کرد و بعداز او خلفای عباسی دراین امر از او متابعت مینمودند و غالب امراءِ اسلامی خاصه امرای ترك نیز از باب اعتقاد شدید باحکام نجوم همین خوی وعادت را دنبال میکردند . پیش از این تاریخ علم نجوم نزد ایرانیان ترقیات شگرف یافته بودودرعهدمنصور منجمان بزرگی در ایران میزیستند که یکی ازمشاهیر آنان «نوبخت» بود . وی در نجوم اطلاعات کافی داشت وما بعداً راجع باووپسرش ابوسهل ضمن ذکرمترجمان سخن خواهیم گفت . این پدروپسر درخدمت منصور وخلفای عباسی بخدمت اشتغال داشتند و کتابهایی درباب هیأت ونجوم و احکام آن از پهلوی بعربی در آوردند . علاوه براین منصور ابراهیم الفزاری وپسراو محمد را که هردو ازمنجمان ایرانی بودند و علی بن عیسی الاسطرلابی المنجم را در خدمت خود وارد کرد و چون توجه این مرد باحکام و حرکات کواکب شهرت یافت ، منجمان از ایران و روم و هند بدربار او روی نهادند . از جملهٔ این قوم یکی از منجمان هندی بود که در روش نجومی معروف به«سید هانتا» دست داشت ودرسال ۱۵۶ هجری بخدمت او رسیدو کتابی در نجوم بنابر مذهب هندوان بر منصور عرض کرد . منصور فرمان داد که این کتاب را بعربی نقل و کتابی براین روش تألیف کنند که مبنای نظر در حرکات کواکب قرار گیرد . این کار را محمدبن ابراهیم الفزاری بانجام رسانید و کتابی از روی آن ترتیب داد که نزدمنجمان به«السند هندالکبیر» معروف شدوتا ایام خلافت مأمون مبنای احکام منجمان اسلامی بود (۱) .

ابن خلدون میگوید (۲) «ابوجعفرمنصور نزدملك روم کس فرستادتا کتب تعالیم مترجمه را برای وی بفرستد واو کتاب اقلیدس وبعض کتب طبیعیات را فرستاد.مسلمین آنها را خواندند و از مطالب آنها آگهی یافتند و باطلاع از باقی این کتب و علوم راغب شدند .»

از آنچه گذشت معلوم میشود نهضت وحرکت علمی کامل درعهد منصور وبمیل

---

۱ – تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ چاپ سوم ۱۳۶

۲ – مقدمه چاپ مصر ص ۴۸۰

شروع شد . درهمین ایام یکی از بزرگترین مترجمان اسلام بی آنکه از منصورفرمان واقبالی یافته باشد بترجمهٔ برخی از کتب منطق وادب وتاریخ از پهلوی بعربی‌مبادرت کرد واو عبدالله بن‌المقفع است که وجود وی‌بتنهایی مایهٔ تحولی عظیم در ادب عرب گشت ومابعداً راجع باوسخن خواهیم گفت .

پس از منصور مهدی (١٥٨ - ١٦٩) خلافت داشت لیکن‌او بیشتر گرفتارمسائل دینی ومبارزه با زنادقه وفعالیت شدیدی بود که آن قوم برای نشر عقاید خودداشته‌اند و تنها نتیجهٔ این مبارزه توجه بکلام ومتکلمین برای ایجاد مقالاتی در رد زنادقه و مرقیون ونظایرآنان بوده است . الهادی (١٦٩ - ١٧٠) نیز فرصت کافی برای این امر نداشت لیکن بهرحال نهضتی که بوسیلهٔ‌ایرانیان در عهد منصور ایجاد شده بودهمچنان ادامه یافت تا دور خلافت به هرون الرشید (١٧٠ - ١٩٣) رسید . تا این وقت اذهان مسلمانان براثرمعاشرت باایرانیان وسریانی زبانان اندك اندك آمادهٔ توجه بعلوم وقبول آنهامیشد. البته‌مسلمین براثرالقاآت‌دینی‌وعواملی که‌قبلا گفته‌ایم،درآغازامرنسبت‌باین علما بانظرشك وانکار می‌نگریستند وتنها بطب واطبا از باب حاجتی که بدانان‌داشتند اقبال وتوجهی اظهار میکردند . از خوشبختی غالب پزشکان این عهد با فلسفه‌ومنطق آشنا بودند وقسمتی از اوقات خلفا در مجالست‌ومعاشرت باآنان می گذشت وهمین‌امر باعث آشنایی ذهن آنان بافلسفه وعلوم و رغبت بدانها میگردید چنانکه از این پس اگر برشهری‌از بلادروم دست می‌یافتند بجای آنکه بسوزاندن کتب مبادرت ورزند فرمان حمل و نقل آنها را بعربی میدادند چنانکه چون هارون‌الرشید در جنگهای خود با رومیان بر بلاد انقره و عموریه و جز آنها از شهرهای آسیای صغیر و کتابهای آن بلاد دست یافت همهٔ آنها را که غالباً از کتب طب یونانی بود ببغداد برد و طبیب خود یوحنابن ماسویه را بترجمهٔ آنها مأمور کرد (1) . در همین عهد نخستین ترجمهٔ کتاب‌اقلیدس بردست حجاج بن یوسف بن مطر صورت گرفت‌وبنسخهٔ «الهارونی» معروف شد زیرا حجاج یکبار دیگر نیز این کتاب را در عهد مأمون‌نقل

---

١ ـ طبقات الاطباج١ ص ١٧٥

کرد و «المأمونی» نامیدند[۱] وبهمین مترجم ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس‌را را نیز نسبت داده‌اند[۲] واین کتاب را بفرمان یحیی‌بن خالدبن برمك وزیر هارون نیز بعربی ترجمه کرده‌بودند.[۳]

با توجه باین مقدمات معلوم میشود که دورهٔ اول ترجمه درعصر عباسیان ازعهد خلافت منصور و بنای بغداد شروع شد (١٤٨ هجری) و تا پایان خلافت عباسی (١٩٣ هجری) ادامه یافت. ازجملهٔ مترجمان بزرگ این‌دوره نوبخت‌منجم ویحیی‌بن‌البطریق مترجم المجسطی وجورجیس‌بن بختیشوع وعبدالله بن‌المقفع ویوحنابن‌ماسویه وسلام الابرش وباسیل‌المطران وسهل‌بن‌نوبخت بوده‌اند.

۸- عهد مأمون

بنابرآنچه گذشت‌توجه اساسی‌بعلوم ونقل کتب علمی‌ازیونانی‌وسریانی وپهلوی بعربی ازآغازعهد عباسی شروع‌شد لیکن مهمترین دورهٔ نقل‌وترجمهٔ علوم عهد مأمون است. مأمون چنانکه میدانیم از مادری ایرانی بود. مادر وی دختر استاسیس است که بسال ١٥٠ خروج کرد وبسیاری از مردم خراسان بر او گردآمدند و سرانجام مقهور و مقتول شد و از جملهٔ کسان او که باسارت در دست مسلمین افتاد دختر وی «مراجل» بود که‌بعداً‌مأمون ازو وهارون بوجودآمد[٤]. این‌پسر برعکس‌امین که دختر زبیدهٔ هاشمیه‌بود، ببرکت مادری ایرانی وتربیت در نزد برامکه[٥]، و ازآنروی که قسمتی ازحیات وی هنگام حکومت وخلافت درخراسان میان ایرانیان گذشت، مردی روشن بین وعلم دوست وآزاده فکر ببارآمد. وی‌بدانش‌وعلم‌توجه بسیارداشت و خصوصاً بفلسفه میلی‌فراوان مینمود چنانکه دربارهٔ اوبحقیقت یاافسانه گفته‌اند که او ارسطو را بخواب دید واین خواب اوازمهمترین علل توجه بنقل واخراج کتب بوده‌است[٦].

١- الفهرست ص ٢٧١ ٢- ایضاً ص ٢٧٤ ٣- ایضاً همان صفحه

٤- الکامل ابن‌الاثیرحوادث‌سال ١٥٠ ٥- کتاب الوزراء والکتاب جهشیاری چاپ مصرص ١٦٥

٦- الفهرست ص ٣٣٩

توجه مأمون بفلسفه شاید بیشتر از باب اعتقاد او بمذهب اعتزال ودوستی وآشنایی وی با ائمهٔ معتزله چون ابی‌الهذیل العلاف و ابراهیم‌بن سیار بوده است . مأمون معتزله را چندان تقویت مینموده است که غالب اقوال آنانرا که‌ازبیم‌فقها اظهار نمیتوانستند کرد خود در مقالات خویش بیان میکرد واز آنجمله است قول بخلق قرآن که حتی در حیات پدر خویش نیز از اظهار آن ابا نداشت و بعضی از متعصبین قوم ازاین بابت بیمناك بودند که بعد از مرگ پدر مایهٔ آزار ایشان گردد . گویند فضیل‌بن‌عیاض چون از اقوال وافعال مأمون آگهی یافت برای طول عمررشید دعا میکرد تا مسلمین گرفتار چنین مردی نگردند . مأمون بعد از خلافت‌چندان بائمهٔ معتزله و عقاید آنان توجه کرد که مایهٔ خشم اهل سنت وحدیث وفقها گردید واورا «امیرالکافرین» لقب دادند .

میدانیم که معتزله نخستین فرقه از فرق مذهبی اسلامند که برای اثبات اصول عقاید خود از قبیل اعتقاد به عدل ، تنزیه وتوحید ، اختیارونظایرآنها،وبرای‌مجادله‌با سایر فرق اسلامی ومعتقدین بادیان دیگر، بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوسل‌شدند و حتی بعضی ازآنان مانند ابراهیم‌بن سیار نظّام در مباحث خاص‌فلسفه علاوه بر آنچه در کلام مورد حاجت بود، وارد میشدند.

بااین وضع علاقه و توجه مأمون بفلسفه‌آشکار و معلوم میشود که مأمون با این وسعت‌مشرب و آزادی‌فکر و رغبت بقیاس عقلی طبعاً متمایل بفلسفه وحامی فلاسفه و علما ونا قلان فلسفه وعلوم بود. وی نخست بمنظور تأیید وتقویت مذهب‌اعتزال‌بترجمهٔ کتب منطق وفلسفه وسپس بسایرعلوم توجه کرد .

مأمون برای‌آنکه امرترجمه ونقل علوم را بعربی‌آسان کند شروع‌بحمل کتب علمی از یونان وروم کرد وباین منظور چندتن از مترجمان وآشنایان بزبان یونانی را ببلاد روم و یونان فرستاد . ابن‌الندیم گوید [۱] «میان مأمون و پادشاه روم مراسلات بردوام بود و ازینروی مأمون بر او استظهار کرد ونامه‌یی بدونوشت وازوی‌خواست که

۱ــ الفهرست ص ۳۳۹

اجازت دهد تا کتابهای بر گزیده‌یی از علوم قدیمه که در روم مخزون و مدّخر است ، برای وی فرستاده شود . پادشاه روم بعد از امتناع بدین امرتن در داد و مأمون برای آوردن کتب جماعتی مانند حجاج بن مطر و ابن البطریق وسلم صاحب بیت الحکمة و غیر آنان‌را بروم گسیل داشت وایشان از آنچه یافتند قسمتی اختیار کردند وچون نزد مأمون بردند آنانرا مأمور ترجمهٔ آنها کرد و گویند که یوحنا بن ماسویه از کسانی بود، که‌بروم فرستاده‌شد.» ونیز درباره مأمون گفته‌اند که وی بحاکم مسیحی صقلیه (سیسیل) کس‌فرستاد تا کتابخانهٔ مشهور آنجا را که بکتب فراوان فلسفی‌وعلمی‌خود معروف‌بود برای وی فرستد . حاکم در ارسال آنها تردید داشت زیرا ازجانبی براثر دلبستگی و حرص براین کتب نمیتوانست دست از آنها بردارد و از جانبی دیگر از قوت و هیبت مأمون بیم داشت و بهمین سبب بزرگان دولت را گرد آورد واز حقیقت حال آنانرا آگاه ساخت . بزرگ روحانیان گفت : این کتب را نزد مأمون فرست زیرا بخدا قسم این علوم درمیان هیچ ملتی وارد نشد مگر آنکه‌آنانرا تباه وفاسد کرد . حاکم اشارت اورا پذیرفت و کتب را نزد مأمون فرستاد [1]. قاضی صاعد اندلسی هم‌بدین امراشارتی دارد و گوید که چون خلافت بهفتمین خلیفهٔ‌عباسی مأمون رسید آنچه‌را جدّ اومنصور آغاز کرده‌بود باتمام‌رسانید.وی شروع بطلب‌علم ازمراکز آن کردوازملوك روم بخواست تاآنچه از کتب فلسفی‌ایشانست بوی فرستند وآنان‌نیزهرچه‌از کتب افلاطون وارسطو-طالیس وابقراط وجالینوس واوقلیدس وبطلیموس وفلاسفهٔ دیگریافتندنزد اوفرستادند. مأمون مترجمان ماهری بر گزید وآنان‌را بترجمهٔ کتب مذکور بگماشت وآن قوم نیز تاآنجا که‌ممکن بود ازآن کتب ترجمه کردند .آنگاه مردمان‌را بخواندن واستفاده‌از آنها تحریض وبتعلیم‌آن علوم ترغیب کرد . مأمون با حکما خلوت میکرد و بمناظرهٔ آنان انس داشت وازمذاکرات ایشان لذت میبرد .

بدین ترتیب می‌بینیم که مأمون با توجه شدید خود بنقل علوم دومین دورهٔ مهم ترجمه را درعصرعباسی شروع کرد.

۱ـ عصرالمأمون، دکتراحمدفرید رفاعی، ج ۱ چاپ ٤ ص ٣٧٥ ـ ٣٧٦

این عهد مهمترین دورهٔ ترجمه و توجه بعلوم ونقل‌وتدوین آنها بود و مترجمان وعلمای بزرگ از نژادهای مختلف درنهضتی که مأمون پدیدآورد شرکت کردند و تا چندی بعد از او بدین نهضت ادامه دادند. این دوره از آغاز قرن سوم شروع شد و چون تربیت یافتگان آن ایام غالباً خاندانهایی از مترجمان و ناقلان و علما تشکیل‌دادند و بیشترشاگردانی میپروراندند که مدتی بعداز ایشان بامر ترجمه ونقل‌و تدوین علوم اشتغال داشتند، اینست که دورهٔ دوم تا اواخرقرن چهارم امتداد یافت. از مترجمان بزرگ قرن سوم مشاهیری مانند یوحنابن‌البطریق والحجاج‌بن‌مطروقسطابن لوقا البعلبکی وعبدالمسیح‌بن‌ناعمة‌الحمصی وحنین بن‌اسحق واسحق‌بن‌حنین وثابت بن قرة‌الصابی الحرانی وحبیش‌الاعسم را نام میتوان برد که ذکر همهٔ آنان بعداً خواهد آمد وازمترجمان مشهور قرن‌چهارم متی‌بن یونس وسنان بن ثابت ویحیی‌بن عدی و ابوعلی‌بن زرعة وهلال‌بن هلال‌الحمصی‌را ذکرباید کرد.

درنتیجهٔ نهضتی که بهمت مأمون درتمدن اسلامی‌ایجاد شد، کتب متعددی در منطق وفلسفه ونجوم وریاضیات‌وطب وادب وسیاست ازیونانی وپهلوی وهندی وسریانی ونبطی بزبان عربی نقل شد و مبداءِ تمام تحقیقات مسلمین در علوم مختلف قرار گرفت. علاقهٔ مأمون بترجمه ونقل علوم بدرجه‌یی بود که مثلا بحنین‌بن‌اسحق‌چنانکه خواهیم دید درازاءِ هر کتابی که ازیونانی نقل میکرد هموزن‌آن زرمیداد.

۹ - رجال وخاندانهای ایرانی

غیر ازخلفای عباسی که حامیان علوم ومشوقین ناقلان ومترجمان‌بوده‌اند رجال وخاندانهای دیگری که غالباً ایرانی بوده‌اند مترجمین را بترجمه و نقل علوم ترغیب میکرده ومبالغ کثیردراین راه صرف مینموده‌اند وازآن جمله‌اند:

آل برمک که توجهی بسیاربعلوم داشتند. ازاین خاندان یحیی‌بن خالد وزیر هارون و پسرانش فضل وجعفر و برادر یحیی محمدبن خالد بپرورش علم و علما و تشویق شعرا وادبا مشهور بودند. ازدانشمندانی که در خدمت این خاندان‌بسیار مورد توجه و علاقه بودند آل بختیشوع اند و از آن میان یکی جبریل بن بختیشوع

بود که غالباً بمأمون میگفت من این نعمت را نه از تو دارم ونه از پدر تو بلکه همه رااز یحیی بن خالد وپسران اوبدست آورده‌ام (۱) .

برامکه خود ازاصحاب رأی ونظر وعلم وبهمین سبب متهم بزندقه (۲) بودندومعمولا مجالسی برای مباحثه ومجادله درمنازل خود ترتیب میدادند. ازجملهٔ کتبی که بفرمان آل برمك بعربی نقل شد کتاب المجسطی است. یحیی بن خالدبن برمك بترجمهٔ این کتاب علاقه‌داشت وجماعتی رابنقل وترجمهٔ آن گماشت وچون ازترجمهٔ آنان رضایت نداشت بار دیگر ابوحسان وسلم صاحب بیت الحکمة رابدین کار گماشت وآندو دراین امر کوشش بسیار نمودندو ناقلان ماهری را حاضر کردندو ترجمه‌های آنانرا آزمودند وصحیح ترین و فصیحترین آنها را بر گزیدند (۳)

دیگر **بنی موسی** بن شاکر منجم- یابنی منجم- یابنی شاکر یعنی محمدواحمد و حسن اند. پدرآنان موسی بن شاکر بنابرقول قفطی درعلم هندسه استادبود (٤) وبنابرقولی دیگر که هم قفطی نقل کرده‌است (٥) دربادی امرازراهزنان خراسان بود وازاین طریق مالی عظیم گردآورد ودرپایان عمرتوبه کرد . هنگام مرگ ازوسه پسر صغیر باقی ماند که مأمون آنانرا باسحق بن ابراهیم المصعبی سپرد و بایحیی بن ابی منصور در بیت الحکمة مستقرساخت وآنان درعلوم شهرت یافتند . ازاین پسران بزرگتر وجلیل تر ازهمه ابوجعفر محمد (متوفی بسال ۲۵۹) بود که در هندسه و نجوم اطلاع بسیار و بمقالات اقلیدس و المجسطی آشنایی داشت و کتب نجوم و هندسه و عدد و منطق را گرد میآورد. وی ازبزرگان درگاه وازقواد بود تاآنکه ترکان بردولت بنی عباس غلبه یافتندودولت اهل خراسان ازمیان رفت. محمد منزلتی عظیم و مالی فراوان کسب کرد چنانکه مجموع عواید اودرسال ازدرگاه خلافت وفارس ودمشق وغیره درحد ودچهارصد هزاردینار بود وعوایدبرادراواحمد درحدود هفتاد هزاردینار. احمدازبرادرخود محمد درعلم فروتربود مگر درعلم حیل. اماسومین آنان حسن درعلم هندسه منفرد و در آن

۱ـ کتاب الوزراء والکتاب جهشیاری ص ۱۷٦ ۲ـ الفهرست ص ٤۷۳
۳ـ ایضاً ص ۳۷٤ ٤ـ اخبارالحکما ص ۲۰۸ ٥ـ ایضاً ص ۲۸٦ـ۲۸۷

صاحب طبع‌وذوقی عجیب بود چنانکه بسیاری ازمسائل‌را که قدمامتوجه نشده بودند کشف کرد. بنی‌موسی علاوه برآنکه‌شخصاً درعلوم‌مهارت واطلاع بسیارداشتند‌بترجمه ونقل‌علوم بعربی وقرائت کتب منقول نیزاقبال و توجه بسیارنشان میدادند و از ثروت سرشار خود در بذل اموال برای تهیهٔ کتب وترجمهٔ‌آنها استفادهٔ فراوان کردند . این برادران گروهی از مترجمان ناقلان وازآنجمله حنین‌بن اسحق را ببلاد روم گسیل داشتند تا کتب یونانی را ازآنجا ببغدادآورند وآنان طرائف کتب یونانی را در فلسفه وهندسه وموسیقی وارثماطیقی (حساب) وطب ازآن بلاد بیاوردند . بنی‌منجم‌جماعتی ازناقلان وازآنجمله حنین‌بن اسحق وحبیش‌بن‌الحسن وثابت‌بن قرة وغیرآنان را مالی کثیربرای ترجمه میدادند ومجموع این مخارج درماه به ۵۰۰ دینار میرسید. مراد بنی‌موسی ازاین‌کارآن بود که ازمجموع اطلاعات علمی یونانیان بخوبی‌آگهی یابند وبراثرهمین مطالعات وتحقیقات کتب متعددی درهندسه وعلم حیل وحرکات موسیقی ونجوم تألیف کردند که شرح‌آنها در کتب علماوحکما آمده است(۱). ومادرضمن بحث درباب تدوین علوم بازهم ازاین خاندان وخدماتی که‌آنان بترقی علوم‌درتمدن اسلامی کردندسخن خواهیم گفت .

ازجملهٔ این کسان باید نام‌آل بختیشوع‌ویوحنابن‌ماسویه (که ذکرآنان‌بعداً خواهدآمد) وعلی‌بن یحیی معروف به‌ابن‌المنجم‌کاتب مأمون و محمدبن عبدالملك و داودبن سرابیون وسلمویه وابن‌الطیفوری ونظایرآنان وشیریشوع‌بن‌قطرب ازعیسویان گندشاپوروونظایرآنانرا ذکر کرد که هریك بقدر وسع برای ترجمهٔ کتب ازیونانی‌و سریانی مالی صرف میکردند و در شمار همین کسان باید محمدبن عبدالملك الزیات وزیر معتصم و واثق را ذکر کرد که مردی ادیب و شاعر و دانش دوست و متهم بزندقه(۲) بودومالی‌عظیم درنقل علوم وتشویق مترجمان صرف میکرد چنانکه گویند

---

۱ ــ رجوع شودبه اخبار الحکماء قفطی ص ۲۰۸ و ۲۸۶ ــ ۲۸۷ والفهرست ابن الندیم‌ص ۳۳۹ــ۳۴۰ و ص ۳۷۸ــ ۳۷۹

۲ــ برای‌اطلاع ازاحوال اورجوع شودبه الفخری ص ۱۷۴ــ۱۷۵ ۳ــالفهرست‌ص ۴۷۳

مجموع عطایای اوبناقلان وناسخان کتب درماه به ۲۰۰۰ دینارمیرسید وبسیاری کتاب بنام اونقل شد.

۱۰ - بیت الحکمة

هنگامی که سخن ازنقل وتدوین علوم درتمدن اسلامی میرودنمیتوان ازذکر بیت‌الحکمة غافل ماند. «بیت‌الحکمة» یا «خزانة‌الحکمة» یا «خزانة دارالحکمة» مرکزتجمع دانشمندان واهل فضل وادب ومترجمان کتب علمی بزبانهای‌مختلف بود. البته وضع این مرکزعلمی کاملا برما روشن نیست‌یعنی‌بواقع‌نمیدانیم که آیا کتابخانه بود ویا رصدخانه ویامرکزتجمع علماوامثال آنها وهمچنین آگاه نیستیم که آیا پیش از هارون‌الرشید هم وجود داشته است ویاآنکه مؤسس وبنیان گذار آن هرون بود لیکن ازغالب روایات چنین برمیآید که این مرکز نخستین بار در عهد هارون ایجاد شد لیکن درعهد مأمون بکمال رسید. درعهد هارون براثرفتوحاتی که آن‌خلیفه در بعضی بلادآسیای صغیر مانند عموریه وانقره کرده بودمقداری کتب طبی‌یونانی بدست آمد. پیش ازاین نیز از عهد منصور ببعد نقل کتب وترجمه وتمرکز آنها در بغداد آغاز شده بود. برامکه نیز قسمتی از کتب هندی و فارسی را جمع کرده بودند، جمع آوری کتب سریانی وحتی تألیف کتب تازه‌یی بسریانی هم تااین هنگام در بغداد صورت عمل پذیرفته بود. ظاهراً بامررشید این کتابها و کتبی که‌تاآن هنگام بعربی نقل شده بود درخزانهٔ خاصی که همین بیت‌الحکمه بود جمع شد. از کسانی که در عهدهارون دربیت‌الحکمه‌کار میکردند یکی‌ابوسهل فضل‌بن نوبخت است (۱) ودیگر علان‌الشعوبی که دربیت‌الحکمه برای رشید ومأمون وبرامکه باستنساخ کتب اشتغال داشت (۲) ودیگریوحنابن ماسویه، ومن قبلا بیاد ندارم که کسی دیگر را در شمار این قوم یاد کرده باشند وازاینجامیتوان نتیجه گرفت که نخستین کسان که‌دربیت‌الحکمة آمدشد می کردند ایرانیان بودند واین وضع‌دردورهٔ مأمون نیزوجود داشت.

۱- الفهرست ص ۲۷۴ ۲- ایضاً ص ۱۰۵

درعهد مأمون بیت‌الحکمة رونق بیشتری یافت زیرا در دور این خلیفه همچنانکه دیده‌ایم توجه بفلسفه وعلوم بیشترونهضت نقل و ترجمه وتدوین علوم قویتر بود وچنانکه گفتیم او بسیاری از کتب یونانی را ببغداد نقل کرد و جماعتی از مترجمان را مانند حجاج بن مطروابن البطریق و یوحنا بن ماسویه وسلم صاحب بیت الحکمة بسیسیل ویا بنا بر بعضی اقوال بقبرص وبلاد روم فرستاد و کتب یونانی را از آنجا نقل کرد وظاهراً وبنا بر آنچه ازقول ابن نباته برمیآید آنها رادرخزانة الحکمه ضبط کردوسهل بن هارون را بحفظ آنها گماشت. میگویند که این سهل بن هارون در ادارهٔ دارا الکتب بغداد که بیت الحکمة معروف بود هیمنه‌یی داشت (۱) و ابن نباته در باب او میگوید (۲) که «مأمون ویرا کاتب خزائن الحکمة کردودر این خزائن الحکمة کتبی از فلاسفه‌است که برای مأمون از جزیرهٔ قبرص آوردند . . . و سهل بن هارون را خازن آن کرد».

علاوه برسهل بن هارون مرد دیگری را نیز می شناسیم که درعهد مأمون صاحب نفوذ عمده‌یی در بیت الحکمة بود و او سلم‌است (۳) که «صاحب بیت‌الحکمة» خوانده‌میشودو بعید نیست که سهل بن هارون تنها خازنی کتب منقول از قبرص یاسیسیل را داشت.

چنانکه ازظاهرنام «بیت‌الحکمة» برمیآید این مرکز علمی‌ویا کتابخانه بیشتر خاص جمع آوری کتب علمی وفلسفه بود تاسایر کتب، وبهمین‌سبب است که‌ملاحظه می کنیم‌غالباً آمدوشد دانشمندان واهل علم وحکمت در آنجا صورت میگرفت‌و حتی بعضی دراین باب مبالغه کرده‌و گفته‌اند که بیت‌الحکمة حکم مدرسه ورصد خانه یی داشت وظاهراً ملحق بقصر خلیفه بودنه‌درمکانی دیگر، زیرا درضمن ابنیهٔ بغداد خبری از بنای کتابخانهٔ‌خاص دراین ایام نیست واین رسم درسایر ممالك اسلامی هم استمرار داشت چنانکه در کاخ قرطبه ودر قصر خلیفهٔ فاطمی العزیز بالله هریك کتابخانه‌یی وجو داشت.

دراین کتابخانه بعضی، چنانکه‌در بارهٔ علان‌شعوبی دیده‌ایم، باستنساخ کتب‌و برخی‌مانند یوحنا بن‌ماسویه‌وابن نوبخت‌وجز آنان بترجمهٔ کتب مشغول بودندو گروهی بنحوی که

---

۱ ـ عصر المأمون ج ۱ ص ۳۷۵ ۲ ـ سرح العیون ص ۱۳۲ نقل ازضحی الاسلام ج ۲ ص ۶۳
۳ ـ الفهرست ص ۳۳۹

دراحوال یحیی بن ابی منصور الموصلی المنجم ومحمد بن موسی الخوارزمی و بنی موسی بن شاکر ونظایر آنان می بینیم در آن برای استفاده از کتب ومطالعه وتحقیق آمدوشدمیکردند. برای، مترجمان رئیسی معلوم میشد واز جملهٔ کارکنان مؤسسه کتابداران (خازنان کتب) وصحافان (مجلدان ـ وراقان) بوده وهریك مشاهره‌یی خاص داشته‌اند. ابن الندیم گوید ابن ابی الحریش در خزانة الحکمة مأمون بصحافی اشتغال داشت [۱] و علاوه براین معاونان ودستیارانی هم باهریك ازصاحبان مشاغل خدمت میکردند ومثلا مأمورین خاصی برای تسلیم کتب بنساخ وجود داشتند و برهمهٔ این کارکنان رئیسی باعنوان «صاحب بیت الحکمة» ریاست میکرد. برای مطالعه کنندگان وسایل کاروجای مطالعه مهیا بود وبر روی هم در این مرکزعلم و مطالعات همهٔ و سایل برای اهل علم وتحقیق فراهم شده بود تا در پیشرفت علم ومعارف کوشش کنند واز ینروی بیت الحکمة رابابد مهمترین مرکز برای نقل وترجمه وتدوین علوم اسلامی دانست. بیت الحکمة تا عصر ابن الندیم مؤلف الفهرست (متوفی بسال ۳۸۵) محققاً، وبنابر برخی از اقوال تا حملهٔ مغولان بر بغداد (سال ۶۵۶) همچنان دائر بود [۲]. ابومنصور المعمری صاحب مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری خزانة الحکمة مأمون را «گنج خانهٔ مأمون» ترجمه کرده‌است [۳].

۱۱ـ مترجمان بزرگ

ازآنچه گذشت نیك برمیآید که نهضت واقعی درامر ترجمه ونقل علوم در تمدن اسلامی ازاواسط قرن دوم هجری آغازشده واگرهم دردورهٔ امویان کاری دراین باب شده باشد ناقص ودوراز اهمیت بوده است.

ترجمهٔ کتب درتمدن اسلامی درآغاز امرمقصور بر کتب طب ونجوم بودواندکی بعد خصوصاً براثرنفوذ معتزله، وحاجت این فرقه درمقالات خود باثبات واستدلال، توجه بفلسفه ونقل کتب منطق وفلسفه آغازشد وبا سرعتی عجیب ازاواسط قرن دوم تا اواخر

---

۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۱۴

۲ ـ درباب بیت الحکمه علاوه برمآخذ مذکوردرمتن خصوصاً رجوع شود به ضحی الاسلام جزء دوم چاپ دوم ص ۶۱ ـ ۶۶ و تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۲۰۲ ـ ۲۰۳ وعصر المأمون چاپ چهارم ج ۱ ص ۳۷۵ ـ ۳۷۶

۳ـ بیست مقاله چاپ تهران ج ۲ ص ۲۹

قرن چهارم بسیاری از کتب طب وتشریح وداروشناسی وفلسفه ونجوم وطبیعیات و کیمیا وریاضیات وفلاحت ونظایر آنها مستقیماً بعربی ویا نخست بسریانی وسپس بعربی ترجمه شد.

تقدم درترجمهٔ همهٔ این کتب بادوقوم ایرانی وآرامیان سریانی زبان است وازما بقی اقوام اگر اقدامی دراین باب شده باشد چندان نیست که بشمار آید وبازحمات این دوقوم سنجیده شود. این مطلب شاید روشن باشد که آرامیان مذکور درمدارس خود از باب مطالعه وتحقیق در علوم یونانی وکتب بزرگان آتن واسکندریه ناگزیر باطلاع اززبان یونانی بودند ودرعین حال بسیاری از کتب معتبر یونانی را بسریانی نقل کرده بودند. هنگامی که حکومت بدست تازیان افتاد آرامیان از باب آنکه خود ازاقوام سامی بودند بآسانی زبان عربی را فرا گرفتند وازعهد خلافت عباسیان بادربارهای خلفا ارتباط یافتند. علمای سایر بلاد خاورنزدیک نیز ازاین تقرب بهره‌مند بودند وهمچنین است نسطوریان ایران و معلمان طب گندشاپور که غالباً زبان سریانی وعربی را علاوه برپهلوی میدانستند وازایرانیان دیگر نیز چنانکه روشن است گروه بزرگی بازبان وادب عربی چنان آشنایی یافتند که خود ازنویسندگان بزرگ عربی شدند ودراین باب بمراحل عالی کمال ارتقاء جستند.

این امور وموضوع احترام بعقاید وادیان متنوعه (که درعصر اول عباسی یعنی از آغاز تشکیل این سلسله تااواخر عهد معتصم که دورهٔ غلبهٔ سیاسی نژاد ایرانی بود، در حکومت اسلامی رعایت میگردید) باعث شد که گروه بزرگی ازدانشمندان ومترجمان ایرانی وسریانی بدربار خلفاروی آورند و بکار ترجمه وتدوین کتب پردازند وحتی خاندانهایی ازمترجمان ومشتغلان بعلوم پدید آورند که ازجملهٔ آنان میتوان خاندانها وافراد ذیل را ذکر کرد:

۱ - **اصطفان القدیم** که بنابر آنچه گذشت وچنانکه دربعضی از کتب حکما مذکور است بفرمان خالدبن یزیدبن معاویه (متوفی بسال ۸۵) بنقل بعض کتب کیمیا مبادرت کرد (۱).

---

۱ - الفهرست چاپ مصر ص ۴۳۰

۲ـ **خاندان ماسرجیس یا ماسرجویه** ـ که نخستین آنان ماسرجیس (ماسرجویه) کتاب کناش اهرون القس را در سی مقاله از سریانی بعربی در آورد و دو مقاله بر آن افزود. این اهرون القس (کشیش) همان اهرون اسکندرانی [۱] طبیب و فیلسوف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که مجموعه‌یی از رسالات طبی [۲] یونانی را تألیف کرده بود. ماسرجیس از ناقلان سریانی بعربی بود و از جملهٔ آثار وی کتاب «قوی الاطعمه و منافعها و مضارها» و کتاب «قوی العقاقیر و منافعها و مضارها» را ذکر کرده‌اند [۳]. پسر ماسرجیس، **عیسی** را نیز درطب تألیفاتی بود مانند کتاب الروائح و الطعوم و کتاب الالوان [٤].

۳ـ **خاندان بختیشوع** ـ این خاندان چنانکه قبلا هم گفته‌ایم از عیسویان نسطوری ایران بودند و در اوایل عهد خلفای عباسی ریاست بیمارستان گند شاپور را برعهده داشتند. کیفیت ارتباط نخستین فرد از این خاندان یعنی جورجیس پسر بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور را با ابوجعفر منصور خلفهٔ عباسی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هجری) واقامت او را در بغداد، در صحایف پیشین نگاشته و گفته‌ایم که او چون دوستدار ترجمه و تألیف بود بترجمهٔ برخی از کتب یونانی بعربی و همچنین تألیف کتبی درطب بزبان سریانی، که مهمتر از همه الکناش بود، مبادرت کرد.

جورجیس مدتی در خدمت خلیفهٔ عباسی میزیست تا در سال ۱۵۲ بیمار شد و بگند شاپور باز گشت. دراین هنگام منصور از وی درخواست که بعد از رسیدن بگند ـ شاپور پسر خود بختیشوع را بجای خویش ببغداد فرستد لیکن جورجیس بدین کار رضا نداد و گفت بیمارستان گند شاپور و اهل آنشهر بمردی چون او محتاجند و من شاگرد خویش عیسی بن شهلافا یا شهلاثا (مختصر الدول ص ۲۱٤) را که طبیبی ماهر است بجای خود می‌نشانم و منصور پس از امتحان عیسی اورا در دستگاه خود نگاه داشت [۵].

اما **بختیشوع** پسر جورجیس یکبار در دورهٔ المهدی و بعد از آن در عهد هارون

---

۱ ـ Aaron d'Alexandrie　　۲ ـ Pandectes

۳ ـ الفهرست ص ٤۱۳　　٤ ـ الفهرست ص ٤۱٤

۵ ـ اخبار الحکما ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱

ازسال ۱۷۱ ببغداد رفت وبمعالجهٔ خلفا اختصاص یافت و بقول قفطی هرون و امین و مأمون والواثق و المتوکل را خدمت کرد (۱) لیکن این بیان خالی از غرابت و استبعاد نیست.

گویند چون بختیشوع بخدمت هارون رسید آن خلیفه ازوزیر خود یحیی البرمکی خواستار امتحان وی گشت و یحیی پزشکان بزرگ بغداد مانند ابوقریش عیسی و عبدالله الطیفوری و داودبن سرابیون و جز آنان را بخواند و چون آنان بختیشوع را آزمودند ابوقریش بهارون گفت : میان ما کسی نیست که تواند بااین مرد بحث کند زیرا او و پدر وی وامثال اینان درزمرهٔ فیلسوفانند (۲) واین سخن دلالت برمقام آل بختیشوع در علم وفلسفه میکند ونیز میرساند که طب گند شاپور دارای روش منطقی و علمی بود . قفطی ازبختیشوع کتابی بنام «التذکرة» یاد میکند که برای پسرش جبرائیل نگاشت. بختیشوع بامر هارون سمت ریاست پزشکان درگاه داشت و این سمت را بعداً پسرش **جبرائیل** عهده‌دار شد . قفطی دراین باب چنین گوید : درسال ۲۷۵ جعفربن یحیی بن خالدبن برمك بیمارشد . رشید ببختیشوع کس فرستاد تا بعیادت وعلاج جعفر رود و از آداب پزشکان چنین بود که اگر خاص پادشاهی بودند کسی از اصحاب و امراء او را بی‌اجازت وی مداوا نمی کردند . چون جعفر از بیماری خود بهبود یافت ببختیشوع گفت میخواهم از پزشکان برای من طبیبی ماهر اختیار کنی تا مورد اکرام و احسان من قرار گیرد . بختیشوع گفت من دراین باب کسی را حاذق تر از پسر خود جبرائیل نمی‌شناسم زیرا او از من درصناعت طب ماهرتر است . جعفر گفت : ویرا نزد من آر . چون اورا حاضر کرد جعفر از مرضی پنهانی که در او بود نزد جبرائیل شکایت برد و جبرائیل آنرا در سه روز مداوا کرد بنحویکه بهبود یافت و از این روی مقبول نظر جعفر قرار گرفت چنانکه اورا چون خود دوست میداشت و ساعتی از وی نمی‌شکیبید وبا او درطعام وشراب همراهی میکرد .

۱ـ اخبارالحکما ص ۷۱ـ۷۲ ۲ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۴۲ . داستان مناقشهٔ بختیشوع را با ابوقریش عیسی ، قفطی بعهد مهدی نسبت داده است ، رجوع شود به اخبارالحکما ص ۷۱ .

بعداز این‌مطلب قفطی از کیفیت‌معرفی جبرائیل بحضرت‌هارون سخن میگوید و داستانی می‌آورد که خلاصهٔ‌آن چنین است : هارون را جاریه‌یی بود که‌اتفاق راروزی دست دراز کردوهمچنان باقی‌ماند . همهٔ چاره گریهای پزشکان دراین‌باب بی‌ثمر ماند . هارون ازجعفر چارهٔ‌کاررا خواست واو خلیفه را بطبیب خود راهنمایی کرد . هارون پس ازحضورجبرائیل ازوپرسید ازطب چه میدانی ؟ گفت : گرم وسرد و خشك وتری را که خارج ازطبع باشد سرد و گرم و تر و خشك می کنم (۱) . هارون خندیدو گفت این غایت چیزی است که درطب بدان حاجت دارند . آنگاه داستان جاریه را با اودر میان نهاد . جبرائیل گفت : من او را علاج میکنم بدان شرط که شتاب نکنی و خشم نیاری . آنگاه کنیزك را درمیان جمع بخواند وچون‌آمد بشتاب بجانب او رفت وروی از اوبر گرداند ودامن اورا گرفت وچنان نمود که میخواهد عورت اورا مکشوف‌سازد. این امر مایهٔ تحریك کنیزك شد چنانکه بتندی دست برد تا دامن خویش بگیرد . جبرائیل گفت: اینك کنیزك بهبود یافته است ! (۲) و آنگاه درسبب این کار گفت : هنگام همخوابگی در اعضاء این کنیزك خلطی رقیق بر اثر حرکت و انتشار حرارت جریان یافت وچون سکون بعدازآن حرکت بغتة صورت میگیردآنچه‌دربطون‌اعصاب دویده بود ناگهان جامد شد وچیزی‌آنرا حل نمی کرد مگرحرکتی شدید مثل همان حرکت که زیادات را حل کند و بیمار را بهبود بخشد . این از جملهٔ حیل در علاج است و ازینروی در کتاب امتحان طبیب گفته‌اند که : «پزشك باید آگاه‌وباهوش باشد وقدرت‌استعمال‌قیاس‌داشته‌باشد ووجوه علاج‌را خود استخراج کند .» بعدازاین معالجه رشید درهمان مجلس پانصد هزاردرهم بجبرائیل‌بخشید واورا رئیس همهٔ اطبا کرد و مقام او روز بروز در نزد رشید اعتلامی یافت تا آنجا که هر کس برشید حاجتی داشت بجبرائیل رجوع‌میکرد . در عهد امین و سپس در دورهٔ مأمون بعد از گذراندن

۱ــ اشاره است بمعالجه‌یی که ازطریق اصلاح طبایع یاامزجهٔ اربعه وتصرف درآنها میکرده‌اند

۲ــ این داستان‌بی‌شباهت بداستان یکی ازپزشکان دورهٔ سامانی وکیفیت معالجهٔ کنیزك پادشاه سامانی نیست ، رجوع‌کنید به‌چهارمقالهٔ نظامی عروضی.چاپ مرحوم‌میرزامحمدخان قزوینی. ص ۷۳

دورهٔ مغضوبیت بهمان مقام برقرار بود . گویند روزی نزد فضل بن‌سهل ذوالریاستین که اسلام آورده وختنه‌شده وقرآن در برابرش بود وارد شد و از او پرسید «چون بینی نامهٔ ایزد؟» گفت «خوش وچون کلیله ودمنه!» .جبرائیل بعد از آنکه مأمون‌را ازیك بیماری سخت رهایی داد يك میلیون درهم برسم جایزه از اوبدست‌آورد والحق این طبیب از دولت وثروت خلفا وامرای آنان بسیار متمتع بود ومثلاز رشید وعیسی‌بن جعفر وزبیده زن هارن والعباسه خواهر هارون وفضل‌بن ربیع و فاطمه‌ام محمد و ابراهیم‌بن عثمان‌و یحیی‌بن خالدالبرمکی و جعفربن یحیی‌البرمکی و فضل بن یحیی‌البرمکی مجموعاً هر سال ۴۹۰۰۰۰۰ درهم میگرفت واگر این مقدار را دربیست وسه سال مدت خدمت او محاسبه کنیم مجموعاً ۱۱۲۷۰۰۰۰۰ درهم میشود که اگر رواتب‌آل برمك را بعداز بر کناری وپریشانیشان در ده سال آخر حیات جبرائیل از این مبلغ بکاهیم (یعنی ۲۴۰۰۰۰۰۰درهم را)۸۸۷۰۰۰۰۰ درهم باقی میماند(۱) وهنگام مرگ باهمهٔ‌تهمت‌ها که دیده ومصادراتی که شده ومخارجی که کرده واملاکی که خریده بود هفتادهزاردینار برای اومانده‌بود .

جبریل علاوه بررشید امین و مأمون را نیزخدمت کرد و بسال ۲۱۳ هجری در گذشت . بعد ازجبریل پسرش **بختیشوع** جای اورا گرفت والواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲) والمتوکل علی‌الله(۲۳۲-۲۴۷)والمستعین بالله(۲۴۸-۲۵۱)والمهتدی بالله(۲۵۵-۲۵۶) راخدمت کرد واگرچه در اواخرعهد الواثق بسبب کثرت مال از بغداد نفی واموال او مصادره شد (۲) لیکن درعهد متوکل بازبمقام سابق بر گشت‌وفوایدی که او ازخلفا برد بدرجه‌یی بود که‌هیچیك‌ازپزشکان‌عهداودر کثرت‌مال بدونمیرسیدند.وی بسال۲۵۶هجری در گذشت . بروایت قفطی ، بختیشوع بن جبریل همراه مأمون بروم رفت (۳) وپسراین بختیشوع یعنی **عبیدالله** درخلافت‌المقتدر مخصوص خدمت‌اوشد ومدتی در خدمت این خلیفه‌بود تامردوجای اورا پسرش **جبرائیل** گرفت یعنی جبریل‌بن عبیدالله (یاعبدالله)

۱- رجوع شود باخبار الحکما ص ۹۹ - ۱۰۰ وتاریخ‌التمدن‌الاسلامی ج ۲ ص ۱۴۰-۱۴۱

۲-اخبارالحکماقفطی ص۷۲ ۳-ایضاً اخبارالحکما ص ۹۹

ابن بختیشوع معاصر المقتدر عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰) (۱) و پسروی **عبیدالله** بن جبریل است که طبیبی فیلسوف بود ومقتبساتی از چند طبیب در کتابی بنام نوادر المسائل درحدود سال ٥٥٦ هجری نوشت و کتاب دیگری بنام «مناقب الاطباءِ» (۲). دیگراز افراد این خاندان **علی بن ابراهیم** بن بختیشوع است که دراواخر قرن چهارم هجری میزیست.

ازافراد خاندان بختیشوع کسی که مستقیماً بترجمه توجه داشت جورجیس پسر بختیشوع است لیکن دیگران غالباً متوجه تألیف کتب طب بوده و مترجمانی را هم بترجمهٔ کتب معتبر طبی یونان و اسکندریه بسریانی میگماشته‌اند چنانکه جبریل بن بختیشوع حنین بن اسحق را مأمور ترجمهٔ کتاب التشریح جالینوس کرده بود.

٤ ـ **ابن المقفع** روزبه پسر دانویه نویسنده ومترجم بزرگ قرن دوم هجری است. اصل وی ازشهر جور فارس و مانند پدر تا چند سال پیش ازاواخر حیات بنابر اشارت مورخان بر آیین زرتشتی و علی الظاهر بردین مانی بود. وی لهجهٔ پهلوی را بنیکی میدانست و عربی را نیز در محیط زندگی خود بصره که از مراکز مهم ادبی عراق بود فرا گرفت و در هردوزبان استاد شد. اهمیت وی در ادب وشهرت کتب متعدد ادبی و تاریخی که ازپهلوی ترجمه کرد، و نفوذی که از این باب در ادب عربی بدست آورد، دراینجا مورد بحث مانیست. ابن المقفع بنابر ذکر نویسندگان کتب حکما در زمرهٔ نخستین کسانی است که در عهد منصور بترجمهٔ کتب علمی مبادرت کردند. ابن الندیم ازجملهٔ کسانی که درتهیهٔ مختصرات وجوامعی از شروح قاطیغوریاس و باری‌ارمینیاس ارسطوشرکت نموده‌اند، ابن المقفع راذکر کرده‌است. قفطی درترجمهٔ ابن المقفع گوید (۳) وی، نخستین کسی‌است که درملت اسلامی بترجمهٔ کتب منطقی برای ابوجعفر منصور مبادرت‌جست... وسه کتاب منطقی‌ارسطورا ترجمه کرد: نخست کتاب قاطیغوریاس‌و دو دیگر باری ارمینیاس و سدیگر کتاب انالوطیقا وآنها را بعبارتی ساده و سهل ترجمه کرد.

تاآنجا که اطلاع داریم ابن المقفع غیر ازپهلوی وعربی زبانی دیگر نمی‌دانست

۱ـ قفطی معاصرالمقدررا بختیشوع بن یحیی‌ازبنی بختیشوع میداند (ص۷۳)
۲ـ الفهرست ص ۲٤۸ ۳ـ اخبارالحکما ص ۱٤۸ ـ ۱٤۹

و بنابر این باید کتب مذکور را از زبان پهلوی بعربی در آورده باشد و این هم خلاف آنچه برخی از محققان پنداشته‌اند ، امری مستبعد بنظر نمی‌آید، زیرا با اطلاعی که از توجه ایرانیان عهد ساسانی بفلسفه و علوم یونانی و ترجمهٔ بعضی از کتب یونانی بپهلوی داریم، اشکالی بنظر نمیرسد که کتب مذکور ارسطو هم بپهلوی و بوسیلهٔ عبدالله بن المقفع از پهلوی بعربی نقل شده باشد . جاحظ بصری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) که ازباب نزدیکی عهد خود بعبدالله بن المقفع، وهمچنین بسبب اطلاعات وسیعی که داشت، قول‌اوبرای ماسند قاطعی میتواندبود، اشارتی‌راجع بتوجه ابن‌المقفع بترجمهٔ کتب ارسطو دارد آنجا که میگوید (۱) : ترجمه های کتب هیچگاه مارا از نص اصلی آنها مستغنی نمی‌سازد ... و کی ابن البطریق و ابن ناعمه و ابوقرة و ابن فهرو ابن-وهیلی (ظ : ثیوفیل) و ابن المقفع مثل ارسطاطالیس اند ؟ » استادپول کروس‌را جع باین موضوع بحث مفصل و ممتعی بعنوان «درباب ابن‌المقفع» (۲) دارد که برای اثبات ترجمه های منطقی ابن‌المقفع یاپسرش محمد مراجعهٔ بآن لازم است .

آلدومیلی (۳) در شرح ابن‌المقفع میگوید چنانکه مشهور است نباید ترجمهٔ عربی از نقل پهلوی چند کتاب فلسفی یونانی را مانند ایساغوجی (٤) فرفوریوس (۵) که حکم مدخلی برمنطق‌دارد، وقاطیغوریاس (٦) وباری ارمینیاس (۷) و انالوطیقای(۸) ارسطورا از عبدالله بن المقفع دانست بلکه‌این‌ترجمه ها متعلق به پسراو «محمد» است. ابن ابی اصیبعه گوید(۹) : عبدالله بن المقفع خطیب فارسی وکاتب ابی‌جعفر منصور بودو از کتب ارسطوطالیس نیز کتاب قاطیغوریاس و کتاب باریمینیاس و کتاب انالوطیقا را

۱ــ کتاب‌الحیوان چاپ قاهره سال ۱۳۲۳ هـ . ج ۱ ص ۳۸ .

۲ــ ترجمهٔ این‌مقاله در مجموعهٔ‌التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیه ،گردآوردهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ دوم ، مصر، ص ۱۰۱ ــ ۱۲۰ تحت عنوان «ترجمه‌های ارسطومنسوب بابن‌المقفع» نقل شده‌است .

۳ - Aldo Mieli : La Science arabe . Leiden 1939, p.70

٤ - Isagoge ۵ - Porphyrios (Porphyre) ٦ - Les Catégories

۷ - Peri hermeneia یا l'Hermeneia ۸ - Les Analytiques

۹ــ عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ص ۳۰۸ ج ۱

ترجمه کرد وعلاوه بر اینها مقدمهٔ کتب منطق، معروف به ایساغوجی، ازفرفوریوس الصوری رانقل کرد . عبارت وی درترجمه ستوده ونزدیك باصل است» قتل ابن المقفع بسال ١٤٣ هجری بردست سفیان بن معاویه عامل منصور و علی الظاهر بفرمان آن خلیفهٔ خونخوار بفجیع‌ترین وضعی اتفاق افتاد . دربارهٔ ترجمه های او ونسخ موجود آن باز در ملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت .

٥ - **ثیوفیل الرهاوی** [١] - ابن ثوما [٢] از نصرانیان رها ومطلع درعلم نجوم ورئیس منجمان مهدی خلیفه ودارای نظر های صائب بود . وی یکی از تألیفات جالینوس را بسریانی نقل کرد. وفاتش بسال ١٦٩ هجری مطابق با ٧٨٥ میلادی اتفاق افتاد [٣] . به ثوما نیز ترجمهٔ بعضی از کتب رانسبت داده‌اند [٤] .

٦ - **خاندان نوبخت** - نخستین فرد این خاندان که در تاریخ تمدن اسلامی مقامی بزرگ دارد، نوبخت ازمردم اهواز بود. وی خودرا ازنژاد گیوپسر گودرز میدانست ودرعلم نجوم واحکام آن استاد بود. نوبخت پیش از آن که بخدمت منصور درآید برآیین زرتشتی بودوپس ازآن باسلام گرایید .

آشنایی نوبخت با منصور ظاهراً قبل از خلافت او، و ورودش درخدمت آن خلیفه هم پیش ازشروع بنای بغداد (سال ١٤٤ هجری) بود ، زیرا بنابراشارت غالب مورخان تاریخ آغاز بنای شهر مذکور باختیار نوبخت تعیین شد . وی تا اواخر خلافت منصور (١٥٨ هجری) زنده بود لیکن چون پیر وضعیف شده بود،پسر خود ابوسهل را بجای خویش بخلیفه معرفی کرد تامنجم خاص وی باشد .

نوبخت بنابر مشهور بترجمهٔ کتبی از پهلوی بعربی درعلم نجوم مبادرت کرد و شاید کتابی که حاجی خلیفه درعلم احکام نجوم بنوبخت نسبت داده ازجملهٔ کتب مترجم وی ازپهلوی بوده باشد وبهرحال ابن الندیم اکثرافراد خاندان نوبختی را ازمترجمان پهلوی دانسته است [٥] .

---

١ - Theophilos d'Edssa ٢ - Thomas d'Edessa

٣ رجوع شود به اخبارالحکما ص ٧٧ و La Science arabe ص ٦٩

٤ - عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ٢٠٨ ج ١

٥ - الفهرست ص ٢٤١ - ٢٤٢

پسر نوبخت یعنی خرشان ماه طیماذا مازریاذ خسروا بهمشان[1] بنا برقول القفطی وابن‌الندیم منجمی حاذق وخبیر باقتران کواکب وحوادث آن بودوپس‌ازضعف‌وپیری، نوبخت بفرمان منصور پسرخودرا بجای‌خویش گماشت وچون اوبخدمت منصور رسید و نام خودرا گفت منصور گفت یاازاین نام طویل به«طیماذا» اقتصار کن ویا کنیهٔ‌ابوسهل را ازمن بپذیر واو کنیه‌را پذیرفت ونام را نگاه داشت و بکنیهٔ خود شهرت یافت . وی بنا برنقل ابن‌الندیم از کسانی است که در خزانة‌الحکمة هارون‌الرشید بود (بنا بر این دورهٔ زندگیش تا عهد هارون امتداد یافت) ومترجم کتب ازفارسی (پهلوی) بعربی‌است ومبنای مطالعات واعتماد وی درعلم کتب پهلوی بوده است و قفطی نیز همین سخن را تکرار کرده و گفته است که اوآنچه از کتب علمی ایرانی می‌یافت بعربی‌درمیاورد. از کتب وی‌است : النهمطان (ن:الیهبطان ـ البهطمان؟) درموالید. کتاب‌الفأل‌النجومی ـ کتاب‌الموالید ـ کتاب تحویل سنی‌الموالید ـ کتاب‌التشبیه والتمثیل ـ کتاب‌المنتحل من‌اقاویل المنجمین دراخبارومسائل وموالید وجزآن[2].

ازمیان فرزندان ابوسهل بعضی مانند اسمعیل وابوالعباس فضل و عبدالله وسهل وپسرسهل حسن به علم نجوم توجه ودرآن تألیفاتی داشته‌اند[3].

۷ - **عمر بن فرخان** ـ ابو حفص عمربن فرخان الطبری بنقل قفطی مردی دانشمند ویکی از رؤساء مترجمان ومطلعین از علم حرکات نجوم و احکام‌آنها بوده ودر خدمت یحیی‌بن خالدبن برمك بسرمیبرده است . در ایام خلافت مأمون وزیر او ذوالریاستین فضل بن‌سهل، عمربن‌الفرخان را ازشهر خویش بخواست ودرخدمت‌مأمون

۱ــ اخبار الحکما ص ۲٦٦ . دراین کتاب نام مذکور چنین نقل شده است : خرشاذماه طیماذاه مابازار بادخسروانشاه ، و صورت تصحیح شدهٔ مذکور درمتن رااز کتاب خاندان‌نوبختی مرحوم عباس اقبال‌ص۱۱ نقل کرده‌ام . جزء طیماذا رانجاشی درکتاب رجال طیمارث نقل کرده است‌که‌گویا تحریف یاتلفظی ازطهمورث باشد .

۲ــ راجع باحوال ابوسهل پسر نوبخت رجوع شود به اخبار الحکما ص۱٦۸ ـ ۱٦۹ و ۲٦٦ ـ ۲٦۷ و الفهرست ص ۳۸۲ ـ ۳۸۳ وخاندان نوبختی ص ۱۱ ـ ۱٤

۳ ــ رجوع شود به‌خاندان نوبختی ص ۱۵ ــ ۲۱

گماشت و او کتابهای بسیار برای وی ترجمه کرد و احکامی درنجوم داشت که همواره مقبول منجمان اسلامی بود. عمربن الفرخان کتبی درنجوم وسایر ابواب فلسفه‌نوشت‌و ازآنجمله بود کتابی درتفسیر چهار مقاله ازبطلیموس که بدست ابن البطریق نقل شده بود و کتاب المحاسن و کتاب اتفاق الفلاسفة و اختلافهم فی خطوط (۱). پسرمحمدنیز ازمنجمین دانشمند ومشهوروصاحب تألیفات متعدد بود (۲).

۸- **ابوالحسن علی بن زیادالتمیمی** - وی مترجم معروف کتاب زیج شهریار از پهلوی به عربی است. این کتاب مجموعه‌یی از جداول نجومی بود که در اواخر عهد ساسانی ترتیب یافت و زیك شتریار (۳) یعنی جداول نجومی شاهی نامیده شد.

۹ - **ربّن الطبری** - قفطی اورا ازیهودیان طبرستان دانسته و گفته است که ربن و ربین وراب از نامهای مقدمان شریعت یهودی است لیکن میدانیم که «ربن» کلمهٔیی سریانی و بمعنی استاد، استاد بزرگ بوده و معمولا برای نامیدن فضلاءِبزرگ نصرانی‌ویهود که با زبان و ادب سریانی سر و کار داشته و یا خود از مشاهیر علمای زمان بوده‌اند بکار میرفته است. بهر حال در تاریخ طبری هنگامیکه ذکر پسر این دانشمند یعنی علی رفته ازاو بصفت نصرانی یاد شده (٤) وعلی‌بن زید بیهقی گفته‌است که او از کتاب شهر مرو و با همتی رفیع و عالم بانجیل و طب بوده و تفسیر ربن «المعلم‌العظیم» است (۵). نام این ربن الطبری سهل واوطبیب‌ومنجم وعالم به هندسه و ریاضیات بوده‌و کتبی درحکمت وعلوم «ازلغتی بلغت دیگر» وظاهراً ازیونانی‌وسریانی بعربی نقل کرد. ازجملهٔ منقولات وی نسخه‌یی از المجسطی بود از یونانی بعربی کاملتر ازسایرنسخ منقوله (٦). وی درقرن دوم و اوایل قرن سوم میزیسته‌است. پسراو علی دبیرمازیاربن‌قارن بودوچون‌مازیار در۲۲٤ هجری‌بدست لشکریان عبدالله‌بن‌طاهر اسیر وتسلیم کسان معتصم گردید،اوبخدمت خلیفه درآمد.

---

۱ - اخبارالحکما ص۱٦۱ - ۱٦۲. الفهرست ص۳۸۱   ۲- الفهرست ص ۳۸۲

۳- Zik - i - chatro_ayar   ٤- تاریخ طبری حوادث سال ۲۲٤ واقعهٔ مازیاربن قارن

۵- تتمة صوان الحکمة ص ۹

٦- اخبارالحکما ص ۱۲۸ و ۱۵۵. عیون‌الانباء ج ۱ص ۳۰۸ - ۳۰۹

۱۰-ابوزکریا یوحنابن‌ماسویه- وی از اطباء معروف گند شاپوراست که‌از اواخر قرن دوم‌هجری‌نام وی درضمن اسامی‌اطباء ومترجمان آشکار شد وشهرت عمدهٔ او در آغاز قرن سوم وعلی‌الخصوص‌در عهد مأمون بود که‌او رابریاست‌بیت‌الحکمة که مرکز تألیف وترجمه‌بود ، گماشت وچنانکه درشرح‌احوال حنین‌بن‌اسحق خواهیم‌دید آن مترجم بزرگ چندی شاگرد او بود . یوحنابن ماسویه بامأمون و معتصم و الواثق و المتوکل معاصربود وبسال۲۴۳ دربغداد در گذشت . صاحبان تراجم‌اطبا آغازکار اورا از عهد هارون الرشید دانسته و گفته‌اند که رشید اورا بترجمهٔ کتب طبی قدیم که هنگام فتح انقره و عموریه وسایر بلاد روم بدست‌آورده بود گماشت و کاتبان حاذق در اختیار او نهاد واو هارون وامین ومأمون وخلفای بعد ازآنانرا تا المتوکل خدمت کرد. یوحنا در عهد متوکل در گذشت ومجلس درس ونظری داشت که انواع‌علوم‌قدیم درآن تدریس میشد وشاگردان بسیار درآنجا گرد میآمدند . میگویند مجلس درس اورا در میان‌متطببان وعالمان نظیری نبود .

پدر اوماسویه ازتربیت یافتگان گند شاپور و مطلع درطب و دارو شناسی بود و درعهد رشید ازآل بختیشوع برخوردار گشت ودراین شهر ازاو و یك کنیزك صقلابی یوحنا بوجود آمد و در خدمت جبرائیل بن بختیشوع تربیت شد و درحالیکه هنوز کودك بود ریاست بیمارستان یافت و رئیس شاگردان جبرائیل شد . قفطی (۱) وابن ابی اصیبعه (۲) شرح احوال یوحنا را بتفصیل آورده‌اند . ازترجمه های یوحنا وتألیف طبی‌او کتابهای‌ذیل‌را در کتب‌حکماواطبا آورده‌اند : کتاب‌الکمال والتمام- کتاب‌الکامل- کتاب‌الحمام - کتاب‌رفع‌ضرر‌الاغذیه - کتاب‌الاسهال - کتاب‌علاج الصداع - کتاب‌السدر والدوار- کتابی‌دراینکه چراطبااز‌علاج زنان بارور دربعض‌ماههای حمل‌آنان خودداری کرده‌اند - کتاب محنة‌الطبیب - کتاب الصوت و البحة - کتاب ماء‌الشعیر - کتاب‌الفصد والحجامة- کتاب المرة‌السوداء - کتاب‌علاج النساء اللاتی لایحبلن - کتاب‌اصلاح‌الادویة المسهلة - کتاب‌الحمیات المشجر - کتاب القولنج - کتاب‌البرهان‌مشتمل‌برسی‌قسمت-

۱ - ازصحیفهٔ ۲۴۸ ببعد اخبارالحکما ۲- عیون‌الانباء ج ۱ ص ۱۷۵ - ۱۸۳

کتاب‌البصیرة ـ کتاب‌الجذام ـ کتاب‌النجح که کناش کوچکی بود و برای مأمون‌ترتیب یافت. یوحنابن ماسویه ازمترجمان زمان برای ترجمهٔ کتب یونانی هم استفاده میکرد وازآنجمله ازحنین بن‌اسحق که ذکر اوخواهدآمد.

پسر دیگر ماسویه میخائیل نام داشت و از پزشکان معروف زمان خود و در خدمت مأمون صاحب اعتبار ونزد اطباءِ بغداد مقبول‌القول‌ومحترم بود.(۱)

۱۱ـ **ابویحیی البطریق** ازمترجمان عهد منصور بوده ووفاتش درحدودسال ۸۰۰ میلادی(۱۸۴هـ) اتفاق افتاده‌است. ترجمه‌هایی ازجالینوس وابقراطرا بوی‌نسبت‌داده‌اند وهمچنین است ترجمهٔ کتاب الاربعه(۲) از بطلیموس‌القلوذی که دربارهٔ آن درملحقات سخن خواهیم گفت.

۱۲ـ **ابن‌البطریق**(ابوزکریا یحیی‌یایوحنا)پسرابویحیی‌البطریق ازمعاصران مأمون (۱۹۸-۲۱۸) و از مترجمان عهد او بود. وی در ترجمه امین و در تأدیهٔ معانی ماهربود لیکن درعربیت قوت بسیارنداشت. ترجمه‌های اوبفلسفه وطب اختصاص داشت ولی بفلسفه بیشتر راغب بود وعده‌یی از کتب ارسطو و چند کتاب را از بقراط ترجمه کردوهمچنین کتابی را ازاسکندروس طرالیوس (۳) طبیب یونانی بنام «کتاب‌البرسام» که بعربی درآورد (۴). وی بیشتر به حسن‌بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین اختصاص داشت واهمیت اوبیشتردرآنست که‌بزبان لاتین‌آشنابود زیرا درمیان‌مترجمان اسلامی کمتر کسی را میدانیم که باین زبان آشنایی داشته بوده باشد و اگرچه ابن‌ابی‌اصیبعه میگوید که یونانی نمی‌دانست بااینحال ترجمهٔ عده‌یی از کتب‌یونانی در موارد مختلف الفهرست بدونسبت داده‌شده وازآن جمله‌است یکی ترجمهٔ طیماوس(۵) افلاطون وتمام کتاب السماءِ والعالم (۶) ارسطو وتمام مجموعهٔ موسوم‌به کتاب‌الحیوان

۱ـ اخبارالحکماء القفطی ص۲۱۵ـ ۲۱۶ . عیون‌الانباء ج۱ ص ۱۸۳ ـ۱۸۴

۲ ـ Quadripartitum

۳ ـ Alexandros de Tralleis طبیب یونانی که‌درطرالیوس Tralleis ازبلاد لیدیه Lydie درقرن ششم میلادی ولادت یافته وبشغل پزشکی بیشتر درشهر رم مشغول بوده است وی یکی از بهترین اطباء یونانی بعد ازابقراط شمرده شده‌است. اثرمعروف واصلی او باسم Biblia iatrica duocaideca حاوی‌چندین مقاله در عموم مسائل طب بوده است (۵۲۵ ـ ۶۰۶ میلادی)

۴ ـ اخبار الحکما ص ۴۱

۵ ـ Timaios (Timée)

۶ ـ le Ciel et le Monde

ارسطو که حنین بن اسحق آنها را اصلاح کرد و کتاب الترياق[1] جالينوس. ظاهراً ترجمهٔ کتاب سرالاسرار[2] منسوب به ارسطو هم از او بود. این کتاب که حاوی حکایات و اسمار و عقاید عمومی بوده درقرون وسطی میان اروپائیان شهرتی داشته است. آثار موجود او را درملحقات ذکرخواهیم کرد.

۱۳ـ **محمد بن ابراهیم الفزاری** ازمنجمین بزرگ ایرانی معاصر منصور خلیفهٔ عباسی است. پدر وی ابراهیم بن حبیب الفزاری را نخستین کسی دانسته‌اند که در دورهٔ اسلامی بساختن اسطرلاب توفیق یافت واز او کتبی درعلم نجوم ذکر کرده‌اند[3]. این دانشمند وپسر او محمد از کسانی هستند که نخستین بار از نجوم هندی استفاده کردند و با اطلاعی که از ارتباط علمی ایرانیان دورهٔ ساسانی باهند داریم این امر بهیچ روی مستبعد بنظر نمیرسد. ابراهیم و محمد قسمتی از مجموعهٔ نجومی السند هند (سید هانتا[4]) را که مهمترین آنها متعلق بحدود قرن پنجم میلادی است میشناخته واز آن مستفید بوده‌اند[5] و محمد ازمنصور فرمان نقل «سیدها نتا» را بعربی یافت تا ازروی آن کتابی که مسلمین آنرا مبنای حرکت کواکب گیرند ترتیب دهد. محمد بن ابراهیم چنین کرد و کتابی پدیدآورد که منجمین آنرا «السند هند الكبير» نامیدند که تا عهد مأمون مورد استفاده بود تامحمد بن موسی الخوارزمی آنرا تلخیص کرد و زیج خود را با بعضی از تصرفات و وارد کردن قسمتی ازاصول ایرانی ویونانی برمبنای آن ترتیب داد[6].

وفات محمد بن ابراهیم درحدود سال ۱۸۳ هجری اتفاق افتاده است.

۱۴ـ **خاندان حنین**. نخستین فرد این خاندان **ابو زيد حنين بن اسحق العبادی الطبیب** از عیسویان حیره است. ولادت او بسال ۱۹۴ هجری اتفاق افتاد. پدر وی مردی صیرفی وبقولی دوافروش بود واوپس ازرشد ببصره رفت وبقول القفطی عربی را در آنجا از خلیل بن احمد فراگرفت و از آنجا ببغداد شتافت تا بآموختن علم طب پردازد لیکن

---

۱ ـ De Theriaca

۲ ـ Secreta Secretorum

۳ ـ اخبار الحکما ص ۴۲ و La Science arabe تألیف آلدومیلی ص ۶۹

۴ ـ Siddhânta

۵ ـ مؤلفين عربی السندهندرا «الدهرالداهر» ترجمه ومعنی کرده‌اند (قفطی ص ۱۷۷)

۶ ـ رجوع شود به همین کتاب ص ۴۰. اخبار الحکما ص ۱۷۷ـ ۱۷۸. La Science arabe ص ۶۹. تاريخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۳۶

دراین کار دچار زحمت شد زیرا پزشکان خاصه پزشکان گند شاپور که در بغداد بودند باورود تاجرزادگان درحوزهٔ اطبامخالفت میکردند.دراین هنگام مهمترین وقدیمترین مجالس طب مجلس یوحنابن ماسویه یکی ازمتخرجین بیمارستان گند شاپور بود. حنین بخدمت اوشتافت و اتفاقرا یکبارراجع بمطلبی که نزد یوحنا میخواند پرسش و اعتراضی کرد. یوحنا براوخشم گرفت و او را از مجلس خود براند. این امر برحنین سخت گران‌آمد و تصمیم گرفت طب را بزبان اصلی‌آن یعنی یونانی بیاموزد و محتاج متطببان نگردد. بهمین فکردوسال ازبغداد باسکندریه‌رفت وزبان یونانی وادبیات آنرا بنیکی فراگرفت واشعار«اومیروس» (۱) را حفظ کرد وبااین تحصیلات‌اعلم اهل زمان خود دریونانی و سریانی گشت و زبان عربی را نیز میدانست و ازینروی برای ترجمه آماده شد چنانکه غالب دانشمندان بغداد محتاج او شدند حتی یوحنابن ماسویه که اورا بنقل برخی از کتب جالینوس بسریانی وعربی گماشت (۲). وی‌برای جبریل بن بختیشوع نیز چنانکه گفته‌ایم کتاب التشریح جالینوس را ترجمه کرد. جبریل با حنین بحرمت رفتار میکرد و اورا «ربن حنین» یعنی «استاد حنین» خطاب میکرد. هنگامی که مأمون تصمیم بنقل فلسفهٔ یونانی بزبان عربی گرفت پس از تحقیق حنین را برای ترجمه و مطالعه و اصلاح ترجمه های مترجمانی از قبیل حجاج بن مطر و ابن‌البطریق وسلم صاحب بیت الحکمة ودیگران برگزید. اعتقاد مأمون درحق‌حنین چندان بود که هموزن هر کتاب که بعربی ترجمه میکرد درهم بدومیدادو بهمین سبب حنین ترجمه‌های خودرا با خط درشت کوفی بر اوراق ضخیم مینوشت تا وزن کتاب بیشترشود وابن ابی‌اصیبعه خود ازاینگونه کتب حنین‌را که بخط‌کاتب‌او«الازرق»نوشته

---

۱ — Homère

۲ — طبقات الاطباج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۹ . شرح این‌واقعه وکیفیت تحصیل وآغازکار حنین‌و شهرت بی‌نظیر او درطب وفراگرفتن زبان یونانی ومهارت درترجمه و حسن اخلاق و رفتار وی در طب و مداوا بتفصیل در اخبار الحکماء قفطی ص۱۲۰ — ۱۲۱ وعیون الانباء ابن ابی‌اصیبعه ج ۱ص ۱۸۴ — ۲۰۰ آمده است.

شده بود دیده و در کتاب خود وصف کرده است(۱) . گویند حنین خود در طلب کتب یونانی وترجمهٔ آنها ببلاد روم و یونان سفر کرد . وی برای بنی موسی هم کتبی بعربی ترجمه میکرد وچون بنی موسی دوستدار کتب ریاضی بودند ظاهراً ترجمه های حنین برای آنان هم از اینگونه کتب یونانی بوده است . البته بحنین چنانکه خواهیم دید ترجمهٔ کتب فلسفی و منطقی را نیز نسبت داده‌اند لیکن شهرت او بیشتر درترجمهٔ کتب طبی یونانی خاصه کتب ابقراط و جالینوس بوده است . حنین بعد از عهد مأمون نیز بترجمه وریاست وهدایت مترجمان اشتغال داشت ومثلا در عهد المتوکل آثار مترجم اصطفن بن بسیل ویحیی بن هارون و موسی بن خالدالترجمان میبایست بردست حنین اصلاح شود وعلاوه براین سمت طبابت متوکل نیز با او بود . وفات اوشش روز گذشته ازصفرسال ۲٦۰(۲) ویا در۲٦٤(۳)اتفاق افتاد . علی‌بن زید بیهقی‌درتتمة صوان‌الحکمة نوشته است که مولد حنین بغداد بود ودرشام تربیت‌وتعلیم‌یافت.وی ازهفده سالگی بکار ترجمه پرداخت(٤) و تا پایان عمر بدین کار مشتغل بود . این مرد را بعد از اسکندر الافرودیسی‌الدمشقی معاصرجالینوس ومفسرمعروف کتب ارسطو(٥)،عالمترین‌مردبزبان یونانی دانسته اند(٦) و او حقاً زعیم و پیشوای مترجمان زمان خود بود . نزدیك صد کتاب ازجالینوس‌بسریانی ونیم آنرا بعربی‌نقل کردواز تألیفات اوریباسیوس و بولس‌الاجانیطی وابقراط وارسطو وروفوس وشروح آنها نیز عده‌یی را بعربی درآورد. اهمیت حنین بن اسحق بیشتر درآنست که نه تنها خود عدهٔ کثیری از کتب یونانی و سریانی‌را بعربی نقل کرد، بلکه چند تن از مترجمان معروف که نام برخی رادیده‌ایم زیردست اوتربیت شدند که توانستند دنبالهٔ‌کار اورا بگیرند .

حنین علاوه بر ترجمهٔ کتب طبی وعلمی چندین رساله و کتاب نیزدرطب‌وتاریخ

---

۱ ــ عیون‌الانباء ج ۱ ص ۱۹۷

۲ ــ الفهرست ص ٤۰۹ ــ اخبار الحکماء ص ۱۱۹ .

۳ ــ عیون‌الانباء ج ۱ ص ۱۹۰ وتتمة صوان‌الحکمة ح ص ۳ وتاریخ‌التمدن الاسلامی ج۳ص۱٤٤

٤ــ التراث‌الیونانی‌فی‌الحضارة الاسلامیة ترجمه وتلفیق عبدالرحمن بدوی چاپ مصر۱۹٤٦ص٥۸

٥ــ برای اطلاع از احوال اورجوع شود به عیون‌الانباء ج ۱ ص ٦۹ ببعد .

٦ــ تتمة صوان الحکمة ص ۳

وبعضی ازعلوم ادبی تألیف کردوهمچنین قسمتی از کتب جالینوس را تلخیص نمود ورسالاتی بنحو سؤال وجواب برای تعلیم اصول طب نوشت .

از ترجمه‌های معروف حنین بن اسحق بعربی یابسریانی وازسریانی بعربی باید کتب ذیل رانام برد :

از ابقراط ویاتفسیرهای جالینوس برابقراط : کتاب عهد ابقراط (۱) ترجمه از یونانی بسریانی- قسمتی از کتاب الفصول (۲) ابقراط که مابقی آن راعیسی بن چهار بخت (صهاربخت - صهربخت) ترجمه کرد - کتاب تقدمة المعرفة (۳) ازیونانی بعربی - کتاب الکسر (٤) درچهار مقاله ازیونانی بعربی - کتاب الاهویة والمیاه والبلدان (٥) درسه مقاله ازیونانی بعربی- کتاب طبیعة الانسان (٦) ازیونانی بعربی - کتاب البحران (۷) - کتاب ایام البحران (۸) - کتاب المولودین لسبعة اشهر (۹) - کتاب المولودین لثمانیة اشهر (۱۰) - کتاب امراض الحادة - جراحات الرأس (۱۱) - ابیذیمیا (۱۲) - کتاب الغذاء (۱۳).

ازتألیفات جالینوس که حنین غالب آنها رابسریانی ترجمه کرده‌است (۱٤)، کتب ذیل رامیتوان ذکر کرد: ازمجموعهٔ ستةعشر جالینوس: کتاب الفرق - کتاب الصناعة (۱٥) - کتاب النبض (۱٦) - رساله یی در چگونگی شفاء امراض - کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط (۱۷) - کتاب المزاج - کتاب القوی الطبیعیة - کتاب العلل والاعراض - یک مقاله از کتاب النبض الکبیر - کتاب اصناف الحمیات (۱۸) - کتاب المقالات الخمس در

---

۱ — Ie Serment
۲ — les Aphorismes
۳ - Ia Bienséance
٤ - des Fractures
٥ - Ie livre des airs, des eaux et des lieux
٦ - le traité de la nature de l'homme
۷ - des Crises
۸ - des Jours critiques
۹ - du Foetus de sept mois
۱۰ - du Fœtus de huit mois
۱۱ - des Plaies de la tête
۱۲ - des Epidémies
۱۳ - de l'Alimentation (درتغذیه)
۱٤ — الفهرست چاپ مصرص ٤۰۳
۱٥ - Ars parva (l' Art médical)
۱٦ - du Pouls
۱۷ - des éléments selon Hippocrate
۱۸ - des différentes fièvres

تشریح (۱) مرکب از کتاب العظام- کتاب العضل- کتاب العصب و کتاب العروق در دو قسمت. خارج از ستة عشر: نیمی از کتاب الحاجة الی التنفس- کتاب الحرکات المجهولة از یونانی بعربی- کتاب فی الذبول - کتاب التریاق (۲) باختصار در دو مقاله - کتاب آراء ابقراط و فلاطن (۳) که ترجمهٔ آنرا به حبیش نیز نسبت داده‌اند - کتاب فی مداواة الامراض (٤) - کتاب تدبیر ابقراط للامراض الحادة دریك مقاله - کتاب فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف (٥) کتب صحیحه و غیر صحیحهٔ ابقراط - کتاب محنة الطبیب - کتاب فی الحث علی تعلم الطب- کتاب الادویة المفردة دریازده مقاله - کتاب المنی...

چنانکه گفته‌ایم غیر از ابقراط و جالینوس، حنین از اطباء دیگر نیز کتب و مقالاتی بعربی یاسریانی نقل کرد و از آن جمله است رساله‌یی از اوریباسیوس برای پسرش اسطاث (٦) در نه مقاله و رساله‌یی ازهمین پزشك برای پدرش در چهار مقاله و کتاب السبعین (۷) از همان طبیب که با شرکت عیسی بن یحیی بسریانی نقل شد. از فولس (بولس) الاجانیطی هم حنین «کتاب الکناش فی الطب» را در هفت مقاله ترجمه کرد (۸) و همچنین است دو مقاله درباب دواب و سموم منسوب به دیسقوریدس العین زربی (۹) که بعضی ترجمهٔ آنها را به «حبیش الاعسم» نسبت داده‌اند (این دو رساله اکنون دردست

---

۱ - Des administrations anatomiques

۲ - de Theriaca

۳ - des Dogmes d' Hippocrate et de platon

٤ - La mèthode de guérir

٥ - Du meilleur médecin et philosophe

٦ - Eustache . این رساله موسوم است به Synopsis

۷ - معلوم نیست کدامیك از کتب اریباز است. مجموع آثار ومقالات این طبیب هفتاد است که نخستین بار از ۱۸٥۱ تا ۱۸٥۹ باشتراك Daremberg و Bussemacker بفرانسه ترجمه و در پاریس چاپ شده است.

۸ - این کتاب الکناش که در هفت مقاله بود کتاب معروف بولس الاجانیطی در «طب» است که اکنون دردست واجزاء هفتگانهٔ آن بدین شرح است:
کتاب اول در بهداشت ازطریق پرهیز (احتماء).
کتاب دوم در معالجات عمومی.
کتاب سوم در بیماریهای مومغز واعصاب و گوش وچشم وبینی ودهان
کتاب چهارم درجذام وامراض پوست وسوختگیها وجراحی عمومی ونزف الدم.
کتاب پنجم درسموم. کتاب ششم درجراحی. کتاب هفتم درداروشناسی

۹ - Dioskourides d'Anazarba طبیب معروف قرن اول میلادی است. Anazarbas (Anazarba) درکیلیکیه واقع است.

است. حنین بن اسحق کتاب حفظ الصحه (۱) از روفس الکبیر الافسسی (۲) طبیب معروف قرن اول میلادی را نیز ترجمه کرد.

حنین بن اسحق بهمان نحو که گفته شد در اصلاح بعضی از ترجمه‌ها نیز شرکت داشت بدین معنی که چون یکچند در عهد مأمون و متوکل ریاست ورسیدگی بکار مترجمان را عهده‌دار بود کتبی را که آنان ترجمه میکرده‌اند مطالعه و اصلاح مینمود وبهمین سبب غالب کتبی که مترجمانی مانند حبیش الاعسم و عیسی بن یحیی و جز آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده است (۳). از جملهٔ اصلاحات حنین یکی کتاب حیلة البرؤ ازستة عشر جالینوس است و کتاب منافع الاعضاء (۴) جالینوس که حبیش الاعسم بعربی نقل کرد و کتاب علل النفس و کتاب حرکة العضل جالینوس که اصطفن بن بسیل (اصطفان بن باسیل) ترجمه کرد (۵).

بحنین بن اسحق تألیف کتبی را نیز درطب نسبت داده‌اند که اگرچه تصور ترجمه نسبت بغالب آنها میرود دراینجا بذکر بعضی از آنها مبادرت میشود: کتاب المسائل فی الطب برای محصلین این فن - کتاب الحمام دریك مقاله - کتاب اللبن دریك مقاله - کتاب علاج العین درده مقاله که درهرمقاله از آن راجع بقسمتی از امراض چشم یا طرزمداوای آن بحث میشد و ازینروی برخی ازاجزاء آنرا جداگانه بنام کتب تازه‌یی ذکر کرده‌اند مانند تقاسیم علل العین دریك مقاله - اختیار ادویة علل العین دریك مقاله - علاج (مداواة) امراض العین بالحدید در یك مقاله. حنین کتاب دیگری هم درباب چشم برطریق سؤال وجواب دارد (کتاب العین) که برای دو پسرش داود واسحق تألیف کرد - اختصاری ازستة عشر برطریق سؤال وجواب برای پسران خود - کتاب الاسنان واللثه - رسالة فی قرص العود - رسالة فی قرص الورد - کتاب الفرق بین الغذاءِ والدواء والمسهل - کتاب قوی الاغذیه - کتاب تدبیر الناقه (الناقهین) در یك مقاله - کتاب معرفة اوجاع

---

۱ - la Diététique

۲ - Rufus d'Ephèse

۳ - الفهرست ص ۴۰۳

۴ - De l'usage des parties du corps humain

۵ - راجع بترجمه‌ها واصلاحات حنین مخصوصاً رجوع کنید به الفهرست چاپ مصر ازص ۴۰۱ تا ۴۰۸

المعدةوعلاجها در دومقاله ـ کتاب البول برطریق سؤال وجواب درسه مقاله ـ کتاب الآجال دریك مقاله ـ کتاب تولدالحصاة دریك مقاله ... (١)

حنین بن اسحق غیرازترجمه‌ها وتألیفات خود درطب، دارای آثار مترجم یامؤلفی دردیگر ابواب علوم نیز بود وازآنجمله است کتاب قاطیغوریاس بتفسیرثامسطیوس (٢) دریك مقاله ـ تولدالنار بین الحجرین دریك مقاله ـ احکام الاعراب بنا برمذهب یونانیان در دومقاله ـ کتابی درنحو ـ رساله‌یی دردلالت قدر برتوحید ـ تعبیرالرؤیادرپنج مقاله از ارطامیدورس صاحب کتاب الرؤیا ـ مقاله‌یی درعلت شوری آب دریا ـ نوادر الفلاسفة والحکما (٣) ـ کلام فی آلاثارالعلویة ـ مقالة فی قوس قزح ـ کتاب تاریخ العالم و المبداءِ و الانبیاء والامم والخلفاء والملوك فی‌الاسلام که ازخلقت آدم شروع کرده وپس ازذکرانبیاءِ بعد ازآدم ببیان ملوك بنی‌اسرائیل ویونان و روم وسپس بذکرابتداءِ اسلام وخلفای بنی‌امیه وبنی‌هاشم تاعصر حیات خود یعنی تا زمان المتوکل علی‌الله پرداخته بود . مجموعه‌یی ازتفسیرهای علمای یونان بر کتاب السماءِ والعالم ارسطو که حنین در ترجمه و اصلاح آنها دست داشت ـ کتابی درباب سخنان افلاطون درطیماوس ـ کتاب الصوت از جالینوس ـ انالوطیقای اول (٤) وانالوطیقای دوم (٥) از ارسطو که قسمتهایی ازآنرا بسریانی ترجمه کرد ـ کتاب الکون والفساد (٦) ارسطو که بسریانی نقل کرد ـ کتاب النفس (٧) ارسطو درسه مقاله که بسریانی نقل کرد ـ کتاب باری ارمینیاس که خود آنرا بسریانی و

---

١ ـ برای اطلاع ازهمهٔ تألیفات وترجمه‌های حنین که ذکرتمامی آنها باعث اطالهٔ کلام است علاوه برالفهرست رجوع کنید به : اخبارالحکماء ص ١١٩ ــ ١٢٠ . عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباع ج ١ ص ١٩٧ ــ ٢٠٠

٢ ـ Themistios de Paphlagonie فیلسوف یونانی که در حدود ٣٩٥ میلادی در قسطنطنیه درگذشت. وی ازشارحین معروف‌آثار ارسطواست .

٣ـ این کتاب بشمارهٔ ٧٥٦ درکتابخانهٔ اسکوریال موجود است . رجوع شود بمقالهٔ ذیل Das Erbe der Antike in Orient und Okzident : C.H. Becker درمجموعهٔ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ مصر ١٩٤٦ ص ٣٩

٤ ـ les premiers Analytiques

٥ ـ les derniers Analytiques

٦ ـ Génération et Corruption

٧ ـ Traité de l'Ame

پسرش اسحق بعربی نقل کرد ـ ترجمه وتفسیر کتاب السیاسة (۱) افلاطون و کتاب النوامیس (۲) او. در بارهٔ آثار موجود حنین بتفصیل درملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

حنین بن اسحق دوپسر داشت بنام **داود و اسحق** که برخی از کتب خودرا در طب برای آنان نگاشت وبعضی از کتب جالینوس رانیز برای آندو ترجمه کرد. ازاین دوپسر داود طبیب واسحق دوستدارفلسفه ومترجم کتب فلسفی وطبی بود و اوست که توانست جای پدررا گیرد ودرفضل وصحت نقل ازیونانی وسریانی بعربی ازجملهٔ مشاهیر مترجمان گردد. **ابویعقوب اسحق بن حنین** کمتر بترجمهٔ کتب طب وبیشتر بترجمهٔ کتب فلسفی خاصه کتب ارسطو و شرح او و بعض کتب ریاضی توجه داشت. وی از معاصران وندمای المکتفی بالله (۲۸۹ـ۲۹۵ هجری) بود و چنانکه گفته‌اند برخلاف پدر که تاآخرعمرآیین مسیحی داشت بدین اسلام درآمد. اسحق درعربیت فصیح ومطلع بود، شعرعربی نیز میسرود، وی در پایان عمر دچار فالج شد و بسال ۲۹۸ بعهدالمقتدر درگذشت (۳). ازجملهٔ ترجمه‌های اوست. رسالهٔ سوفسطس (٤) افلاطون بتفسیر الامفیدورس. ازارسطو: قسمتی ازانالوطیقای اول وتمام انالوطیقای دوم بسریانی، وطوبیقا (٥) بسریانی، وریطوریقا (٦) بعربی، و کتاب الکون والفساد ازسریانی بعربی ـ کتاب النفس ازسریانی بعربی ومقابلهٔ آن باردیگر باشرح ثامسطیوس ـ چند قسمت از کتاب الحروف معروف به الهیات (۷) و کتاب الاخلاق (مجموعه‌های ارسطوراجع به اخلاق) بتفسیر فرفوریوس وتفسیردیگری ازهمان کتاب بوسیلهٔ ثامسطیوس وشرح الاسکندر الافرودیسی برسوفسطیقا وریطوریقا (خطابه) وابوطیقا (بوطیقا) (۸) ی ارسطو ـ کتاب ایساغوجی ازفرفوریوس و اختصار کتاب اقلیدس ونقل واصلاح جوامع اسکندرانیین درشرح کتاب الفصول ابقراط بوسیلهٔ جالینوس. ترجمهٔ المجسطی بطلیموس که ثابت آنرا اصلاح کرد.

---

۱ - la Politique   ۲ - les Lois

۳ - برای اطلاع از احوال و آثار اسحق بن حنین رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱ و تتمة صوان الحکمة ازعلی بن زیدالبیهقی چاپ لاهور ۱۹۳۵ ص ٤ والفهرست ابن الندیم ص ٤۱۵ واخبار الحکما ص ۵۷

٤ - le Sophiste   ۵ - les Topiques

٦ - la Rhétorique   ۷ - Métaphysique

۸ - la Poétique

از جملهٔ تألیفات او کتابی بود بنام تاریخ الاطبا که ابن الندیم از آن استفاده کرد (۱) و کتاب آداب الفلاسفة ونوادرهم و کتابی در نبض و کتاب صنعة العلاج بالحدید و کتاب الادویة المفردة و کتاب الکناش الخف و مقاله‌یی در توحید. آثار موجود اورا درملحقات مذکور خواهیم داشت.

از آنچه گذشت ونیز بامطالعهٔ کتب تاریخ فلسفه وحکما درتمدن اسلامی، اهمیت خاندان حنین برما مسلم میشود. این خاندان در پیشرفت علم خاصه علم طب بنابر رأی ونظر یونانیان وشراح اسکندرانی دارای همان اهمیت اند که خاندان بختیشوع درمعرفی طب ایرانی بوده‌اند بلکه از بعض جهات خاصه کثرت وتنوع آثار مترجم بر آن خاندان نیز برتری دارند وسهم عمده دراین باب با حنین بن اسحق بزرگترین ودانشمندترین فرد این خاندان است.

۱۵ - **قسطا بن لوقا البعلبکّی** - ابن الندیم او را در ردیف حنین بن اسحق قرار داده وحتی براو برتری نهاده و گفته است: «واجب بود که ذکر اوبسبب فضل وبلندی جاه وتقدم وی درصناعت طب برحنین مقدم‌داشته‌آید لیکن یکی‌از دوستان از من خواسته است که حنین را براومقدم دارم واین هردومرد فاضل‌اند» (۲). وی در غالب علوم واز آنجمله درطب وفلسفه‌وهندسه وحساب ونجوم وموسیقی براعت داشت و درزبان یونانی فصیح بودوعربی‌را نیکو مینوشت و زبان سریانی را خوب میدانست. اصلش از نصارای شام واز شهرمشهور بعلبك بود. دیرگاهی در بغداد بسر برد و در آخر عمر نزدیکی از ملوك ارمنستان میگذراند و آنجا نیز بترجمه و تألیف اشتغال داشت تا در گذشت. بروایت القفطی قسطا درایام بنی العباس ببلاد روم رفت وبسیاری از کتب آنانرا بدست آورد وبشام سفر کردوسپس بعراق خوانده شد تا بنقل آن کتب بعربی مبادرت کند واومعاصر یعقوب بن اسحق کندی بود. قسطا عده‌یی از کتب طبی وفلسفی وریاضی وفلکی یونانی را بعربی ترجمه کرد وچون درنقل امین وزبردست بود، ترجمه های وی مورد اعتماد قرار گرفت وعلاوه براین بسیاری از ترجمه‌های مترجمان را نیز تصحیح واصلاح میکرد واز خصائص او آن بود که درعین ایراد معانی کثیر دراختصار الفاظ بسیارمیکوشید.

---

۱ - الفهرست ص ۲۹۷ و ۳۹۸ و ۴۰۶ و ۴۱۵

۲ - الفهرست ص ۴۱۰

وی علاوه بر ترجمه ها و تفسیرها و شروح خود تألیفاتی در ابواب مختلف خاصه در علم طب نیز داشت.

از ترجمه‌های او کتب ذیل را میتوان یاد کرد:

قسمتی از الکون والفساد ارسطو - ترجمهٔ تفسیر الاسکندر الافرودیسی برمقالهٔ چهارم از کتاب السماع الطبیعی (۱) ارسطو که قسطا تا مبحث زمان از آنرا ترجمه کرد و همچنین است از تفاسیر اسکندر برمقالهٔ پنجم ومقالهٔ ششم السماع الطبیعی - قسطا از تفسیر یحیی النحوی الاسکندرانی بر السماع الطبیعی ارسطو نیز قسمتی را ترجمه کرد. از فلوطرخس (۲) هم کتاب الآراء الطبیعیة را که محتوی آراء فلاسفه در مسائل طبیعیات در پنج مقاله بود ترجمه کرد و از ذیوفنطس (۳) کتاب جبر ومقابله و از «ایرن» کتاب الحیل (۴) را.

از تألیفاتی که بنام قسطا ذکر کرده‌اند و بعید نیست که غالب آنها ترجمه باشد کتب زیرین را در طب وریاضیات ونجوم ومنطق وفلسفه یاد میکنیم:

کتاب الدم - کتاب البلغم - کتاب الصفراء - کتاب السوداء - کتاب فی اوجاع النقرس - کتاب فی الروائح وعللها - رسالة فی احوال الباه و اسبابه بر طریق سؤال وجواب - کتاب فی الدخول الی علم الطب - کتاب فی النبید و شربه فی الولائم - کتاب فی الاسطقسات - کتاب فی السهر - کتاب فی العطش - کتاب فی القوة والضعف - کتاب فی الاغذیة علی طریق القوانین الکلیة - کتاب فی النبض ومعرفة الحمیات وضروب البحرانات - کتاب فی علة الموت فجأة - کتاب فی معرفة الخدر وانواعه وعلله واسبابه وعلاجه - کتاب فی ایام البحران فی امراض الحادة - کتاب فی الاخلاط الاربعة وماتشترك فیه - کتاب فی الکبد وخلقتها ومایعرض

---

۱ - la Physique.

۲ - Plotarchos de Cheronaia (plutarque de chéronée) از نویسندگان ودانشمندان بزرگ یونانی است که درحدود ۴۶ - ۱۲۲ میلادی میزیست برخی فوت اورا در ۱۲۵ میلادی نوشته‌اند.

۳ - Diophantos d'Alexandreia ازریاضیون بزرگ یونانی است که درقرن سوم میلادی دراسکندریه می زیست.

۴ - Les Mécaniques. متن عربی این کتاب بفرانسه (۱۸۹۳) وبآلمانی (۱۹۰۰) ترجمه و چاپ شد. کتاب دیگری را ازقسطا دراستعمال اسطرلاب کروی، استفانوس آرنالدوس Stephanus Arnaldus بلاتینی باعنوان de Spera solida ترجمه کرد.

فیها من الامراض- کتاب فی تدبیر الابدان فی سفر الحج - کتاب فی دفع ضرر السموم- کتاب فی المدخل الی علم الهندسة بر طریق سؤال وجواب- کتاب آداب الفلاسفة- کتاب فی الفرق بین الحیوان الناطق و غیر الناطق - کتاب فی الفرق بین النفس و الروح - کتاب فی الجزء الذی لایتجزأ - کتاب فی النوم و الرؤیا - کتاب فی شکل الکرة و الاسطوانة - کتاب فی الهیئة وترکیب الافلاك - کتاب فی حساب التلاقی علی جهة الجبر و المقابلة - کتاب فی العمل بالکرة الکبیرة النجومیة - کتاب فی الاوزان و المکاییل - کتاب السیاسة - کتاب المدخل الی المنطق- کتاب فی شکوك کتاب اقلیدس - کتاب الفصد - کتاب المدخل الی علم النجوم - کتاب الحمام - کتاب الفردوس در تاریخ - رساله‌یی در استخراج مسائل عددیه از مقالهٔ سوم اقلیدس - تفسیر سه مقاله ونیم از کتاب ذیوفنطس در مسائل عددیه- کتاب فی عبارة کتب المنطق و آن مدخل بر ایساغوجی فرفوریوس است - کتاب فی البخار- رسالة فی علل اختلاف الناس فی اخلاقهم وسیرهم وشهواتهم واختیاراتهم (۱) . بآثار موجود او در ملحقات اشاره خواهد شد .

۱۶- حبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی- یکی از مترجمان وطبیبان عیسوی ، از ناقلان یونانی و سریانی بعربی ، شاگرد و خواهرزادهٔ حنین بن اسحق بود . حنین هوش و فهم و درجهٔ اطلاع ویرا میستود و او را بر دیگران مقدم میداشت وترجمه‌هایش را می‌پسندید وبنیکی وصف میکرد وحتی بعضی از قدماء آورده‌اند که غالب ترجمه‌های او بنام حنین مشهور شده است زیرا ناسخان نام او را بحنین تبدیل کرده‌اند وحال آنکه حنین غالباً از یونانی بسریانی نقل کرده و بسیاری از ترجمه‌های عربی را که دیگران کرده بودند اصلاح نموده است (۲) . ازجملهٔ ترجمه‌های حبیش یکی ترجمهٔ عهد ابقراط بعربیست . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرد و حبیش بامشارکت عیسی بن یحیی آنرا بعربی درآورد . دیگر تفسیر کتاب الماء و الهواء [والامکنة] بقراط از جالینوس که اصل آنرا حنین بعربی ترجمه کرده بود . از کتب وتفسیر های جالینوس وبعض اطباء دیگر ترجمهٔ کتب ذیل را هم بحبیش نسبت داده‌اند : تعریف

۱ - اخبار الحکما ص ۱۷۳-۱۷۴ . الفهرست ص ۴۱۰-۴۱۱ ، عیون الانباء ج ۱ ص ۲۴۴ - ۲۴۵

۲ - الفهرست ص ۴۰۳ و ۴۱۵ . اخبار الحکما ص ۱۲۲

علل اعضاءِ الباطنة در شش مقاله ـ کتاب النبض الکبیر در شانزده مقاله ـ حیلة البرؤ بعربی ـ التشریح الکبیر [۱] ـ اختلاف التشریح بعربی ـ تشریح حیوان الحی بعربی در دومقاله ـ کتابی دراطلاع ابقراط از تشریح بعربی ـ کتاب علم ارسطو طالیس در تشریح درسه مقاله ـ تشریح الرحم دریك مقاله ـ الحاجة الی النبض در یك مقاله ـ آراءِ بقراط وفلاطن [۲] درده مقاله بعربی ـ منافع الاعضاءِ در هفده مقاله باصلاح حنین ـ خصب البدن دریك مقاله ـ کتاب المنی دردومقاله ـ ترکیب الادویة درهفده مقاله . ونیز باید کتبی از قبیل : الریاضة بالکرة الکبیرة ـ الریاضة بالکرة الصغیرة ـ کتاب المدخل الی المنطق و کتاب الاخلاق را ازترجمه‌های حبیش ذکر کرد [۳] . ازتألیفات حبیش کتابی است بنام «الزیادة فی المسائل التی لحنین» . کتاب مسائل حنین درطب و در حکم مدخلی برای آن علم است وحنین آنرا برای محصلین این فن تألیف کرد . دیگر کتاب اصلاح الادویة المسهلة و کتاب الاغذیة و کتاب الاستسقاء و مقاله‌یی درنبض . آثار موجود حبیش را در ملحقات این کتاب خواهیم یافت.

۱۷ـ عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل ـ وی شاگرد و همکار دانشمند و کثیر الترجمهٔ حنین ومردی فاضل بود چنانکه حنین دانش او را میستود و از نقل وی خشنود بود . اشتغال عیسی بن یحیی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود وخودنیز دراین باب تألیفاتی داشت . ازترجمه‌های وی یکی کتاب عهد ابقراط بود باشتراك حبیش الاعسم . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرده و ازخود نیز چیزی برآن افزوده بود ـ کتاب تقدمة المعرفة ابقراط که حنین اصل و عیسی تفسیر جالینوس را برآن بعربی ترجمه کرد ـ سه‌مقاله ازپنج‌مقالهٔ کتاب الامراض الحادة ابقراط بتفسیر جالینوس ـ هشت مقاله ازجالینوس در تفسیر مقالهٔ ششم از کتاب ابیذیمیای بقراط ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس ـ کتاب طبیعة الانسان ابقراط بتفسیر جالینوس که حنین اصل و

---

۱ ـ de l' Anatomie

۲ ـ Des dogmes d' Hippocrate et de platon شاید مراد ازفلاطن (افلاطون ـ افلاطن) دراینجا افلاطن صاحب الکی ازاستادان جالینوس باشدکه کتاب الکی را بدو نسبت داده‌اند (الفهرست ص ۴۰۷)

۳ـ درباب ترجمه‌های حبیش رجوع کنید به‌الفهرست ازص ۴۰۱ ببعد .

عیسی تفسیر آنرا ترجمه کرد - کتاب فی انّ المتحرك الاول لایتحرك که قسمتی را حنین وقسمتی را عیسی بن یحیی وقسمتی دیگررا اسحق بن حنین ترجمه کردند . کتاب السبعین ازاوریباسیوس که حنین و عیسی آنرا بسریانی نقل کردند . ابن الندیم گوید از خوشبختیهای حنین بن اسحق یکی آنست که آنچه حبیش بن الحسن الاعسم و عیسی بن یحیی وغیرآنان بعربی ترجمه کرده‌اند بوی منسوب شده است .(۱) دربارهٔ آثار موجود اودر ملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

۱۸ - حجاج بن یوسف بن مطر - وی از معاصران هارون الرشید و مأمون و از مترجمان بنام اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم، مترجم ومفسر المجسطی واصول الهندسه(۲) اقلیدس بود که آنهارا بامر مأمون بعربی نقل کردونقل اورا بعداً ثابت بن قرة اصلاح نمود . دیگراز ترجمه‌های حجاج کتاب المرآة ارسطورا ذکر کرده‌اند .(۳) آثارموجود اورادرملحقات خواهیم دید.

۱۹- سرجیس الرأسی - ازشهررأس العین واز مترجمان قرن دوم و سوم است که معاصر حنین بن اسحق واختصاص وی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود و کتب بسیاری را ترجمه کرد لیکن از حیث ترجمه متوسط بود ازینروی حنین ترجمه های ویرا اصلاح میکرد و بهمین سبب ابن ابی اصیبعه گوید آنچه از ترجمهٔ او باصلاح حنین است خوب والا متوسط است - از جملهٔ ترجمه های او تفسیر جالینوس بر کتاب طبیعة الجنین ابقراط است .(٤)

۲۰- ثابت بن قرة الحرانی - وی ازمترجمان و علمای معتبر و مؤسس خاندان معتبر ثابت است. ابوالحسن ثابت بن قرة بن هارون (زهرون — مروان) بن ثابت بن کرایا (کریا) بن ابراهیم بن کرایا (کریا) بن مارینوس بن سالایونوس (سلامویوس- سالایونس - مالاجریوس - سالامانس) الحاسب الحرانی الصابی از صابئین مقیم حران

۱- رجوع شود به الفهرست ابن الندیم ص ٤۰۱ و ٤۰۲ و ٤۰۳ . طبقات الاطباء ص ۱۰۰ و ۲۰۳و ۲۰٤ از ج ۱ . اخبار الحکما ص ۱٦٤

۲ - Ies Eléments de géometrie

۳ - الفهرست ص ۳٤۱ و ۳۵۲ و ۳۷۱ و ۳۷٤ و اخبار الحکما ص ۳۱ و طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۸۷ و ۲۰٤

٤ - عیون الانباء ج ۱ ص ۹۹ و ۱۰۹ و۱۸٦ و۲۰٤و ۲۰۵

بوده وبسال ۲۱۱ ولادت یافته ودرسال ۲۸۸ در گذشته وهفتادوهفت سال زیسته است[۱].
ثابت در ابتدای کار صیرفی بود وسپس بایکی ازمترجمان زمان خود ، محمدبن موسی،
آنگاه که ازبلاد روم باز میگشت ببغداد رفت وآنجا بتحصیل علوم اوائل پرداخت و
گویند که در خانهٔ محمدبن موسی از او علم میآموخت . ثابت در طب و فلسفه و
ریاضیات از استادان بزرگ زمان خود بود و ترجمه‌ها و تألیفات بسیار داشت و پس از
براعت در علوم بخدمت المعتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹) راه یافت واز جملهٔ منجمان او
گردید .

ابن ابی اصیبعه درشرح حال ثابت آورده است که در عهد ثابت بن قرة هیچکس
نبود که با او درصناعت طب وغیرآن ازجمیع اجزاء فلسفه برابری کند واورا تصانیفی
مشهور در جودت است وجماعتی بزرگ ازفرزندان وبستگان او ازوی استفاده برده‌اند.
ثابت را رصدهایی نیك است که در بغداد متولی آنها بوده ونتایج آنها را در کتابی گرد
آورده ومذهب خویش را درسال شمسی وآنچه راجع بخورشید در حال اوج و مقدار
سنین و کمیت حرکات و صورت تعدیل آن یافت،درآن کتاب یاد نموده است . وی در
نقل بعربی ماهربود وبزبان سریان وغیرآن آشنایی بسیارداشت[۲]. ازحذاقت و دانش
ثابت حکایات غریب نقل کرده‌اند که در کتب حکما و اطبا ثبت است . ترجمه ها و
تألیفات‌اودر طب وهندسه و نجوم و طبیعیات ومنطق و فلسفه وموسیقی و علم اخلاق و
حساب‌وداروشناسی بسیاربود والقفطی[۳] وابن ابی‌اصیبعه[٤] غالب آنهارا ذکر کرده‌اند.

۱ـ رجوع شود به و فیات الاعیان چاپ اخیر مصر ج ۲ ص ۱۳۱ - الفهرست چاپ مصر ص ۳۸۰ .
عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵ . اخبار الحکما چاپ مصر ص ۸۰ . تتمة صوان الحکمة ص ٦ ـ ۷ .
تاریخ ولادتش در الفهرست چاپ مصر و وفیات الاعیان سال ۲۲۱ است لیکن تاریخ درست‌تر همان
است‌که در متن آورده‌ایم زیرا در اینکه عمر او ۷۷ سال و وفاتش بسال ۲۸۸ است همهٔ مآخذ
متفقند .

۲ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵ ـ ۲۱٦

۳ ـ اخبار الحکما ص ۸۱ ـ ۸٤

٤ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰

وی کتب مهمی از ارسطو و اوطوقیوس (۱) و ابلونیوس النجار ومنالاوس (۲) و ابافرودیطوس (۳) وبطلیموس القلوذی وببس الرومی (٤) وجالینوس وفیلغریوس (٥) و نیقوماخس الجهراسنی (٦) درعلوم مختلف ترجمه و کتب بسیاردرطب وریاضیات ومنطق و فلسفه تألیف کرده است.

از جملهٔ ترجمه‌هاواصلاحات وتفسیرهای اویکی تفسیر کلام ارسطو در باب هاله وقوس قزح بوسیلهٔ ابا فرودیطوس ودیگر ترجمه و تفسیری ازمقالهٔ اول السماع الطبیعی ودیگرسه کتاب درهندسه ازاوطوقیوس و دیگر اصول هندسه از منالاوس و دیگر دو اصلاح ازالمجسطی که دومین ازروی ترجمهٔ اسحق بن حنین بوده است،ودیگر ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس و دیگر ترجمهٔ تفسیر ببس الرومی از کتاب تسطیح الکرهٔ بطلیموس ودیگر کتاب الکیموس جالینوس با مشارکت شملی وحبیش بعربی و دو کتاب از فیلغریوس طبیب وجوامعی از کتاب «باری ارمینیاس» و «انالوطیقای اول». اصلاح «کتاب النبات» (۷) ارسطو بتفسیر نیقلاوس الدمشقی (۸) که اسحق بن حنین ترجمه کرده بود و جوامعی از کتاب الادویة المفردة و کتاب المرة السوداءِ و سوء المزاج المختلف و امراض الحادة و کتاب الکثرة وتشریح الرحم و کتاب المولودین لسبعة اشهر و کتاب الفصد و تفسیر کتاب الاهویة والمیاه و البلدان و کتاب ادویة المنقیة و کتاب الاعضاءِ الآلمة از آثار یا شروح جالینوس وجوامعی از کتاب نیقوماخوس در ارثماطیقی و از کتاب الاربعهٔ بطلیموس القلوذی واصلاح مقالهٔ نخستین از کتاب ابلونیوس در قطع النسب المحدودة.

تألیفات ثابت بسریانی وعربی بسیار ودرمسائل گونا گون ازقبیل اخلاق ومنطق

---

۱ ـ اوطوقیوس العسقلانی(Eutocius d'Ascalon) ریاضی دان معروف یونانی قرن چهارم میلادی.

۲ ـ منالاوس الاسکندرانی Menelaos d'Alexandreia از ریاضی دانان معروف قرن اول میلادی.

۳ ـ Epaphrodite ریاضی دان یونانی قرن دوم وسوم میلادی صاحب آثاری درحساب.

٤ ـ Pappus d,Alexandreia ریاضی‌دان اواخرقرن سوم واوایل قرن چهارم.

٥ ـ Philigarius ازجراحان معروف یونانی بعد ازجالینوس

٦ ـ Nicomaque de Grasa ازریاضیون یونانی قرن اول میلادی.

۷ ـ de plantis.

۸ ـ Nikolaos Damaskenos ازدانشمندان یونانی قرن اول قبل ازمیلاد.

وطب وفلسفه و هیئت ونجوم و حساب و هندسه وجبر و مخروطات و بعض مسائل دینی خود بود و برخی از آنها که بنام تألیفات شخص او ذکر کرده‌اند عبارتست از: اختصار المنطق - نوادر محفوظة من طوبیقا - اغالیط السوفسطائیین - اختصار کتاب ما بعد الطبیعة - النظر فی امر النفس - کتابی در تسهیل المجسطی - کتاب المدخل الی المجسطی - کتاب فی العمل بالکرة - رؤیة الاهلة بالجنوب - سنة الشمس - علة کسوف الشمس و القمر - مختصر در علم نجوم - کتابی در اشکال اقلیدس - مساحت اشکال مسطحه - مقاله‌یی در هندسه - مقاله‌یی در تصحیح مسائل جبر ببراهین هندسی - اصولی از علم اخلاق - الطریق الی اکتساب الفضیلة - رساله‌یی در حل رموز کتاب السیاسة افلاطون - کتاب وجع المفاصل - السکون بین حرکتی الشریان که آنرا بسریانی در رد کندی تألیف کرد و شاگرد او عیسی بن اسید النصرانی بعربی نقل و ثابت متن عربی آنرا اصلاح نمود - صفة کون الجنین - البیاض الذی یظهر فی البدن - اوجاع الکلی و المثانة - کتابی در تشریح یکی از طیور ظاهراً بویتمار - کتابی در اجناس انقسامات داروها - رساله‌یی در آبله وحصبه - رساله‌یی درسنگ مثانه - کتاب الذخیرة در اصول علم طب - وچندین کتاب ورسالهٔ دیگر... دربارهٔ آثار متعددی که ازو در دست است در ملحقات بحث خواهیم کرد.

پسر این دانشمند یعنی **ابو سعید سنان بن ثابت** نیز در معرفت بعلوم و اشتغال بآن و تمهر در صناعت طب وعلم هیئت وریاضیات وفلسفه مشهور بوده است ودر خدمت المقتدر (۲۹۵- ۳۲۰) والقاهر (۳۲۰- ۳۲۲) والراضی (۳۲۲- ۳۲۹) بسر میبرد ودر اول محرم سال ۳۰۶ بیمارستان سیده را افتتاح کرد. وفات او بسال ۳۳۱ اتفاق افتاد و او نخستین کسی است که مأمور امتحان اطبا شد وشرح آن بعداً خواهد آمد. وی چند کتاب در تاریخ و مسائل علمی تألیف کرد وبترجمهٔ نوامیس هرمس [۱] و نماز و بعضی از اوراد مذهبی

۱ - Hermès Trismègiste یکی ازعلمای افسانه‌یست. افسانهٔ او ازقرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد و در قرن چهارم کمال یافت تا آنجاکه بسیاری کتب بنام او مشهور شدچنانکه ایامبلیخس (Jamblique) عدد آثار اورا ۲۰۰۰۰ ذکرکرد. درکتب فلاسفه و حکما سه هرمس بنام هرمس الاول که پیش از طوفان نوح میزیست، وهرمس الثانی که بعد از طوفان در آغاز بنای بابل زندگی میکرد، وهرمس الثالث که بعد از طوفان درمصر بسرمیبرد واستاد اسقلبیوس طبیب افسانه‌یی یونان بود، ذکر کرده‌اند.

صابئین بعربی و اصلاح بعضی ازرسالات ریاضی که ابی‌سهل الکوهی از سریانی بعربی نقل کرده وبرسنان عرضه داشته‌بود (۱) .

پسر ابوسعید یعنی **ابوالحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قرة** (متوفی بسال ۳۶۳) وبرادراو **ابواسحق ابراهیم** بن‌سنان بن‌ثابت‌بن قرة(۲۹۶-۳۳۵)نیز درحکمت و طب شهرت‌داشته وخلفای عباسی را خدمت می کرده‌اند .

۲۱ - **عیسی بن اسید النصرانی** شاگرد ثابت بن قرة حرانی و بزبان سریانی آشنا بود . ثابت فضل و دانش او را میستود وویرا بزرگ میداشت و عیسی در محضر او بنقل کتب ازسریانی بعربی مشتغل بود . وی سؤالاتی ترتیب داده وباستادخویش‌عرضه داشته وثابت کتابی درآن باب بنام« کتاب جوابات ثابت‌لمسائل عیسی‌بن‌اسید» تألیف کرده بود . ازترجمه‌های عیسی یکی کتابی‌است که‌ثابت درباب سکون بین دوحرکت شریان در رد کندی بسریانی پرداخته و او آنرا بعربی درآورده و ثابت متن عربی را اصلاح کرده بود . بعضی گفته‌اند ناقل این کتاب حبیش‌الاعسم بود .

۲۲ - **موسی بن خالد** معروف به «**الترجمان**» از ناقلان کتب طبی و در شمار مترجمانی بوده‌است که‌بانظرحنین‌بن‌اسحق کارمیکرده‌اند . ابن‌ابی‌اصیبعه‌ترجمهٔ‌قسمتی ازستة‌عشرجالینوس را بدومنسوب میدارد . گویا این موسی و برادرش یوسف هر دو ازمترجمان پهلوی بعربی نیز بوده‌اند(۲) .

۲۳ - **ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی** - از اطباءِ مشهور بغداد وازمترجمان معروف وصاحب نقلهای بسیار از کتب طب وسایرعلوم بعربی بوده است . وی بیشتر بابوالحسن علی‌بن عیسی الوزیر اختصاص داشت و او در سال ۳۰۲ بیمارستانی ترتیب داد و ابوعثمان سعیدبن یعقوب طبیب خود را برآن بیمارستان وسایر بیمارستانهای بغداد ومکه‌ومدینه ریاست داد . وی کتابی درمسائل مأخوذ از کتاب الاخلاق جالینوس وجوامعی از کتاب‌النبض‌الصغیر جالینوس ترتیب داد . علاوه براین به الدمشقی‌نقلی از

---

۱ - اخبارالحکما ص۱۳۰ - ۱۳۲ . عیون‌الانباء ج ۱ ص ۲۲۰ - ۲۲۴

۲ - الفهرست ص۳۴۲

مقالهٔ چهارم از کتاب السماع الطبیعی ارسطو و کتاب الکون والفساد و هفت مقاله از طوبیقای ارسطو و الاصول اقلیدس وشرح ببس الرومی را بر آن (۱) نسبت داده‌اند . آثار موجود او رادر ملحقات مذکور خواهیم داشت.

۲۴ - **اصطفن بن بسیل** - وی یکی از مترجمان عهد مأمون و از شاگردان حنین بن اسحق بود وبسیاری از کتب طب یونانی را بعربی نقل کرد و از آنجمله است کتب ذیل ازجالینوس : کتاب حرکات الصدروالرّئة بعربی باصلاح حنین ـ کتاب علل النفس باصلاح حنین ـ کتاب حرکة العضل باصلاح حنین ـ کتاب الحاجة الی التنفس نقل اصطفن وحنین ـ کتاب الامتلاء دریك مقاله ـ کتاب المرة السوداءِ در یك مقاله ـ کتاب الفصد بامشارکت عیسی بن یحیی ـ کتاب عدد المقاییس با مشارکت اسحق .ـ واز اوریباسیوس کتاب الادویة المستعملة (۲). آثارموجود او رادر ملحقات خواهیم دید .

۲۵ - **ابراهیم ابن الصلت** - ازمترجمان وناقلان متوسط کتب طب . وی کتاب «صفات لصبی یصرع» را از جالینوس بسریانی وعربی نقل کرد ومقالهٔ اول از السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ المجسطی بطلیموس و تفسیر اوطوقیوس برمقالهٔ اول از همین کتاب را بتازی درآورد (۳) .

۲۶ - **اسطاث** - ازناقلان متوسط وازمعاصران حنین بن اسحق ویعقوب بن اسحق الکندی بود که قسمتی ازالهیات ارسطورا بتفسیر الاسکندر الافرودیسی برای وی بعربی نقل کرد .دیگر ازترجمه‌های وی کتاب الحقن سورانوس (۴) است که حنین آنرا اصلاح کرد و دیگر ترجمهٔ کتاب الکون والفساد ارسطو بتفسیر الامفیدورس بعربی (۵). در بارهٔ آثار موجود او در ملحقات سخن میگوئیم .

۱ـ از شرح ببس برکتاب الاصول اقلیدس جزهمین ترجمهٔ عربی اثری دردست نیست . متن وترجمهٔ این اثرابوعثمان الدمشقی را William Thomson و G . Junge در کمبریج بسال ۱۹۳۰ منتشرکردند . ترجمهٔ آلمانی این کتاب هم بدست H.Suter درسال ۱۹۲۲ چاپ شد .

۲ ـ رجوع شود به الفهرست ص ۴۰۴ ـ ۴۰۷

۳ ـ الفهرست ص ۳۴۱ و ۴۰۴ و عیون الانباء

۴ ـ سورانوس Soranus d’Ephése (Soranos d’Ephesos) طبیب معروف قرن دوم میلادی معروف به Soranus le Jeune که از تألیفات او کتاب Traité des fractures باقی مانده‌است .

۵ ـ رجوع شود به اخبار الحکما ص ۳۰ و ۳۱ . الفهرست ص ۳۴۱ و ۳۵۲ و ۴۰۸ . طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۴

۲۷ـ **قویری** ـ ابواسحق ابراهیم از فضلا وفلاسفه‌و منطقیین معروف قرن سوم ، استاد متی بن یونس است وتفاسیری بربعض کتب ارسطومانندقاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس وانالوطیقای اول وانالوطیقای دوم دارد . ابن‌الندیم نام او را در شمار نام مترجمان‌ذکر کرده است[۱] .

۲۸ـ **خاندان کرخی** ـ نخستین‌آنان شهدی‌الکرخی ازاهل کرخ[۲] ومترجمی متوسط بود . پسر وی یعنی ابن‌شهدی نیزمانند پدر و درآخر عمر از او بالاتربود . وی ازسریانی بعربی ترجمه میکرد واز جملهٔ ترجمه هـای او «کتاب الاجنة» از ابقراط بود[۳] .

۲۹ـ **ابن بَکّوس** ـ ابواسحق ابراهیم‌بن‌بکوس‌العشاری از طبیبان و مترجمان معاصرحنین‌بن‌اسحق واز کسانی بود که حنین تـرجمه های او را اصلاح میکرد . کلمهٔ بکوس که آنرا بکس و بکش نیز نوشته‌اند باید معرب از کلمه بکوس یا باکوس[۴] نام خداوند شراب ویکی‌ازارباب انواع معروف یونانی‌باشد. این‌کلمه در کتب‌بصورتهای عجیبی مانندتمکین وتاش‌هم نوشته شده است . ابن‌ابی اصیبعه گوید که وی در علم طب ماهر وازمشایخ اطباء بغداد بود وباآنکه کورشد ازاشتغال بصناعت‌طب دست‌بازنداشت ودربیمارستان عضدی تدریس میکرد واو راکتابهایی درطب است ازقبیل کناش‌و کتاب اقرا باذین ملحق بکناش ومقاله‌یی دراینکه آب قراح باردتر ازآب جواست ومقاله‌یی درآبله . پسرابراهیم یعنی ابوالحسن علی نیز در طب ونقل کتب مردی مشهور ومطلع بود و کتب بسیاربعربی درآورد[۵] . ابراهیم‌بن‌بکوس را غیر از کتب طب و ترجمه‌های طبی نقلهایی ازقبیل ترجمه واصلاح سوفسطیقا و کتاب الکون والفساد ارسطو و کتاب

۱ـ الفهرست ص ۳۴۱

۲ـ کرخ یکی‌ازبلاد ع اق وازمحلات‌بغداداست رجوع‌شود به ص۲۳۲ صورةالارض ابن‌حوقل‌چاپ دوم لیدن.

۳ـ طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰۴ ۴ـ Bacchus

۵ـ راجع به‌ابن بکوس و پسر و نوادهٔ او رجوع شود به : اخبار الحکما ص۲۸ . الفهرست ص ۳۴۹ و ۳۵۱ و ۳۵۳ . عیون الانباء فی‌طبقات الاطبا ص ۱۸۸ و ۲۰۵ و ۲۳۶ و ۲۴۰ و ۲۴۴ و ۳۲۳ . تتمةصوان‌الحکمة ص ۱۱ (ذیل ابوالحسن‌بن مکین البغدادی الضریر)

الحس والمحسوس واسباب النبات ثاوفرسطس نیز بود .

راجع به احوال ابواسحق بن بکوس وپسرش ابوالحسن بن بکوس آنچه در کتب آمده غالباً بطریق مزج واختلاط است و بدین سبب گرفتاری بکوری را هم در احوال ابواسحق نوشته‌اند وهم درباب پسرش ابوالحسن وتدریس در بیمارستان عضدی رانیز بهر دوتن نسبت داده‌اند . ابن ابی اصیبعه برای ابوالحسن علی پسری بنام عیسی ذکر میکند که شاگرد ابوعبدالله ناتلی بوده وبنابراین درقرن چهارم وپنجم میزیسته است .

۳۰ـ **ابن ناعمة** ـ عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی از مترجمان متوسط ، مترجم عده‌یی از کتب فلسفی مانند سوفسطیقاواثولوجیاوچهارمقالهٔ آخر کتاب السماع الطبیعی ارسطو است [۱] .آثار موجود اورا درملحقات خواهیم دید.

۳۱ـ **عیسی بن چهار بخت** ـ (صهاربخت ـ صهربخت) از عیسویان جندیشابور واز پزشکان وداروشناسان مشهور بغداد درقرن سوم هجری بوده وتألیفات وترجمه‌هایی داشته است . از جملهٔ ترجمه های وی سه مقالهٔ اخیر از مجموعهٔ تفاسیر جالینوس بر کتاب الفصول ابقراط است که حنین بن اسحق آنها را بسریانی در هفت مقاله ترتیب داده بود .

۳۲ـ **ایوب الابرش الناقل** که او را برخی با ایوب الرهاوی [۲] اشتباه کرده‌اند، از جملهٔ ناقلان اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم بود و کتبی ازیونانی بسریانی وعربی درآورد . وی ازجملهٔ مترجمان متوسط محسوب میشد لیکن آنچه دراواخر حیات خویش نقل کرد ارزش بیشتری داشت واحیاناً باآثار حنین برابری میکرد . ازجملهٔ ترجمه های وی مقالاتی از کتاب البرهان ارسطو بوده‌است که برای جبرائیل بن بختیشوع نقل کرد. پسر این ایوب یعنی ابراهیم از اطباءِ معروف قرن سوم معاصر المتوکل (۲۳۲ـ۲۴۷)

۱ـ رجوع شود به الفهرست ص ۳۴۱ و ۳۴۹ . اخبار الحکماء ص۲۸ و ۲۹ . عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج۱ ص۲۰۴

۲ـ از علمای معروف قرن هفتم وهشتم میلادی و ناقل بسیاری ازکتب یونانی بسریانی که از آن‌میان چندین رساله از جالینوس بوده است :

Aldo Mieli : La Science arabe, Leiden 1938 , p . 73—74

و نیز رجوع شود به‌عیون الانبا ج۱ ص۲۰۴ والفهرست ص۳۴۱ .

والمعتز (۲۵۱-۲۵۵) ونزد این خلیفهٔ اخیر دارای مقام ومرتبتی عظیم بوده است[۱].

۳۳- ابو بشر متی بن یونس (یونان) - وی از مشاهیر مترجمان و دانشمندان قرن سوم وچهارم است ودر« اسکول مرماری » از مدارس سریانی که در دیر ها ترتیب میدادند[۲] نشأت کرد ونزد استادانی ازقبیل ثیوفیل بن ثوما وبنیامین و ابواسحق ابراهیم قویری وابواحمد بن حسین بن اسحق معروف با بن کرنیب فیلسوف معروف ، که در قرن سوم هجری میزیسته‌اند تلمذ کرد . وفات اوبسال ۳۲۸ اتفاق افتاد . ازترجمه های اواز ارسطو کتب ذیل را نام برده‌اند ، کتاب البرهان وسوفسطیقا و کتاب الکون والفساد بتفسیر اسکندر افرودیسی و کتاب الشعر (ابوطیقا) وقسمتی از مقالهٔ اول کتاب السماء والعالم تفسیر اسکندر افرودیسی و مقالة اللام از کتاب الحروف (الهیات) بتفسیر ثامسطیوس و الآثار العلویة بشرح الامفیدورس وانالوطیقای دوم . متی علاوه بر آثار ارسطو یا شارحین او تفسیری بر کتب اربعهٔ منطق ارسطو وجز آن نیز کتبی درمنطق داشته‌است[۳] آثار موجود او را در ملحقات ذکر خواهیم کرد.

۳٤- ابو زکریا یحیی بن عدی بن حمید بن زکریاء التکریتی المنطقی - از مشاهیر منطقیین قرن چهارم هجری و از شاگردان مشهور ابوبشر متی بن یونس و ابونصر الفارابی وبرمذهب نصارای یعقوبی بود . ازخصایص این دانشمند کثرت استنساخ کتب بود که در شبانه روز بصد ورقه بالغ میشد و او دوبار تفسیر طبری را استنساخ کرد. از جملهٔ ترجمه های وی یکی کتاب مابعدالطبیعه از ثاوفرسطس است و دیگر الآثار العلویهٔ ارسطو بتفسیر اسکندر افرودیسی از سریانی بعربی ونقل یا اصلاح شرح ثامسطیوس بر کتاب السماء والعالم و اصلاح ترجمهٔ ابوروح الصابی از تفسیر اسکندر الافرودیسی بر مقالهٔ اول از کتاب السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ طوبیقا از سریانی بعربی (متن سریانی آن از اسحق بن حنین بوده است) . یحیی خودنیز کتب ومقالاتی

۱- طبقات الاطباج ۱ ص ۱۰۰ و ۱۷۰ - ۱۷۱ و ۲۰٤ . الفهرست ص ۳٤۱ .

۲- رجوع شود بصفحهٔ ١٤ ازهمین کتاب .

۳- رجوع شود به عیون الانباء ج ۱ ص ۲۳۵ . الفهرست ص ۳٦۸ - ۳٦۹ و ۳٤۸ - ۳۵۲ - تتمة صوان الحکمة ص ١٤-١۵ ، اخبار الحکما ص ۲۱۲

در منطق وفلسفه وطب داشت . وفاتش در ذی‌القعدهٔ سال ٣٦٤ هجری اتفاق افتاد[١]. در ملحقات این کتاب بآثار موجود او اشاره خواهد شد.

٣٥ـ ابن زرعة ـ ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعة بن مرقیس بن زرعة بن یوحنا ازفلاسفه و منطقیین و از مترجمان زبر دست قرن چهارم است . ولادتش در شهر بغداد وبتاریخ ذی‌الحجهٔ سال ٣٣١ ووفاتش در ٣٩٨ بوده است[٢]. وی ازملازمان یحیی بن عدی بود وچندین کتاب از سریانی بعربی نقل کرد ازقبیل کتاب الحیوان ارسطو و کتاب منافع اعضاء الحیوان بتفسیر یحیی النحوی و پنج مقاله از کتاب نیقولاوس در فلسفهٔ ارسطو و کتاب سوفسطیقای ارسطو وبعضی از تألیفات برقلس . تألیفاتی هم مانند اختصار کتاب ارسطاطالیس فی المعمور من الارض ـ اغراض کتب ارسطاطالیس المنطقیة ـ معانی ایساغوجی کتاب فی العقل و جز آنها بدو نسبت داده شده است[٣]. آثار موجود او را در ملحقات مذکور خواهیم داشت .

٣٦ـ ابوالخیر بن الخمار ـ ابوالخیر حسن بن سوار بن بابابن بهنام (بهرام) از نصرانیان ایران واز اطباءِ و حکما و از مترجمان بزرگ و ناقل از سریانی بعربی بوده و کتب بسیار از آن زبان نقل کرده است . ابن ابی اصیبعه برخی از نقلهای او را دیده واز آنها بنیکی یاد کرده است[٤].

ولادت او بسال ٣٣١ و وفاتش در اوایل قرن پنجم بعد از فتح خوارزم بدست محمودبن سبکتکین (٤٠٨ هجری) اتفاق افتاده و چون مدتی در خدمت محمود بسر میبرد بنابراین محققاً چندی بعد از ٤٠٨ نیز زنده بود وبهرحال پیش از ٤٢١ در گذشته است زیرا دراحوال اوخدمت سلطانی را ازغزنویان غیراز محمودبن سبکتکین (متوفی بسال ٤٢١) ذکر نکرده‌اند . ابوالخیر بعداز براعت در علوم مدتی درخدمت خوارزمشاه

١ـ رجوع شود به : اخبارالحکما ص ٢٣٦ ـ ٢٣٨ . عیون الانباء ص ٢٣٥ . الفهرست ص ٣٦٩ و از ص ٣٤٤ ببعد .

٢ـ ابن ابی اصیبعه (ج١ ص ٢٣٥) ولادتش را در سال ٣٧١ ذکر کردهٔ و وفاتش را (ج ١ ص ٢٣٦) در تاریخ ٤٤٨ ، واین هردو اشتباه است .

٣ـ رجوع شود به : تتمهٔ صوان الحکمة ص٦٦ـ٦٩ . عیون الانباء ج١ ص ٢٣٥ ـ ٢٣٦ . الفهرست ص٣٦٩ ـ ٣٧٠ .

٤ـ عیون الانباء ج١ ص٣٢٢ .

ابوالعباس مأمون بن‌مأمون بن محمد خوارزمشاه میزیسته وپس‌از قتل او وفتح خوارزم بر دست محمود بغزنین رفت . نوشته‌اند که سن ابن‌الخمار این هنگام از صد متجاوز بود[۱] واگرچنین باشد ولادت او میبایست پیش از سال ۳۳۱ اتفاق افتاده باشد . ابو-الخیر درطب وفلسفه تألیفات وترجمه‌های متعدد داشت . از جملهٔ ترجمه های او کتاب «الآثارالمتخیلة فی‌الجو» (که‌نسخه‌یی‌ازآن‌در کتابخانهٔ رامپورموجوداست) ازسریانی- کتاب‌الآثارالعلویة از سریانی بعربی - کتاب مسائل ثاوفرسطس - مقاله‌یی دراخلاق ، درالفهرست ابن‌الندیم ذکرشده‌است[۲].

۳۷- **یوحنا القس** - یوحنابن یوسف بن الحارث بن‌البطریق القس از ریاضی دانان ومطلعین بتألیفات اقلیدس وسایر کتب هندسی درقرن چهارم بود . وی از یونانی ترجمه میکرد وعلاوه براین تألیفاتی هم درهندسه داشت .[۳]

۳۸- **نظیف‌القس الرومی** - ازپزشکان معاصرعضدالدولهٔ دیلمی (در بغداد از ۳۶۷ تا ۳۷۲) و مترجم از یونانی بعربی و از بیست و چهار طبیبی بود که عضدالدوله آنانرا در بیمارستان خود در بغداد بکار معالجه گماشت و راتبه‌یی برای آنان معین کرد[۴] . نظیف از معاصران و دوستان ابن‌الندیم بود و عزم خودرا بنقل مقالهٔ دهم‌از اقلیدس با او درمیان نهاد[۵] . آثار موجود او را در ملحقات‌می‌بینیم.

۳۹- **یوسف‌الناقل** - ابو یعقوب یوسف بن عیسی‌الناقل ملقب به « الناعس » مترجمی ایرانی از مردم خوزستان ، شاگرد عیسی‌بن‌چهار (صهار - صهر) بخت واز

۱- حواشی چهارمقاله‌ص ۴۴۵

۲- رجوع شود به : طبقات الاطبا ج ۱ ص۳۲۲ - ۳۲۳ . الفهرست ص ۳۷۰ . تتمة صوان الحکمة ص۱۲-۱۴ . حواشی چهارمقالهٔ عروضی ص۲۴۵-۲۴۶ .

۳- برای اطلاع از احوال او رجوع شود به : الفهرست ص۳۹۳ و ۳۷۱ . اخبارالحکما ص ۲۴۸

۴- عیون الانباء ج۱ ص۲۳۸ . اخبارالحکما ص ۲۲۱ . الفهرست ص ۳۷۱ .

۵- الفهرست ص ۳۷۱

مترجمان متوسط بوده است.[۱] وی مانند استاد خویش بیشتر بترجمهٔ کتب طبی اشتغال داشت.

۴۰ـ ابوالحسن الحرانی الصابی ـ ثابت‌بن ابراهیم بن زهرون از معاصران امیر عزالدوله بختیار (۳۵۶ـ۳۶۷) واز اطباء بزرگ عهدخویش بود. ولادت او دوشب مانده از ذی‌القعدهٔ سال ۲۸۳هجری در رقه[۲] ومرگش بنقل‌ابن‌ابی‌اصیبعه بسال ۳۶۵ در بغداد اتفاق افتاد وبا اینحال در طبقات الاطبا شرح ملاقات او با امیر عضدالدوله که در سال ۳۶۷ بغداد را تصاحب کرد، آمده‌است[۳] ودر این‌صورت بهتر آنست که قول‌القفطی‌را باور داریم که وفات او را یازده شب مانده از شوال سال ۳۶۹ هجری دانسته است[۴]. ابوالحسن الحرانی علاوه برتألیفات خود درطب ترجمه‌هایی نیزدراین فن از پزشکان قدیم داشته مانندقسمتی‌از کتاب القوباءِ[۵] تألیف فیلغریوس و کتابی درامراض لثه ودندان (فیما یعرض للثة والاسنان) از همان طبیب.

* * *

مترجمان‌وناقلانی که تا اینجاذکرشده‌اند همه‌از آرامیان وحرانیان‌یاایرانیانی بودند که از زبانهای یونانی وسریانی وپهلوی اطلاع‌داشته و کتب‌علمی را ازآن‌زبانها بعربی ویا نخست ازیونانی بسریانی و سپس بعربی درمیآورده‌اند واشتغال آنان معمولا بطب و فلسفه وسایر علوم عقلی بود. اما مترجمان قرنهای دوم وسوم و چهارم هجری تنها بهمین عده محدود نبوده و گروه دیگری هم از نژادها و زبانهای دیگر بدین‌کار اشتغال داشته‌اند مانند **نبطیان** و **هندوان** و در ذیل این بحث لازم است که بذکر مختصری از بعض آنان مبادرت شود:

۴۱ـ ابن‌وحشیة الکلدانی ـ ابوبکر احمد بن علی بن قیس بن‌المختار بن عبدالکریم النبطی معروف بابن وحشیة از مترجمان معروف قرن سوم و آغاز قرن

۱ـ طبقات الاطبا ج۱ ص ۲۰۴ ـ ۲۰۵

۲ـ رقه شهری درشمال بین‌النهرین برکنار فرات است

۳ـ ج۱ ص۲۲۷

۴ـ اخبار الحکما ص۸۰

۵ـ قوباء: خشکریش، جرب‌خشک، زخم‌خشک، خشک‌زخم.

چهارم هجری بود که بزبان نبطی آشنایی داشت. بنا برآخرین تحقیقات ثابت شده است که **قوم نبطی** ارنژاد عرب بودند که درحدود جنوب ومشرق سوریه تشکیل حکومتی دادند . این قوم بیشتر بامور تجاری اشتغال داشته و در نتیجهٔ ثروت بسیار احیاناً بمسائل علمی وادبی نیز توجه میکرده‌اند . در دورهٔ اسلامی نبطی بدسته‌یی از عرب اطلاق میشد که نه در شمار بدویان بودند و نه در زمرهٔ سپاهیان و گاه نیز بروستاییانی که بزبان آرامی تکلم میکردند این نام داده میشد . در قرون اولی هجرت زبان و کتب نبطی مورد توجه بعضی از علما بوده و در این ایام اسم مذکور یعنی نبطی بیشتر برساکنان «بطائح»[۱] اطلاق میشده است[۲]. از میان مترجمان نبطی مهمترین کسی که ترجمه های او در میان علمای اسلامی شهرت بسیار داشت **ابن وحشیهٔ** مذکور است که یکی از فصحاء نبط وازمطلعین درفن سحر وشعبده وعزائم بود و درعین‌حال ازصناعات کیمیا اطلاع وافر و کتب متعدد در این باب داشت که گویا همه منقول ازنبطی بود. از جملهٔ معتبرترین کتابهایی که وی ترجمه کرد «کتاب الفلاحة النبطیه» است که نسخهٔ خطی آن در دست است[۳]. دیگر کتاب الفلاحة الصغیر و کتاب اسرار الکواکب و کتاب الحیات والموت در علاج امراض . بقیهٔ کتب منقوله یا مؤلفهٔ ابن وحشیه از مقولهٔ کتب سحر وعزائم است[٤]. ازآثارموجود منسوب بابن‌وحشیه درملحقات سخن‌خواهیم گفت.

٤۲ـ **کنکه هندی** ـ اسم او را منکه نیز نوشته‌اند و حتی برخی مانند ابن‌ابی اصیبعه «کنکه» و «منکه» را دوتن ذکر کرده و از کتب منسوب به کنکه قسمتی را بنخستین ودسته‌یی را بدومین نسبت داده‌اند لیکن این‌هردو اسم ازیکتن واصح ضبطها نیز «کنکه» است که قابل انطباق براسم هندی « Kanaka » میباشد . وی ازمنجمان وپزشکان‌هندی گندشاپورواز کسانی‌است که بمباشرت‌مترجمان کتبی‌را بفارسی‌یا بعربی در

۱ـ ناحیه‌یی میان واسط وبصره .

۲ـ رجوع‌شودبه تحقیقات‌ممتع E . Honigmann در Encyclopédie de l'Islâm ذیل‌عنوان نبطیان (Nabatéens) .

۳ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ طبع٤ ص۱۵۸ .

٤ـ الفهرست ص۳٤۲ و ٤۳۳ و ۵۰٤ . تاریخ التمدن الاسلامی ص ۱۵۸ ج ۳ .

میآورد . کنکه درقرن دوم‌هجری واوایل قرن سوم میزیست . وی بفرمان‌هارون‌الرشید بیغداد خوانده شد و در خدمت این خلیفه وظیفه و راتبه‌یی خاص داشت و از آل برمك نیز برخوردار بود . کنکه چند کتاب طبی و نجومی را چنانکـه گفته‌ایم بمباشرت مترجمان ازهندی بپهلوی یا بعربی درآورد وازآنجمله است « کتاب السموم » منسوب به « شاناق » یکی از دانشمندان و اطباء قدیم هند . ابن ابی‌اصیبعه گفته است(۱) که شاناق را معالجات و تجارب بسیاری در صناعت طب وتفننی در علوم و حکمت بود و در علم نجوم براعت و نزد ملوك هند حرمت داشت . . . و از جملهٔ کتب او کتاب السموم است درپنج مقاله که منکه (کنکه) الهندی از زبان هندی‌بزبان (پهلوی) ترجمه کرد ومتولی نقل آن بزبان‌فارسی (پهلوی؟) مردی معروف بابوحاتم‌البلخی بود و کنکه این کتاب را برای یحیی‌بن خالدبن برمك ترجمه کرد . بعداً این کتاب بدست عباس‌بن ـ سعیدالجوهری مولای مأمون برای آن خلیفه بعربی نقل شد .

کلمهٔ شاناق باید معرب از اسم هندی چاناکیا (۲) وزیرمعروف‌چاندار گوپتا(۳) امپراطور هندوستان باشد که در حدود ۳۲۱ الی ۲۹۸ سلطنت میکرده است . این چاناکیا مـردی دانشمند و صاحب تألیفاتی بود و بعید نیست که کتاب السموم نیز از وی بوده باشد .

در سال ۱۹۳٤ میلادی کتابی بنام کتاب‌الشاناق فی‌السموم و الترياق در برلین با ترجمهٔ آلمانی بمباشرت و اهتمام بنیتااشتروس (٤) چاپ شد . این کتاب در دو قسمت است : نخستین قسمت آن مأخوذ ومنقول از کتاب السموم شاناق و همانست که کنکه آنرا از هندی بپهلوی درآورده بود ودومین بخش‌آن باید قسمتی باشد که‌هنگام‌ترجمه بعربی از مآخذ یونانی در باب سموم و تریاقات برآن افزوده شده باشد .

ازجملهٔ ترجمه‌های دیگر کنکه کتابی بود از سسرد(۵) هندی که برای یحیی ابن خالدالبرمکی نقل کرد وحکم کناشی را درطب داشت که دربیمارستان مورداستفاده

۱ـ طبقات الاطبا ج۲ ص۳۲ـ۳۳ ۲ـ čanakya ۳ـ čandragupta

٤ـ Benitta Strauss ۵ـ Susruta

بود (۱). دیگراز کتبی که ترجمه یاتفسیریاتألیف آنها به کنکه نسبت داده‌شده «کتاب النموذار فی‌الاعمار» است و : کتاب اسرارالموالید ـ کتاب القرانات الصغیر ـ اسماء عقاقیرالهند که برای اسحق‌بن سلیمان تفسیر کرد (۲).

۴۴ ـ **ابن دَهن** - یکی دیگر ازمترجمان هندی و ازمعاصران کنکه است که متعهد امور بیمارستان برامکه بود و کتبی از هندی بعربی نقل میکرد مانند کتاب استانکر الجامع - کتاب سندستاق (یعنی کتاب : صفوة‌النجح) (۳).

***

مترجمان دیگری راهم که غالباً از مشاهیر ناقلان و دانشمندان قرن دوم و سوم و چهارم هجریند، علاوه بر مترجمان مذکور، ذکر کرده‌اند که چون اطلاعات کافی از غالب آنان در دست نیست بذکر مجملی ازنام واحیاناً از آثار ایشان در اینجا بسنده میشود :

زروبا (زوربا) بن‌ماجوه (مانحوه) الناعمی الحمصی .

هلال بن ابی‌هلال الحمصی که ترجمه‌هایی صحیح لیکن فاقد فصاحت داشت‌ومابیعضی از آنها که در دست است در ملحقات این کتاب اشاره خواهیم کرد.

ابوالفتح اصفهانی مترجم بعض کتب ریاضی .

فثیون (فیثون) الترجمان که ازعربیت بی‌بهره وآثاراو کثیراللحن بود .

ابونصراوی (ناری) بن ایوب که مردی قلیل‌النقل بود .

بسیل‌المطران، مردی کثیرالنقل وترجمه‌های اومتمایل بخوبی بود. وی‌درخدمت طاهربن‌الحسین ذوالیمینین بسرمیبرد . بعضی ازترجمه های‌اودردست‌است و درملحقات ذکرخواهد شد.

حیرون (جیرون) بن رابطه .

---

۱ ـ برای اطلاع ازمطالب وموضوعات این‌کتاب مخصوصاً رجوع شود به :

A . Castiglioni : Histoire de la Médecine . 1931,p. 86-89 .

۲ ـ رجوع شود به : الفهرست ص ۳۴۲ و ۳۷۸ و ۴۲۱ . طبقات الاطباء ۲ ص ۳۲ و۳۳ .

La Science arabe,p. 73 .

۳ ـ الفهرست ص ۳۴۲ ـ۴۲۱

تدرس (تذرس) السنقل که ازمترجمین کتب حکمت بود. دربارهٔ او و آثارموجود وی درملحقات این کتاب باز سخن‌خواهیم گفت.

ابویوسف‌الکاتب‌ازمترجمان متوسط که عده‌یی‌از کتب‌ابقراط راترجمه کرده‌بود.

قیضا الرهاوی ازهمکاران حنین که حنین ترجمه‌های وی را اصلاح میکرد.

عبدالله بن علی ازمترجمان ایرانی که کتاب سیرك (شرك ؟) را که از هندی بپهلوی ترجمه شده بود ، بعربی‌درآورد.

منصوربن باناس که سریانی وعربی میدانست ودرسریانی قویتربود.

عبدیشوع (حبیب؟) بن بهریزمطران موصل دوست جبرائیل‌بن بختیشوع وناقل او که چند کتاب برای مأمون نیزترجمه کرد.

سلام الابرش ازناقلان قدیم معاصر برامکه ناقل کتاب السماع‌الطبیعی ارسطو.

ایوب وسمعان که زیج‌بطلیموس را برای محمدبن خالدبن یحیی بن برمك بـا چند کتاب از کتب قدیم ترجمه کردند.

ابوروح الصابی مترجم قرن چهارم ناقل بعض کتب ارسطو مـانند مقالهٔ اول از السماع الطبیعی بتفسیرالاسکندرالافرودیسی.

ابوعمر یوحنا بن یوسف که از جملهٔ ترجمه هـای او کتاب آداب الصبیان افلاطون بود.

ایوب‌بن‌القاسم‌الرقی که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد و از جملهٔ ترجمه های او کتاب ایساغوجی بود.

مرلاحی از مترجمان قرن چهارم که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد.

داریشوع که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد.

ابوسهل ویجن‌بن رستم‌الکوهی ریاضی دان بزرگ قرن چهارم که ترجمه هایی در ریاضیات نیزداشت وازآنجمله است ترجمهٔ کتاب ارشمیدس درمثلثات ازروی‌ترجمهٔ سریانی آن.

التفلیسی (عیسی الرقی) طبیب ومترجم مشهور معاصر وملازم سیف الدوله حمدان که از سریانی بعربی ترجمه میکرد و چند مترجم دیگر که درملحقات بدانان اشاره خواهد شد.

۱۲- کتب وعلماء مستفاد

با نهضتی که درقرن دوم وسوم وچهارم هجری برای استفاده از علوم و اطلاعات ملل راقیهٔ جهان آنروزی یعنی یونانیان وورومیان واسکندرانیان و آرامیان و ایرانیان وهندوان پدیدآمد، غالب کتبی که تاآنروز گار بزبانهای مختلف و درباب موضوعات گونا گون علوم عقلی تألیف وتدوین شده بود بعربی نقل شد.

دانشمندان وکتبی که دراین مدت از ملل وامم مختلف مذکور مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفته‌اند بسیارند وبیان همهٔ آنها بتفصیل البته خالی از اشکال نیست. اینست که در اینجا بذکر مهمترین آنان باشرحی مختصر از بعض کتب مهم ایشان که ترجمه ومبنای علوم اسلامی شد اقتصارمیکنیم.

مهمترین حوزهٔ علمی که مورد توجه مسلمین قرار گرفت حوزهٔ علمی آتن و اسکندریه وشراح ومفسرین علمای این دو دبستان است که بنابرآنچه گذشت تمام حوزه های علمی خاورنزدیك ومیانه را تا مدارس گندشاپور ازآثار وافاضات خودممتع میداشته‌اند. غالب معاریف وبزرگان این حوزه ها حتی رجال درجهٔ سوم وچهارم علمی وفلسفی وطبی مورد توجه مسلمین بودند وآثار بیشتر آنان یا مستقیماً از یونانی ویا از سریانی و یا ازپهلوی بعربی درآمد که بیشتر در دست است خواه آنها که در ذیل نام مترجمان درملحقات این کتاب می‌بینیم وخواه آنها که در ذیل اسامی دانشمندان یونانی در همان قسمت مذکور خواهیم داشت.

الف ـ در فلسفه: از جملهٔ این معاریف نخست **فیثاغورس** (بوثاغورس یا فوثاغوراس یا فوثاغوریا) از اهل ساموس [(۱)] است که رسائل ذهبیات منسوب باورا بعربی ترجمه کردند وفلسفهٔ فیثاغوری منسوب بدووهمچنین

---

۱ ـ Pythagoras de Samos (Pythagore) پدر فلسفهٔ یونانی که درحدود ۵۳۲ الی ۴۹۷ ق. م. میزیسته است.

فلسفهٔ فیثاغوریون جدید که با توجه بمبنای معتقدات او بعداً در اسکندریه بوجود آمد مورد توجه بعضی از عقلای مسلمین خاصه اخوان الصفا بوده است. بعد از فیثاغورس بی آنکه توجه بسیار بفلاسفه و علمای دیگر داشته باشند **سقراط** (سقراطیس) (۱) بن سفرونیسقس (۲) (ولادت بسال ۴۶۸ ق.م. ووفات بسال ۴۰۰ یا بقولی ۳۹۹ ق.م.) و تعلیمات او علی الخصوص از باب اهمیتی که در تعلیم شاگردان بزرگ خود وپرورش افلاطون داشت و سرگذشتی که دارد، نزد مسلمین اهمیت وشهرت بسیار یافت. نخستین فیلسوف بزرگی از یونانیان که مسلمین با ثار او بیش از دیگران توجه کرده‌اند **افلاطون** (فلاطون ـ افلاطن ـ فلاطن) (۳) (۴۲۹ـ ۳۴۷ ق .م .) است که بنابر آنچه دیده‌ایم بسیاری از رسالات و کتب او بعربی در آمد وبعضی دیگر را نیز که ذکری از ترجمهٔ آنها نشده محققاً میشناخته و ذکر میکرده‌اند واز مجموع آنها کتابهای ذیل را نام میبریم :

کتاب النوامیس (۴) ـ کتاب السیاسة (۵) ـ طیماوس (۶) ـ قریطن (اقریطن) (۷) ـ کتاب المناسبات (۸) ـ سوفسطس (۹) ــ ثا اطاطس (ثاطیطس) (۱۰) ــ فرمانیدس (برمینیذس) (۱۱) ـ فدرس (۱۲) ـ این (۱۳) در دومجلد ـ القیبیادس (۱۴) ـ افیاس (۱۵) ـ خرمیدس (۱۶) ـ لاخس (۱۷) ـ مانن (۱۸) ـ فروطاغورس (۱۹) ـ اوثوفرون (۲۰) ـ غورجیاس (۲۱) اوثوذیمس (۲۲) ـ قراطولس (۲۳) ـ مانکسانس (۲۴) ـ فاذن (۲۵) ـ تاجیس (۲۶) ـ مینس (۲۷) ابرخس (۲۸) ـ قیلوطوفون (۲۹) ـ کتاب فلبس (الحس واللذة) (۳۰) ـ و کتب دیگری مانند کتاب التوحید واصول الهندسه (ترجمهٔ قسطا) که بنام افلاطون ذکر کرده‌اند .

---

۱ - Socrates
۲ - Sophroniscos
۳ - Platon
۴ - les Lois
۵ - le Poltique ou de la Royauté
۶ - le Timée
۷ - le Criton
۸ - le Lysis
۹ - le Sophiste
۱۰ - le Théétète
۱۱ - le Parménide
۱۲ - le Phèdre
۱۳ - Ion
۱۴ - l'Alcibiade
۱۵ - Hippias
۱۶ - le Charmide
۱۷ - le Lachès
۱۸ - le Ménon
۱۹ - le Protagoras
۲۰ - l,Euthyphron
۲۱ - le Gorgias
۲۲ - l'Euthydème
۲۳ - le Cratyle
۲۴ - le Ménéxène
۲۵ - le Phédon
۲۶ - Théagès
۲۷ - Minos
۲۸ - Hipparque
۲۹ - Critophon
۳۰ - le Philèbe

شاگرد افلاطون، بزرگترین فیلسوف دنیای قدیم و کسی که مدتها جهان را تحت تأثیر عقاید وافکار خود داشت، یعنی **ارسطوطالیس** (ارسطالیس- ارسطو) (۱) فرزند نیقوماخس (۲) ازشهراسطاغاریا (۳) از بلاد مقدونیه است که از ۳۸٤ تا ۳۲۲ قبل ازمیلاد مسیح میزیست وتحصیلات خودرادر آتن (اثینة) ٤ نزد افلاطون بپایان برد. وی چنانکه دیده‌ایم درتمام حوزه های علمی بعد ازخود دارای نفوذبسیار درمنطق وابواب فلسفه بود چنانکه تفسیرهای متعدد بر کتب اونوشتند وهمهٔ آثار اورا چند باربزبانهای سریانی و پهلوی وعربی ترجمه کردند وترجمه‌هایی که درعربی از کتب او ترتیب داده‌شد علاوه بریونانی از سریانی و پهلوی و همچنین از تفسیرهای متعددی است که بر آثار او یعنی کتب منطیقات و طبیعیات والهیات وخلقیات نوشته‌اند و اینك بذکر فهرستی از کتب منقولهٔ او در اینجا مبادرت میشود :

منطقیات ارسطو که عبارت ازشش کتاب بنام ارغنون (۵) شامل : قاطیغوریاس (المقولات) (٦) باری ارمانیاس (باری، ارمینیاس - باریرمینیاس) (العبارة (۷)) - اناالوطیقای اول (تحلیل القیاس) (۸) - انالوطیقای ثانی (۹) مشهور به ابود قطیقا (۱۰) (البرهان) - طوبیقا (جدل) (۱۱) در هشت جزو- سوفسطیقا یا سوفسطائیین (المغالطین یا حکمة‌المموهة) (۱۲) باضافهٔ دو کتب ریطوریقا (الخطابه) (۱۳) وابوطیقا یابوطیقا (الشعر) (۱٤) که مجموعاً هشت کتاب میشود .

درحکمت طبیعی والهی وعملی : کتاب السماع الطبیعی (۱۵) یا سمع‌الکیان که

---

۱ — Aristoteles(Aristote)

۲ — Nicomaque　　۳ — Stageira

٤ — Athènes　　۵ — Organon

٦ — Categoriae(les Catégories)

۷ — Perihermeneias یا l'Hermeneia یا De l' Interpretatione(Interprétation)

۸ — Analytica priora(les premiers Analytiques)

۹ — Analytica posteriora (les derniers ou seconds Analytiques)

۱۰ — Apodictiques

۱۱ — Topica (les Topiques)

۱۲ — Sophistici Elenchi (la réfutation des sophistes — les réfutations sophistiques)

۱۳ — Rhetorica (la Rhétorique)

۱٤ — Poetica (la Poétique)

۱۵ — Physica (la Physique)

ارسطو خودآنرا به‌هفت یاهشت کتاب منقسم کرده وچهار یاپنج قسمت اول را خصوصاً «کتاب الاصول»(١) وسه‌یاچهارقسمت دیگررا «کتاب الحرکة»(٢) نامید. السماء والعالم (٣) مجموعه‌یی ازدورسالهٔ السماءِ (٤) والعالم (٥) - الکون و الفساد (٦) - الآثار العلویة (٧) کتاب‌النفس (٨) - کتاب‌الحس‌والمحسوس (٩) - کتاب‌الحیوان (١٠) وجوامعی که‌از کتب اومربوط بحیوانات ترتیب داده‌شد مانند کتاب فی‌حرکةالحیوان یا « حرکات الحیوان المکانیة علی‌الارض » (١١) وکون‌الحیوان (١٢) وطبائع الحیوان وطول اعمارالحیوان وقصرهاوجزآنها - کتاب‌الحروف یاالهیات (١٣) - مجموعه‌یی ازچندرساله راجع بمسائل مابعد الطبیعی - اثولوجیا (١٤) - کتاب‌السیاسة (بولیطیقا) (١٥) - کتاب الاخلاق (١٦) که‌ارسطوآنرادرسه عنوان بنام‌ایثیقون ماغانس (١٧) وایثیقون‌نیقوماخس (١٨) وایثیقون اوثی‌ذیمس (١٩) نگاشت ومجموع‌آنها دوازده‌مقاله بود و این‌دوازده مقاله رافرفوریوس جمع وتفسیر واسحق‌بن حنین ترجمه کرد.

کتاب قاطیغوریاس را حنین بن اسحق بعربی درآورد واین ترجمه دو بار چاپ شد(٢٠) ومختصرات و جوامعی از آن بدست عبدالله بن المقفع و بنابر عقیدهٔ برخی محمدبن عبدالله‌بن المقفع ، وابن بهریز والکندی واسحق بن‌حنین و احمد بن الطیب والرازی تنظیم شد. (٢١)

کتاب باری ارمنیاس را بروایت ابن‌الندیم حنین بسریانی و اسحق از سریانی

---

١ — Traité des principes　　٢ — Traité du mouvement

٣ — le Ciel et le Monde

٤ — le Ciel　　٥ — le Monde

٦ — De Gènératione et Corruptione(la Génération et la Corruption)

٧ — Meteorologica (la Météorologie)

٨ — De Anima (traité de l'Ame)

٩ — De Sensus et Sensibili

١٠ — Historia Animalium (Histoire des animaux)

١١ — la Marche des animaux

١٢ — la Génération des animaux

١٣ — Metaphysique　　١٤ — la Théologie

١٥ — la Politique　　١٦ — l'Ethique

١٧ — la Grande Ethique　　١٨ l'Ethique à Nicomaque

١٩ — l' Ethique à Ethidème

٢٠ — یکبار در١٨٤٦ بوسیلهٔ Julius Theod . Zenker وباردیگر بوسیلهٔ M. Bouyges در : Bibliotheca Arabica Scholasticorum, vol. IV

٢١ — الفهرست ص ٣٤٨ . اخبار الحکما ص ٢٦ — ٢٧

بعربی درآورده ونسخهٔ آن بچاپ رسیده(۱) و جوامعی از آن بدست قویری و ابو بشرمتی والفارابی ومختصراتی بوسیلهٔ حنین واسحق و ابن المقفع والکندی و ابن بهریز وثابت بن قرة واحمد بن الطیب والرازی ترتیب یافت .

انالوطیقا الاولی را تیادورس بعربی درآورد و گویند که آنرا برحنین عرضه داشت تااصلاح کند . حنین و اسحق آنرا بسریانی هم ترجمه کردند. قویری وابو بشرمتی ابن یونس والکندی آنرا تفسیر کردند .

از انالوطیقای ثانی (ابودیقطیقا) قسمتی را حنین بسریانی ونیمهٔ آنرا اسحق بهمان زبان نقل کردومتی نقل اسحق را بعربی درآورد . متی والفارابی والکندی آنراشرح کردند.

طوبیقا را اسحق بسریانی درآورد ویحیی بن عدی نقل او را بعربی ترجمه کرد . الدمشقی هفت مقالهٔ آنرا وابراهیم بن عبدالله مقالهٔ هشتم آنرا بتازی درآورد . الفارابی ومتی بن یونس برآن شرح نوشتند. تفسیری که امونیوس واسکندر الافرودیسی براین کتاب نوشته بودند بوسیلهٔ اسحق وابوعثمان الدمشقی بعربی نقل شد .

سوفسطیقا را ابن ناعمه و ابو بشرمتی بن یونس بسریانی درآوردند ویحیی بن عدی بعربی نقل کردوابراهیم بن بکوس العشاری هم نقل ابن ناعمه را بعربی در آورد و قویری و کندی آنرا تفسیر کردند .

ریطوریقارا ظاهراً اسحق بن حنین بعربی ترجمه کردوهمچنین ابراهیم بن عبدالله . الفارابی آنرا تفسیر کرد .

ابوطیقا را ابو بشرمتی بن یونس ازسریانی بعربی نقل ویحیی بن عدی بعربی ترجمه و کندی آنرا تلخیص نمود وابن سینا وابن العبری و ابن رشد آنرا تفسیر کردند . ترجمهٔ ابو بشرمتی دوبار بچاپ رسید (۲) .

---

۱ — I. Pollak : Die Hermeneutik der Aristoteles in der arabischen ubrsetzung des Ishaq ibn Honein . 1913

۲ — D. Margoliouth: Analecta Orientalia ad poeticam Atistoteliam. Londini . 1887

J. Katsch : Die arabischen ubersetzung der Poetik... Wien. 1928 — 1932.

از السماع الطبیعی یک مقاله وقسمتی ازمقالهٔ دوم راابوروح الصابی بعربی ومقالهٔ دوم را حنین بسریانی ویحیی بن عدی بعربی و قسمتی ازمقالهٔ چهارم ومقالهٔ پنجم ومقالهٔ ششم ومقالهٔ هفتم را قسطابن لوقا ترجمه کردند. ابوبشر متی وابن کرنیب وثابت بن قره وابی الفرج قدامة بن جعفر تفسیرهایی ازآن ترتیب دادند.

السماء والعالم را ابن البطریق وابوبشر متی وابن الخمار بعربی درآوردند و شروحی نیز ازآن بوسیلهٔ حنین وابوزید البلخی وابوجعفر الخازن ترتیب یافت.

الکون والفساد را حنین بسریانی و اسحق بن حنین و ابوعثمان الدمشقی و ابن بکوس بعربی درآوردند وشرح اسکندر الافرودیسی را متی بن یونس و قسطا و شرح الامفیدورس رااسطاث بعربی ترجمه کردند.

ازالآثار العلویه شرح الامفیدورس را متی وشرح الاسکندرالافرودیسی را یحیی بن عدی ازسریانی بعربی در آوردند.

کتاب النفس را حنین بسریانی واسحق بعربی ترجمه کردند. تفسیر سنبلیقیوس ازاین کتاب هم بعربی درآمد. ابن البطریق جوامعی ازآن ترتیب داد.

الحس و المحسوس را نقل معروفی درعربی نبود. متی بن یونس قسمتی راازآن بعربی درآورد که الطبری ازوی فرا گرفت.

کتاب الحیوان را ابن البطریق و اختصار نیقولاوس را ازاین کتاب ابن زرعة بعربی نقل کردند.

از کتاب الحروف (الهیات) قسمتی را اسحق و ابوزکریا یحیی بن عدی واسطاث وابوبشر متی وشملی بعربی درآوردند. ازترجمهٔ اسطاث قسمتی چاپ شده است (۱). از شروح این کتاب هم قسمتی را بعربی ترجمه کردند. کتاب الاخلاق تفسیر فرفوریوس راکه دردوازده مقاله بود، اسحق بن حنین بعربی درآورد.

اثولوجیارا حجاج بن مطروابن ناعمه بعربی درآوردند و کندی تفسیر کرد (۲)

---

۱ – بوسیلهٔ M. Bouyges درتفسیرمابعدالطبیعهٔ ابن رشد درجزء :
Bibliotheca Arabica Scholasticorum.

۲ – برای اطلاع از ترجمه ها و تفسیر های کتب مذکور از ارسطو رجوع شود به : الفهرست ص ۴۷ – ۲۳، اخبارالحکماء ص ۲۶ — ۳۲ مقدمهٔ « نامهٔ ارسطوطالیس درهنرشعر» از آقای سهیل افنان ص ۶۰ – ۶۵

آثار مفسرین افلاطون وارسطووفلاسفه‌یی که بعد ازاین دواستاد در یونان وروم واسکندریه وشهرهای خاورنزدیك ومیانه تا حدود قرن‌هفتم میلادی بسرمیبرده‌اند، نیز کم و بیش و تا آنجا که مورد حاجت مسلمین بود، خواه مستقیماً ازیونانی و خواه از سریانی وپهلوی، بعربی‌درآمد و از جملهٔ این قوم که بنام غالب آنان در صحایف پیشین بازخورده‌ایم این افرادرا یاد میکنیم:

ثاوفرسطس [۱] شاگردمعروف‌افلاطون‌وارسطو،مانند استادان‌خود نزد مسلمین شهرت واهمیت بسیارداشته‌است. ولادت اودر۳۷۲ ق.م. ووفات در۲۸۷ ق. م بوده‌است. نام‌اصلی‌این‌فیلسوف‌تورتاموس [۲] بود ولی بعداً ثاوفرسطس یعنی«متکلم‌الهی» نامیده‌شد. ثاوفرسطس‌مدتی درآتن شاگرد افلاطون وبعد ارسطوبود و درسال ۳۲۲ جای ارسطو را دراداره‌ٔ«دارالتعلیم» [۳] گرفت. مجموع آثاراورا دیوجانوس‌لائرث [٤] دویست‌وچهل کتاب شماره کرده است. اهمیت او بیشتر از باب شرح آثار ارسطوبود و ازجمله تفسیر وی برقاطیغوریاس‌وباری‌ارمینیاس بعربی‌درآمد. دیگر از آثارویاازتفاسیراوبرارسطو، کتاب اسباب النبات [۵] درشش جزو است که ابراهیم‌بن بکوس العشاری بعربی درآورد. و کتاب الحس و المحسوس درچهار مقاله که آنرا نیز ابن بکوس ترجمه کرد - دیگر ما بعدالطبیعه که ابوزکریا یحیی‌بن عدی بعربی درآورد.

نیقولاوس‌الدمشقی [٦] فیلسوف ومرد سیاسی وشاعرونویسندهٔ قرن‌اول قبل‌از میلاد که شرح زندگی قیصرواوغوسطس [۷] وقسمتهایی ازتاریخ عمومی ازوباقی مانده. از کتابهای او کتاب‌النبات [۸] رامسلمین میشناخته‌اند و همچنین اختصار فلسفهٔ ارسطو را از وی. تفسیر هایی که او بر آثار ارسطو داشت نیز مورد استفادهٔ مترجمان و دانشمندان اسلامی قرار گرفت وازآثار او تلخیص کتاب الحیوان ارسطوبعربی ترجمه

---

۱ - Theophrastos (Théophraste) d'Eresos
۲ - Tyrtamos
۳ - Lycée
٤ - Diogène Laërce
۵ - Les Causes des plantes
٦ - Nicolaos Damaskenos (Nicolas de Damas ou Damascène)
۷ - Auguste
۸ - de Plantis

شد. این نیقولاوس غیراز **نیقولاوس الاسکندرانی** (۱) طبیب ازشراح جالینوس است.

فلوطرخس (۲) از فلاسفه ونویسندگان قرن اول ودوم میلادی (۴۶- ۱۲۲ یا ۱۲۵ میلادی) وصاحب کتاب معتبر آراءالطبیعة درپنج مقاله بود که قسطا بن لوقا آنرا بعربی درآورد ونیز ازوست کتاب «مداراةالعدو والانتفاع به» (۳)و کتاب الغضب (۴) و کتاب الریاضة و کتاب النفس.

ارطامیدورس (۵) دانشمند طبیعی دان یونانی (قرن دوم میلادی) که حنین بن اسحق کتاب تعبیرالرؤیا(۶)را درپنج مقاله ازوی بعربی نقل کرد.

فرفوریوس (۷) ازجملهٔ بزرگترین فلاسفهٔ متأخر است که در میان مسلمین اهمیت واعتبار داشت. وی فیلسوف افلاطونی جدید متولد بسال ۲۳۲ یا ۲۳۳ میلادی در باتانیا یادرصور و متوفی بسال ۳۰۴است که نزدلونگین (۸) واوریگن (۹) و ابلونیوس و فلوطینس تلمذ کرد وصاحب کتاب معروف ایساغوجی (۱۰)است که مقدمه‌یی بر کتب منطق ارسطو محسوب میشود، وچند تفسیر برآثار ارسطو مانند قاطیغوریاس و باری ارمینیاس واانالوطیقای اول والسماع الطبیعی والهیات و کتاب الاخلاق، وهمچنین بر طیماوس وسوفسطس افلاطون نیزداشت که مسلمین ازهمهٔ آنها استفاده کردند. او شرح حالی برای فلوطین و فیثاغورس و کتابی بنام «اخبار الفلاسفة» و دو نامه به انابون (کتابان الی انابون)(۱۱) روحانی مصرهم داشت. کتاب المدخل الی القیاسات الحملیة را از این فیلسوف ابوعثمان الدمشقی بعربی درآورد و کتاب العقل والمعقول و کتاب الاسطقسات‌اوبسریانی‌وعربی ترجمه شد.

---

۱ — Nicolaos d'Alexandreia (Nicolas d'Alexandrie)
۲ — Plotarchos de Cheronaia (Plutarque de Chéronée)
۳ — Ie Profit qu'on peut tirer de ses ennemis
۴ — la Guérison de la Colère
۵ — Artéimdore d'Ephèse
۶ — Interprétation des songes
۷ — Porphyrios (Porphyre) de Batanea ou de Tyros. نام‌وی اصلا Alias Malchos بود وای بفرمان استاد خود لونگین نام خویش‌را بفرفوریوس مبدل‌کرد.
۸ — Longin
۹ — Origène
۱۰ — Isagoge
۱۱ — les lettres au Anabon

الاسکندرالافرودیسی (۱) فیلسوف معروف مشائی (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی) ازمشاهیرمفسران ارسطواست که نزدمترجمان عهد اسلامی بسیار معروف وآثار اواز غالب‌شرّاح دیگر بیشتر مورد استفاده است . الاسکندر الافرودیسی ازهمهٔ شراح ارسطو سخنان آن فیلسوف رابهتردریافته وروشن‌ترو واضحتر تفسیر کرده است. آثاراودرمیان‌مسلمین‌شهرت‌واهمیت‌فراوان‌داشت‌چنانکه ابن‌الندیم میگوید (۲) .

« ابو زکریا یحیی‌بن عدی گفته است که شرح الاسکندر را برتمام السماع الطبیعی و کتاب‌البرهان درمرده ریگ ابراهیم‌بن عبدالله الناقل النصرانی دیدم و این هردوشرح برمن بیکصد وبیست دینار عرضه شد ، رفتم تا چارهٔ دینار ها کنم ، چون باز گشتم وارثان‌را دیدم که‌آندو شرح‌را با کتب دیگربمردی خراسانی بسه‌هزاردینارفروخته‌اند.»

ازجملهٔ کتب اسکندر افرودیسی کتاب النفس (۳) ـ کتاب الابصار ـ اصول العامیة ـ عکس المقدمات ـ الفرق بین الهیولی والجنس ـ کتاب‌المالیخولیا ـ کتاب الفصل علی رأی ارسطالیس وچند کتاب دیگرمعروف مسلمین بود و ازتفسیرهای او برآثار ارسطو تفاسیر قاطیغوریاس وانالوطیقا الاولی وانالوطیقا الثانی وطوبیقا و سوفسطیقا و السماع الطبیعی والکون والفساد والآثار العلویة والهیات بعربی نقل شد .

اوذیمس (٤) ازفلاسفه وشراح ارسطو که‌درحدود ۳۰۰ قبل ازمیلاد میزیسته و ازاهل جزیرهٔ رودس بود (۵) . بعضی‌از آثار او درطبیعیات دردست است که در آنها از کلام ارسطودفاع شده وحتی ایثیقون اوذیمس را که حقاً از ارسطو است برخی بدو نسبت داده‌اند .

ایامبلیخس (٦)(۲۸۳-۳۳۳ میلادی) ازافلاطونیون جدیدوازپیروان فرفوریوس ومطلع ازدبستان افلاطونی وفیثاغوری که دراسکندریه بتدریس مشتغل بود و تفاسیری برارسطوداشت که بسریانی وبعضی بعربی ترجمه شد .

---

۱ — Alexandre d'Aphrodisias(Aphrodise)

۲ — الفهرست ص ۳٥٤

۳ — Traité de l'âme   ٤ — Eudème

۵ — اوذیمس دیگری‌ازاهل‌جزیرهٔ قبرس‌درهمین عهدمیزیسته‌است‌که ازوی اثری‌دردست نیست .

٦ — Jamblique

ماکسیمس [۱] (متوفی بسال ۳۷۱) مطلع از دبستان فیثاغوری و افلاطونی و مشائی . وی شارح بعضی از کتب ارسطو واز آنجمله انالوطیقای او بود .

ثامسطیوس [۲] فیلسوف ومرد سیاسی یونانی (ولادت در ۳۱۰ یا ۳۲۰- وفات‌در ۳۹۵ میلادی) ازشارحین بسیار مشهور کتب ارسطو بود و از او تفسیرهایی بر آثارآن فیلسوف دردست است مانند شرح انالوطیقای اول وثانی وشرح السماع الطبیعی و شرح کتاب الذکر [۳] و کتاب النوم [٤] و مجموعه‌یی از بیست وپنج خطابهٔ وی که از آن‌میان بیست‌خطابه رسمی‌است . ازشروح ثامسطیوس برارسطوشرح برقاطیغوریاس وانالوطیقای اول‌وابودقطیقا والسماع الطبیعی والسماءِ والعالم والکون والفساد و کتاب النفس بعربی ترجمه شد .

غرغوریوس اسقف نوسا [۵] ازقدّیسین نصرانی (ولادت درحدود ۳۳۰ ووفات درحدود ٤۰۰میلادی) که آثار متعددی از و در دست است واز جملهٔ آثار وی کتاب طبیعة‌الانسان رادرمآخذ عربی ذکر کرده‌اند .

سوریانوس‌الاسکندرانی [٦] فیلسوف یونانی که‌دراسکندریه بسال ۳۸۰ ولادت یافت ودرآتن درحدود ٤۳۸ در گذشت . وی ازپیروان مذهب‌افلاطونی جدید بود و بعد ازفلوطرخس بجای اومتعهد پیشوایی افلاطونیون جدید گشت . سوریانوس در حضور شاگردان خودآثار افلاطون و ارسطورا شرح میکرد . از سوریانوس شرح قسمتی از الهیات ارسطوبعربی ترجمه شد .

ثاون [۷] سریانی‌فیلسوف نوافلاطونی قرن پنجم معلم دمسقیوس الدمشقی جامع احوال‌افلاطون وازشارحان آثار اوست که نزد مسلمین شهرت بسیار داشت وخصوصاً از ترجمهٔ‌او براحوال افلاطون استفاده بسیار کردند وهمچنین شرحی‌را که برقاطیغوریاس ارسطوداشت بعربی درآوردند . ثاون دیگری درقرن چهارم در اسکندریه میزیست که

---

۱ — Maxime d'Ephèse

۲ — Themistios de Paphlagonie

۳ — Traité de la Mémoire

٤ — Traité du Sommeil

۵ — Gregoire de Nysse

٦ — Syrianos d'Alexandrie

۷ — Théon

به ثاون الاسکندرانی (۱) مشهور است واز ریاضیون بزرگ صاحب تفاسیری بر آثار اقلیدس و بطلیمیوس بود ؛ ثاون دیگری نیز ازاهل یونان بنام ثاون الازمیری (۲) دارای شروحی برآثار افلاطون بوده است .

دیدخس (دیادوخس) برقلس بیزنطی (۳) فیلسوف نوافلاطونی (۴۱۲-۴۸۵ میلادی) که اصلا ازاهل لیکیه (٤) بوده است لیکن به برقلس بیزنطی مشهور است . وی‌را بسبب جانشینی سوریانوس، دیدخس (دیادوخس) یعنی «عقیب افلاطون» خوانده‌اند . برقلس درتکمیل دبستان نوافلاطونی وتوجه بافکار عرفانی از همهٔ متقدمان خود بیشتر کار کرد . شرح رسالات طیماوس وفرمانیدس (برمینیذس) افلاطون وشروحی برمهندسین قدیم ازاوباقی‌مانده‌است. مسلمین باآثاراین فیلسوف که غالباً بسریانی نقل‌شده بود، توجه بسیارداشتندوازآثار اوقسمتی‌از کتاب تفسیروصایای ذهبیهٔ فیثاغورس را ثابت بن قره ازسریانی بعربی نقل کرد واز تفسیر رسالهٔ فاذن افلاطون نیز ابوعلی بن زرعه بخشی راازسریانی بعربی درآورد .

امونیوس (الحمونیوس-الحموموس) (٥) پسرهرمیاس (٦) فیلسوف یونانی اسکندریه‌شاگردابرقلس که دراواخرقرن پنجم واوایل قرن‌ششم‌میزیست وتفسیرهایی برارسطو وفرفوریوس داشت مانند شرح قاطیغوریاس‌وشرح طوبیقای ارسطو که بعربی ترجمه شد. اورا نباید با امونیوس سکاس (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم) معلم فلوطینس اشتباه کرد (۷) . از کتب امونیوس پسرهرمیاس کتاب : شرح‌مذهب‌ارسطالیس فی‌الصانع واغراض ارسطالیس فی کتبه و حجة ارسطالیس فی‌التوحید معروف محققان اسلامی بود .

دمسقیوس الدمشقی (۸) فیلسوف نوافلاطونی (ولادت بسال ۴۸۰ دردمشق) و از

---

۱ — Théon d'Alexandrie

۲ — Théon de Smyrne

۳ — Proklos ho Diadochos de Byzantion (Proclus le Diadoque)

٤ — Lycie

٥ — Ammonius

٦ — Hermias

۷ — رجوع شود به‌همین‌کتاب درذیل «حوزهٔ علمی اسکندریه».

۸ — Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas)

پیشروان این طریقت بود. وی هنگامیکه یوستینین تدریس فلسفهٔ غیرمسیحی را ممنوع ساخت باسنبلیقیوس و گروهی دیگر از بازماندگان فلاسفهٔ قدیم بایران پناهنده شد و نزد خسروانوشروان رفت و چندی در ایران بود. دمسقیوس مخصوصاً طرفدار عقاید یامبلیخس و فلوطینس صاحب تاسوعات بود. چندین شرح بر رسالات افلاطون دارد که اکنون نیز در دست است.

الامفیدورس الاصغر (۱) فیلسوف نو افلاطونی قرن پنجم و ششم که مخصوصاً در تفسیر آثار افلاطون سعی داشت. شرح او بر سوفسطس افلاطون بعربی در آمد. وی کتاب القیبیادس و غورجیاس و فاذن و فلبس افلاطون را شرح کرده و تفسیری نیز بر کتاب الآثار العلویه ارسطو نوشته بود که اکنون در دست است. از شروح وی بر آثار ارسطو تفسیر الآثار العلویه و تفسیر الکون والفساد و کتاب النفس بعربی در آمد. ابن الندیم بنقل از یحیی بن عدی گفته است که شرح کتاب اخیر بسریانی دیده شد. وی غیر از الامفیدورس الاسکندرانی (۲) فیلسوف مشائی قرن پنجم میلادی است که معلم برقلس بود و شرحی بدو منسوب نیست.

اسقلیبیوس طرالیوسی (۳) - فیلسوف یونانی اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم که در اسکندریه میزیست و تفسیرهای متعدد بر آثار ارسطو داشت و اکنون بعضی از آنها در دست است.

سنبلیقیوس (۴) (سنبلیقس) از اهل کیلیکیه است که در حدود سال ۵۰۰ ولادت یافت. وی از شاگردان امونیوس و دمسقیوس بود و بعد از بسته شدن مدارس آتن در ۵۲۹ میلادی بایران پناهنده شد و در سال ۵۳۲ بآتن باز گشت. از جملهٔ آثار او تفسیر قاطیغوریاس و تفسیر کتاب النفس ارسطو را ذکر کرده‌اند که هر دو بعربی ترجمه شد. دیگر از کتب منسوب بدو کتاب شرح صدر کتاب اقلیدس را که مقدمه‌یی بر هندسه است ذکر کرده‌اند.

---

۱ — Olympiodore le Jeune

۲ — Olympiodoros d'Alxandreia (Olympiodore d'Alexandrie)

۳ — Asclépios de Tralles

۴ — Simplikios de Kilikia (Simplicius ou Simplice de Cilicie)

یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی (۱) معروف به‌یحیی فیلوپونوس (۲) (محب‌الاجتهاد ــ محب‌التعب) فیلسوف معروف اواخر قرن پنجم و قرن ششم میلادی است که دراسکندریه میزیست. اورا برخی معاصر ودارای روابطی با عمر و بن العاص فاتح مصردانسته‌اند واین قول را بتحقیق نمیتوان باورداشت . حتی بیهقی (۳) ویرا که بنام یحیی‌النحوی‌الدیلمی الاسکندرانی الملقب بالبطریق ذکرمی کند معاصرعلی‌بن‌ابیطالب‌علیه‌السلام دانسته و گفته‌است که عامل‌امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب‌رضی‌اللّٰه‌عنه ارادهٔ بیرون راندن یحیی ازفارس وتخریب دیراو کرده بود . یحیی قصه بامیرالمؤمنین برداشت وازاو امان‌خواست. محمدبن‌الحنیفه نامهٔ امان اورا بامرعلی علیه‌السلام نوشت ومن نسخهٔ این نامه را دردست حکیم ابی‌الفتوح‌المستوفی النصرانی‌الطوسی دیده‌ام که توقیع امیرالمؤمنین برآن وچنین بود: «اللّٰه‌الملك و علی‌عبده» . یا این یحیی الدیلمی کسی‌دیگرغیرازیحیی‌النحوی الاسکندرانی است‌ویااین امان نامه‌را باید از مجعولات نصرانیان ایرانیان برای حفظ خوددربرابرمتعصبان عرب ومسلمین‌دانست (٤).

بهرحال یحیی‌النحوی ازمدافعان بزرگ تثلیث واصول مسیحیت و از مخالفان فلسفهٔ مشاءِ وافلاطونیون جدیدبودوردودی برارسطووبرقلس‌داشته‌است مانند کتاب الرد

۱ــ معمولا الاسکلانی ضبط شده لیکن تصورمیرودکه اسکلائی‌و بمعنی مدرسی ــ مدرس ــ منسوب بمدرسه (اسکول) باشد وبعضی الاسکلانی را محرف ازاصل العسقلانی دانسته‌اند (التراث الیونانی ح . ص ۵۰).

۲ ــ Ioannes (Jean) philoponos ou Grammaticus

۳ ـ تتمة صوان‌الحکمة ص ۲۳ ببعد .

٤ ــ حیات یوحنافیلوپونوس اسکندرانی که نزد مسلمین یحیی النحوی الاسکندرانی معروف شده ، هنگام فتح مصر بدست سپاهیان عرب (٦٢٤ میلادی) مورد تردید است .یحیی ازشاگردان امونیوس پسر هرمیاس (اواخرقرن پنجم) رئیس یکی ازمدارس اسکندریه و از افلاطونیون جدید ، بود و در نیمهٔ اول قرن ششم شهرت بسیار داشت . بنا بر این چنانکه قبلا نیز اشاره شد (رجوع شود بهمین‌کتاب ذیل عنوان حوزهٔ علمی اسکندریه)زنده بودنش دراواسط قرن هفتم دورازعادت است . دراین باب خصوصاً رجوع‌کنید به‌توضیحات M.Meyerhof در مقالهٔ «از اسکندریه تا بغداد» Von Alexandrien nach Baghdad ص۵۰ ازکتاب التراث الیونانی‌فی‌الحضارةالاسلامیة . (این مقاله درکتاب مذکور بعنوان من‌الاسکندریة الی بغداد از صحفهٔ ۳۷ ببعد چاپ‌شده‌است).

علی برقلس (۱) - کتابی در اینکه نیروی هر جسم متناهی متناهی است - شش مقاله درردبر ارسطاطالیس - یك مقاله درردبر نسطورس. و بسبب ردودی که بر فلاسفه داشت برخی چنین پنداشته‌اند که غالب سخنان امام حجة الاسلام الغزالی در تهافت الفلاسفه تقریر کلام یحیی النحوی است (۲).

بیحیی النحوی تفاسیری بر آثار ارسطو نسبت داده‌اند مانند تفسیر قاطیغوریاس و تفسیر باری ارمینیاس و تفسیر انالوطیقای اول و دوم و تفسیر طوبیقا و تفسیر السماع الطبیعی و تفسیر الکون والفساد که مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت. یحیی تفاسیری بر آثار جالینوس و کتبی درطب نیز داشت که بعداً مذکور خواهد افتاد.

ب - در ریاضیات در ریاضیات و علوم تعلیمی از هندسه وارثماطیقی و موسیقی و نجوم وهیئت نیز مسلمین از یونانیان و علمای اسکندرانی و در درجهٔ دوم از ایرانیان و هندوان فوائد بسیار بردند و در این راه هم از ایام بسیار قدیم آغاز کار کرده وعلاوه بر کتب فلاسفه ودانشمندانی که قریباً دیده‌ایم و غالب آنانرا بحث هایی در ریاضیات بوده‌است، از این دانشمندان و کتب آنان نیز بهره‌ها برگرفته‌اند:

اوطولوقوس (۳) ریاضی‌دان یونانی آسیای صغیر قرن چهارم قبل از میلاد صاحب دو اثر معروف: «الکرة المتحرکة» (٤) و «کتاب الطلوع والغروب (۵)» که هر دو بعربی ترجمه و کتاب اول بدست یعقوب بن اسحق الکندی اصلاح شد. این هر دو کتاب اکنون نیز در دردست است.

اقلیدس مهندس بزرگ یونانی که درحدود سال ۲۸۵ قبل از میلاد در گذشت. از تاریخ حیات او اطلاعات قلیلی دردست است وتنها میدانیم که اند کی پس از بسته شدن مدرسهٔ افلاطون در آتن، بطلیموس اول سوتر اورا باسکندریه خواند واو در آنجا مدرسه‌یی خاص ریاضیات تأسیس نموده و کتاب خودرا بنام اصول الهندسه (٦) یا جومطریا (۷) که تا

---

۱ — Contre Proclus

۲ — تتمة صوان الحکمة ص ۲٤

۳ — Autolykos de Pythane

٤ — De Ia Sphère en mouvement

۵ — Des levers et couchers des astres

٦ — Les Elèments de géometrie

۷ — Géometrie

آنروز کارکاملترین ومعتبرترین کتاب دراصول علم هندسه بودتألیف کرد. این کتاب حاوی سیزده مقالهاست وهمهٔ آن بوسیلهٔ مترجمان دورهٔ اسلامی بعربی درآمد و چند شرح برآن نگاشتهشد. نخستین بار این کتاب را الحجاج بن یوسف بن مطر برای هارون نقل کرد وآنرا الهارونی خواند وباردیگر برای مأمون بعربی درآورد والمأمونی تامید. بعد از حجاج بن یوسف، اسحق بن حنین این کتاب را بعربی نقل و ثابت ابن قرة اصلاح کرد وباز ابوعثمان الدمشقی ده مقالهرا از آن بعربی درآوردو از شرّاح آن تا اواخرقرن چهارم هجری النیریزی والکرابیسی والجوهری والماهانی (شرح مقالهٔ پنجم) وابی جعفر الخازن الخراسانی وابی الوفاء (شرح ناتمام) وابن راهویة الارّجانی (شرح مقالهٔ دهم) وابوالقاسم الانطاکی و ابویوسف الرازی (مقالهٔ دهم) را نام بردهاند. دیگر از کتب معتبر اقلیدس کتاب المعطیات (۱) اوست که اکنون در دست است و مسلمین نیز از آن استفاده کردهاند. کتابهای دیگری هم مانند اختلاف المناظر (۲) - کتاب النغم یا کتاب الموسیقی - کتاب الظاهرات - کتاب القسمة باصلاح ثابت - کتاب الفوائد - کتاب القانون - کتاب الثقل والخفة - کتاب التر کیب و کتاب التحلیل باقلیدس نسبت دادهاند.

ارسطرخس (۳) منجم معروف یونانی (درحدود ۳۱۰-۲۳۰ ق.م)، نخستین کسی است که معتقدبود زمین برروی محورخود بر گرد خورشید درحر کت است. ازوی کتابی راجع بفواصل نسبی کرهٔ زمین از ماه و خورشید دردست است. در کتب حکما و فهارس کتابیرا بنام حد (بعد؟) الشمس والقمر از وی نام بردهاند که گویاهمین کتاب موجود بوده باشد.

ارشمیدس (۴) ازاهل سیراکوز معروفترین مهندس دنیای قدیم و یکی از بزرگترین دانشمندان جهان درهمهٔ ادوار تمدن بشری است. وی در سیراکوز بسال ۲۸۷ ق.م. ولادت یافت ودرسال ۲۱۲ ق.م درهمان شهردر گذشت. در جوانی برای استفاده ازمحضر اقلیدس باسکندریه رفت ودرباز گشت مداوماً مشغول مطالعهوا کتشافات

---

۱ — les Données

۲ — Traité d'Optique

۳ — Aristarchos (Aristarque) de Samos

۴ — Archimedes (Archimède) de Syrakousai Sy(racuse)

گرانبهای خود بود . ازجملهٔ کتب اومسلمین کتاب کره واسطوانه ـ کتاب تربیع دائره ـ کتاب تسبیع دائره ـ کتاب دوائر مماس ـ کتاب مثلثات ـ کتاب خطوط متوازی ـ کتاب المأخوذات دراصول هندسه ـ کتاب المفروضات ـ کتاب خواص مثلثات قائمة الزوایا را نام برده ودر دست داشته اند .

ابلونیوس (۱) ازاهل برغامس ومهندس ومنجم معروف یونانی است که درحدود سال ۲۰۵ ق.م در اسکندریه اهمیت بسیار داشت . وی ازشاگردان ارشمیدس ویکی از مبتکرین وایجاد کنندگان علوم ریاضی است . مهمترین کتابی که از او باقی مانده کتاب قطع مخروطات (۲) یا قطع مخروطیه یا کتاب المخروطات اوست که در هشت مقاله بود . بنابر نقل ابن‌الندیم مسلمین ازآن هفت مقالهٔ تمام وقسمتی از مقالهٔ هشتم را دردست داشته‌اند که چهارمقالهٔ اول آنرا هلال ابن ابی‌هلال الحمصی وسه مقالهٔ دیگر راثابت‌بن‌قرة‌الحرانی ترجمه کرده‌بود . اکنون ازاین کتاب چهارقسمت اول آن بیونانی دردست است و مابقی را ازروی یك ترجمهٔ عربی یافته‌اند . از کتب دیگر ابلونیوس کتاب «فی النسبة المحدودة» دردومقاله است که مقالهٔ اول را بعد از نقل بعربی ثابت‌بن قرة اصلاح کردواز کتاب دوم هم ترجمهٔ نامفهومی بعربی شد . از میان علمای اسلامی بنی‌موسی بکتب ابلونیوس توجه بسیار داشته‌اند .

ابسقلاوس (۳) ریاضی‌دان‌مشهوریونانی اسکندریه‌بود که درقرل دوم قبل‌ازمیلاد میزیسته است . وی‌دو کتاب‌راجع بکثیر الوجوههای‌منتظم‌دارد که بعنوان‌چهاردهمین وپانزدهمین کتاب ازاصول علم هندسهٔ اقلیدس شناخته شده است . علاوه براین از وی یك رسالهٔ نجومی بهمین نام در دست است . ابن الندیم کتابهای : الاجرام و الابعاد ، المطالع واصلاح کتاب چهارم وپنجم ازاصول اقلیدس را بوی نسبت میدهد .

ابرخس (٤) ازمنجمین وریاضیون معروف قرن‌دوم قبل ازمیلاد مسیح، صاحب تألیفات متعدد درعلم‌نجوم بود که ازآن میان تنها شرح اوبرمنظومهٔ نجومی‌اراتوس (۵)

---

۱ — Apollonios de Perga

۲ — Traité des Sections Coniques ۳ — Hypsyklès

٤ — Hipparchos de Nikeia (Hipparque de Nicée) معروف به Hipparque le Rhodien

۵ — Aratus منجم وشاعریونانی قرن سوم قبل ازمیلاد ازاهل صقلیه (سیسیل) بود.

دردست است . ازجملهٔ کتب او که بعربی ترجمه‌شد یکی کتاب اسرار النجوم و دیگر کتاب صناعة‌الجبر معروف به‌الحدود بود که ابوالوفامحمدبن محمد الحاسب آنرا بعداز نقل اصلاح وشرح کرد .

ایرن‌الاسکندرانی (۱) (ایرن المصری الرومی الاسکندرانی) غیر از ایرن البیزنطی (۲) مهندس است . ایرن الاسکندرانی که درحدود یکقرن قبل ازمیلادوبنابر بعضی‌اقوال درحدودقرن دوم بعدازمیلاد میزیست ، نزد مسلمین شهرت داشت و کتابهای اومعروف بود . ازجملهٔ کتب اویکی حل شکوك اقلیدس وظاهراً همانست که اکنون بنام شرح اصول اقلیدس (۳) دردست است ودیگر کتاب‌العمل بالاسطرلاب .

نیقوماخوس‌الجهراسنی (۴) الفیثاغوری.ابن‌ابی‌اصیبعه (۵) اورا بغلط‌پدرارسطو طالیس‌خوانده وبانیقوماخوس اسطاغاریائی (۶) (قرن چهارم قبل از میلاد) اشتباه کرده است. نیقوماخوس الجهراسنی درقرن اول میلادی میزیسته و بدبستان فیثاغوری نسبت داشته است . ترجمه‌های آثار اورا چنانکه دیده‌ایم به‌ثابت‌بن قرة الحرانی نسبت داده و ازوی دواثرمعروف یکی : کتاب الارثماطیقی (۷) ودیگر کتاب الموسیقی الکبیر (۸) را ذکر کرده‌اند .

منالاوس (۹) ریاضی دان معروف اسکندریه قرن اول میلادی . وی راجع به محاسبهٔ اوتار کتابی درشش مقاله داشته است که اکنون دردست نیست . اما متن لاتین

---

۱ — Heron d'Alexandreia (Héron d'Alexandrie) معروف به Héron l'Ancien

۲ — Héron de Byzance معروف به Héron le Jeune

۳ — le Commentaire sur les Eléments d'Euclide

٤ — Nicomaque de Gerasa

۵ — طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۶

٦ — Nicomaque de Stagire

۷ــ این‌کتاب اکنون دردست وحاوی اطلاعات‌کثیرراجع بعلم حساب وترجمهٔ فرانسوی‌آن چنین‌است : Introduction à l'étude de l'arithmétique . کتاب مذکور را Wechel در ۱۵۳۳ چاپ کرد.

۸ــ این‌کتاب نیز اکنون دردومجلد دردست وموسوم است به : Manuel d'harmonie

۹ — Ménélaos d'Alexandrie

کتاب دیگری ازاو بنام کتاب الاشکال الکریة (۱) درسه مقاله دردست است . غیر از این کتاب اخیر مسلمین کتب دیگری‌راهم ازو میشناخته‌اند مانند : کتاب فی معرفة کمیة تمییز الاجرام المختلطة ، کتاب اصول الهندسة که ثابت‌بن‌قرة آنرا بعربی‌درآورد و کتاب المثلثات که اندکی از آن بعربی ترجمه شد .

ثاوذوسیوس (۲) ریاضی دان و مهندس قرن اول میلادی مشهور به ثاوذوسیوس طرابلسی (۳) (ازطرابلس آسیای صغیر) یاثاوذوسیوس بیثینیائی (٤) که گاه با یکی از شکاکین بهمین نام که درعصرمتأخرتری زندگی میکرد اشتباه میشود . در کتب‌اسلامی اسم اورا ثیودورس (۵) وثیوذوفروس (٦) و ثاذوسیوس (۷) یا ثاوذوثیوس (۸) هم‌نوشته‌اند و پیداست که دو صورت اخیر صحیح‌و مابقی غلط و نتیجهٔ اشتباه نساخ است .مسلمین از ثاذوسیوس سه کتاب‌راترجمه‌یاذکر کرده‌اند وآن سه کتاب که‌اکنون‌نیزموجودمیباشد عبارتست از: کتاب‌الاکر (۹) درسه مقاله و کتاب‌اللیل‌والنهار (۱۰) در دو مقاله و کتاب المساکن (۱۱) دریك مقاله که یعقوب‌بن اسحق‌الکندی‌آنرا دررسالهٔ «اختلاف مواضع المساکن من کرةالارض» شرح کرده‌است .

بطلیمیوس القلوذی (۱۲) منجم وجغرافیایی بزرگ یونانی قرن دوم‌میلادی که قسمت اعظم حیاتش را دراسکندریه بسر برد . از حوادث حیات او اطلاعات کامل در دست‌نماندلیکن اهمیت‌مطالعات و کثرت تألیفات اوبر کسی پوشیده نیست. وی درنجوم وابوابی ازریاضیات وجغرافیا وموسیقی وبعضی دیگر از اقسام علوم تألیفات مهم که غالباً مدتها بعد ازودنیای متمدن‌را تحت تأثیر خود داشته‌اند ، بوده است. مهمترین‌اثر

---

۱ — Sphériques .
این کتاب راجع به‌مثلثات کروی است . ازمنالاوس کتابی بنام المثلثات اسم برده‌اند که اندکی از آن بعربی درآمده فعلا بقطع ویقین نمیتوانم گفت این دوعنوان یعنی الاشکال الکریة والمثلثات کدامیك ترجمهٔ عنوان مذکور است .

۲ — Thédose ۳ — Théodose de Tripoli

٤ — Théodose de Bithynie

۵ — الفهرست ص۳۷٦

٦ — اخبار الحکما ص ۷٦

۷ — ایضاً ص ۷٦

۸ — طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۱۳

۹ — Sphericæ ۱۰ — De diebus et noctibus

۱۱ — De habitationibus

۱۲ — Ptolemaios, Klaudios de Alexandreia (ptolémée, Claude)

او کتاب معروف به‌المجسطی (۱) در سیزده مقاله شامل اطلاعات وسیع راجع بنجوم و حاوی نظریهٔ معروف بطلیموس درباب اجرام سماوی و کیفیت ترتیب ونظم آنها و حل مثلثات قائم‌الزوایا و کروی وامثال این مسائل است. المجسطی نزد منجمین اسلامی اهمیت بسیارداشت وچند بار ترجمه و تفسیر شد. نخستین کسی که به ترجمه وتفسیر آن توجه کرد یحیی‌بن خالدبن برمك است که یك بار جماعتی را بدین کار گماشت وچون دید چنانکه باید ازعهدهٔ آن بیرون نیامده‌اند از ابوحسان و سلم صاحب بیت الحکمة تفسیر آن کتاب را بخواست وآندو با استعانت از بهترین مترجمان کتاب را بعربی درآوردندو باصلاح وتصحیح آن مبادرت کردند وبهترین وصحیح‌ترین ترجمه هارا بر گزیدند. ثابت‌بن قرةالحرانی هم یکی‌ازترجمه‌های قدیم این کتاب رااصلاح کرد. اسحق‌بن حنین نیز یکی از ناقلان این کتابست و نقل او را هم ثابت اصلاح نمود. دومین کتاب مهم بطلیموس کتاب الجغرافیا(۲) است که درقرن شانزدهم چند بار بچاپ رسید. این کتاب در هشت مقاله است و یکبار برای کندی بعربی ترجمه شد و سپس ثابت‌بن قرةآنرا ترجمه کرد. ترجمهٔ سریانی این کتاب راهم مسلمین می‌شناخته‌اند. دیگراز کتب وی کتاب‌الاربعه(۳) است دراحکام نجوم که ابراهیم‌بن الصلت آنرا بعربی درآورد وحنین‌بن اسحق اصلاح کرد. دیگر کتاب جداول زیج بطلیموس المعروف بالقانون‌المسیر(؟)(٤) که‌شرح ثاون‌اسکندرانی‌رابرآن‌مسلمین‌میشناخته‌اند. دیگر کتاب الموسیقی (٥) که شامل‌نظریهٔ ریاضی راجع باصوات مستعمله در موسیقی یونانی است. ازجملهٔ کتب‌دیگربطلیموس که در کتب عربی ذکر و غالباً بعربی ترجمه و برخی از عربی بلاتینی نقل‌شده‌است کتب ذیل راباید نام برد: الحرب‌والقتال ـ استخراج‌السهام ـ تحویل‌سنی‌العالم ـ الموالید ـ المرض‌وشرب‌الدواء ـ سیرالسبعة ـ اقتصاص‌احوال‌الکواکب ـ کتاب‌الثمرة که احمدبن‌یوسف‌المصری المهندس آنرا تفسیر کرد.

---

۱ — Almageste. ترجمهٔ اسم اصلی این کتاب «la Composition mathématique» است وبعداً آنرا ازباب اهمیت وتأثیرفراوانش مگیسته Megiste یعنی کبیرخواندند واین‌اسم هنگام تعریب با افزودن الف ولام تعریف عربی المجسطی‌وبعداً نزد اروپائیان Almageste شده است.

۲ Géographie

۳ — Opus Quadripartitume یا Tetrabiblon

٤ — la Table chronologique ou Canon des règnes (royal)

٥ — les Harmoniques

بطلیموس ازدانشمندانی است که درتمدن اسلامی وعلمای این قوم اثر شگرف وژرفی داشته‌است و شدت این تأثیر از گفتار القفطی بنیکی برمیآید آنجا که گفته است: «باین بطلیموس (۱) علم حرکات نجوم ومعرفت اسرار فلك منتهی شده و نزد وی آنچه ازاین صناعت دردست یونانیان و رومیان‌وغیرایشان، از ساکنان قسمت غربی زمین پراگنده بود، گرد آمد وبوسیلهٔ اوآن پراگنده ها نظام یافت و مشکلات آنها روشن‌شد وبعداز اوهیچکس رانمی‌شناسم که درصدد تألیف کتابی مثل کتاب المجسطی برآمده ودراندیشهٔ معارضهٔ باوی افتاده باشد، بلکه برخی از دانشمندان ازراه شرح و تبیین(مانند فضل‌بن ابی‌حاتم‌النیریزی) وبرخی ازراه اختصار وتقریب در صدد پیروی از او و دست یافتن بر افکارش برآمده‌اند مانند محمدبن جابرالبتانی و ابوالریحان ـ البیرونی الخوارزمی مصنف کتاب‌القانون المسعودی که‌آنرا برای مسعودبن محمودبن سبکتکین تألیف و در آن پیروی از بطلیموس کرد وهمچنین است کوشیاربن لبان گیلی در زیج خود وحتی هدف غائی دانشمندان بعد از بطلیموس که دنبال او رفته‌اند فهم کتاب وی است آنچنانکه در خورآن باشد و کتابی از علوم قدیم و جدید شناخته نشده که شامل جمیع مباحث ومحیط برهمهٔ اجزاء آن فن باشد مگرسه کتاب: اول کتاب المجسطی درعلم هیئت وحرکات نجوم‌ودوم کتاب ارسطو طالیس در علم منطق و سوم کتاب سیبویه‌البصری درعلم‌نحوعربی.»(۲)

ذیوفنطس (۳) الیونانی الاسکندرانی در۳۲۵میلادی ولادت یافت وهشتاد وچهار سال زندگی کرد. وی‌ازمشاهیرریاضی دانان اسکندریه بود. کتاب المسائل العددیهٔ وی که راجع بمباحث ریاضی خاصه جبر و شامل شانزده جزو بود نزد مسلمین شهرت داشت وقسطابن لوقا سه‌مقاله ونیم ازآنرابعربی درآورد(۴)واکنون شش کتاب ازاین مجموعهٔ نفیس دردست است. شاید این کتاب نزد مسلمین بکتاب صناعة‌الجبر (۵) و یامسائل الجبر (۶)هم شهرت داشت(۷).

۱ -- یعنی بطلیموس القلوذی
۲ ـ اخبار الحکما ص ۶۸ ـ ۶۹
۳ -- Diophante
۴ -- طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۲۴۵
۵ ـ الفهرست ص ۲۷۶
۶ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۹۸.
۷ ـ کتاب دیگری بنام les Nombres angulaires هم از ذیوفنطس‌دردست است.

بپس الرومی (۱) الاسکندرانی ازمشاهیر ریاضی دانان اسکندریه بود که در اواخرقرن چهارم میلادی زندگی میکرد. ازآثاراو کتاب جوامع ریاضی (۲) است که درهشت جزو بودواصلا برای توضیح مشکلترین کتب ریاضی متقدمین نوشته‌شد ومع‌الوصف حاوی مسائل ونظرهای تازه‌یی نیز بود. ازاین کتاب اکنون غیراز جزء اول وقسمتی از جزء دوم بقیه دردست است. مؤلفین اسلامی دو کتاب ازاو اسم برده‌اند یکی تفسیر کتاب بطلیموس فی تسطیح الکرة که ثابت بن قرة آنرا بعربی درآورد و دیگر تفسیر مقالهٔ دهم ازاقلیدس دردو مقاله.

ثاون الاسکندرانی (۳) ریاضی‌دان ومنجم بزرگ یونانی قرن چهارم میلادی است. ازحوادث حیات اواطلاع قلیل دردست است لیکن ازوی چند کتاب باقی مانده مانند شرح اصول اقلیدس (٤)، وشرحی بر کتاب جدول زیج بطلیموس وشروحی دریازده مجلد برالمجسطی بطلیموس که در ۱۵۳۸ بطبع رسیدو گویا همان باشد که مسلمین آنرا المدخل الی المجسطی نامیده‌اند (۵)، و کتاب العمل بالاسطرلاب و کتاب العمل بذات الحلق.

اوطوقیوس العسقلانی (٦) ریاضی ومهندس یونانی قرن ششم میلادی. ازآثاروی شرح برمخروطات ابلونیوس البرغامسی وشرح برمقالهٔ اول از ارشمیدس در باب کره واسطوانه است که هردو چاپ شده. کتاب اخیراو معروف مؤلفین اسلامی بودو کتاب دیگری‌را ازو بنام «کتاب فی الخطین» ثابت بن قرةالحرانی بعربی درآورد.

دیگراز ریاضیون معروف که ذکرشان درشرح فلاسفه گذشته است فرفوریوس وایامبلیخس‌ودیدخس برقلس وسنبلیقیوس‌را ذکرباید کرد که‌آثار همهٔ آنان درریاضیات مورد استفادهٔ مسلمین واقع شده‌است.

غیرازاین مؤلفین و کتب‌آنان که ذکر کرده‌ایم وهمهٔ آنها چنانکه دیده ایم

---

۱ — Pappus

۲ — Collections mathématiques

۳ — Théon d'Alexandrie

٤ — le Commentaire sur les Eléments d'Euclide

۵ — الفهرست ص ۲۷٦

٦ — Eutocius d'Ascalon

مورد استفادهٔ مسلمین بودند، ریاضون و کتب دیگری ذکر شده‌اند که برای اطلاع از آنها باید به کتابهای مربوط مراجعه کرد. در موسیقی نیز گذشته از کتبی که یاد کرده ایم کتابهای دیگری مانند کتاب الریموس و کتاب الایقاع از ارسطکاس و کتابی در آلات مصوته معروف به الارغنن البوقی والارغنن الزمری و کتاب دیگری در باب آلت مصوته‌یی که از شصت میل شنیده شود منسوب به مورطس یامورسطس و کتاب الدوائر والدوالیب ازهرقل النجار؛ ودر آبیاری کتاب استخراج المیاه درسه باب از بادروغوغیا، ذکر و غالباً بعربی ترجمه شده است (۱).

غیر از یونیان واسکندرانیان وناقلان سریانی زبان آنان، مسلمین در ریاضیات از علما وآثار **هندوان** نیز استفادهٔ بسیار کرده‌اند.

در این کتاب تاکنون بتفاریق راجع بمعارف هندوان و استفادهٔ مسلمین از آن سخن گفته‌ایم. در ریاضیات تأثیر هندوان و اهمیت کتبی از آنان که بعربی نقل شده بسیار است. از جملهٔ بزرگترین ریاضیون قدیم هند که میشناسیم و آثار آنان مستقیماً یامع الواسطه مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفته است، آریا بهاتا (۲) صاحب کتاب آریابهاتیا (قرن پنجم میلادی) و برهما گوپتا (۳) (قرن ششم میلادی) ووراها میهیرا (٤) صاحب قسمتهایی از کتاب معروف السندهند (سیدهانتا) یا «پنچا سیدهانتیکا» (٥) بود که در اوایل قرن ششم میلادی میزیسته و کتاب اورا اثربین و آشکاری در علوم دورهٔ اسلامی بوده است. وراها میهیرا از کسانی است که بکرویت زمین معتقد بود و بیرونی دو کتاب از تألیفات اورا بعربی درآورد (٦). مهمترین کتب از آثار هندوان که مسلمین بدان توجه بسیار کردند کتاب السند هند است که تألیف آن درحدود قرن چهارم وپنجم میلادی صورت گرفت و بیشتر محتوی مطالب نجومی بود. این کتاب را چنانکه میدانیم و

---

۱ — الفهرست ص ۲۷۷ — ۲۷۸

۲ — Aryabhata

۳ — Brahmagupta

٤ — Vrâhamihira

٥ — pančasiddhântikâ

٦ — تأثیر هندوان در نجوم اسلامی در کتاب مدخل جغرافیای شرقیان: Introduction à la Géographie des Orientaux تألیف J.T.Reinaud بر مقدمهٔ ترجمهٔ ابوالفدا (پاریس ۱۸٤۸) بتفصیل نموده شده است.

قبلاً گفته شد درعهد منصور بعربی درآوردند وپس از ترجمهٔ آن منجمین بدان توجه بسیار کردند واز کسانی که برروش این کتاب رفتند وتألیفاتی باتوجه بدان ترتیب دادند یکی محمدبن ابراهیم الفزاری سابق الذکر ودیگر حبش بن عبدالله ودیگر محمدبن موسی الخوارزمی و دیگر ابوالطیب سندبن علی الیهودی بوده اند . از میان مسلمین بیشتر ازهمه ابوریحان البیرونی الخوارزمی دانشمند بزرگ قرن چهارم وپنجم به کتاب السندهند وسایر تألیفات ریاضی هندوان توجه و از آنجمله کتابی بهالسندهند تألیف کرد بنام جوامع الموجود لخواطر الهنود فی حساب التنجیم . وی زیج ارکند را که قبلا نیز نقل شده بود ترجمه و تحریر کرد تا نیك دریافته شود و مقالهیی در جواب سؤالات منجمین هندومقالهیی بنام تحصیل الآن من الزمان عندالهند نوشت . در حساب وشمارش اعداد بارقام هندی نیز تألیفاتی داشته است .

مؤلفین کتب حکما و علما نام عدهیی از مشاهیر ریاضیون و منجمین هندی را که کتب آنان بعربی درآمده بود ذکر کردهاند واز آنجمله ابن الندیم بعد از ذکر «کنکه» و «جودر» و «صنجهل» و «نهق الهندی» که هریك کتبی از هندی بپهلوی یا عربی درآورده و گاه خود نیز تألیفاتی درریاضیات ونجوم بنا برمذاهب هندوان داشتهاند، میگوید : ازعلماء هند کسانی که کتب ایشان درنجوم وطب بما رسیده باکهر، راحه، صکه، داهر، آنکو. زنکل، اریکل، جبهر، اندی، جباری[1] هستند .

از ایرانیان نیز مسلمین خاصه درترتیب زیجها و مراصد استفادههایی کردند و قبلا ذکر کتب منقول ریاضی وبرخی از مترجمان آنها گذشته است والبته این نکته مطلقا قابل انکار نیست که استفادهٔ حقیقی مسلمین در علم ریاضی از منابع یونانی و اسکندرانی صورت گرفته وفایدهیی که ازسایرمنابع بردهاند چندان قابل اعتنا نبودهاست .

ج ـ درطب

اگر چه عملا آشنایی مسلمین با علم طب مرهون یاوریهای سریانیان وایرانیان است لیکن منابع اصلی و واقعی کار آنان دراین رشته کتب یونانی بود که ازدورهٔ رونق مدارس آتن تاپایان حیات علمی اسکندریه

---

۱ — این اسامی بدون تصرف از نسخهٔ الفهرست ابن‌الندیم چاپ مصر سال ۱۳۴۸ ص ۳۷۸ نقل شده است .

بتدریج فراهم‌شد ودر رأس آنها آثار ابقراط قرار دارد .

ابقراط(۱) طبیب بزرگ یونانی (۴۵۹ یا ۴۶۰-۳۵۵ ق . م .) پسر ایراقلیس (۲) است. وی پدر طب یونانی و نخستین کسی است که باین فن جنبهٔ علمی کامل داد و با تألیفات متعدد خود اساس پزشکی را در عالم نهاد. اگرچه پیش ازو در دبستان علمی ایتالیایی (۳) وسایر دبستانها که در کنید (٤) و کوس (٥) ورودس (٦) و کروتون (۷) وسیرن (۸) تشکیل یافت، تاحدی بمقدمات علم طب نظم وترتیبی داده شده بود لیکن همهٔ پیشرفتهای این دبستانها مقدمه‌یی برای کارهای ابقراط بود و اوست که باید حقاً ویرا بنیان گذار طب در دنیای قدیم دانست و اوست که قرنها بعد دریونان وروم و اسکندریه وممالک خاور نزدیک ومیانه ومدارس عیسوی ایران ودرتمام تمدن اسلامی و دورهٔ قرون وسطی و تجدد (رنسانس) اروپا نفوذ و اثر بین و آشکاری در همهٔ طبیبان داشته است و تفاسیر متعدد بر آثار او نوشته اند و بهمین سبب است که مسلمین نیز ازمیان اطبای یونانی بیش از همه بدو توجه کرده‌اند . از آثار وی که بعربی درآمده این کتابها را نام میبریم: کتاب عهد ابقراط (۹) . کتاب الفصول (۱۰) . کتاب تقدمة المعرفة (۱۱) . کتاب الکسر (۱۲). کتاب الاهویة والمیاه والبلدان (۱۳). کتاب طبیعة الانسان (۱٤). کتاب البحران (۱۵). کتاب ایام البحران (۱۶). کتاب المولودین لسبعة اشهر (۱۷). کتاب المولودین لثمانیة اشهر (۱۸). کتاب امراض الحادة. جراحات الرأس (۱۹) . ابیذیمیا (۲۰). کتاب الغذا (۲۱) . کتاب التشریح (۲۲). کتاب الاخلاط (۲۳). این کتابها وبسیاری از کتب دیگر این پزشک بزرگ که بتفسیر اطباءِ مشهور بعد از او خاصه جالینوس بود بعربی در آمد و مدتها مورد

---

۱ — Hippocrate
۲ — Hèracléide
۳ — l'Ecole Italique
٤ — Cnide
٥ — Cos
٦ — Rhodes
۷ — Croton
۸ — Cyrène
۹ — le Serment
۱۰ — les Aphorismes
۱۱ — les Pronostics
۱۲ — Des Fractures
۱۳ — le livre des airs, des eaux et des lieux
۱٤ — le traité de la nature de l'hommo
۱۵ — Des crises
۱۶ — Des jours critiques
۱۷ — Du Fætus de sept mois
۱۸ — Du Fætus de huite mois
۱۹ — Des plaies de la Tête
۲۰ — des Epidémies
۲۱ — کتاب الاغذیه des Aliments
۲۲ — da l'Anatomie
۲۳ — des Humeurs

بحث و استفادهٔ پزشکان اسلامی قرار گرفت و یکی از ارکان اصلی طب اسلامی را تشکیل داد.

از اولاد و شاگردان ابقراط که در پراگندن تعلیمات طبی او بسیار تأثیر داشته‌اند مسلمین همه خاصه **دراقن** (۱) و **ثاسلوس** (۲) و داماد او **فولوبس** (۳) و شاگردش **منن** (٤) را میشناخته اما بعد از ابقراط تا ظهور اطبای اسکندریه با پزشکان دیگر یونان و آثار آنان کمتر آشنایی داشته‌اند و اطلاعات خودرا از طب یونانی حتی آثار ابقراط درحقیقت مدیون اسکندرانیون و کتب آنان هستند.

از مهمترین اطباء بعد از ابقراط که مسلمین با آثار آنان آشنایی داشتند یکی **هیروفیلوس** (٥) طبیب معروف اسکندریه است که در حدود سال ۳۰۰ ق. م. حیات داشته است. وی مخصوصاً درتشریح صاحب اطلاعات ومطالعات بسیار بود واولین کسی است که باروش دقیق در تشریح مغز و تحقیق در جهاز دوران دم و سلسلهٔ اعصاب کار کرده وا کتشافات مهم در نبض و جهاز تنفس داشته است. دیگر **ارسیسطراطس** (ارسطراطس - اراسیسطراطس - اراسیستراتس) (٦) متولد بسال ۳۱۰ ق. م. طبیب معروف وازشراح جالینوس، ودیگر **اقریطون** (۷) المزین طبیب معاصر تراژان (ولادت ۵۲ وفات ۱۱۷ میلادی) صاحب چند کتاب درطب وتاریخ وازآنجمله کتاب الزینة (۸).

یکی از اطباء بزرگ قبل ازجالینوس که بسیار مورد توجه واحترام مسلمین بود **دیسقوریدس العین زربی** (۹) ازعین زربه از بلاد کیلیکیه (۱۰) پزشك نامبردار قرن اول میلادی است. اهمیت او بیشتر درآنست که تمام اطلاعات مربوط بدارو شناسی عهد خودرا در کتابی بنام «الحشائش» درپنج مقاله گرد آورد که بدست اصطفن بعربی ترجمه‌شد. اصل وترجمهٔ این کتاب اکنون دردست است. دیسقوریدس باین کتاب دورساله یکی بنام السموم (۱۱) ودیگر بنام الدواب افزود واین کتاب را حنین یا حبیش بعربی

۱- Dracon

۲- Thessalos

۳- Polybe

٤- Ménon

۵- Erophile

۶- Erasistrate

۷- Criton

۸- Cosmétique

۹- Pèdanius Dioskourides (Dioscoride یا Discuride یا Dioskyrides) d'Anazarbas (Anazarba)

۱۰- Cilicie

۱۱- De venenis

درآوردند . متن یونانی دورسالهٔ اخیر نیز بضمیمهٔ اصل کتاب الحشائش بیونانی اکنون دردست است [۱] . دیگر **روفس افسسی** [۲] ملقب به‌الکبیر که دراواخرقرن اول واوایل قرن دوم میلادی میزیست . از کتب او اکنون کتاب تسمیة اعضاءِالانسان [۳] درتشریح و کتاب حفظ‌الصحة [٤] ودو کتاب دیگر در دست است . کتاب نخستین را حنین بعربی درآورد. علاوه براین چندین کتاب دیگراورا نیزمسلمین ترجمه کرده یا میشناخته‌اند مانند کتاب المالیخولیا - کتاب الاربعین - کتاب الیرقان والمرار - کتاب الصرع- کتاب فی‌ذات الجنب والرئة - کتاب الذبحة - کتاب تنقیص اللحم - کتاب استعمال الشراب - کتاب‌التریاق - کتاب‌الحمی‌الربع - کتاب‌التدبیر - کتاب‌الباه - کتاب اللبن‌وجز آنها .

بعد از بقراط‌مشهورترین طبیبی که درعهود بعد ازخود خاصه دردورهٔ اسلامی اثر آشکاری داشت **جالینوس برغامسی** [٥] (۱۲۹ یا ۱۳۸ - ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی)است . وی درآغاز حیات‌فلسفه وسپس‌طب‌آموخت وعلاوه برمولد خود در ازمیر و اسکندریه نزد استادان فن بتعلیم طب مشغول بود و سپس مدتی از اوقات خود را در مطالعهٔ کتب ابقراط صرف کرد ودربیست وهشت سالگی‌به برغامس باز گشت وبعد از چندی بشهر رم رفت و در آنجا شهرت بسیار کسب کرد چنانکه محسود پزشکان‌آنشهر گردید و در سال ۱۶۶ ازآنشهر بـه برغامس بر گشت ولی باز بدربار قیاصره خوانده شد وآنجا بتألیف کتب متعدد و شروح خود برابقراط پرداخت و بقولی تا حدود چهار صد کتاب تألیف کرد که‌قسمتی ازآنهادرحریق معبدصلح [٦] ازمیان‌رفت.وی‌ازبزرگترین‌شارحان آثار ابقراط‌است وعلاوه براین خود ابتکارات وتألیفات بسیار داشت که همه بعد از وی مورد مطالعه ودقت اطباء اسکندریه وخاورنزدیك ومیانه ومسلمین قرار گرفت وجوامع واختصارات بسیارمانند ستة عشر ازآنها ترتیب یافت . ابن ابی اصیبعه میگوید : « از اسکندرانیین‌آنانکه کتب ستة عشر جالینوس را گردآورده و تفسیر کرده‌اند هفت تن

---

۱ — رجوع‌شودبه A. Castiglioni : Histoire de la Médecine, Paris, 1931 p. 188

۲ — Rufus d'Ephése

۳ — Des nomes des parties du corps humain

٤ — Diététique

٥ — Galenos de Pergamon (Galien de Pergame)

٦ — le Temple de la Paix

بوده‌اند وایشان عبارتند ازاصطفن (۱) وجاسیوس (۲) و ثاونوسیوس (۳) واکیلاؤس (۴) و انقیلاؤس (۵) وفلاذیوس (۶) ویحیی‌النحوی که همه برمذهب مسیح بوده‌اند و گویند که انقیلاؤس الاسکندرانی مقدم برسایر اسکندرانیان بودواو کسی‌است که کتب ستةعشر جالینوس را مرتب کرد ومن گویم که اسکندرانیان برقراءت کتب ستة عشر در تعلیم طب اقتصار میکردندوآنرا بترتیب میخواندند و هر روز برای قراءت و فهم قسمتی از آن گرد می‌آمدند. پس آنرابصورت جوامع درآوردند تا حفظ وفراگرفتن آنها رابرای ایشان میسرسازد وبعد هریك ازایشان بتفسیر ستة عشر مبادرت کردندوبهترین تفسیری که ازستة عشرشد ، ازجاسیوس است»(۷). تمام مجموعهٔ ستة عشر و آنچه ازسایرآثار اصلی‌ویا تفاسیرجالینوس برابقراط بدست مسلمین رسیدبعربی درآمدوازآنجمله است: ازمجموعهٔستةعشر: کتاب‌الفرق . کتاب الصناعة(۸). کتاب النبض الصغیر(۹) که برای شاگردان خود نوشت. کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط (۱۰). کتاب المزاج. کتاب القوی الطبیعیة . کتاب‌العلل والاعراض . کتاب فی‌التأتی لشفاءِ الامراض. کتاب اصناف الحمیات(۱۱). کتاب المقالات الخمس درتشریح مرکب از کتاب العظام (۱۲) و کتاب العضل(۱۳) و کتاب العصب ودو کتاب درعروق . کتاب‌تعرف علل اعضاء الباطنة یا المواضع الآلمة(۱۴). کتاب‌النبض الکبیر. کتاب‌البحران . کتاب ایام البحران(۱۵)

۱— Stephano Alexandrino (Stephen d'Alexandrie) کیمیاوی وفیلسوف معروف .

۲— طبیب مشهوراسکندریه درقرن پنجم میلادی .

۳— Théodosios

۴ ـ ظاهراً تکراری ازاسم انقیلاوس است وباید بجای این اسم مارینوس (Marinus) یکی دیگراز شراح معروف جالینوس وگردآورندهٔ جوامعی ازوباشد .

۵ — Nikolaos d'Alexandreia (Nicolas d'Alexandrie)

۶ـ Palladius ازاطباء یونانی بعد ازاسکندرطرالیوس وایتیوس، صاحب تفاسیر(Commentaires) وکتاب الحمیات (Traité des fièvres)

۷ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۳—۱۰۴.

۸ ـ Ars parva (l'Art médical)

۹ — Du pouls,pour les élèves

۱۰ — Des Eléments selon Hippocrate

۱۱— Des différents fièvres

۱۲ — Des os

۱۳ — De la dissection des muscles

۱۴ ـ Des lieux malades

۱۵ ـ این‌دوکتاب اخیر چنانکه دیده‌ایم بابقراط نسبت داده شده‌است (تاریخ علم طب تألیف کاستیگ لیونی. ترجمهٔ فرانسه . ص۱۳۲) ودراینصورت باید ازتفاسیرجالینوس برآثارآن استاد باشد .

کتاب، تدبیر الاصحاءِ . کتاب حیلة البرؤ . کتاب علاج التشریح یا التشریح الکبیر راهم گاه‌جزومجموعۀ ستة‌عشر شمرده‌اند و آن درپانزده مقاله‌بود وبدست حنین ترجمه‌شد.

خارج ازمجموعۀ ستة عشر ابن الندیم وابن ابی اصیبعه کتبی را که ازجالینوس درطب یاسایرعلوم بعربی ترجمه شده ودردست مردم بوده بدینگونه شماره کرده‌اند :

کتابی دراختلاف قدماءِ درتشریح . کتاب تشریح الاموات . کتاب تشریح الاحیاءِ . کتابی دراطلاعات ابقراط ازتشریح . کتابی درآراءِ ارسیسطراطس درتشریح. تشریح الرحم. کتاب فی‌مفصل الفقرة الاولی . اختلاف اعضاءِ المتشابهة الاجزاء - تشریح آلات الصوت . تشریح العین. حرکة الصدروالرئة. علل التنفس. الصوت. حرکة العضل. قوی الادویة المسهلة. فی العادات. فی آراءِ ابقراط وافلاطن [1]. آلة الشم. منافع الاعضاءِ [2]. افضل هیأت البدن . الادویة المفردة. اوفات الامراض . الاورام . الاسباب المتصلة بالامراض . اجزاء الطب . المنی . تولد الجنین . المرة السوداءِ . ادوار الحمیات . فی رداءة التنفس . الفصد . الذبول . قوی الاغذیة . التدبیر الملطف ، الکیموس الجید والردی . تدبیر امراض الحادة ترکیب الادویة در هفده مقاله . الحرکات المجهولة . التریاق فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف [3] . فی مداواة الامراض [4] . کتب ابقراط الصحیحة . محنة الطبیب . فی الحث علی تعلم الطب . تقدمة المعرفة . الریاضة بالکرة الصغیرة . الریاضة بالکرة الکبیرة . تعریف المرءِ عیوب نفسه . فی ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن. ما ذکر فلاطن فی طیماوس . المدخل الی المنطق . فی ان المتحرك الاول لایتحرك . کتاب الاخلاق . انتفاع الاخیار با عدائهم . عدد المقاییس . این کتب را بیشتر حنین ابن اسحق وحبیش الاعسم واصطفن بن باسیل وعیسی بن یحیی و ثابت بن قرة و شملی و یحیی بن البطریق وثوما (توما) الرهاوی پدر ثیوفیل الرهاوی و اسحق بن حنین بعربی درآوردند .

ازمشاهیر اطباءِ اسکندریه یکی **سورانوس افسسی** [5] طبیب معروف قرن دوم

---

۱ — Des dogmes d'Hippocrate et de platon

۲ — De l'usage des parties du cotps humain

۳ — Du meilleur médecin et philosophe

۴ — La Methode de guérir

۵ — Soranos d'Ephesos (Soranus d'Ephèse)

میلادی است که به سورانوس اصغر (۱) معروف است. از آثار او رسالهٔ شکستگیها (۲) در دست است، سورانوس دیگری از اهل افسس بنام سورانوس القدیم (۳) صاحب کتاب علل الکیمیاویة (٤) مدتی در اسکندریه وسپس در رم بسر میبرد واز اطباء معروف عهد تراژان بود. از آثار سورانوس کتاب الحقن بدست اسطاث بعربی نقل شد و حنین بن اسحق آنرا اصلاح کرد.

فیلغریوس (٥) جراح و پزشك معروف یونانی که بعد از عهد جالینوس زندگی میکرد، نیز نزد مسلمین اهمیت واعتباری، داشت. از کتب وی کتاب القوباء و کتاب دیگر در امراض لثه ودندان بدست ابوالحسن ثابت بن قرة الحرانی بعربی ترجمه شد. ازاین گذشته کتب دیگری را ازاو اسم برده اند مانند: کتاب من لایحضره طبیب. علامات الاسقام. فی وجع النقرس. فی الماء الاصفر. فی الحصاة. فی وجع الکبد. فی الیرقان. فی خلق الرحم. فی عرق النساء. فی السرطان.

اُریباسیوس برغامسی (٦) معروف به اوریباسیوس القوابلی (۷) طبیب یونانی (۳۲۵ - ٤۰۰ میلادی) شاگرد زینون قبرسی (۸) ازمشاهیر اطبائی است که بعد از جالینوس درمیان مسلمین بسیار شهرت داشت. ازجملهٔ کتب او کتاب ادویة المستعملة (۹) است که اصطفن بن بسیل آنرا بعربی درآورد. نسخهٔ اصل این کتاب درسال ۱٥٥٤ چاپ شد. کتاب دیگری (۱۰) ازاین طبیب که برای پسرش اسطاث (۱۱) درهفت مقاله نگاشته وحکم کناشی داشته است، و کتابی دیگر که برای پدرش اونافیس درچهار مقاله نوشته بود، بدست حنین بن اسحق ترجمه شد. از آثار اوریباسیوس کتابی بنام السبعین ذکر کرده اند که حنین بن اسحق وعیسی بن یحیی آنرا بسریانی درآوردند.

یکی از اطباء مقدم بر اوریباسیوس که ازحیث شهرت در تمدن اسلامی هیچگاه

---

۱ — Soranus le Jeune

۲ — traité des fractures

۳ — Soranus l'Ancien

٤ — Traité des maladies chimiques

٥ — Philigarius

٦ — Oreibasios de Pergamon (Oribase)

۷ — علت شهرت وی بدین لقب کثرت اشتغال او ببیماریهای زنان بوده است.

۸ — Zénon de Chypre

۹ — Euporista یا les Remèdes faciles à préparer

۱۰ — Synopsis

۱۱ — Eustache Eutathius

بدونرسید، لیکن اوریباسیوس خودازوی استفاده کرده بود، **آرسیجانس** [۱] است که از آثار او کتاب طبیعة الانسان و کتاب النقرس واسقام الارحام وعلاجها بعربی نقل شد ودو کتاب اخیر جزو مجموعهٔ شماره ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجودست.

ازجملهٔ پزشکان یونانی **الاسکندروس طرالیوس** (طرالینوس) [۲] که از مشاهیر اطبای قرن ششم [۳] بود (۵۲۵ - ۶۰۶ میلادی) نیز درمیان مسلمین شهرت داشت. وی را یکی ازپزشکان خوب یونانی بعد از ابقراط میدانند و ازو کتابهای ذیل بعربی نقل شد: کتاب علل العین وعلاجاتها درسه مقاله - کتاب البرسام. کتاب زردابهاومارهاو کرمهایی که درشکم تولید میشود (کتاب الصفاروالحیات والدیدان التی تتولدفی البطن). نقل کتاب البرسام بابن البطریق نسبت داده شده است.

ازاطباءِ دیگر مورد استفادهٔ مسلمین **بولس (فولس) الاجانیطی** [۴] طبیب و جراح معروف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که دراسکندریه تربیت یافت و چندی نیزدر رم بسر برد و درمدت حیات شهرت فراوان کسب کرد. ازمیان کتب او کتاب الکناش فی الطب [۵] درهفت مقاله اکنون دردست است. این کتاب را حنین بن اسحق بعربی ترجمه کرد وماشرح اجزاءآنرا درذیل احوال حنین داده ایم. دیگراز آثاراو کتابی را دربیماریهای زنان (کتاب فی علل النساء) ذکر کرده‌اند.

از **یحیی النحوی** محب الاجتهاد، که ذکراو چند بار گذشته‌است، نیز مسلمین علاوه برفلسفه‌ومنطق درطب استفادهٔ بسیار کردندخاصه‌ازتفاسیرمتعدد اوبر کتب جالینوس.

علاوه براطباء یونانی‌واسکندرانی، استفادهٔ مسلمین ازپزشکان ایرانی مسلم‌است‌ومادر این باب قبلا درذکرمراکزعلمی ایران و خاندان بختیشوع و دیگر پزشکان ایرانی گندشاپورسخن گفتیم. ازهندوان نیزخواه بوسیلهٔ کتبی که ازآنان بپهلوی درآمده بود وخواه مستقیماً ازمتن هندی کتب طبی آنقوم، مسلمین چندین کتاب‌را بعربی‌درآوردند مانند کتاب السموم شاناق و کتاب طب سسرد (سوسروتا) که بایدآنرا مهمترین کتاب

---

۱ — Archigène

۲ — Alexandros de Tralleis (Alexandre de Tralles)

۳ — بعضی اورا بقرن پنجم نسبت داده‌اند (تاریخ طب تألیف کاستیگ لیونی ص ۲۱۹)

۴ — Paulos d'Aigina (Paul d'Egine)

۵ — De Médecine

طبی هندوان شمرد- کتاب العقاقیر- کتاب علاجات الحبالی- کتابی از توقوشتل که صددرد وصددوا را در آن شماره کرده بود . کتاب دیگری از همین طبیب بنام التوهم فی الامراض و العلل- کتابی دردرمان بیماریهای زنان- کتاب السکر.

آشنایی مسلمین با کتب طبی هندوان و استفادهٔ از آنها بوسیلهٔ بعض پزشکان هندی که در بیمارستان گند شاپور بسر میبرده‌اند صورت گرفت و این اطبا بنابر رسمی که از دورهٔ ساسانی معمول بود در آن بیمارستان کارمیکرده و بتعلیم اصول طب هندی و معالجت برخی از بیماران بروش خود اشتغال داشته‌اند.

فصل سوم

علوم عقلی

در تمدن اسلامی

۱ - حدود استفادهٔ مسلمین از علوم عقلی

از آنچه گذشت معلوم میشود که مسلمین بیاری مترجمان کتب پهلوی و سریانی و حرانی و هندی از گنجینهٔ گرانبهای علمی ملل راقیهٔ آنروز عالم بهره‌ها برداشتند. استفادهٔ آنان درعلوم همچنانکه گفته‌ایم بیشتر از اطلاعات یونانیان بود. البته با نهایت مجاهدتی که مترجمان اسلامی درنقل همهٔ کتب یونانی، از اصل یونانی یا منقولات سریانی وپهلوی آنها، بعربی کردند کتابهایی هم ازنظر دقت آنان دورماند مثلا با آنکه تقریباً ازتمام آثار ریاضی یونانی استفاده بردند مطالعات ارشمیدس را درحساب کمیت صغری [۱] نشناختند واین فخر نصیب دانشمند مشهور دورهٔ باز گشت [۲] یعنی «بوناونتوکاوالیری» [۳] وبعد «بارو» [۴] و«نیوتون» [۵] علمای معروف قرون جدید گردید. علت عمدهٔ این امر مخصوصاً تجاوز ارشمیدس از حدود استعداد معاصران و آیندگان خود بود چنانکه تا دوهزارسال ازقدرت وفهم ودرك غالب دانشمندان بالاترقرار داشت.

مطلب دیگراینکه مسلمین غالباً مغلوب شهرت بعضی ازدانشمندان قدیم شدند و ازتحقیق جدید دردرستی یا نادرستی نظرهای آنان بازماندند. مثلا با آنکه فساد نظر بطلیموس القلوذی در باب افلاك و کیفیت حرکات آنها و کرهٔ زمین و خورشید از دورهٔ باز گشت ببعد بسرعت باظهوردانشمندانی مانند گالیله او [۶] و کپلر [۷] و کوپرنیکوس [۸]

---

۱ – Calcul infinitésimal
۲ – Renaissance
۳ – Bonaventura Cavalieri
۴ – Barrow
۵ – Newton
۶ – Galileo
۷ – Kepler
۸ – Copernicus

آشکار شد، وبا آنکه پیش از بطلیموس، ارسطرخس در باب حرکت زمین بر گرد خورشید نظر صائبی داشت (۱)، مسلمین درقبال آثار بطلیموس وشارحین اوسر تعظیم فرود آوردند و تا آنجا بعقاید آنان تمسك کردند که ازاحترام آنها بمثابت معتقدات دینی نیز اکراه نداشتند.

درطب نیز مسلمین فی‌الواقع بتتبع عقاید جالینوس ونقل آثاروشروح او برابقراط یا تفاسیراطباءِ دیگر بر کتب وی بیش ازهمهٔ اطبا توجه کردند واصول نظرهای ابقراط وجالینوس را بی کم و کاست پذیرفتند وازتحقیق عمیق درسایر دبستانهای طبی که بعد از دورهٔ رونق مدارس آتن هم متعدد بود غفلت کردند. شکوك و ایرادات بعضی مانند محمدبن زکریاءالرازی درعقاید آن استاد هم جزونوادرامورومانند ردود یحیی النحوی الاسکندرانی برارسطو دربرابرانبوه اعتقادات دیگران بی اثربود. از اشکالات عمدهٔ مسلمین در آزمودن صحت و سقم عقایـد اطباءِ وجود بعضی از مشکلات و موانع دینی بود وازآنجمله است منعی که در شکافتن اجساد مرد گان وجود داشت واین منع گاه برخی از اطباءِ غیر مسلمان را هم، مانند یوحنابن ماسویه، در صورت تمایل بتحقیق تازه،بجای جسم آدمی مجبور به‌مطالعه درلاشهٔ حیوانات میکرد (۲). این امر باعث‌شد که مسلمین بجای مطالعهٔ مستقیم درانسان بآنچه در کتب آمده است بسنده کنند و گاه اشتباهی را هم که درنقل وجود داشت بعنوان حقایق علمی باور دارند. اتفاقاً جالینوس هم تنها بر اثر علل روحانی و خصوصی، نه‌بسبب دیگر، بتشریح جسد انسان تمایلی نداشت وناچار بود امتحانات تشریحی خود را در جسد حیوانات خاصه بوزینگان انجام دهد. بهر حال با وجود دبستانهای متعدد طب و داروشناسی و تشریح و وظائف الاعضاءِ درمیان یونانیان واسکندرانیان، اگر کسی بخواهد اصول طب اسلامی را نیك بشناسد باید بیش از هر روش دیگرطبی روش جالینوس‌القلوذی را مورد مطالعه قرار دهد.

درطبیعیات هم علی الاصول اطلاعات یونانیان بعد ازارسطوافزایش قابل‌ملاحظه نیافته بود و حتی بجای بحث در طبیعیات بنحو اعم تحقیق در گیاهان از باب خاصیت

---

۱ — رجوع شود بهمین کتاب ص ۱۰۵ ۲ — نامهٔ دانشوران ج ۲ ص ۳۷ — ۳۸

دارویی آنها ادامه یافت و بهمین سبب آثار برخی از آنان مانند دیسقوریدس دردورهٔ بازگشت اثرشگرفی در گیاه‌شناسی داشته‌است . توجه مسلمین درطبیعیات بیشتر بهمین کتب داروشناسی و گیاه‌شناسی معطوف بوده‌است وچندان فایده‌یی ازسایر کتب یونانی درباب علوم طبیعی برنگرفتند لیکن غالب آثارارسطووشراح اورا درمسائل مختلف طبیعی بعربی نقل کردند ومورد مطالعه قرار دادند .

درمنطق وفلسفهٔ اولی ، دانشمندان اسلامی بیشتر مجذوب آثار و افکار ارسطو وردرجهٔ دوم افلاطون وپاشراح نوافلاطونی آندو گردیدندواین علاوه برعلل تاریخی ممتد در سیر علوم یونانی از آتن تا بغداد ، معلول علتهای دیگر خاصه استفاداتی بود که علمای علم کلام ازروش قیاسی واستدلالی ارسطو کردند . البته گاه نیززمزمه‌هایی در رد وایرادارسطو یاتابعان‌وی‌ازمتفکرانی‌مانندمحمدبن زکریاوابوعلی‌سینا(تاحدی‌درمقدمهٔ منطق حکمة‌المشرقیین) وغزالی [1](درتهافت‌الفلاسفة) شنیده شد ولی این زمزمه‌هازود خاموش گشت‌وجای‌آنهارااعقایدراسخ‌متفلسفین‌اسلامی بافلاطون‌وارسطومخصوصاً بارسطو وآثاراو و انحصارحکمت بدان استاد یونانی گرفت . اگر از معتقدان سایرروشها هم کسانی بمنصهٔ ظهوررسیدند قوتی چنانکه باید پیدا نکردند و زود علائم شکست درکار آنان‌ظاهرشد. برروی‌هم مسلمین‌درتتبع کتب فلسفهٔ‌یونانی مانند سایرعلوم تقریباً دنبالهٔ روش اسکندرانیون را ازحیث شرح وتفسیر و یاد گیری‌آنها گرفتند و مطالعات فلسفی درآثار فلاسفهٔ معروف یونان و اسکندریه ، نزدآنان بایجاد مبتکرات‌مفیدی، چنانکه تحقیقات ومطالعات علمی را براساس تازه‌یی نهد،وانقلاب شگرفی درعلوم پدید آورد ، منجر نشد.

البته دانشمندان اسلامی درپاره‌یی مسائل علمی خاصه در ریاضیات ونجوم وطب پیشرفتهایی نسبت به قدماءِ یونان واسکندریه کردند یعنی بمسائل‌تازه‌یی دست‌یافتند و این بیشترازجهت اختلاط روشهای مختلف یونانی وایرانی وهندی بایکدیگروترجمهٔ کتب ازدانشمندان و زبانهای مختلف در موضوع واحد،و کمتر نتیجهٔ ابتکارات آنان

---

۱ ــ بیهقی در تتمة صوان الحکمة آورده‌است که غزالی در تهافت الفلاسفهٔ خویش بیشتر از سخنان یحیی النحوی الاسکندرانی که ردودی بر ارسطو داشته استفاده‌کرده است (ص ۲۴) .

بوده است و ما هنگام شرح وتوضیح هریك از علوم عقلی در تمدن اسلامی از مجموع این پیشرفتها وترقیات مسلمین آگهی خواهیم یافت.

پیداست که بمحض توجه‌مسلمین بعلوم اوایل، علمای‌مشهوری ازمیان‌مسلمانان ظهورنکردند بلکه دورهٔ استحصال آنان از زحمات مترجمان، ازاواخر قرن سوم ببعد آغازشد وتا آن تاریخ ابتکار درتألیف و تصنیف کتب علمی بیشتر با غیر مسلمانان و یا نومسلمانانی بود که بازبان‌عربی آشنایی داشته و بعربی تألیف میکرده‌اند. غالب این کتب نیز جنبهٔ تقلید داشته و بیشتر تحریر بهتری از کتب منقوله بوده است نه تألیف ابتکاری‌کامل وتازه‌یی که لیاقت دوام وبقاء داشته باشد.

مسألهٔ دیگرقابل ذکرآنست که اگرچه علوم دورهٔ اسلامی همواره بنام‌مسلمین تمام‌میشودلیکن‌پدیدآورندگان‌واقعی‌آن‌معمولا یا ازستاره‌پرستان‌حران‌ویا ازمسیحیان آرامی‌وایرانی‌ویا اززردشتیان وهندوان بودند وغالب‌آنان‌هم‌دین‌اصلی‌خود راتاچند گاه درخاندان خویش نگاه داشتند ومدتها از قبول اسلام خودداری کردند،واصولا مسلمین تا مدتی چنانکه باید اقبالی بعلوم نداشتند و حتی مخالفت با علوم عقلی‌رامدتها بعنوان پیروی از دین ومبارزه با الحاد و مذاهب تعطیل بشکل یك سنت موروث نگاه داشته وغالباً دانشمندان خاصه فلاسفه را بکفر و زندقه متهم کرده‌اند. این نکته‌را هم باید بیاد داشت که‌تسمیهٔ علوم دورهٔ اسلامی‌بنام علوم‌عربی،همچنانکه‌برخی ازمحققان غربی کرده‌اند،بکلی خلاف انصاف است زیرا چنانکه دیده‌ایم ونیز چنانکه در ذکر اسامی علما و فلاسفه خواهیم دید، سهم عرب در علوم عقلی دورهٔ اسلامی بغایت‌اندك‌و تقریباً منحصر بزبان عربی یعنی زبان رسمی حکومت اسلامی بوده است،ولی‌بزودی با شروع استقلال ادبی‌فارسی، ازقرن‌چهارم باین تمامیت لسانی‌هم نقصانی راه یافت وبسیاری از کتب معتبر در علوم مختلف بزبان فارسی نگاشته شد و همچنین است‌تألیفات‌عمده‌یی که درعراق و الجزیره و دیگر نواحی بزبان سریانی و عبرانی در علوم‌صورت گرفت. اهمیت عمدهٔ مسلمین وفایدهٔ بزرگ‌کار آنان درتشکیل حوزهٔ علمی اسلامی، نگاه‌داشتن ترجمه‌های متعددی است ازآثاردانشمندان یونانی و اسکندرانی که اصل غالب‌آنها از میان رفته و اروپائیان بعداً بوسیلهٔ ترجمه‌های لاتینی که از ترجمه‌های عربی‌آن آثار

صورت گرفت، ازوجود آنها آگهی یافته و در دورهٔ اسکولاستیك و رنسانس بیاری آنها علوم یونانی را مورد تحقیق ومطالعه قرار داده‌اند. دیگر ازوجوه اهمیت آنان التقاطی است که با دست یافتن برمنابع مختلف یونانی واسکندرانی وهندی وایرانی ونبطی از اطلاعات این اقوام کرده و آنها را بربعضی مطالعات جدید خود افزوده و از اینطریق بسهم خود سبب تکاملی درعلوم شده‌اند.

۲ - عهد اعتلای علوم

علوم اسلامی علی‌الخصوص در بغداد و ممالك شرقی خلفا تا پایان قرن چهارم و چند سالی از اوایل قرن پنجم درمدارج ترقی سیر میکرد. ازاین‌مدت قرن دوم وسوم را باید بیشتر عهد نقل و تدوین و تکوین علوم عقلی و قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را عهد استحصال مسلمین از زحمات دو قرن پیش و قرن طلائی علوم در تمدن اسلامی دانست. مهمترین عامل درسرعت انتشار و کثرت ترجمه و تدوین کتب علمی را دراین مدت تشویق گروهی از خلفای عباسی و وزرا و امرای ممالك مختلف اسلامی باید دانست. تشویق خلفایی ازقبیل منصوروهارون ومأمون وواثق وعده‌یی ازجانشینان آنان، وامرای شرقی خاصه سامانیان و خوارزمشاهان آل عراق وآل مأمون و دیالمهٔ آل زیار وبعضی از افراد دیالمهٔ آل بویه و گروهی از امرای مغرب مانند سیف الدوله حمدان و بعض خلفای اموی اندلس وامرای آن دیار وخلفای فاطمی، بدون توجه بقومیت ودین علما وآزاد گذاردن آنان درعقاید خویش وپرداختن صلات گران دربرابر آثار منقول یامؤلّف، باعث شد که حوزه‌های درس رونق یابد وعلمای بزرگ درخوارزم وماوراءالنهر وخراسان وری وبغداد والجزیره وشام ومصر واندلس وجز آنها ظهور کنند و کتابهای بیشمار درشعب مختلف علوم وفنون بعربی وفارسی در آورند. دراین دستگاهها علمای یهودی ونصرانی وزردشتی وصابی ومسلمانان بی‌آنکه مزاحم یکدیگر باشند بسرمیبردند وهر کس از آنان بقدر علم ودانش خوداز تقرب خلفا و امرا و وزرا وصلات آنان برخوردار بود. مثلا کرام منصور دربارهٔ جورجیس پسر بختیشوع و سهل انگاری نسبت بعادات دینی او بدرجتی بود که چون چندی ویرا دربغداد نگاه داشت بحاجب خود ربیع (پدر فضل وزیر هارون) که

ازمتعصبان عرب بود، فرمان داد برای او شراب حاضر کند تا تغییری که در چهرهٔ او بر اثر امتداد اقامت در بغداد حاصل شده بود، زایل شود. ربیع ازاین کارامتناع کرد و گفت اجازه نمی‌دهم کـه شراب در این خانه (یعنی دارالخلافة) بیاورنـد . منصور او را دشنام‌داد و گفت باید خودمتعهداین کار شوی ! ربیع چنین کرد وآنچه‌ممکن‌بود شراب گوارا برای جورجیس آورد (۱) . رفتارمنصوربا اکثرپزشکان ومنجمان خودهمین بود و حتی باغالب آنان در کارهای بزرگ مشورت میکـرد . نظیر این رفتار را رشید در بزرگداشت‌جبریل بن‌بختیشوع داشت‌چنانکه گویند چون‌بسفرحج رفت‌درمکه جبریل را دعای خیر کرد . ویرا گفتند که اونمی است ! گفت‌آری ولیکن صلاح بدن‌من‌وقوام آن بدوست و صلاح مسلمین‌بمن، پس صلاح مسلمانان در نیکو حالی و بقای جبریل است (۲) . وگاه‌اکرام خلفا نسبت باطباء خودبدرجتی‌می‌رسید که کارهای‌بزرگ بدانان واگذارمیکردندمانند رفتاری که معتضد باسلمویه طبیب‌نصرانی خود کرد واورا بتوقیع بسیاری از نامه‌ها از طرف خود امر داد و برادرش را بکارهای عمدهٔ اداری گماشت و دراجرای مراسم‌دینی‌خود مختار کرد وبعدازموت فرمان داد که درحضوراو برجنازه‌اش بررسم مسیحیان تشریفات مذهبی را اجرا کنند (۳) . رفتارمعتضد باثابت‌بن‌قرة‌دانشمند بزرگ‌نیزازنوادرتاریخ است . البیهقی دراوصاف ثابت‌آورده‌است که بزرگداشت‌معتضد درحق او بدرجتی بود که روزی باوی درباغ میگشت در حالیکه دست اوبر دست ثابت بود . ناگاه معتضد دست ازدست ثابت برداشت چنانکه ثابت بحیرت افتاد . معتضدویرا گفت هنگامی که دست‌بردست توداشتم‌دچارخطایی‌بزرگ بودم‌وسهو کردم زیرا دانش برتری میجوید وبرآن برتری نتوان‌جست (۴) . نظیر این رفتاررا خوارزمشاه‌ابوالعباس مأمون‌بن‌مأمون‌با ابوریحان داشت و ابوریحان‌خود در کتاب المسامرة‌فی‌اخبارخوارزم حکایتی‌دراین‌باب‌آورده‌بود که ابوالفضل بیهقی ازاو در کتاب تاریخ خویش‌نقل وآنرا با آنچه با خواجه ابومنصور ثعالبی مؤلف کتاب یتیمة الدهرفی محاسن اهل العصر که

---

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۱ص ۱۲۴ ۲ ـ ایضاً ج ۱ ص ۱۳۰

۳ ـ ایضاً ج ۱ ص ۱۶۵ ۴ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۶ ـ ۷

بخوارزم رفته واین خوارزم شاه را مدتی ندیم بود نقل کرده ، کامل ساخته است و آن چنینست : روزی در مجلس شراب خوارزم‌شاه درادب سخن‌می گفتند «حدیث‌نظر رفت، خوارزم‌شاه گفت همتی کتاب انظرفیه وحبیب انظرالیه و کریم انظرله.وبوریحان گفت خوارزم شاه سوار شده شراب میخورد نزدیك حجرهٔ من رسید فرمود تا مرابخواندند، دیرتر رسیدم بدو ، اسب براند تا درحجرهٔ نوبت من وخواست که فرود آید،زمین بوس کردم وسوگند گران دادم تا فرود نیامد و گفت :

العلم من اشرف الولایات　　　یأتیه کل الوری ولایأتی

پس گفت لولاالرسوم الدنیاویة لما استدعیتك فالعلم یعلو ولا یعلی ! و تواند بود که او اخبار معتضد امیرالمؤمنین را مطالعت کرده باشد که آنجا دیدم که روزی معتضد در بستانی دست ثابت بن قره گرفته بود،ناگاه دست بکشید. ثابت پرسید یا امیرالمؤمنین دست‌چرا کشیدی؟ گفت کانت یدی فوق یدك والعلم‌یعلو ولایعلی.»

اطبادراین‌ایام‌ازهمهٔ‌علمانزدخلفاوامیران‌ووزیران‌محترم‌تر بودندودر بیشتراوقات‌باآنان بسرمیبردند وبراثراین‌تقرب‌غالباً‌خلفاوشاهان باایشان رفتاردوستانه‌داشتند،اگرچه‌بیشتر متدین‌باسلام‌نبودند،واین‌سهل انگاری‌خود سبب‌مهمی برتجمع‌بسیاری ازدانشمندان‌بلاد الجزیره وحران دربغداد وافادات علمی‌آنان درآن شهربود . نظری باحوال مترجمان بزرگ وتوجه عجیب‌آنان درقرن دوم وسوم وچهارم بنقل کتب علمی ازالسنهٔ مختلف نشانهٔ بزرگی از ارزش علم در نزد رجال وبهره مند شدن این گروه ازهنرخود هست والامحال بود چنین نهضت‌عظیمی سه قرن تمام ادامه یابد وما چون قبلاباین‌امراشارات متعدد کرده‌ایم ازتکرار موارد مختلف آن خودداری میکنیم .

بعد از اطبا دردربارهای امرا مرتبهٔ منجمین گرامی تراز دیگر دانشمندان بود زیرا اینان با احکام خود ساعات و اوقات بسیاری از اعمال‌خلفا وامرا‌تعیین‌میکردند وبسبب دانش خویش غالباً طرف مشورت‌آنان قرارمیگرفتند و حتی نظام الملك‌طوسی با همهٔ دهاء خود از تدبیر امور با حکیم موصلی منجم خویش امتناعی نداشت (۱) .

---

۱ ـ چهارمقاله چاپ‌لیدن ص ۶۱ ــ ۶۲

منجمین نیز مانند پزشکان جزو موظفین دربارهای خلافت ودستگاههای سلطنت بودند وبهمین سبب با همهٔ مخالفتی که از جانب اهل مذاهب با منجمان میشد، نجوم در عهد اسلامی رونق و رواجی داشت.

تشویق امراووزرا از علما تا درجه یی بود که غالباً با آنان در حضور خویش مجالس بحث و نظر تشکیل میدادند و از آنجمله‌است‌مجالس‌مأمون. مسعودی‌درسیرت مأمون نوشته‌است که(۱) در آغاز کار خود هنگامی که‌فضل بن سهل وجزاوبر کاروی غلبه داشتند بمطالعه ونظر دراحکام نجوم وقضایای‌آن مشتغل بود وبرمذهب پادشاهان ساسانی مانندادردشیر پسر بابك میرفت ودرقرائت کتب قدیم وامعان نظر درمطالعهٔ آنها کوشش و مواظبت میکرد چنانکه فهم و درایت او درآنها بنهایت رسید وچون‌فضل بن سهل بسرنوشتی که مشهوراست، دچارشدومأمون بعراق‌آمد، ازهمهٔ اینهامنصرف گشت واعتقاد بتوحید ووعد ووعید (۲) را آشکار و بامتکلمین مجالست‌آغاز کردوبسیاری‌از اهل جدل و مناظره مانند ابی‌الهذیل وابی‌اسحق‌ابراهیم‌بن سیارالنظام و جز آنان از موافقین ومخالفین ایشان بدوتقرب جستند، و فقها و اهل دانش از ادبا ملازم مجلس او شدند ومأمون برای آنان اجراءِ ومقرری معلوم کرد و در نتیجه مردم بفن نظر راغب شدند و بحث وجدل را فرا گرفتند و هر گروهی برای‌خود کتبی‌تألیف و درآن‌مذهب خود را تأیید کردند. و باز بنا بروایت مسعودی مأمون روزهای سه‌شنبه از هرهفته دانشمندان را در درگاه خود گرد می آورد وبعداز صرف‌طعام بدارالمناظره میرفتند.

فرزند مأمون یعنی هرون ملقب به الواثق (۲۲۷-۲۳۲هجری)نیز که از پیروان‌مذهب اعتزال و از دوستداران ائمهٔ معتزله و دانشمندانی از قبیل احمدبن‌ابی دوادو محمدبن عبدالملك‌الزیات بود در محضرخود ترتیب محافل علمی‌میداد. مسعودی گوید (۳) که الواثق دوستدار نظربود واهل‌نظرراتکریم میکرد و با تقلید و اهل‌تقلید دشمن بود و

---

۱ ـ مروج الذهب چاپ مصر ج ٤ ص ۲٤٥

۲ ـ قول بتوحید و وعد و وعید دو اصل از اصول پنجگانهٔ مذهب اعتزال است.

۳ ـ مروج الذهب ج ٤ ص ۳۰

فلاسفه وطبیبان را دوست میداشت ، در محضر او ذکر انواع علوم از طبیعیات و الهیات رفت وواثق از آنان خواست که کیفیت ادراك معرفت طب و مأخذ اصول آنرا برای وی شرح دهند و بگویند که آیا این مآخذ ازحس است یا از قیاس یا آنچه ازطرین عقل دریافته شود و یا ازراه سمع . از جملهٔ اطباء درآن مجلس پسر بختیشوع وپسرماسویه و میخائیل وبقولی حنین بن اسحق وسلمویة حاضر بودند ویکی ازآنان شرح مفصلی در پاسخ الواثق داد که بتمامی درمروج الذهب ثبت است (۱) . علاوه براین درهمین مجلس و مجالس دیگر الواثق سؤالات متعددی راجع بطب و طبیعیات و پاره‌یی مسایل فلسفی کرد و از حاضران جواب یافت . الواثق مجلسی نیز بـرای بحث بین فقها و متکلمین درباب انواع علوم از عقلیات و سمعیات در جمیع فروع و اصول ترتیب داد (۲) .

نظیر این اعمال را بعضی ازوزراء هم داشته‌اند مانند برمکیان که بنقل مسعودی ازمیان آنان یحیی بن خالد صاحب بحث ونظر بود ومجلسی داشت که اهل کلام ازمسلمین وسایر ملل در آن گرد میآمدند و درمسائلی مانند کون وظهوروقدم وحدوث واثبات ونفی وحرکت وسکون ووجود وعدم وجزوطفرة واجسام واعراض وتعدیل وتحریرو کمیت و کیفیت ومضاف وامامت وسایرمسائلی که درعلم کلام موردبحث بودوحتی درمسائلی ازقبیل عشق ازنظرفلسفی وروانی درآن بحث میشد ودراین مباحث دانشمندانی چون علی بن هیثم و ابومالك الحضرمی الخارجی وابوالهذیل والنظام شرکت میکردند (۳) ویامجالسی که ابوالفتح فضل بن جعفر بن الفرات معروف بابن خنزابة وزیر المقتدرعباسی که بسال ۳۲۷ درغزه درگذشت ، تشکیل میداد و دریکی ازآنها بسال ۳۲۰ میان ابـوسعیدالسیرافی نحوی و ادیب مشهورومتی بن یونس القنائی الفیلسوف درباب منطق وابطال آن بحث مشبعی رفت (٤) و ما بنظائراین مجالس دردستگاههای سلاطین ایران خاصه خاندانهای ایرانی مشرق مانند سامانیان و خوارزمشاهان و بعضی از سلاطین صفاری مثل امیر ابو جعفر

---

۱ - مروج الذهب ج ٤ ص ۳۱ ببعد .

۲ - ایضاً ص ۳٦

۳ - ایضاً ج ۳ ص ۲۸٦ ببعد .

٤ - مقدمه برالمقابسات ابوحیان التوحیدی از ص ٦٨ ببعد نقل از معجم الادبا .

احمدبن محمد وپسر اوخلف و گروهی ازز یاریان مانند شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و علاءالدوله کاکویه و نظایر آنها بسیار باز میخوریم .

از مسائلی که از اوایل قرن دوم تـا اواخر قرن چهارم برواج علوم و آزادی دانشمندان در بحث های علمی یا وریهای بسیار کرد شیوع مذهب اعتزال وغلبهٔ متکلمین معتزله بود. معتزله بسبب توجه بمبانی عقلی و بحث درمسائل مهمی مانند عدل و توحید و اختیار و نفی رؤیت و خلق قرآن ونظایر این مباحث، ومناقشه با فرق مختلف اسلامی مانند اهل سنت وحدیث وشیعه وملل غیر اسلامی مثل مانویه (زنادقه) و مجوس ونصاری و یهود که معمولا کلام مدون واستواری داشتند ، ناگزیر محتاج با تخاذروش منطقی وفلسفی برای پیروزی خود بودند و بهمین سبب گروهی ازایشان بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوجه شدند ودرروش برخی ازفلاسفه تعمق وتحقیق کردند و کتب منطق وفلسفه را مورد مطالعه ومداقه قراردادند وحتی برخی از آنان مانند ابراهیم بن سیار النظام (۱) دربسیاری ازمباحث فلسفه که زائد براحتیاجات متکلمین معتزله بود وارد شدند واگرچه علمای اهل حدیث و سنت غالباً با این عمل معتزله مخالفت میکردند لیکن بهر حال آنـان منشاءِ تحولی از جهت توجه بعلوم عقلی درمیان مسلمین گردیدند وبسایر جریانات در پیشرفت علوم کمك کردند .

اهمیت معتزله بیشتردر آنست که چون خود اهل بحث وجدل بودند طبعاً مروج روح بحث و تحقیق در میان پیروان خویش میشدند ، و از آنجا که تا عهدالمتوکل در بسیاری ازخلفا نفوذ شدید داشتند، و در اغلب بلاد مشرق ومرکز ممالك اسلامی غلبه و ریاست با آنان بود، طبعاً خلفا و امرا را نیزمانند خود دوست دار مباحثات علمی ببار می آوردند (۲) و این امر در پیشرفت علوم عقلی در عهد مذکور اثربسیار داشت .

دراواخر قرن سوم ودر قرن چهارم وپنجم وجود فرقه یی ازاهل تشیع وتبلیغات شگرف آن در همهٔ اقطار واکناف ممالك اسلامی بترویج منطق و فلسفه یاوری بسیار

---

۱ — رجوع شود به الملل والنحل شهرستانی چاپ طهران ص ۲۴ — ۲۷ . الفرق بین الفرق البغدادی ص ۷۹ — ۹۱

۲ـ البته وجود عده یی ازمتعصبین و متقشفین را مانند صاحب بن عباد درمیان معتزله هیچگاه فراموش نمی کنیم ولی میدانیم که افراد روشن بین در میان این فرقه بسیار بوده‌اند .

کرد و آن فرقهٔ اسمعیلیه است . پیروان مذهب اسمعیلی برای آمادگی در تبلیغ اصول مذهبی خود همواره مجالس بحث ومناظره درمیان خود داشتند ودراین مجالس ورزیده و مهیا میشدند [۱] . وجود این مجالس ذهن بسیاری از آنان را با اصول منطق وفلسفه آشنا می کرد و در یکی ازهمین مجالس است که کودکی خردسال که پدرش اسمعیلی مذهب بود ، حاضر میشد وبا بحث‌های فلسفی آشنایی می‌یافت و ذهن او باستدلال ومنطق وفلسفه وعلم متوجه میشد و بعد یکی از بزرگترین فلاسفه ومتفکرین اسلام گردید و او ابوعلی بن‌سیناست که خود درشرح حال خویش باین نکته اشاره کرده است . اعتقاد اسمعیلیه ببواطن احکام و آیات ولزوم توجه ازقشردین بحقیقت ولب آن وبالنتیجه‌توسل بتأویلهای عقلی وفلسفی درشرح وتفسیر آیات واحادیث وسنن،طبعاً مایهٔ آن میشد که پیروان این مذهب بامنطق وفلسفه آشنایی یابند وبهمین سبب است که نزدآنان استفاده ازفلسفهٔ یونانی واقتدا با دلهٔ عقلیهٔ فلاسفه‌یی مانند افلاطون و ارسطو و فیثاغورس شرط بود، واین امردرآن‌حال که اجزاء فلسفه بوسیلهٔ بسیاری از اهل سنت وحدیث تحریم میشد بسیاراهمیت دارد . درمراحل عالی دعوت اسمعیلیه [۲] داعی برای بحث درمعانی شرایع اسلام از نماز وزکوة و حج وطهارت بروش فلاسفه متوسل میگردید ومیگفت فلاسفهٔ یونان در شرح مشکلات بعقل اعتماد میکردند وبرهر مسلمان واجب است که درهرباب ازطریق عقل حکم کند وبدین‌طریق ارسطو وافلاطون وفیثاغورس و جزآنان از فلاسفه را درنفس مدعو محترم میکردند ومعمولا در مراحل ششم وهفتم وهشتم ونهم دعوت این استفاده ازفلسفه وفلاسفه مستمرو بردوام بود . مثلا درمرحلهٔ هفتم وقتی که درخلقت عالم بحث میکردند بروش فلاسفه‌میرفتند که گویندالواحدلایصدرعنه‌الاواحد [۳] و علی‌الخصوص درمرحلهٔ نهم که مدعوسزاوارتعمق دراصول مذهب اسمعیلی میشد و در

---

۱ ــ در رأس همهٔ این مجالس مجلس دعوت داعی الدعاة بودکه روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دارالعلم واقع در قصر خلیفه برای بحث در کیفیت مناظرات و محاضرات در اصول مذهب اسمعیلی تشکیل میشد (رجوع شود به تاریخ‌الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی . ج ۲ ص ۲۶۳ ـ ۲۶۴) و خطط مقریزی

۲ ـ خطط مقریزی چاپ مصرج ۲ ازص ۲۲۷ ببعد .

۳ ــ ایضاً همان مجلد ص ۲۳۲

این مورد داعی او را بکتب فلسفه خواه طبیعت و خواه ما بعد طبیعت راهبری و ثابت میکرد که انبیاءِ ناطق سیاست عامه را اداره می کنند همچنانکه فلاسفه حکمت خاصه را : «ان الانبیاء النطقا اصحاب الشرائع انماهم لسیاسة العامة و ان الفلاسفة انبیاء حکمة الخاصة » (۱) . چون دورهٔ قوت تبلیغات اسمعیلیه قرن چهارم و پنجم یعنی دورهٔ اقتدار خلفای فاطمی است، این فرقه نیز بسهم خود برواج وانتشار فلسفه دردورهٔ مذکور یاوری فراوان کردند . بهمین سبب ملاحظه می کنیم که خلفاءِ فاطمی بعلوم توجه بسیاری کردند وبنا برآنچه از گفتار مقریزی برمیآید درخزانة الکتب خویش ، که درقصر آنان ترتیب یافته بود ، خزانه‌یی حاوی هژده هزارمجلد کتاب درعلوم قدیم داشتند ودر «المارستان العتیق» هم کتابخانهٔ بزرگی بود حاوی بیش از دویست هزار مجلد کتاب که عدهٔ کثیری از آنها درطب و کیمیا بود وبررویهم کتابخانهٔ خلفای فاطمی ۱۶۰۰۰۰۰ نسخه داشت که درغلبهٔ صلاح الدین ایوبی کرد برقصر خلفا قسمت اعظم آنها بردست اوودیگر متعصبان ازمیان رفت (۲)

نتیجهٔ وجود این عامل بزرگ ، یعنی توجه شدید محافل سیاسی ورجال ذی نفوذ از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن پنجم بعلوم عقلی، آن بود که باوجودهمهٔ مخالفتهای شدید اهل سنت و حدیث و غالب متکلمین وفقها، اکثر کتب وآثار یونانی وسریانی وایرانی وهندی بعربی در آمد و گنجینهٔ عظیم ومختلطی از اطلاعات پیشینیان در علوم عقلی و تجربی برای مسلمین فراهم شد و سپس گروهی ازمتفکرین از مسلمان و مسیحی و زردشتی وستاره پرست که همه دربقهٔ طاعت خلیفهٔ مسلمین بسرمیبردند شروع بمطالعه و تحقیق در این کتب وآثار کردند وهریك دررشته‌یی از علوم بمطالعه وتألیف وتلفیق و احیاناً ابتکار پرداختند و کتب بیشمار درریاضیات ونجوم وطب و طبیعیات ومنطق وفلسفه پدیدآوردند وبا این وضع نه تنها وارث یونانیان وایرانیان در علوم، بلکه شارح ومفسر و مکمل آثار آنان شدند و پیشرفتهایی درغالب علوم برای آنان حاصل گشت که در روزگاران بعد بوسیلهٔ مترجمان لاتینی مورد استفادهٔ غربیان قرار گرفت.

---

۱ ـ خطط مقریزی ج ۲ ص ۲۲۳

۲ ـ ایضاً همان مجلد ص ۲۵۴ ـ ۲۵۵

۳- دورهٔ انحطاط علوم

اما وضع دانشها دراسلام بهمین حال نماند و زود آثار توقف وانحطاط در ناصیهٔ علوم آشکار شد. ظهور این توقف و انحطاط از اوایل قرن پنجم یعنی بعدازدوره‌یبست که آخرین ستارگان درخشندهٔ علوم قرن‌چهارم راه افول پیش گرفتند واعقاب‌واخلاف خویش را برای تثبیت عوامل انحطاط تمدن و علوم اسلامی آزاد گذاشتند.

انحطاط علوم وتمدن اسلامی درحقیقت از موقعی در ممالك اسلامی آغازشد که متعصبین اهل سنت وحدیث وفقها توانستند مبارزان خود را از فلاسفه و حکما وعلما و معتزله در بغداد شکست دهند یعنی از اوایل قرن چهارم ببعد، ویا اگربخواهیم‌بیشتر در مقدمات این شکست تعمق کنیم، ازاواسط قرن سوم و دورهٔ خلافت المتوکل‌علی‌الله (۲۳۲ - ۲٤۷). علت‌این‌صعوددرمدارج زمان‌ورسیدن باواخرنیمهٔ اول قرن‌سوم‌برای تعیین‌تاریخ شروع انحطاط علوم و افکار در ممالك اسلامی، آنست که ازدورهٔ المتوکل علی‌الله که میلی عظیم نسبت باهل سنت وحدیث داشت، مخالفت با اهل نظرآغازشد. مسعودی گوید: «متوکل باعقیدت مأمون ومعتصم وواثق مخالفت کرد وجدل ومناظرهٔ در آراءِ را ممنوع ساخت و هر که را بدین‌کار دست زد مجازات نمود و امر بتقلید دادو روایت‌وحدیث‌را آشکار کرد...» (۱) وباز گفته است که: «چون‌خلافت‌بالمتوکل‌رسید امر بترك نظر و مباحثه در جدل و ترك اعتقاداتی که در ایام معتصم وواثق برآن بودند کرد و مردم را بتسلیم و تقلید فرمان داد و شیوخ محدثین را بتحدیث و اظهار سنت و جماعت خواند.» (۲) سخت گیری نسبت بمعتزله که اهل بحث ونظر و استدلال‌بودند ازاین‌هنگام شروع شد واندك اندك بنهایت شدت رسید چنانکه اگرپناهگاههای‌امنی برای این فرقه درظل حکومتهای بویی و سامانی تشکیل نمیشد، بیم فنای آنان درقرن چهارم‌و پنجم میرفت. اتفاق را غلبهٔ عنصر ترك بردستگاه خلافت که بنیاد آن در عهد خلافت‌المعتصم گذاشته شده بود، نیزبدین امر یاری کرد وسادگی‌ذهن وتعصب ذاتی‌این

---

۱ - مروج الذهب ج ٤ ص ۲٤٦

۲ - ایضاً ص ۷۳

قوم نسبت باهل سنت وحدیث وفقها ومتعصبین اهل اسلام وعامه، فرصت نیکویی برای آزار صاحب نظران وفیلسوفان وعاقلان قوم داد . سختگیری نسبت باهل ذمه نیز که غالب آنان خاصه مسیحیان دوستداران وحاملان علوم اوائل بودند از همین روز گارشروع شد والمتوکل فرمان های سخت نسبت بآنان مانند دوختن غیار وداشتن عمامه‌های عسلی رنگ ونظایر آن داد (۱) . این اعمال متعصبانه همه فرصتهای مناسبی برای اهل سنت وحدیث وفقها، و محدثین متعصبی مانند احمدبن حنبل، درآزار مخالفان خود، که همهٔ متهمین بکفروزندقه والحاد مثل ریاضیون و فلاسفه و متکلمین معتزله و نظایر آنان در زمرهٔ ایشان بودند، بوجود آورد و این فرصت را ظهور اشعری وتشکیل فرقهٔ اشاعره و آوردن مقالات آنان کامل کرد .

زیانهایی که جلو گیری از بحث ونظر و اعتقاد بتسلیم و تقلید بر اندیشهٔ بحاث مسلمین، که تازه در حال تکون و ترقی بود ، وارد آورد بیشمار واز همهٔ آنها سخت تر آنست که باظهوراین دسته درمیان مسلمین، مخالفت با علم و علماو عناد با تأمل وتدبردر امورعلمی ودوری از تحقیق درحقایق وانتقادآراءِعلمای سلف، آغازشد زیراطبیعت محدثین متوجه بوقوف دربرابر نصوص واحترام آنها ومحدود کردن دایرهٔ عقل واحترام روایت بحد اعلی ومنحصرساختن بحثها درحدود الفاظ است . این امورسبب عمدهٔ ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک بنصوص بدون تعمق درمقاصدآن و بغض و کراهیت نسبت بفلسفه واجزاءِ آن و درآوردن متفکرین در شمارملحدین و زنادقه گردید . اینهانتایجی بود که بعد از اختناق اعتزال بر عقلهای مسلمین چیره گردید و آنچه در کتب بود برآنچه در عقل محترم است برتری یافت وبهمین سبب عالمی که از نصوص دینی و لغوی مطالب بسیار درحفظ داشت برعالمی که قلیل الحفظ و کثیر التفکر بود رجحان یافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بربزرگداشت فیلسوف ومتفکرفزونی یافت و درنتیجه فلسفه وسایر علوم عقلی روزبروز از رونق و رواج افتاد تا بجایی که نظایر محمدبن زکریا وابونصر وابوریحان وابوعلی

---

۱ - رجوع کنید به الیعقوبی ج ۳ و ظهرالاسلام ص ۴۲

حکم سیمرغ و کیمیا یافتند وجای شخصیت های بارزطب وطبیعیات وریاضیات ومنطق والهیات رافقها ومحدثین ومفسرین و متکلمین اشعری و کرامی و جزآنان گرفتند. در قرن چهارم و پنجم هم معتقدات اهل سنت همچنان تقویت شد و از آنجمله القادر بالله (۳۸۱ ـ ۴۲۲) با نشر «اعتقاد قادری» برروش اهل سنت و حدیث مذهب آنانرا مجدداً تأیید کرد (۱).

درسرزمین ایران هم با آغاز تسلط شاهان غزنوی و ترکان سلجوقی تعصب دینی واعتقاد بآراء اهل سنت وحدیث وفرار ازعقاید معتزله وحکما شروع شد. محمود بن سبکتکین (متوفی بسال ۴۲۱) درنامه‌یی که پس از فتح ری بخلیفه القادر بالله نگاشت دیالمه را بکفر ورفض و آشکارا کردن مذهب اباحه و درآمیختن عقاید خود با معتقدات معتزله وامتناع ازاطاعت اوامرالهی متهم کرده و گفته است که بهترین ایشان معتقدین بمذهب اعتزال و باطنیه اند واینان خود بخداوند وروز شمارعقیدتی ندارند (۲). از قصیده‌یی که فرخی در تهنیت فتح ری دارد اتهام اهل ری بعقاید دهریین هم هویداست و این اتهامات راآنچه نظام الملك در بارهٔ مجدالدوله وپیروان تشیع واعتزال در عراق آورده است کامل میکند آنجا (۳) که نسبت نفی صانع واعتقاد بعقاید بواطنه و زنادقه بدانان میدهد و ایشانرا در شمار بدمذهبان میآورد.

باظهور تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در جانب ایران از قرن پنجم ببعد، آن آزادی عقاید که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت ازمیان رفت وجای خودرا بتقشف و خشکی وسبك مغزی داد وازاینجاست که می بینیم ازاین پس یا صاحبان آراءِ فلسفی بسختی مورد تعقیب واقع شدند ویاناچار گردیدند که عقایدخویش را بشدت وبیشتر ازسابق بآراءِ اهل مذاهب بیامیزند وفلسفه رادر همان طریق بکار برند که علم کلام را بکارمیبردند.

درمدارسی که ازقرن پنجم ببعد درخراسان وسپس درعراق وسایرنواحی ممالك اسلامی ایجاد شد تعلیم و تعلم علوم عقلی ممنوع بود وجز ادبیات و علوم دینی چیزی

---

۱ ــ الکامل حوادث سال ۴۲۲

۲ ــ تاریخ الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی ج ۳ ص ۱۶۸ ـ ۱۶۹

۳ ــ سیاستنامه چاپ مرحوم عباس اقبال ص ۷۷ ـ ۷۸

تدریس وتحصیل نمیشدو این امر طبعاً از رونق ورواج علوم عقلی وتوجه طلاب بآنها میکاست.

قوت صوفیه در این عهد ودر قرن ششم و هفتم نیز بلای بزرگی برای علوم عقلی علی الخصوص فلسفه و استدلال که آنرا کافی برای درك حقایق نمیدانستند گردید. با غلبهٔ ایوبیان و ممالیك آنان در مغرب و تسلط عده‌یی از خانان یا غلامان ترك در بازماندهٔ ممالیك سلجوقی، که هیچیك را حوصلهٔ فهم علوم عقلی و ترویج علم و تشویق علما نبود، کتابخانه‌های عظیم برباد رفت وحوزه های علم برچیده شدوعلوم عقلی که باآنهمه رونق وشکوه درتمدن اسلامی استقبال شده‌بودراه اندراس وانطماس گرفت.

با ذکر این مقدمات عجیب نیست اگر از مرد دانشمندی چون خاقانی ابیاتی دال برتکفیر فلاسفه وتقبیح فلسفه (و باصطلاح اهل زمان علم تعطیل) بشنویم (۱)

---

۱ - بعض ابیات یکی از قصاید خاقانی را از باب آنکه نمونه‌یی از عقاید مردم قرن ششم نسبت بفلسفه و فلاسفه است در اینجا نقل می کنیم:

چشم بر پردهٔ امل منهید — جرم بر کردهٔ ازل منهید...

ای اماماان و عالمان اجل — خال جهل از بر اجل منهید

علم تعطیل مشنوید ازغیر — سر توحید را خلل منهید

فلسفه در سخن میآمیزید — وآنگهی نام آن جدل منهید

و حل گمرهیست برسر راه — ای سران پای در وحل منهید

رحل زندقه جهان بگرفت — گوش همت براین رحل منهید

نقد هر فلسفی کم از فلسی است — فلس در کیسهٔ عمل منهید

دین بتیغ حق از فشل رسته است — باز بنیادش از فشل منهید

حرم کعبه کز هبل شد پاك — باز هم درحرم هبل منهید...

مشتی اطفال نو تعلم را — لوح ادبار در بغل منهید

مرکب دین که زادهٔ عربست — داغ یونانش بر کفل منهید

قفل اسطورهٔ ارسطو را — بر در احسن الملل منهید

نقش فرسودهٔ فلاطن را — بر طراز بهین حلل منهید

علم دین علم کفر مشمارید — هرمان همبر تلل منهید

چشم شرع ازشماست ناخنه‌دار — بر سر ناخنه سبل منهید

فلسفی مرد دین مپندارید — حیز را جفت سام یل منهید

فرض ورزید وسنت آموزید — عذر ناکردن از کسل منهید

ازشما نحس میشونداین قوم — تهمت نحس بر زحل منهید

گل علم اعتقاد خاقانیست — خارش ازجهل مستدل منهید

افضل ارزین فضولها راند — نام افضل بجز اضل منهید

ویا درآثار شاعری فحل وصاحب خرد مانند سنائی سخنانی در اکتفا با حادیث‌وسنن و اعراض از «اباطیل یونانیان» ببینیم (۱)

٤ـ مشکلات علوم وعلما در تمدن اسلامی

بامختصرتوجه بسخنان اخیرنیك میتوان دریافت که علم وعلما دربرابرمعتقدات دینی‌مسلمین همواره دچارمشکلات وموانع سخت بوده‌است. علوم اوایل یا علوم قدماءِ

۱ـ شرط مردان نیست‌دردل عشق جانان داشتن
پس دل اندر بند وصل وبند هجران داشتن...
تاکی از کاهل نمازی ای حکیم زشت خوی
همچو دونان اعتقاد اهل یونان داشتن
صدق بوبکری و حذق حیدری کردن رها
پس دل اندر زهرهٔ فرعون و هامان داشتن
عقل نبود فلسفه خواندن ز بهر کاملی
عقل چبود جان نبی‌خواه و نبی خوان داشتن
دین و ملت نی و بر جان نقش حکمت دوختن
نوح وکشتی نی ودردل عشق طوفان داشتن..

و در قصیدهٔ :

ایا از چنبر اسلام دایم برده سر بیرون
زسنت کرده‌دل‌خالی‌زبدعت کرده سرمشحون

نیز بفلاسفه‌که «تلقین شدگان افلاطونند» سخت تاخته و آنانرا بباد سؤالات گرفته است. در قصیدهٔ دیگری گوید :

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی
ازین آیین بیدینان پشیمانی پشیمانی . . .
بمیرید از چنین جانی‌کزو کفر وهوا خیزد
ازیرا در چنان جانها فرو ناید مسلمانی
شراب حکمت شرعی خورید اندرحریم‌دین
که‌محرومندازاین‌عشرت‌هوس‌گویان‌یونانی...
برون‌کن‌طوق عقلانی بسوی ذوق ایمان شو
چه باشد حکمت یونان بپیش ذوق ایمانی...

ویا علوم قدیمه‌ویا علوم عقلیه نامهایی است که مسلمین برعلوم‌عقلی‌وفنی مینهاده وآنها راازاین طریق‌مقابل «علوم‌ادبیه» و«علوم حدیثه» وعلی‌الخصوص «علوم شرعیه» قرار میداده‌اند. تمام علوم‌ریاضی وطبیعی‌والهی وفروع مختلف آنها یعنی طب‌وفلك‌وموسیقی وکیمیا وجزآن با حمایتی که از طرف عده‌یی از خلفا و امرا نسبت بآنها میشد،مورد اعتراض گروه‌بزرگی از متعصبین اهل سنت وحدیث بوده است و هر کس را که بدان علوم توجهی داشت زندیق وملحد میدانسته‌اند. اتهام مأمون بزندقه (۱) نزد بعض اهل مذهب‌ازهمین جهت بودوهمچنین‌است علت‌زندیق شمردن‌محمدبن‌عبدالملك‌الزیات (۲) ازباب علاقهٔ وی بعلوم وترجمه ونقل آثارعلمی. علی‌بن عبیدة الریحانی یکی ازفصحاء وفضلاء معاصر مأمون که درتألیفات و تصنیفات خود طریق حکمت می‌پیمود، متهم بزندقه‌بود (۳) واصولا پیشروان دین و فقها وزهاد درمیان اهل سنت و جماعت لفظ علم را جز برعلم موروث ازنبی اطلاق نمیکردند ویا جزآنرا علم نافع نمیشمردند وعلمی‌را که نفع‌آن برای اعمال دینی‌ظاهروآشکارنبود عدیم‌الفائده می‌پنداشتند (٤) و میگفتند بتجربه دریافته شد که چنین علم بخروج ازصراط مستقیم منتهی خواهد شد. علوم اوائل‌را «علوم مهجوره» و«حکمة مشوبة بکفر» (۵) میشمردند ومعتقد بودند نهایت آن بکفروتعطیل خواهد کشید چنانکه ابواحمد احمد النهر جوری العروضی شاعرو عروضی قرن چهارم متوفی بسال ٤۰۳ چون صاحب اطلاعات وسیع‌درفلسفه وعلوم‌اوائل بود دربارهٔ وی گفتند «کان‌سیء المذهب متظاهراً بالالحاد غیر مکاتم‌له» (٦) و یکقرن پیشتر ازاواحمدبن‌طیب‌السرخسی‌شاگردمعروف الکندی را معتضدعباسی (۲۷۹-۲۸۹) با همهٔ علاقه‌یی که بعلوم اوایل‌داشت، ازآنجا که «اورا دعوت بالحاد کرده بود» بقتل رسانید ودرپاسخ کسی که علت این عمل را پرسیده بود گفت «وی مرا بالحاد خواند و من بدو گفتم: هان! من پسرعم صاحب این شریعتم و اکنون بجای او نشسته‌ام! پس

۱ — الفهرست ص ٤۷۳

۲ — ایضاً همان صحیفه

۳ — معجم الادبا چاپ مصر ج ۱٤ ص ۵۲

٤ — «العلم‌الموروث عن النبی صلعم هوالذی‌یستحق ان یسمی علما و ما سواه اما ان یکون علماً فلایکون‌نافعاً واما ان‌لایکون‌علماوان سمی به ولئن‌کان‌علماً نافعاًفلابد ان یکون‌فی‌میراث محمدصلعم». مجموعة‌الرسائل الکبری چاپ قاهره سال ۱۳۲٤ ج ۱ ص ۲۳۸ منقول ازترجمه مقالهٔ گلدزیهر بعنوان «مواقف اهل‌السنة‌القدماء بازاء علوم‌الاوائل»

۵ — معجم‌الادبا ج ٤ ص ۱٦۷

٦ — ایضاً ج ۵ ص ۷٤ ـ ۷۵

الحاد ورزم تاچه شوم؟» (۱) . درمیان دانشمندان قرن چهارم وپنجم وششم کمتر کسی را میتوان یافت که از اتهام بکفرو زندقه والحاد بر کنار مانده باشد و حتی برخی از علما هم دراواخر عمرازاینکه چندی دراین‌راه سر گردان بودند نادم میشدند واستغفار میکردند مثلا درترجمهٔ حسن بن محمدبن نجاءالاربلی (متوفی بسال ٦٦۰) که‌فیلسوف رافضی ومردی مشهور درعلوم عقلی بود، آورده‌اند که آخرین سخن او در بستر احتضار این بود که «صدق‌الله‌العظیم و کذب ابن‌سینا» وروایتی نظیراین راهم درباب ابوالمعالی الجوینی استاد غزالی نسبت باشتغال وی بعلم کلام گفته‌اند (۲).

پیداست علت عدم اعتماد مسلمین بعلما اشتغال آنان بمطالعهٔ کتبی که متضمن علوم اوائل است بود تاآنجا که نگاه داشتن اینگونه کتب نیزمنجر باتهام صاحبان آنها می گشت . ابن‌الاثیردرحوادث سال ۲۷۹ می‌نویسد که دراین سال وراقان (صحافان ـ کتابفروشان) از فروش کتب کلام وجدل وفلسفه ممنوع شدند . سوزانیدن کتابهای فلسفی وآزار صاحبان آنها هم درقرن پنجم وششم امری معتاد بود وما در متون تواریخ بنمونه‌هایی فجیع ازاین‌کار بازمیخوریم (۳).

مخالفت اهل دین با فلسفه بیشتر در موضوع الهیات خاصه الهیات ارسطو بود زیرا بسیاری ازمسائل آن نزد اهل سنت وحدیث غیرقابل انطباق با اصول دین اسلام وقرآن واحادیث شمرده شد واز اینجاست که فلسفه‌را گذشته از اشتمال برسفاهت و حمق (٤) علمی مکروه دانسته وغالباً فلاسفه را بکفروالحاد نسبت داده وحتی متکلمینی راهم که بافلسفه‌آشنایی داشتند از زمرهٔ ملحدین شمرده‌اند . ابراهیم بن سیار نظام معتزلی ازمیان معتزله بیش ازهمه بفلسفه ومطالعهٔ کتب حکمت و غور و تعمق در آراء فلاسفه علاقه داشت . سمعانی در الانساب راجع باین مرد چنین گفته است : درمیان

۱ — معجم‌الادبا ج ۲ ص ۱۰۱

۲ — رجوع شود بمقالهٔ گلدزیهر که درمجموعهٔ التراث الیونانی یعنوان «موقف اهل السنة القدما بازاء علوم الاوائل» ترجمه ونقل شده است (ازصحیفهٔ ۱۲۳ ببعد)

۳ -- علاوه بر موارد مختلفی که در همین کتاب دیده میشود رجوع کنید بمقالهٔ مذکور از گلدزیهر .

٤ — ابوالفتح البستی بنقل ثعالبی در یتیمة‌الدهر (ج ٤ ص ۲۰۷ طبع دمشق سال ۱۳۰٤) میگفته است: اصل فلسفه « فل السفه » است‌ولی‌درفتاوی ابن الصلاح الشهرزوری‌آمده‌است که « الفلسفة‌اس السفه» .
نقل ازمقاله گلدزیهر که درشمارهٔ ۲ ازحاشیهٔ همین صفحهٔ ذکرشده است .

قدریه (معتزله) ازنظام کسی بیشتر جامع جمیع عوامل کفر نبود زیرا وی درجوانی با دسته‌یی از ثنویه و قومی ازدهریه (۱) که قائل بتکافوءِ ادله اند، و گروهی از فلاسفه معاشرت داشت وعقیدهٔ خودرا راجع به جزء لایتجزأ ازملحدین فلاسفه، وقول باینرا که فاعل عدل قادر برظلم نیست از ثنویه، و اعتقاد خویش را راجع به اینکه رنگها و طعمهاو بویها وصوتها درزمرهٔ اجسام هستند، ازهشامیه(۲) گرفت(۳) . امام جمال‌الدین ابی‌الفرج ابن‌الجوزی‌البغدادی (متوفی بسال ۵۹۷ هجری) که حملات شدیداهل‌دیانت را بفلاسفه خوب نشان‌داده است(٤)، میگوید: ابلیس در فریفتن فلاسفه ازاینروی قادر شده است که‌آنان بآراءِ وعقول خود بسنده کردند وبمقتضای گمان خود سخن گفتند بی‌آنکه بانبیاء التفاتی کنند مثلا صانع را منکرشدند واکثرآنان علت قدیم برای‌عالم اثبات کردند وبقدم عالم معتقد گردیدند وزمین را ستاره‌یی درمیان فلك فرض کردند و گفتند که هر کوکب را عوالمی همانند زمینست ویا بعضی بعدم صانع معتقدندوقومی پنداشته‌اند که چون صانع عالم‌را پدیدآورد واستوار ساخت اجزاء او در سراسر آن پراگنده شد چنانکه همهٔ قوه وذات او درعالم موجود وازجوهرلاهوتست؛ و گفته‌اند که خداوند جز برنفس خود علم ندارد وبرخی مانند ابن سینا ومعتزله گفته‌اند که او برنفس خود و بر کلیات علم دارد نه برجزئیات . رستاخیز اجساد و بازگشت ارواح را ببدنها وبهشت‌ودوزخ جسمانی را منکرشده وپنداشته‌اند که اینها مثالهاییست که‌برای عوام زده شد تا ثواب وعقاب روحانی را درك کنند ونیز معتقدند که نفس بعد از جسم بقاءِسرمدی داردونفوس کامله درلذت‌کامل ونفوس متلوثه درالم شدید بسرخواهند برد . بعد ازآن‌بلیس گروهی ازملت‌ما (مسلمانان)را فریفت وایشانرادرشماراین‌فرقهٔ فلاسفه

---

۱ — مراد فرقهٔ سمنیه‌است رجوع شود به الفرق بین‌الفرق چاپ مصرسال ۱۳۶۷ ص ۷۹ . راجع بسمنیه رجوع شود بهمان‌کتاب ص ۱۶۲ .

۱ — پیروان هشام‌بن‌الحکم الرافضی ازمتکلمین معاصرهارون‌الرشید .

۳ — البغدادی هم ازکفر و ضلال این متکلم بزرگ شرح مفصلی در الفرق بین الفرق آورده و بیست‌ویك فضیحت باضافهٔ فضایح دیگری ازقبیل انکارشق‌القمرونفی رؤیت‌جن ازوی شمرده است . رجوع شود به ص ۷۹ — ۹۱

٤ — تلبیس ابلیس چاپ دوم مصر۱۳٤۷ ص ٤۵ — ۵۰

درآورد و بآنان چنین نمود که راه صواب پیروی از فلاسفه است زیرا آنان حکمائی بوده‌اند که گفتارها و کردارهایشان دلالت بر نهایت هوشیاری ایشان دارد چنانکه از حکمت سقراط و ابقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و جالینوس نقل شده است، واین قوم را از علوم هندسی ومنطق وطبیعی اطلاع بود وبهوشیاری اموری پنهانی رااستخراج و کشف کردند مگر آنکه چون از الهیات سخن گفتند در اشتباه افتادند واز این روی در آن دچار اختلافاتی گردیدند وحال آنکه درحسیات وهندسیات خلافی میان ایشان نیست‌و سبب اشتباه آنان اینست که آدمیزاده همهٔ علوم را درك نمی کند وجز برقسمتی از آن دست نمی‌یابد و در این گونه موارد باید بشرایع مراجعه کرد. راجع به این فلاسفهٔ متأخر از ملت ما (مسلمانان) گفته‌اند که ایشان منکر صانع بودند و بشرایع و احکام بی‌اعتنائی میکردند وآنرا قوانین وحیلی می‌پنداشتند وهرچه دربارهٔ ایشان گفته شد راست است زیرا ایشان از شعار دین کناره گرفتند واز طاعت اسلام سرپیچیدند وعذر یهودونصاری مقبول‌تراز عذرایشان است چه اینان بادیانی اعتقاد دارند که معجزات دلالت برصحت آنها میکرد، وهمچنین کسانی که بدعت دردین آورده‌اند از ایشان معذورترند زیرااین قوم‌مبتدعه دعوت بنظروتأمل درادله می کنند اما برای کفرفلاسفه دلیلی جزعلم ایشان باینکه فلاسفه ازجملهٔ حکما بوده‌اند وجود ندارد، و می بینی که فکرنکردند پیغامبران ازجملهٔ حکما وبلکه بالاترازآنان بوده‌اند. اکثر این فلاسفه وجودصانع رااثبات می کنند ونبوات را منکرنیستند لیکن درتحقیق این‌مسائل اهمال ورزیده‌اند و دسته‌یی هم که فهم آنان یکباره فاسد شد دهریان را پیروی کردند و ما گروهی ازفلاسفهٔ امت خودرا دیده‌ایم که نتیجهٔ تفلسف در آنان حیرت و سر گردانی شده‌است چنانکه نه بمقتضای فلسفه رفتارمیکنند ونه بمقتضای اسلام بلکه در میان ایشان اشخاصی یافته میشوند که در ماه رمضان روزه میگیرند و نماز میخوانند و بعد شروع باعتراض برخالق ونبوات وانکاررستاخیزاجساد می کنند ...

نسبت بمتکلمین علی‌الخصوص معتزله هم ازباب توجهی که بفلسفه‌داشتند همین نظرموجودبود واقوال بسیاردرتکفیرمتکلمین داریم خاصه که درآغاز امرازباب آنکه متکلمین غالباً اصطلاحات فلسفه را بکار میبردند و با فلاسفه مشتبه میشدند مورد

طعن وملامت بودند. فقهاومحدثین مانند شافعی ومالك واحمدبن حنبل وسفیان ثوری بقول غزالی قائل بحرمت کلام بودند ومیان این قوم خصوصاً معتزله بیش از دیگران بکفر وزندقه نسبت داشتند وجزو فرقی بودند که ابلیس آنانرا ازراه راست منحرف کرده بود وافرادی از آنان را مانند ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی ومحمدبن الهذیل العلاف و نظام معتزلی ذکر کرده ازعقاید ایشان بزشتی یادمی کند(۱). ابن الجوزی راجع بتحریم علم کلام چنین میگوید: گروهی ازمسلمین هستند که ابلیس آنانرا از تقلید گریزان کرد وخوض درعلم کلام ونظردرسخنان فلاسفه را درچشم ایشان بیاراست تا بگمان خود اززمرهٔ عوام بیرون آیند. احوال متکلمین بر چند گونه است و کلام در اکثر آنان بشکوك ودر بعض آنان بالحاد منجر شده است وفقهاء قدیم این امت از علم کلام نه از راه عجز باز ایستاده‌اند بلکه دیدند که تشنگی حقیقت را شفائی نمی بخشد و مرد پاك اعتقاد را از طریق صحت منحرف میسازد. بدین سبب ازآن خودداری کردند و خوض وتأمل درآنرا ممنوع ساختند تاآنجا که شافعی رحمه‌الله گفت اگر بنده‌یی بهمهٔ منهیات خداوند غیر از شرك دچار شود بهتراز آنست که درعلم کلام نظر کند و اگر شنیدی که کسی بگوید اسم مسمی وغیر مسمی است شهادت ده که وی از اهل کلام است ودینی ندارد وحکم من درباب علماءِ کلام آنست که آنانرا بتازیانه بزنند و درمیان عشایروقبایل بگردانند و بگویند این سزای کسی است که کتاب وسنت را رها کرد و بکلام روی آورد. احمدبن حنبل گفت که اهل کلام هیچگاه روی رستگاری نخواهند دید وهمهٔ علماء کلام زندیق اند.»(۲) این مخالفت‌های شدید بامتکلمین جز بسبب توجه وعنایت آنان بفلسفه ومنطق برای اثبات اصول عقاید خودومبارزه بامخالفین خویش چیزی نبود وچون فقها واهل حدیث وسنت درقبال استدلالات منطقی این قوم عاجز میماندند بصدور چنین احکام سخت برضد آنان مبادرت میکردند و متکلمین اشاعره هم که کیفیت بحث درمسائل اصولی دین را اصلا ازمعتزله اخذ کرده بودند درتکفیراین فرقه با اهل سنت

---

۱ - تلبیس ابلیس ص ۸۳

۲ - ایضاً ص ۸۲ - ۸۳

وحدیث هم آواز بودند (١) وعجب دراینجاست که برخی از متکلمین هم بنوبهٔ خود صاحبان علوم اوایل را تکفیر میکردند واهل کفروضلال میشمردند!

ازمیان علوم فلسفی بعضی ازاجزاء ریاضیات از بابت حاجتی که بآن داشتند و علی‌الخصوص برای رفع پاره‌یی حوائج دینی چندان مکروه شمرده نمیشد خاصه علم حساب (٢) و ازاین جهت‌است که می‌بینیم برای فقها تعلیم علم حساب از لوازم شمرده شده و کتبی دراینکه هرفقیه باید تا چه مقدار از علم حساب فرا گیرد نگارش یافته است (مانند کتاب «مالابدللفقیه من‌الحساب» ازالبهشتی و کتاب «وسیلة الطلاب فی معرفة الاوقات بالحساب» ازالماردینی) وهمچنین‌است علم طب. برعکس علم‌هندسه‌از علوم مکروه ومایهٔ گمراهی خواطرشمرده میشد و علی‌الخصوص اشکال هندسی در نظر عقلای سنت و جماعت بمثابهٔ اشکال طلسمات و نیر نجیات جلوه میکرد و حتی دوائر عروضی راهم مشمول این حکم قرار میداده و کسی را که کتاب عروضی و دوائرآن‌در دست داشت بالحاد متصف میکرده‌اند (٣). احمدبن ثوابة (متوفی درحدود سال ٢٧٣ - ٢٧٧) رساله‌یی خطاب باحمدبن‌الطیب درباب یکی ازدوستان خود که ویرا بمعرفت برهان قیاس وتعلم علم اشکال هندسه وخواندن کتاب اقلیدس تحریض کرده وابواسحق ابراهیم قویری دانشمند مشهور را برای تعلیم وی نزد او فرستاده‌بود، نگاشته و درآن برقویری بعنوان نصرانیی که الحادآشکار کرده بود لعنت فرستاد، و درجواب یکی از حاضران مجلس خود که آن استادرا مردی حکیم خوانده‌بود گفت «لعن‌الله حکمة مشوبة بکفر» وبعدازومردی مسلمان را برای این‌کار استخدام کرد لیکن باز ایمان او ویرا از ادامهٔ تعلم آن علم باز داشت چنانکه گفت: «اللهم‌انی اعوذبك من الهندسة، اللهم فاکفنی‌شرّها» (٤) ... واگرچه اکثرمطالب این نامه‌را تصنعی پنداشته‌اند

---

١ - رجوع کنید به‌حملات سختی که البغدادی در بیان فضایح معتزله‌و ذکر آنان جزو فرق‌الضلال کرده است: الفرق بین‌الفرق چاپ مصرسال ١٣٦٧ ازصحیفهٔ ٦٧ ببعد

٢- امام شافعی میگفت: «من‌تعلم‌القرآن عظمت قیمته ومن نظرفی‌الفقه نبل‌قدره ومن‌کتب‌الحدیث قویت‌حجته ومن نظرفی‌اللغة رق طبعه و من نظرفی‌الحساب جزل رأیه» طبقات‌الشافعیه. السبکی ج ١ ص ٢٤١ (چاپ مصر)

٣ — الاغانی ج ١٧ ص ١٨

٤ — یاقوت: معجم‌الادبا چاپ مصر ج ٤ ص ١٦١ - ١٧٣

لیکن بهرحال نشانه‌یی از کیفیت تفکر مسلمین نسبت بعلم هندسه است وقرائت آن خالی از فایدتی نیست . از وزراء معروف قرن چهارم ابن‌عباد که ازعدلی مذهبان بود، با همهٔ روشن بینی معتزله ، نسبت بهندسه با نظر بغض مینگریست ومهندسین را احمق میخواند (۱) وباز یاقوت ازابوالحسین بن فارس معاصرصاحب بن عباد کتابی‌را اسم‌میبرد که بصاحب بن عباد اهداء ودرآن بخطر هندسه نسبت بدین اسلام اشارت کرد .

علم نجوم وهیئت نیز با همهٔ اقبالی که ازجانب خلفا وامرا نسبت بآن میشد ، از طرف اهل دین مردود بود وبهمین سبب است که می‌بینیم ابومحمد حسن‌بن موسی - النوبختی (اواخر قرن سوم واوایل قرن چهارم) ازمتکلمین شیعه با آنکه خاندان او شهرت خود را با علم نجوم آغاز کرده بود، کتابی در رد منجمین نوشت(کتاب‌الرد علی المنجمین) وکتاب دیگری نیز درانتقاد ابوعلی‌الجبائی در نقضی که او برنجوم نوشته بود ازهمین ابومحمدالنوبختی اسم برده‌اند واواین کتاب رابدان‌سبب نگاشت که معتقد بود جبائی در رد خود برمنجمین بنیکی از عهده برنیامده است (۲) . اشعری نیز ردی برمعتقدین باحکام نجوم‌داشت (اضافة‌الاحداث الی‌النجوم‌وتعلیق احکام‌السعادة‌بها)وشافعی هم با آنکه دراوایل حیات‌بتعلم علم نجوم‌اشتغال داشت بعد از آن کناره گرفت‌ومعتقد بحرمت آن بود (۳) . بعضی دیگر از ائمهٔ شافعی هم بتحریم نجوم علی‌الاطلاق رأی میداده اند مانند الشیخ کمال‌الدین ابن زملکانی وابن‌الصلاح (۴) . ابومعشرالبلخی منجم بزرگ نیزچنانکه روایت کرده‌اند درآغاز امر چون از اصحاب حدیث بود با منجمین وفلاسفه مخالفت وعنادمیورزیدو الکندی‌را آزار میدادومردم‌را بروی‌میشوراند (۵) وبعد که‌خودبعلوم‌ریاضی راغب‌شدازاین کاردست بازداشت‌واین‌دشمنی‌وتعصب‌رانظامی عروضی

---

۱ ـ معجم‌الادبا ج ٤ ص ۱۷۳ـ۱۷٤

۲ ـ راجع باین هردوکتاب رجوع شود برجال نجاشی چاپ بمبئی ص ۴۷.

۳ ـ رجوع شود بمعجم الادباء یاقوت چاپ مصر ج ۱۷ ص ۲۸۸. طبقات‌الشافعیة السبکی ج ۱ ص ۲۴۳ و۲۵۸ (چاپ مصر) .

٤ ـ ایضاً طبقات‌الشافعیة‌السبکی ج ۱ ص ۲۴۳ .

۵ ـ تاریخ‌الحکماء ص ۱۰۷ . عیون‌الانباء ج ۱ ص ۲۰۷ .

بوجهی دیگر بیان کرده است (۱) . لیث بن المظفر (لیث بن نصر بن سیار) از معاصران خلیل بن احمد وکاتب برامکه میگفت : « هیچیك از فنون علم را رها نکردم مگراین فن نجوم را واین نه از آنجهت است که ازآموختن آن عجزدارم بلکه ازآن بابست که می بینم علما (مراد علمای دین است) آنرا مکروه میدارند » (۲) وحتی متکلم بزرگی چون فخرالدین رازی معتقد است که معرفت‌عالم سماوات از راه‌اخبار بهترمیسراست تا ازطریق علم فلك (۳) وبهمین علل است که می‌بینیم بعضی از اهل حدیث گفته‌اند که مبادی اهل هیئت مردود است « وقواعد هم منقوضة ومقدماتهم ممنوعة» (٤) ونیز بهمین سبب است که ملاحظه می کنیم ابن‌الجوزی منجمین واصحاب فلك را درشمار کسانی آورده است که ابلیس آنانرا فریفته وازراه راست بیرون برده است(٥) .

نسبت بمنطق یونانی اهل مذاهب بیش ازهرعلم عناد میورزیدند واین اختصاص باهل سنت نداشت چنانکه ازمتکلمین اهل تشیع هم ابومحمد حسن بن موسی‌النوبختی کتابی در رد اهل منطق نگاشته بود(٦). اعتراف بطرق برهان ارسطوئی دلیل بزرگی برزندقه والحاد شمرده میشد وبهمین‌سبب است که گفته اند :«من تمنطق تزندق» و گویا بسبب همین مخالفت اذهان عمومی با منطق ونسبت کفر والحاد بمنطقیین بوده است که فارابی مجموعه‌یی‌از کلام رسول اکرم که درآنها اشاره بعلم منطق‌شده‌بود گردآورد(۷) وآیا نمیتوان باور داشت که‌این‌کلمات واحادیث از زمرهٔ احادیث مجعولی‌بود که‌علمای منطق وفلاسفه برای حفظ خود درقبال متعصبین جعل کرده وبحضرت رسول نسبت داده باشند ؟ بهرحال علم منطق مانند سایر علوم عقلی وسیلهٔ اشتهار بکفربود واخوان الصفا در رسائل خود باین تضییقات متکلمین و اهل مذهب اشاره کرده و گفته اند که آنان میگویند «ان‌علم‌الطب‌لامنفعة فیه وان‌علم‌الهندسة‌لاحقیقة لها وان‌علم‌المنطق والطبیعیات

۱ - چهارمقاله چاپ لیدن ص ٥٦

۲ - معجم‌الادبا ج ۱۷ ص ٤۸

۳ - گلدزیهر مقالهٔ مذکور

٤ - محمدبن یوسف‌الکرمانی متوفی بسال ۷۸٦ در « الکواکب الدراری فی‌شرح‌البخاری» نقل از مقالهٔ مذکور گلدزیهر

٥ - تلبیس ابلیس ص ٦۸-٦۹ و۷۷-۷۸

٦ - رجال نجاشی ص ٤۷ چاپ بمبئی

۷ - طبقات‌الاطباء ج ۲ ص ۱۳۹

کفر وزندقة‌وان اهلها ملحدون » (١) بنا براین علم طب هم از تعرض رجال مذهبی بر کنار نمانده بود و گویا بهمین سبب بود که جاحظ متکلم مشهور معتزله کتابی در رد علم طب داشت ومحمدبن زکریا ناگزیر در رد او کتابی بنام « الرد علی الجاحظ فی نقض الطب» نگاشت (٢) . صاحب بن عباد که برمذهب معتزله میرفت ودراین مذهب تعصب میورزید، بنا برتصریح معاصر او ابوحیان التوحیدی بعلوم عقلی با بغض‌وعناد مینگریست وازآن بهره‌یی نداشت : « ... والغالب علیه کلام المتکلمین المعتزلة ... وهوشدید التعصب علی اهل الحکمة والناظرین فی اجزائها کالهندسة والطب والتنجیم والموسیقی والمنطق والعدد ولیس له من الجزءِ الالهی خبر ولاله فیه عین ولااثر » (٣) ودرجانب مغرب نیز مخالفت با علوم اوایل و کتب علمی کم وبیش دائر بود چنانکه غیراز کتب طب وحساب ولغت وفقه همهٔ کتبی که درعهد خلیفهٔ اموی اندلس الحکم بن الناصر متوفی بسال ٣٣٦ هجری درعلوم مختلف عقلی گرد آمده بود بفرمان منصوربن ابی‌عامر در محضر خواص علما سوخت ودرچاهها مدفون گشت زیرا غیر ازعلوم دینی سایر معارف نزدعوام اندلس مذموم وهر که بعلوم فلسفی وحکمی اشتغال داشت متهم بالحاد و کفر بود (٤). مخالفت وعناد این مرد مقصور بر کتب علمی نبود بلکه چنانکه صاعد اندلسی درشرح حال یکی از علمای اندلس باسم ابو عثمان سعیدبن فتحون صاحب کتاب شجرة الحکمة آورده است منصوربن ابی‌عامر اورا بزندان افگند وبعد از آزاد کردن از زندان هم وی را از اندلس بیرون کردند واو درجزیرهٔ صقلیه (سیسیل) در گذشت. درقبال این سختگیریها ابن حزم (ابومحمد علی بن احمد بن سعیدبن حزم) از متکلمین فرقهٔ ظاهریه ومورخ وشاعر بزرگ اندلس (٣٨٤-٤٥٦ هجری) راجع بفلسفه ومنطق نظرهای مساعدی اظهار میدارد ومخصوصاً معتقد است که فایدت علم منطق دراحکام شرعی آشکار میشود لیکن اونیزمعجم ازتعرض اهل مذهب بر کنارنماند (٥).

١ ــ رسائل اخوان الصفا ج ٤ ص ٩٥

٢ ــ الفهرست ص ٤١٨

٣ ــ معجم الادبا ج ٦ ص ١٧٤-١٧٥

٤ ـ طبقات الامم چاپ بیروت ص ٦٦

٥ ـ رجوع کنید بترجمهٔ مقالهٔ سابق الذکر گلدزیهر (Goldziher) بعنوان Stellung der alteslamischen Orthodoxie zu den antiken Wissenschaften Berlin, 1916 درمجموعهٔ التراث الیونانی وبه Encyclopédie de l'Islâm ذیل عنوان ابن‌حزم.

این موافقت با منطق تنها ازطرف ابن‌حزم درتمدن اسلامی صورت نگرفت بلکه باوجود مخالفت عدهٔ بزرگی از رجال دین گروهی هم با این علم وصاحبان آن ازدر موافقت درمیآمدند منتهی این موافقت بامنطق برای استفاده‌ازآن دراثبات نظرهای‌دینی بود . ازمیان رجال دینی بزرگترین کسی که منطق را مورد حمایت خود قراردادغزالی است . وی میگوید رجال دین ازعلومی مانند حساب ومنطق نفرت طبیعی دارند واین نفرت تنها ازآن باب است که این دوعلم ازعلوم فلاسفهٔ ملحد میباشد والا ادنی تعرضی ازاین دوعلم نسبت بدین بنفی یا باثبات مشهود نیست . تنها اسم فلسفه‌است که‌هرعلمی را که بدان منسوب باشد مورد نفرت آنان قرار میدهد ومثل آنان دراین‌مورد چنانست که کسی دختری زیبا را خواستگاری کند و چون بداند که اسم اواسم‌بعض هندوان یا سیاهان‌زشت روی است، طبع وی ازجهت قبح اسم ملول ومتنفر گردد . بهمین سبب است که مرد دین با این دوعلم هم همچنان عناد میورزد که با علوم اوائل، واین‌عناد باعث میشود که ازآنچه بدوعلم حساب ومنطق درعلوم خاص خود (یعنی علوم دینی) حاجت دارند بی‌بهره مانند(۱) .

غزالی معتقد است که آنچه از علوم ریاضی که ذاتاً مفید است نفیاً واثباتاً باموردینی ارتباطی ندارد بلکه‌درآنها مسائل برهانی واستدلالی‌هست که انکارآن‌میسر نمیباشد. اما درعین حال دوآفت ازآن منبعث میگردد وآن چنانست که هر کس درآن نظر کند از نکات دقیق وبراهین ودلایل آن بعجب میافتد وبسبب این اعجاب نظر خوب بفلاسفه پیدا میکند ومی‌پندارد که همهٔ علوم آنان در وضوح واستواری برهان مثل این علم ریاضی است . آنگاه از کفر وتعطیل وسستی ایشان درامور شرع با خبر میشود وازراه تقلید طریق کفر میسپارد وبا خود میگوید اگردین حق بود با همهٔ تدقیق این قوم که درعلم ریاضی دارند ، ازنظر ایشان پنهان نمیماند، وبیهوده است که بدو گفته‌شود: فلسفه ودین دو میدان مختلف از معرفتند و ممکن است کسی در یکی از این دو حاذق وآگاه ولی از دیگری بی‌بهره وبی اطلاع باشد واین از آنرویست که طریق استدلال

---

۱ – معیارالعلم چاپ قاهره سال ۱۳۲۹ ص ۱۱۷ والمنقذ من‌الضلال چاپ قاهره سال ۱۳۰۹ ص ۲۹

در ریاضیات غیر از الهیات ودرنخستین طریقهٔ برهانی ودرثانوی طریقهٔ تخمینی است واین حقیقت را کسی که کلام قدما را در ریاضیات والهیات آزمود ودر آن غور کرد بنیکی درمی یابد . اگر این سخنان بکسی که برعمیاء بفلاسفه اعتماد کرد، گفته شود، نه تنها مقبول او نخواهد گشت بلکه غلبهٔ هوی وشهوت بطالت اورا بر آن خواهد داشت که حسن ظن خود را درهمهٔ علوم نسبت بآن قوم بیفزاید واین آفت بزرگی است که بسبب آن واجب است هر که را دراین علوم مطالعه وتحقیق میکند ازاین کار باز دارند زیرا این علوم اگرچه تعلقی با مرد دین ندارد لیکن چون از مبادی علوم فلاسفه است بدی وشؤم آنان در وی میگیرد ، و کمیاب است کسی که درعلم ریاضی مطالعه و تعمق کند وازدین منصرف نگردد ولگام تقوی را ازسر برنیاورد [۱] .

غزالی در کتاب دیگری [۲] ریاضیات را یکباره ازدائرهٔ علومی که برای مسلمانان اشتغال بدان مجاز است بانهایت شدت وسختی بیرون میافگند .

دراین کتاب یعنی فاتحة العلوم غزالی بابی را بشروط مناظره ومضار آن اختصاص داده وضمن زیانهایی که ازقبیل کبر و کینه وغیبت وخودستایی وپی جویی اسرار دیگران و نفاق وریا برای مناظره میشمارد، میگوید اگر کسی گوید که ازفواید این فن تشحیذ ذهن است باید گفت که اگرچیزی سودی تنها وزیانهایی بسیاردارد جایز نیست برای این یك منفعت خودرا بزیانهای بزرگ دچار کرد، چنانکه شراب لاشك درتعدیل مزاج وتقویت طبع ودماغ وقمار در تفریح خاطر مؤثر است، وبا اینحال هردو حرامند وحتی مداومت دربازی شطرنج باآنکه ذهن را نیرومند میسازد ممنوع ومحظور است وهمچنین است نظر درعلم اقلیدس والمجسطی ودقائق حساب وهندسه وریاضت درآنها که خاطر را تشحیذ ونفس را نیرومند میکند وبا اینحال ما آنرا بسبب یك آفت که درپی دارد منع میکنیم، زیرا از مقدمات علوم اوائل است که مذاهب فاسدی درپی دارد واگرچه درخود علم هندسه وحساب مذهب فاسدی که متعلق بدین باشد وجود ندارد، لیکن میترسیم که بدان منتهی گردند .

---

۱ ـ المنقذ من الضلال ص ۹

۲ ـ فاتحة العلوم چاپ مصر سال ۱۳۲۲ ص ۵۶

درباب طبیعیات هم غزالی همین نظر را دارد و گوید (۱) : « اما درطبیعیات حق آلوده بباطل وصواب مشتبه باخطاست» .غزالی نسبت بمنطق برخلاف بسیاری‌ازعلمای اهل سنت مخالفتی نداشت منتهی‌اولاً آنرا معمولاً باسمهایی غیر ازاسم‌منطق که‌منظور علمای دین بود مینامید ومثلا « معیارالعلم » و « محك‌النظر » میگفت واز این گذشته موضوع بحث او دراین کتب مسائل فقهی ودینی برروش منطقیین بوده است . با اینحال درالمنقذ من‌الضلال بازهم بدبینی ذاتی غزالی مانند همهٔ همقدمان اوبعلم منطق آشکار شده است (۲) . غزالی دراین کتاب میگوید که منطق مانند ریاضیات ذاتاً خطری‌برای دین ندارد وهیچ رابطه‌یی بین قواعد حد واشکال قیاس‌با مسائل دینی نیست تا کسی‌آنرا انکار کند وممنوع سازد وحتی باید گفت که نتیجهٔ این انکار آن خواهد بود که اهل منطق درعقل کسی که چنین حکمی ازوی صادر میشود تردید کنند . ازطرف‌دیگراهل منطق نیز مرتکب ظلم وبیدادی میشوند وآن عبارتست از اینکه ایشان برای برهان شروطی که تصورمیرود لامحاله بیقین منجر گردد ، جمع میکنند لکن هنگام رسیدن بمقاصد دینی باین‌شروط وفانمی‌نمایند وحداعلای‌تساهل را بکار میبرند وبسا که‌دوستدار منطق دراین علم نظر کند وپندارد کفریاتی که ازاهل منطق نقل میکنند بهمین‌براهین یقینی تأیید واثبات شده است، پس اونیز پیش ازآنکه بمعرفت حقیقت وادراك حقیقت علوم الهی آنان برسد بکفر وضلال دچارمیگردد .

با مطالعهٔ این مقدمات نظرغزالی نسبت بحکمت خاص بنیکی معلوم میگردد . وی در کتاب المنقذ من‌الضلال ودرتهافت الفلاسفة نظر خودرا نسبت بفلسفه آشکار کرده و گفته است که بیشتر مسائل فلسفه تخیلات واهی وسست است ودرالهیات همهٔ افکار فلاسفهٔ الهی مانند سقراط وافلاطون وهمچنین ارسطو وفارابی وابن سینا بی بنیاد واشتباه است . عمدهٔ اشتباهات این فلاسفه‌را غزالی در بیست مساله دانسته (۳) وسه مسألهٔ : انکار معاد جسمانی ـ علم واجب بکلیات وعدم علم اوبجزئیات ـ قدم عالم ، را

---

۱ ــ مقاصدالفلاسفة ، قاهره ۱۳۳۱ ص ۳

۲ ــ المنقذمن‌الضلال ص ۱۰-۱۱

۳ - این بیست مسأله را آقای جلال‌الدین همائی‌درکتاب غزالی نامه خود شماره‌کرده است. رجوع شود به ص ۳۴۷-۳۴۸ ازآن کتاب .

دلیل کفر والحاد فلاسفه شمرده است .

البته تکفیر وتخطئهٔ اصحاب علوم اوائل بعد از غزالی هم در قرن ششم حتی در بلاد مغرب (۱) همچنان ادامه داشت لیکن ذکر همین شواهد برای خواننده کافیست تا بداند چگونه ازاوایل قرن پنجم ببعد باغلبهٔ رجال دین وپیشرفت اهل سنت‌وحدیث وشکست معتزله وقوت سیاست دینی وغلبهٔ ترکان ونظایر این‌عوامل، نزاع ومبارزه‌یی که ازآغاز توجه دسته‌یی ازمسلمانان بعلوم اوایل میان‌آنان ومعتقدین باکتفاوتمسك بآیات واحکام واخبار در گرفته بود، بشکست دستهٔ نخستین منتهی شد .

باوضعی که برای اصحاب علوم اوائل ، بنا برآنچه دیده‌ایم ، پیش‌آمد ناگزیر عدم تظاهر بآن دانشها ؛ وسعی درمخفی ساختن مقاصد علمی محض ؛ وتخصیص کتب علمی بدستهٔ خاص با ایجاد صعوبتی در کیفیت تفهیم معانی چنانکه فهم آن از حوصلهٔ عموم خارج باشد ؛ وحتی تشکیل دسته‌های مخفی ازمعتقدین بعقاید حکمی ویا فرقی که عقاید دینی خودرا با اصول فلسفی‌هم‌آهنگ ساخته بودند، میان بسیاری‌ازاهل‌دانش معمول گردید . تشکیل دسته های مخفی از دانشمندان برای آن بود که اولا از گزند متعصبین مذهبی بر کنار باشند وثانیاً بی‌ذکر اسم مؤلف بتوانند رسالات ومقالاتی برای ارشاد عامه ورهانیدن آنان ازآسیب تعبد وتقلید تألیف ومنتشر کنند. ازمیان این فرق مهمتر ازهمه فرقهٔ اخوان الصفا وخلان‌الوفا بود که دراواسط قرن چهارم در شهر بصره که ازمراکزمهم‌علمی وادبی‌بوده تشکیل‌شده‌وما بعدازین راجع بعقاید وآثارآنان‌سخن خواهیم گفت .

۵ - مراکز مهم علوم عقلی

ازآنچه پیش‌ازاین‌دیده‌ایم معلوم میشود، نخستین حوزهٔ علمی که دردورهٔ اسلامی وبتشویق مسلمین تشکیل شد انطاکیه وبعد از آن بغداد است . راجع بکیفیت انتقال تعلیم ببغداد علاوه برآنچه درذیل عنوان « انتقال علوم ازاسکندریه ببلاد خاورنزدیك»

---

۱ - از سخت‌ترین اعمالی‌که در حدود بلاد مغرب نسبت باصحاب علوم عقلی شد، اقدام منصوربن ابی‌عامر بنفی ابن‌رشد وعده‌یی از اهل حکمت وعلوم اوائل بود، از قرطبه در دههٔ آخر قرن ششم . (طبقات‌ـ الاطبا ج ۲ ص۷۶)

ذکر کرده‌ایم، نقل این سخنان را از ابن ابی‌اصیبعه لازم میدانیم. وی بنقل از کلام فارابی گفته است که: «بعد از ظهور اسلام تعلیم از اسکندریه بانطاکیه منتقل شد وچندی درآنجا ادامه یافت تا آنکه از همهٔ معلمین آنجا یك معلم باقی ماند که ازو دوتن تعلیم یافتند واز آندو یکی ازاهل حران بود ودیگری ازمردم مرو. آنکه از مروبوداز وی‌دوتن‌تعلیم‌یافتند که نخستین ابراهیم المروزی ودومین یوحنابن حیلان(۱) بود. از مرد حرانی هم اسرائیل الاسقف (۲) وقویری تعلیم یافتند وببغداد رفتند. ابراهیم بامور دینی پرداخت لیکن قویری درکار تعلیم ایستاد. اما یوحنابن حیلان نیز بکار دین اشتغال جست. ابراهیم‌المروزی ببغداد روی نهاد ودرآنجا بماند و نزد مروزی متی‌بن یونان (یونس) تلمذ کرد ...» (۳) البته مراد ازانتقال تعلیم دراینجا غیر ازامر ترجمهٔ کتب، ومقصود از آن خالی گذاشتن معلمین حرانی وسریانی است مراکز تعلیم خود را وروی نهادن ببغداد، وگرنه وجود دانشمندانی که غالباً ازمراکز تعلیمی گندشاپور یا خاورنزدیك مستفیدمیشده‌وسپس برای‌امرترجمه یا منادمت خلیفگان‌ووزیران وامیران ببغداد میرفته اند مورد تردید نیست. انتقال مرکز تعلیم از گندشاپور ببغداد زودتر از انطاکیه ببغداد صورت گرفت وآن چنانکه دیده‌ایم از عهد منصور است زیرا از دووهٔ این خلیفه رؤسای بیمارستان گندشاپور روی ببغداد نهادند واندکی بعد خاصه درعهد هارون ازمیان آنان بعضی چون جبرائیل‌بن بختیشوع ویوحنابن‌ماسویه چنانکه قبلا گفتیم متعهد تدریس شده ومجالس درس مشهوری داشته‌اند منتهی تعلیم‌علوم‌یونانی ازمنطق وریاضیات وطبیعیات والهیات تاپیش‌از اواخر قرن سوم‌بیشتراختصاص بمدارس سریانی وحرانی داشت وبغداد از این بابت نیازمند آن مراکز تعلیمی‌بود. چهار معلم که دراواخر قرن سوم از حران ببغداد رحلت کردند مراکز تدریس علوم عقلی را درآنجا دائر ساختند. این مراکز تدریس واین مدارس بکلی با آنچه در حوزه‌های

---

۱ ــ استاد ابونصر فارابی است وابونصر همه‌کتب منطقی ارسطو حتی انالوطیقای ثانی راکه قرائت آن میان عیسویان ممنوع بود نزد اوخواند.

۲ ــ ظاهراً از اسقفان وساکن حران بود. از شاگردان وآثار او اطلاعی دردست نیست.

۳ ــ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۳۵.

سریانی وجود داشت متفاوت بود، بدین معنی کـه براثر مخالفتی کـه همواره ازجانب علمای اهل‌سنت وحدیث نسبت بعلوم‌عقلی وجود داشت، هیچگاه تأسیس مدارس‌عمومی برای تعلیم این دانشها دربغداد میسر نبود و هرچه مخالفت علمای دینی شدیدترمیشد، حتی تشکیل مجالس خصوصی تدریس هم دشوار تـر میگشت اما برروی هم مدارس خصوصی برای‌تعلیم‌فلسفه‌وعلوم همواره دربلاد اسلامی وسیلهٔ ترویج آنها بود وعلی‌الرسم هریك ازاستادان بزرگ فلسفه‌وعلوم عقلی شاگردان را درمجالس درس‌خصوصی تربیت میکردند(۱) مگرپزشکان که مرکزتعلیم رسمی‌یعنی بیمارستان را دراختیارخود داشتند وماهنگام تحقیق درطب اسلامی ازاین بیمارستانها و کیفیت تعلیم درآنها بحث خواهیم کرد . بنابراین عنوان ریاست وتعلیم دربغداد غُیرازآنست که درمدارس سریانی ویا در مدارس ایرانی وجود داشت .

درعین حال نباید مراکزی را مانند بیت‌الحکمة که‌قبلا راجع‌بآن‌بحث کرده‌ایم، و«دارالعلم» ابونصرشاپوربن اردشیر وزیر صمصام الدوله وبهاءِ الدولهٔ دیلمی وامثال آنها را فراموش کرد .دارالعلم‌اخیر درسال ۳۸۳ تأسیس شد و کتابخانهٔ عظیمی داشت که در سال ٤٤٧هنگام غلبهٔ طغرل سلجوقی بربغداد دچارنهب وحرق شد (۲) .

با توجه بکوششهایی که درقرنهای دوم وسوم وچهارم دربغداد برای نقل وتدوین علوم اوائل صورت گرفت،و بااجتماع دانشمندان بزرگ از صنوف وامم مختلف ، شهر

---

۱ ــ بی مناسبت نیست کـه شرحی از مجلس درس متی بن یونس را در اینجا از قول ابن خلکان (و فیات الاعیان ج ۲ ص ۱۹۱) نقل‌کنیم:«چون ابونصرفارابی ببغداد وارد شدابو بشر متی‌بن یونس‌حکیم مشهور درآن بود و مردم نزد او فن منطق میآموختند و او این هنگام در آن فن آوازه‌یی بلند و شهرتی بسیار داشت وهر روز صدها تن از مشتغلین منطق درحلقهٔ وی گرد می‌آمدند واوکتاب ارسطاطالیس را درمنطق میخواند وشرح آنرا بر شاگردانش املا میکرد و از او در شرح ارسطو هفتاد دفتر نوشته شده بـود وکسی در این وقت درفن او بوی نمیرسید و او را در تألیف خود عبارات نیك و اشارات لطیف بود و در تصانیف خویش بسط وتذییل بکار میبرد تا آنجا که یکی از علماء این فن گفته است که ابونصر فارابی طریق تفهیم معانی کثیر را بـا الفاظ ساده جز از ابوبشرمتی فرا نگرفت . »

۲ ــ رجوع شود به کامل ابن الاثیر حوادث سال ۳۸۳ .

مذکور بزرگترین حوزهٔ علمی مسلمین شد وهیچیك از حوزه های علمی اسلامی از حیث کثرت دانشمندان وتنوع آثار منقول و تألیفات علمی بدان نمیرسید وتا هنگامی که تربیت یافتگان این حوزه درسایر بلاد اسلامی بنشرعلوم اوائل مبادرت نکردند، مرکز واحد علوم معقول شمرده میشد. سایر حوزه های علمی مسلمین بعد از بغداد ایجاد شده ومبدأ نقل علوم اوائل درآنها، بغداد بود. ازجملهٔ این‌حوزه‌ها یکی بخارا مقرپادشاهان سامانی بود که کتابخانهٔ عظیم آن واقع درقصر سامانیان شهرتی داشت و بنابر شرح ابوعلی بن سینا در ذکراحوال خود در این کتابخانهٔ عظیم نسخ متعددی از کتب اوائل وجود داشت واین کتب را فهرستی‌خاص بود. ابوعلی خود ازآن کتابها فوائد بسیار بر گرفت (۱). ثعالبی‌هم درباب بخارا ووصف‌آن‌ازجهت اجتماع‌دانشمندان ورواج علم درآن بیانی مشبع دارد. (۲)

اصفهان وری براثرتوجه امرای آل‌بویه و وزرای ایشان از مراکز معروف علم و ادب شده بود. درشهر ری هنگام تسلط محمود غزنوی کتابخانه‌یی عظیم شامل کتب مختلف علم و ادب موجود بود که ازآن میان کتب فلسفه ومؤلفات معتزله و کتب‌نجوم بفرمان محمودسوخت وازسایر کتب صدبارازآنشهرحمل‌شد (۳). بلاد دیگری‌ازقبیل نیشابورو گرگان‌و گرگانج‌وشیرازنیزهریك‌براثرتشویق‌امرا وبسبب تجمع‌دانشمندان بزرگ قرن سوم وچهارم‌درآنها، مراکزنشر علوم اوائل گردیده بود.

درمغرب ممالك اسلامی هم براثر توجه‌آل حمدان و طولونیون وخلفای فاطمی وبعضی‌ازخلفای اموی‌اندلس حوزه‌های علمی‌بزرگ‌مانند موصل وحلب ودمشق وفسطاط وقاهره وقرطبه پدید آمد. کتابخانهٔ بزرگ قاهره در قصرخلفای فاطمی مزین ببسیاری از کتب اوائل بود وازآن جمله مقریزی ۱۸۰۰۰ کتاب‌ازعلوم قدیم را درآن کتابخانهٔ عظیم نام برده‌است. خلیفه‌الحاکم درسال ۳۹۵ هجری‌بتقلید ازمراکزعلمی‌بغدادمحلی بنام «دارالحکمة» ترتیب داد و کتابخانه‌یی‌بنام دارالعلم‌برآن افزود (۴). بهمین جهات

---

۱ – عیون الانباء ج ۲ص ٤ ۲ – یتیمة الدهرچاپ قاهره سال ۱۳۵۲ ج ٤ ص ۹۵

۳ – تاریخ الخلفاء سیوطی وکامل ابن اثیرحوادث سال ۴۲۰

٤ – خطط المقریزی ج۱ ص ٤۵۸ وج ۲ ص ۳٤۲

اطبا وفلاسفه و دانشمندان بزرگی در مصر ظهور کردند که غالب آنان از عیسویان و یهودیان بوده‌اند . درقرطبه توجه بعلوم عقلی چندگاهی خاصه درعهد فرمانروایی الحکم المستنصر (٣٥٠-٣٦٦) دوام داشت و کتابخانه‌یی که وی ترتیب داد از حیث کثرت ونفاست نسخ مشهور بود وحتی گویند شامل ٤٠٠٠٠٠ مجلد کتاب وقسمتی از آنها در علوم عقلیه بوده است .

☆☆☆

اینك که بحث ما دربرخی از مقدمات و مطالب کلی درباب احوال علوم وعلما درتمدن اسلامی بپایان رسیده است ، میتوانیم بتحقیق درهریك ازعلوم عقلی که بعداز مزج واختلاط وتدوین ، صورت جدید خود رابدست آورد، مبادرت کنیم ؛ وبرای آنکه بحث درآنها آسانتر و روشنتر صورت پذیرد ، هریك را فصلی خاص ترتیب دهیم .

فصل چهارم

فلسفه

در این فصل مراد مطالعهٔ مختصریست در تاریخ علوم منطق والهی و کلیات فلسفه و اخلاق و ذکر دانشمندان بزرگی که تا اواسط قرن پنجم در این علوم شهرت یافته و آثاری پدید آورده‌اند. بحث در اجزاء حکمت را طبعاً در فصول دیگری که باجزاء علوم طبیعی و ریاضی اختصاص خواهد یافت موکول می کنیم.

مسلمین همچنانکه بحث در مبداء وجود وتحقیق در احوال اعیان موجودات را با توجه بآثار عقلای یونانی شروع کردند، نام این علم واین مبحث یعنی «فلسفه» را هم از یونانیان گرفتند (۱) لیکن درعین حال آنرا بنام «حکمت» هم خوانده‌اند، با این تفاوت که حکمت معنی عام تری از فلسفه دارد و مفهوم «علم» را بنحو اعم نیز شامل است.

فیلسوف در تمدن اسلامی کسی را میگفتند که باحکمت یونانی خاصه منطقیات وطبیعیات والهیات وخلقیات سروکار ومخصوصاً با روش ارسطو و آثار او آشنایی داشته باشد. با این حال نباید فراموش کرد که در تمدن اسلامی روشهای دیگری از فلاسفهٔ قدیم یونان مانند اصول عقاید فیثاغورس وافلاطون یا عقاید فیثاغوری وافلاطونی جدید که از طریق اسکندریه بحوزه‌های علمی خاور نزدیك و بعد از آن بحوزه‌های علمی اسلامی سرایت کرد، نیز معمول بوده است. بعضی ازمحققان حکما علاوه براین روشها گاه بجریانات دیگر فلسفی یعنی عقایدی که ازمانویان وهندوان بممالك اسلامی نفوذ کرده بود، نیز توجه میکردند.

برخی از حکما نیز چند طریقه را بهم میآمیخته و از هریك بنحوی استفاده میبرده‌اند. مثلا اخوان الصفا هرجا که لازم دیده‌اند عقاید ارسطو وافلاطون وفیثاغورس ومبانی دین اسلام و بعض معتقدات دیگر را دررسائل خود مورد استفاده قرارداده‌اند، و رازی درعقاید خود ازفیثاغوریون وازسقراط و دیگر فلاسفهٔ مقدم برارسطو و از اصول عقاید

۱ - از اصل یونانی Philosophos

مانویه متأثر بوده است .

استفاده از اصول عقایـد ارسطو و افلاطون و افلاطونیان جدید و آمیختن این روشها بایکدیگر، وبا مبانی دینی، وپدیدآوردن فلسفه‌یی خاص از آن میان ، بین حکمای اولی اسلامی همچنان معمول بود که بین حکمای عیسوی آسیای صغیروحوزه‌های علمی خاور نزدیك . مثلا با آنکه مشائین در پیروی از عقاید ارسطو و اثبات اقوال او اصرار میورزیدند، تحت‌تأثیر شدیدروش افلاطونی جدید بودند. وحتی بعضی از کتب منسوب بارسطو را که از آثار نو افلاطونیان وحاوی نظرهایی مخالف عقاید ارسطو بود ، بعنوان کتب ارسطو مورد شرح‌وتفسیر قرارمیدادند ، مانند اثولوجیایا «الربوبیة»(۱) منسوب بارسطو که‌اصلاازفصول چهارم وپنجم وششم کتاب تاسوعات فلوطینس اخذ شده بود،ونیز کتاب دیگری بنام «العلة» (۲) منسوب بارسطو که با اضافات وتصرفاتی از کتاب «الثالوجیا یا«الربوبیة» (۳)تألیف دیدوخس برقلاس افلاطونی مأخوذبوده‌است. بنا براین درفلسفهٔ‌مشائی ازطرفی از راه‌تفاسیر وشروح پیشوایان مکتب مذکور بر آثار ارسطو، وازطرفی دیگر ازراه انتساب برخی از کتب فلاسفهٔ افلاطونی باستادمذکور، عقاید افلاطونیون جدیدبا اصل‌معروف «اشراق»ونظریهٔ‌هیرقلیطس(٤)وبرمانیدس(٥) که معتقد بودندحقیقت‌وجود ازیك منبع ازلی نور وهستی دائماً ساطع میشود ، وبدین طریق به وحدت مطلق‌درعالم (وحدت وجود) قائل‌بودند ، راه یافت . نظریهٔ دیگری که‌نیزدراسکندریه از کتب‌دینی عهد عتیق وعهد جدید برخاسته و در فلاسفهٔ نو افلاطونی نفوذ کرده بود ، بوسیلهٔ کتب همین فلاسفه درفلسفهٔ اسلامی راه جست ، وآن تصوریك نفس‌کلی بعنوان جوهر مجرد ونفسانی عالم وفارغ از ترکیب است که علت ازلی وابدی نظام ماده گردید .

ارسطوتنها از آن لحاظ که دارای آثارمتعددی بود،و کتب اومورد تفسیرمفسرین قرار گرفت ، اهمیت ندارد بلکه وی راهنمای نهضت خاص فکری است که با آثار خود وآثاری کـه بدونسبت داده شده‌بود، مسائل مختلفی را مطرح کرد و در ترجمه‌ها

۱– Theologia ۲– De Causis ۳– Les Eléments de Théologie

(الثالوجیا وهی‌الربوبیة . ابن‌الندیم ص ۳۵۳ درترجمهٔ احوال دیدوخس برقلس)

٤– Héraclite ٥– Parménide

وتفسیرهای اواین مسائل بنحو عجیبی توسعه و تکامل یافت . منتهی باید درنظر داشت که این توسعه وتکامل از راه انتقاد درمباحث آن استاد بوجود نیامد بلکه از دو طریق یعنی از راه تعلیم وتوضیح و از طریق داخل کردن عقاید جدید در مباحث اصلی استاد حاصل شد، واین دوعمل هم بدست مفسران و شارحان یونانی صورت گرفت وهم بوسیلهٔ متفاسفین اسلامی . جز درموارد اتفاقی این شارحین ومفسرین دنبال حقیقت اصلی عقاید ارسطو نمیرفتند بلکه دنبال خود حقیت می گشتند ، منتهی دراین راه از روش تحقیق آن فیلسوف بزرگ یا روشهای منسوب بدو تجاوز نمینمودند و هرچه بیشتر در آراءِ فلاسفه ومتکلمین اسلامی دقیق شویم حقیقت این مدعا بیشتر برما ثابت میگردد .

فلسفه در اسلام عبارتست ازعدهٔ کثیری تفاسیر وتوضیحات درمورد ماوراءِ الطبیعة وفروع آن که بیشترمبتنی‌است برروش‌کار شارحان ارسطو دراسکندریه‌وبلادخاورنزدیک وبهمین سبب بسیاری ازبحث های آنان عیناً در میان فلاسفهٔ حوزهٔ اسلامی امتداد یافت مثلا اثبات وحدت محض خالق درعین تصورصفات دنبالهٔ مباحثی است که نوافلاطونیانی ازقبیل ایا مبلیخس وابرقلس پیش گرفته بودند ودنبالهٔ این مباحث بتمدن اسلامی نیز کشیده شد، بعین مانند عقیدهٔ دیونیسیوس (۱) درباب عدم علم خالق بجزئیات که مدتها درمیان معتزله وفلاسفهٔ اسلامی ادامه یافته ومایهٔ تکفیر آنان شده بود .

نظایراین افکار که بوسیلهٔ تعلیم از معلمین مسیحی و یا کتب آنان بمسلمین نقل شده‌باشد ، بسیاراست . واصولا نفوذ افکارمعلمین مسیحی دربعضی از فلاسفه‌مستقیم وبدون واسطه میباشد وهرچه ترجمه درمیان مسلمین بیشتر وشایعترشد نفوذ این افکارحتی در معتزله هم بیشتر گردید، وهمچنین‌است درجریان دیگر فلسفی که بفلاسفهٔ مشاء‌منتهی شد ونزد مشائین‌نظریهٔ نوافلاطونی «اشراق» بهمان‌نحو که در کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو ملاحظه می کنیم قوت گرفت وبمرحلهٔ اثبات رسید .

در کتاب اثولوجیا سخن از خالقی مافوق جواهر است که از او بطریق اشراق عقل فعال صادر میشود وصورکلی اشیاءِ درهمین عقل فعال وجود دارد . قوه‌یی که مایهٔ تتابع مبادی وجود گردید عشق است و بوسیلهٔ آنست که خالق توانست از تنهایی

۱– Dionysios Areopagites (Denys l'Aréopagite) قرن پنجم وششم میلادی .

محض برهد ودر کسوت عقل فعال وسایر مبادی که بعداز آن واقعست ظهور کند . نفس کلی‌هم‌موجودات‌را بهمین ترتیب بنا برصوری کلی کـه در خود دارد بوجود میآورد واین خود ادامه وتتابعی از اشراق «واحد» است. بنسبت فاصله بامر کزی که عقل‌اول‌از آنجا نور افشانی‌میکند، میان موجوداتی که بتناسب استعداد خود از آن‌منبع نوروجود بهره میبرند‌اختلاف‌درمراتب‌وجودی‌حاصل‌میشود ولی‌هر ناقص همواره میکوشد بکامل‌پیوندد.

در کتاب العلة منسوب بارسطو مأخوذ از الثالوجیاتألیف‌ابرقلس، هم این‌موضوع مورد بحث قرار گرفته است وبنا بر آن علت اولی یعنی «خیر» سبب اصلی وجود ومقدم بر آنست و بعد ازو بترتیب مراتب «وجود» و «عقل»و «نفس» و «طبیعت» قرار دارند . تمام امور کلی و فانی بوجود لایزالی کـه تنها وجود قائم بذات است منسوب و منتهی میشوندواین‌درست‌عین‌بیان فارابی‌وابن‌سیناست که گویندوجود تمام‌ممکنات‌معلول‌است بعلت وجود واجب .

با مطالعه دراین‌دو کتاب که نمونه‌هایی‌از بحثهای آنهارادیده‌ایم، میتوان بقسمتی ازمبانی فلسفهٔ مسلمین پی برد بااین تفاوت که نفوذ این عقیده درمشائین بمراتب بیشتر ازمتکلمین‌است .

بااطلاع‌ازین‌مقدمات نفوذ فلاسفه ومتکلمین‌عیسوی درفلاسفه ومتکلمین‌اسلامی‌هم بخوبی‌معلوم‌وعلی‌الخصوص‌تأثیرعقاید کسانی‌مانند فلوطینس وابرقلس ویوحنا‌الدمشقی‌و یحیی(یوحنا) النحوی بعنوان عقایدخاص‌ارسطو آشکارمیگردد، که‌بعدها باروش‌افلاطون مقایسه گردیده ویا گاه بر آن برتری داده شده است .

علاوه براین‌مشاهیر فلاسفهٔ‌عیسوی،عدهٔ‌دیگری‌ازفلاسفه‌ازمذاهب مختلف‌مسیحی، خاصه از یعقوبیان ونسطوریان، بر اثر نزدیکی فراوان با مسلمین،واینکه غالباً در دورهٔ نهضت علمی‌مسلمین‌با آنان معاصر وهمقدم بوده‌اند،تأثیرات‌شگرف درتکوین‌فلسفهٔ‌مسلمین کرده وبسی ازمعلمین مسیحی استاد فلاسفه ومتکلمین اسلامی بوده‌اندوتحقیقات آنان‌در تشکیل‌عقایدشا گردانشان‌تأثیرفراوان‌داشته‌وبهر‌حال‌این نکته‌مسلم‌است که‌افکار‌مسیحیان مشرق درمیان‌حکمای اسلامی ومعتزله وبعضی‌دیگرازفرق ادامه یافته ودرپاره‌یی موارد با اصول دینی‌اسلام نزدیك شده است.

مسیحیان که هنگام بحث در موضوع تثلیث میبایست در فلسفهٔ یونانی مطالعه و تحقیق کنند، علاوه بر ایساغوجی فرفوریوس بآثار ارسطو خاصه منطقیات و بعضی از قسمتهای ماوراء الطبیعهٔ او که برای تحقیقات آنان مفید بود، توجه بسیار داشتند و بدین جهت و همچنین بر اثر اهمیت کلیساهای سوریه و فلسطین که بدعت‌های گوناگون در آنها ظهور کرده بود، کتبی که وافی بمنظورهای ایشان بود بسریانی ترجمه شد. با آمدن اسلام البته تغییری در دین حاصل شد ولی بحث های فلسفی وعقلی واصولی همچنان و بهمان نحو ادامه یافت. مثلا قدم کلمة‌الله (۱) در اینجا بقدم کلام الله (قرآن) تبدیل صورت داد و تحقیق در موضوع جبر و اختیار بهمان شدت و بهمان صورت باقی ماند و همچنین است بحث در باب صفات و اسماء الهی که مدتها در اسلام باقی ماند و علاوه بر این موضوعات کلامی مسائلی دیگر مخصوصاً اصول اخلاقی ارسطو هم نزد عیسویان شهرت و مقبولیتی یافته بود. برای ورود این مباحث نیز در اسلام مانعی وجود نداشت و عین این حالت برای طبیعیات ارسطو و کتب بطلیموس و جالینوس وجود داشت و بهمین جهت مسلمین بسرعت شروع بنقل این کتب بعربی کردند و درغالب اینها ترجمه از منقولات سریانی زودتر از استفاده از اصل یونانی آنها صورت گرفت و بهمان نحو که دیده‌ایم کتاب المدخل فرفوریوس (ایساغوجی) وقاطیغوریاس وانالوطیقای اول و دوم و ماوراء الطبیعه والسماء والعالم (۲) و کتاب الحیوان و بعضی از تفاسیر مانند تفسیر اسکندر افرودیسی برماوراء ـ الطبیعه و کتاب الحیوان و کتب دیگری که قبلا ذکر کرده‌ایم، بزبان عربی درآمد. کتاب النوامیس وطیماوس وچند کتاب معدود دیگر از افلاطون هم براین کتب افزوده شد ولی کتاب السیاسة ارسطو دیرتر از سایر آثار آن استاد شناخته و میان مسلمین منتشر گشت و توجه باین نکته خالی از اهمیت نیست زیرا با آنکه ارسطو درسایر مسائل عقلی مورد توجه و اعتقاد بود، لیکن در تحقیق مسائل مربوط بسیاست افلاطون بیشتر طرف اعتنا قرار داشت، چنانکه در آثار فارابی راجع بحکمت عملی ملاحظه می کنیم، و این اختلاط روش افلاطونی و ارسطوئی را در موارد دیگر از فلسفهٔ اسلامی هم مشاهده می نمائیم و

۱ـ Verbe ۲ـ De coelo et mundo

در عین حال از روش نجومی بطلیموس و معتقدات فیلوپونیان (دوستداران اجتهاد) و پیروان اوریگن در اینکه اجرام سماوی دارای نفس وعقلند، نیز نفوذهایی درروش فلسفی مسلمین ایجاد شد.

این افکار ونظایر آنها که فرصت تعدید همه را نداریم [1] وذکر آنها بتفصیل از حوصلهٔ تاریخ مختصری که گرد میآوریم خارج است، فلسفهٔ اسلامی را بنحوی که میبینیم ودر بادیِ امر تصور می کنیم فلسفهٔ ارسطویی است، پدیدآورد. ازمیان کسانی که دراسلام بفلسفه اشتغال داشته‌اند دسته‌یی بدون التزام مطلق در اثبات اصول دین اسلام بمباحث این علم متوجه بودند ونظرهای مشاهیری ازفلاسفهٔ آتن واسکندریه را بی آنکه بدبستانهای مختلف آنان از لحاظ نظم تاریخی توجه کنند مورد مطالعه قرار میدادند. اینان فلاسفه اند که بنا بر آنچه قبلا ذکر کرده‌ایم همواره درمعرض مخالفت اهل دین واقع بودند.

دستهٔ دیگری نیز از آغاز کار بافلاسفه در این امر شرکت داشتند وایشان ائمه وپیشوایان مذهب اعتزال بوده‌اند که غایت مقصودشان در آوردن اصول دین بیک صورت علمی و منطقی و بحث در ذات و صفات واجب الوجود واحوال ممکنات از مبداء ومعاد بروفق شریعت اسلام بوده است وفعالیت علمی این فرقه ازقرن دوم هجری آغاز شد وباآنکه مصدرخدمات ذیقیمتی باسلام گردیدند بجرم استفاده ازمبانی فلسفی یونانیان وایرانیان وهندوان [2] همواره مورد بغض ونفرت مسلمین بودند وآخر نیز باغلبهٔ اهل حدیث وفقها ومتشرعین واصحاب علوم دینی راه زوال گرفتند.

تمایل وآشنایی مسلمین بافلسفهٔ یونانی چنانکه دیده‌ایم باترجمهٔ آثار حکمای یونان واسکندریه وتفاسیر وشروح آنها وهمچنین باتعلیمات گروهی مانند قویری و یوحنابن حیلان وابو یحیی المروزی وابوبشرمتی بن یونس وابوزکریا یحیی بن عدی ونظائر این اشخاص که غالباً کتب منطق وفلسفه را تدریس وباروش املاء شرح وتفسیر میکرده‌اند؛ آغاز شد. این عمل دیرگاه امتداد داشت و تا اواخر قرن چهارم بطول

۱ــ در این باب ودرکیفیت تأثرمسلمین از جریانات فلسفی اسکندریه وبیزنطه ومراکز مسیحی خاور نزدیک رجوع شود به بحث ممتع ومفصلی که درکتاب ذیل شده است:
G. Quadti: la Philosophie arabe dans l'Europe médiévale; Paris 1947.p,5-23

Ancyclopédie de l'Islâm, Art. Falsafa. par Horten.—۲

انجامید ودراین میان آثار گونا گون فلسفی وشروح آنها بترجمه‌های نیك وبد وبالتمام یا بنحو اختصار بعربی در میآمد ودر خلال این مدت بهمان نسبت که آشنایی مسلمین باآثار مذکور حاصل میشد تألیفات ابتکاری که غالباً صورت‌اختصارات وتحریر یاشرح کتب فلسفی وسایر آثار علمی را داشت بوجود میگرایید. ازجملهٔ نخستین دانشمندان بزرگ که بدین‌کار دست زد الکندی درنیمهٔ اول قرن سوم بوده است.

فیلسوف العرب ابویوسف یعقوب بن اسحق الکندی از اعقاب ملوك کنده بود که درمیان اجدادوی اشعث‌بن‌قیس الکندی درتاریخ‌اسلام مقام وشهرتی‌دارد وپدرش اسحق بن الصباح درعهد مهدی وهادی ورشید عامل کوفه بود. یعقوب دورهٔ تعلم خود را در بصره وبغداد گذراند ودرطب وفلسفه‌وحساب ومنطق وتألیف الحان وهندسه وطبایع اعداد ونجوم براعت یافت وبتألیف وشرح وتلخیص بسیاری از کتب مبادرت کرد. ابومعشر او را ازحذاق‌مترجمین دانسته‌ودرردیف‌حنین بن اسحق وثابت‌بن قرةالحرانی‌و عمربن‌فرخان الطبری ذکر کرده است لیکن ما بسبب شهرت بیشتراو بتألیف وتفسیر وتردید در اینکه مترجم بوده است یامفسر ومحرر آثار منقول، بذکر نام وی درشمار مترجمان مبادرت نکرده‌ایم بااینحال در ذکر احوال او نوشته‌اند که‌یکی از دو زبان یونانی یا سریانی را میدانسته است وابن ابی اصیبعه گفته است که بسیاری از کتب فلسفی را ترجمه کرد(۱). الکندی در خدمت مأمون ومعتصم منزلتی عظیم داشت لیکن درعهد المتوکل کتابخانهٔ او ضبط وبنام «خزانةالکندیة» نگاه‌داشته‌شد. وفات اوظاهراً درحدود سال۲۵۸ هجری اتفاق افتاد. (۲) یعقوب بن اسحق شاگردان بزرگ مانند ابومعشر بلخی واحمدبن الطیب سرخسی داشت. وی ازتمام اطلاعات وعلوم عقلی عهد خود برخورداربود ودرغالب آنها تألیفات وتحریراتی کردوبهمین سبب‌اثر ونفوذاین‌استاد بزرگ در ریاضیات وفلسفه در تمام قرن سوم وچهارم ادامه داشت. تألیفات یعقوب‌بن

---

۱ — طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰۷

۲ — این نظری است که آلبینو ناگی Albino Nagy ناشر پنج رساله ازکندی دارد ونیز رجوع شود به تاریخ فلاسفة الاسلام فی المشرق والمغرب تألیف محمد لطفی جمعه. چاپ مصر سال ۱۳۴۵. ص ۱.

اسحق را که تاحدود ۲۷۰ مجلد نوشته اند ابن الندیم وابن ابی اصیبعه والقفطی ذکر کرده اند[۱] وازاین میان تألیفات او در منطق وفلسفه وشروح او بر کتب ارسطو مانند قاطیغوریاس وبـاری ارمینیاس وانـالوطیقای اولی و ابو دقطیقا و سوفسطیقا وبوطیقا، شایـان توجه است. ازایرادات قدما بر کتب منطقی او آنست که چون کتب کندی از صناعت تحلیل خالی بود درعلوم کمتر از آنها استفاده میشد زیرا برای وصول بحق درمسائل علمی از دانستن این صناعت گزیری نیست. گذشته ازمنطق، الکندی درما بعدالطبیعه وحساب واُکر و موسیقی ونجوم وهندسه وفلکیـات واحکام نجوم وطب وجدلیـات و نفسیات و سیاسیات ومباحث مختلف ازطبیعیات نیز دارای تألیفات متعدد بود. از آثار معتبراو در منطق وفلسفه، این کتب را ذکر کرده اند: المدخل المنطقی (بتفصیل)، المدخل المنطقی (باختصار)، فی المقولات العشر، فی البرهان المنطقی، فی سمع الکیان، فی بطلان قول من زعم ان جزألایتجزأ، فی جواهر الاجسام، فی الابانة عن وحدانیة الله عزوجل. فی ان النفس جوهر بسیط غیر داثر، فی التوحید، فی مائیة العلم واقسامه، فی مائیة الشیء الذی لانهایة له، فی الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة، فی مائیة العقل والابانة عنه وچندین اثر دیگر.... ازاین همه اکنون درحدود بیست رساله ازاصل عربی ویا ترجمه های لاتینی آثار وی دردست است. رسالات او بلاتینی بیشتر بدست ژراردوس کرمونی (ژراردودی کرمونا)[۲]. ترجمه شده وغالب این آثار منقول از آغاز اختراع چاپ ببعد بطبع رسیده است[۳] پنج رسالهٔ کندی که در قرون وسطی ترجمه شده بود باتوضیحات بدست «آلبینونا گی» در۱۸۹۷ بامتن عربی آنها چاپ شده وازآنجمله است رسالهٔ معروف «فی مائیة العقل»[۴] یا «کتاب فی العقل» که ترجمهٔ لاتین آن از ژراردوس کرمونی است. کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو مشهور بکتاب المیامر را که عبدالمسیح بن عبدالله بن ناعمة الحمصی بعربی ترجمه کرده بود، یعقوب بن اسحق اصلاح وتحریر کرده وازاین تحریر نسخ متعدددر کتابخانه های

۱ــ الفهرست ص ۳۵۸ــ۳۶۵ . طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۰۹ــ۲۱۴، اخبار الحکماء ص ۲۴۱ــ۲۴۶

۲ــ Gérardus Cremonensis (Gherardo di Cremona)

۳ــ مانند:

De medicinarum Compositarum gradibus investigandis libellus, Strassburg, 1531

De pluviis, imbribus et ventis ac aeris mutatione, Venezia, 1507.

Le Liber Jacob Alkindi de causis diversitatum.

۴ــ de Intellectu

ایران‌وهندومصر واروپـا موجوداست[۱] وبسال ۱۸۸۲ دربرلین چاپ شده است. دیگر از کتب موجود او در مسائل فلسفی رسالهٔ « فی‌الابـانة عن وحدانیة‌الله » جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس موجوداست . دیگر کتابی است باسم « رسالة فی النفس » که‌نسخه‌یی‌از آن درخزانهٔ‌تیموریهٔ کتابخانهٔ مصردرمجموعه‌یی بشمارهٔ ٥٥ موجوداست. دررسالهٔ عقل، الکندی تحت تأثیر فلسفهٔ افلاطونی وارسطویی جدید وبـا توجه بآثـار اسکندر الافرودیسی وخلط عقـاید وی بـا فلاسفهٔ مذکور عقل را بچهـار نوع منقسم میدارد: عقل‌هیولانی، عقل بالفعل، عقل‌بالملکه، عقل مستفاد. عـالم مخلوق علتی فعـال وابدی یعنی ذات واجب است ومیـان واجب الوجود وممکنـات نفس‌کلی وبعد از آن نفوس‌افلاك واسطه‌اند. نفوس جزئیهٔ بشریه پرتوی ازنفس‌کلی ودرعین تعلق خود باجسام ازقید آنها آزادند .. این فیلسوف دربیان مسائل فلسفی روش فیثاغوریون وافلاطونیون جدیدرا که درمزج فلسفهٔ افلاطون وارسطو کوشش داشته‌اند، پیروی کرده است وعلاوه برفلسفهٔ یونانی از دبستانهای فلسفی ایران وهند نیز متأثر بوده[۲] ودر بعضی ازتصانیف خود بجمع بین مبانی شرع واصول معقولات مبـادرت کرده است[۳]. علاوه بر این او بعقاید معتزله‌هم توجه وعلاقه‌یی داشته وبعضی از رسالاتش مانند «فی ان افعـال الباری جل اسمه‌کلها عدل لاجورفیها» بقصد اثبـات اصل معروف معتزله در اینکه ذات واجب فقط مصدر خیر است ومنشاءِ شرنفس ماست، نگاشته شده‌بود.[٤] بر اثر توجه بمسائل

۱— رجوع شود به فهرست کتـابخـانهٔ ملی پـاریس تـألیف دو اسلان (de Slane) وبهمین کتاب قسمت ملحقات ذیل اسم ابن ناعمه و فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۸ - ۹ و فهرست کتابخـانهٔ‌مجلس ج ۲ ص ۷٦ - ۷۸

۲-- اخبار الحکما ص ۲٤۰

۳— تتمة صوان الحکمة ص۲٥

٤ — راجع به الکندی وآثار و احوال و عقاید او رجوع شود به: الفهرست ابن الندیم ص۳٥۷ تا ۳٦٥. اخبار الحکما ص۲٤۰—۲٤۷. طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰٦—۲۱٤ . تتمة صوان الحکمة ص۲٥— ۲٦. حواشی چهار مقاله ص۲۰۳—۲۰٦ تاریخ فلاسفة‌الاسلام ص۱۰—۱۲ و:

Encyclopédie de l'Islám, Art. Al.Kindi, par De Boer.
Baron Carra de vaux: Les Penseurs de l'Islam, Vol. II, p. 3 – 6
Aldo Mieli: La Science - arabe, p. 81-82.
Brockelmann: Geschichte der Arabischen Litteratur Vol. 1, p. 209-210

کلامی کندی دارای رسالات متعدد در رد مخالفین اسلام بود مانند رسالة فی الرد علی المنانیة، فی الرد علی الثنویة، فی نقض مسائل الملحدین وجز آن ...

شاگرد معروف کندی، یعنی ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان الطیب معروف به: **احمد بن الطیب السرخسی** وبه **ابن الفرائقی** استادو ندیم ومشاور المعتضد بوده است که مدتی حسبت بغداد برعهدهٔ او بود ودر ۲۸۶ بفرمان خلیفه کشته شد. وی درمیان تألیفات مختلف خوددر فلسفه ومنطق نیز کتبی داشته است. اهمیت او درمنطق بیشتر تألیف مختصراتی است دراین فن مانند مختصر قاطیغوریاس ومختصر باری ارمینیاس ومختصر انالوطیقای اول و ثانی (۱). از آثار او کتاب ادب النفس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٥٤٠٨ کتابخانهٔ برلین موجود است.

شاگرد دیگر کندی یعنی **ابوزید احمد بن سهل البلخی** مانند استاد خود مردی کثیر التألیف ومتفنن درعلوم بود لیکن تألیفات او در فلسفه بیشتر ببحث در مسائل کلامی اختصاص داشت واز ینروی او را در کلام همردیف جاحظ دانسته و «جاحظ خراسان» لقب داده بودند. وی از جمیع علوم قدیمه وحدیثه مطلع ودر مصنفات خود پیرو طریقهٔ فلاسفه وازینروی متهم بالحاد بود. اهمیت ابوزید احمد بیشتر در آنست که بین حکمت وشریعت را جمع وآندورا بیکدیگر نزدیك کرده بود. با اینحال کتبی خاص فلسفه مانند رسالهٔ «حدود الفلسفة» وتألیفاتی درفلسفهٔ عملی وتوجهی بفلسفهٔ فیثاغوری جدید داشت. وی گویا استاد رازی درفلسفه بود ووفاتش در ۳۲۲ اتفاق افتاد (۲).

درهمان حال که کارهای علمی شاگردان کندی ودیگر فیلسوفان مشائی ادامه داشت یك فیلسوف منفرد بزرگ درتمدن اسلامی آغاز فعالیت کرد، وی:

ابوبکر محمد بن زکریاء بن یحیی الرازی ملقب به «جالینوس العرب» فیلسوف وعالم طبیعی وکیمیاوی وطبیب بزرگ ایران وعالم اسلامی واز مشاهیر علمای جهان ویکی از نوابغ روزگار قدیم است. ولادت او در غرهٔ شعبان سال ۲٥۱ در ری اتفاق

---

۱ ــ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۱٤ - ۲۱٥ . الفهرست ابن‌الندیم ص ۲٦٥ــ۲٦٦. اخبار الحکما ص٥٥ــ٥٦. معجم الادبا ج۳ ص ۹۸ــ۱۰۲

۲ــ برای اطلاع از احوال وی رجوع شود به معجم الادباء یاقوت حموی ج۱ ص۱۹٤ وج۳ ص ۲۹ و ٦٤ــ۸٦ وج٦ ص٥۸ وج١٦ ص١١١ وج١٩ص٦٢ تتمة صوان الحکمة ص٢٦

افتـاد ودر همین شهر بتحصیلات ژرف خود در فلسفه و ریـاضیات ونجـوم وادبیـات مبـادرت کرد وبعید نیست که توجه او بتحصیل علم کیمیا نیز در ایـام جوانی صورت گرفته باشد. توجه واشتغال وی بعلم‌طب بعد از سنین جوانی وبنا بر قول ابوالریحـان پس‌از مطالعات‌وتجارب آن‌استاد در کیمیاصورت گرفته ونتیجهٔ‌عارضه‌یی بود که درچشم وی ازتجارب کیمیاوی پدید آمد. معلم اورا درعلم طب، علی‌بن ربن الطبری دانسته‌اند واین‌مطلقا نادرست‌بنظرمیآید زیرا‌ابن‌ربن‌تا۲۲٤هجری که‌سال اسارت‌مازیاربن‌قارنست دبیر او بود وبعداز آن ببغداد رفت ومیان این تـاریخ وتـاریخ ولادت محمدبن زکریـا ۲۷ سال است وچون رازی بتصریح ابوریحان وابن‌ابی اصیبعه طب‌را در سنین کبر فرا گرفت بـاید بر این بیست‌وهفت‌سال دست کم بیست وپنج سال دیگر بیفزائیم وبسیار بعید بنظر میرسد که علی‌بن ربن تا این غایت که مصادف با اواسط نیمهٔ دوم قرن سوم میشود زنده مانده باشد. معلم رازی در فلسفه نیز بدرستی معلوم نیست. ابن‌الندیم گفته است[1] مردی معروف به «البلخی» که در بلاد مختلف میگشت استاد رازی در فلسفه بوده ومدعی است که کتبی را درعلوم مختلف بخط اودیـده ودرعهد او آثـار بلخی در خراسان شهرت فراوان داشته است[2]. ناصربن خسرو قبادیانی سمت استادی رازی را درفلسفه‌بمردی مشهوربه «ایرانشهری» داده وآورده است که‌رازی سخنان اورا که‌استاد ومقدم وی‌بود بالفاظزشت‌ملحدانه باز گفته‌است[3]. بهرحال رازی پس‌از شهرت‌درطب بخدمت‌ابوصالح منصوربن‌اسحق‌سامانی حاکم‌ری‌درآمد وبزودی ریاست بیمارستانیرا که درآنشهرتأسیس شده بود، برعهده گرفت وبعدها چندی دربغداد بهمین‌شغل اشتغال‌داشت لیکن مدت توقف او درآنشهر بدرستی معلوم نیست زیرا چون اوبزرگترین طبیب‌عهد خود شناخته شده بود غالباً مورد دعوت امرای عصرخویش بود ولی مسلماً درهیچیك از دربارها نماند وقسمت بزرگ حیات خود را در ری گذراند و در همین شهر نیز پنج روز

۱— الفهرست ص٤۱٦ ۲— ماکس مایرهوف در مقالهٔ «از اسکندریه تا بغداد» **ابو زید احمد بن سهل البلخی** را از استادان رازی شمرده وگفته است‌که رازی بسبب تعلیمات او و در بعضی از آثار خود متوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید شد. این ابوزید البلخی سفرهای بسیار کرده وحتی بنا بر بعض روایات بهند نیز رفته بود. رجوع شود بهمین‌کتاب ص۱٦٥

۳— زاد المسافرین چاپ برلین ص ۹۸.

گذشته از شعبان سال ۳۱۳ وفات یافت[1] و عمرش دراین وقت بتاریخ قمری شصت و دوسال و پنج‌روز و بتاریخ شمسی شصت‌سال و دوماه بود. رازی در اواخرعمر براثر کثرت مطالعه و تحریر و تجارب کیمیاوی با بریزی چشم وسپس بکوری دچارشد[2]. ذکر آثار طبی و کیمیاوی رازی و اهمیت وی، در این دوعلم در اینجا مورد ندارد و بعداً خواهد آمد وما دراینجا بتحقیق درآثار فلسفی واهمیت وعقاید او درفلسفه قناعت میکنیم:

از کتب وآثار فلسفی محمدبن زکریا اکنون جز مقدارمعدودی در دست نیست ولی بنابرآنچه ازفهرست بیرونی وسایر مآخذ برمیآید وی کتب متعدد درکلیات مسائل طبیعی و منطقیات ومابعدالطبیعه داشته است و آنها عبارتند از کتب: سمع الکیان ـ الهیولی الصغیروالهیولی الکبیر (ابن‌الندیم: کتاب الهیولی المطلقة والجزئیة) ـ فی‌الزمان والمکان ـ اللذة ـ فی‌ان للجسم محرکاً من‌ذاته طبعاً ـ فی‌العادة ـ المدخل الی‌المنطق ـ کتاب‌البرهان ـ کیفیة‌الاستدلال ـ العلم الالهی علی رأی‌سقراط[3] ـ العلم‌الالهی الکبیر ـ فی‌الفلسفة‌القدیمة ـ رساله در انتقاد اهل‌اعتزال ـ قصیدة الهیه ـ الحاصل[4] ـ الشکوك علی ابرقلس ـ ردنامهٔ فرفوریوس به‌انابون‌المصری ـ النفس الصغیر ـ النفس‌الکبیر ـ الطب‌الروحانی ـ فی‌السیرة‌الفلسفیة ـ امارات الاقبال والدولة. چند رسالهٔ دیگر فلسفی که در رد برمخالفین خود در مسألهٔ قدم هیولی ولذت ومعاد و ناقدین خود برعلم‌الهی و

۱ـ رسالهٔ بیرونی در فهرست کتب رازی ص ٦. تاریخ وفات رازی را در مآخذ دیگر ۳۱۱ و ۳۲۰ و ۳٦٤ و دویست ونود و اندی و سیصد و اندی ذکر کرده‌اند. رجوع کنید بمآخذ مذکور در شمارهٔ بعد از حاشیهٔ همین صحیفه.

۲ـ شرح احوال رازی بتفصیل وذکر همهٔ اقوال گذشتگان در این باره که بعضی نادرست بنظر میآید در اینجا لازم نیست. در این باب رجوع کنید به: فهرست ابن الندیم ص٤۱۵ ببعد و ۵۰٤. زادالمسافرین موارد متعدد. اخبار الحکما ص ۱۷۸ ببعد. رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریاءالرازی چاپ پاریس سال ۱۹۳٦ باهتمام پول کروس. عیون الانباء ج ۱ ص ۳۰۹ ببعد. چهار مقالهٔ نظامی عروضی چاپ لیدن ص ۷٤ به بعد و حواشی آن ص ۲٤۰ ــ ۲٤۱. وفیات الاعیان چاپ تهران ج ۲ ص ۱۹۳ ببعد. دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان الرازی (ابوبکر محمد بن زکریا) بقلم P. Kraus و S Pines. تاریخ الاسلام السیاسی والثقافی ج ۳ ص ۵٦۹ ـ ۵۷۰. طبقات الامم ص ۳۳ و ٦۱. La Science arabe ص۸۹ـ۹۳.

۳ـ در طبقات الاطبا: فی‌العلم الالهی علی رأی افلاطون.

٤ـ ابن الندیم: الحاصل فی‌العلم الالهی. ابن ابی اصیبعة: الحاصل وغرضه فیه مایحمل (یحصل) من العلم الالهی من طریق الاخذ بالحدس وطریق البرهان.

رد بر « سیس ثنوی »(۱) نگاشت . کتاب دیگری نیز در رد نبوات ودرنقض ادیان‌داشت بنام «فی النبوات» وشاید برای تکمیل اقوال خود درهمین کتاب کتاب معروف‌دیگرخود را بنام «حیل المتنبین» معروف‌به « مخاریق الانبیاءِ » نگاشته بوده است . رازی علاوه‌بر این تألیفات فلسفی شروح وجوامعی هم از آثار متقدمینی مانندارسطوو افلاطون داشت. از افلاطون رسالهٔ طیماوس را شرح کرد و از ارسطو جوامعی در منطق چون جوامع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقا ترتیب داد و نیز کتابی در منطق بروش و با اصطلاحات متکلمین اسلام تدوین کرد . مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گفته است که رازی در سال ۳۱۰ کتابی در سه مقاله راجع بفلسفهٔ فیثاغوری نگاشت وبعیدنیست این توجه بفلسفهٔ فیثاغوری جدید نتیجهٔ تعلم رازی نزد ابوزید البلخی بوده باشد که از شاگردان کندی و متوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید بود .

نسخ برخی از آثارفلسفی محمدبن زکریا اکنون در دست است از آنجمله کتابی بنام «القوانین الطبیعیة فی الحکمة الفلسفیة» است که نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ جمعیت دائرةالمعارف عثمانیهٔ حیدرآباد باقیست(۲) ونسخه‌یی دیگر در کتابخانه‌اوپسالا. قسمتی دیگر از رسائل موجود اورا « پول کراوس» درمجموعهٔ «رسائل فلسفیة لابی بکر محمدبن زکریاءِ الرازی » بانضمام قطعاتی از کتب مفقودهٔ او چاپ کرد . ازجملهٔ این آثارست : الطب الروحانی ـ السیرة الفلسفیة ـ مقالة فی مابعدالطبیعة ـ قطعاتی از کتاب اللذة ـ العلم الالهی ـ القول فی القدماءِ الخمسة (مأخوذ از تألیفات اودرعلم الهی منقول از تحقیق ماللهند ابوریحان ومنهاج السنة النبویة از ابن تیمیة و کتاب الازمنة والامکنة از ابوعلی احمد المرزوقی الاصفهانی و کتاب محصل افکار المتقدمین والمتأخرین امام فخررازی)ـ القول فی الهیولی (بازمانده‌از الهیولی الکبیر والهیولی الصغیر ورسالهٔ رد بر مسمعی)ـ القول فی الزمان والمکان (بازمانده‌از کتب الهی اومذکور در کتاب الفصل فی الملل والاهواءِ والنحل ابن حزم و

۱ــ در برخی از نسخ « سیسن » و در بعضی دیگر « سیس » و صورت اخیر اصح و یکی از اسامی ایرانیست واز آنجمله است « استاسیس » یا «استاذسیس» مشهور. درالفهرست نام کتاب چنین است: فیماجری بینه وبین سیس المنانی.

۲ــ تذکرة النوادر من المخطوطات العربیه. حیدرآباد سال ۱۳۵۰. ص۱۴۰.

زادالمسافرین ناصرخسرو و کتاب المباحث المشرقیة امام فخررازی) والقول فی النفس والعالم (مأخوذ از کتب الهی اومذکور درزادالمسافرین ومناظرات امام فخر رازی و جوابهای شیخ الرئیس برسؤالات ابوریحان) والمناظرات بین ابی حاتم الرازی وابی بکر الرازی (مقتبس از کتاب اعلام النبوة ازابی حاتم الرازی).

اهمیت رازی درفلسفه بیشتر از آن جهت است که او خلاف بسیاری ازمعاصران خود در فلسفه عقاید خاصی که غالباً مخالف با آراء ارسطو است، داشته است. قاضی صاعد اندلسی گوید[۱]: جماعتی از متأخران کتبی برمذهب فیثاغورس وپیروان او نگاشته ودر آنها فلسفهٔ طبیعیهٔ قدیم راتأیید کرده‌اند واز کسانی که در این باب تألیفی دارد ابوبکر محمد بن زکریاءالرازی است که از رأی ارسطاطالیس شدیداً منحرف بود واو را بسبب جدا شدن از غالب آراءِ معلم خود افلاطون ودیگر فلاسفهٔ مقدم بر او عیب میکرد ومی‌پنداشت که‌او فلسفه‌را تباه کرده وبسیاری از اصول آنرا تغییر داده است ومن گمان نمی کنم که علت دشمنی رازی باارسطاطالیس وسعی در حقیر شمردن اوچیزی جزآن باشد که آراءرازی در کتاب العلم الالهی والطب الروحانی و کتب دیگر او که دال برنیکو شمردن مذهب ثنوی در شرك وآراءِ براهمه وابطال نبوت واعتقاد عوام صابئه در تناسخ است، با افکار ارسطاطالیس منافات دارد. ابوریحان میگوید: من کتاب محمدبن زکریاءالرازی‌را درعلم‌الهی‌خوانده‌ام اودرآن تحت تأثیر کتب مانی وخاصه کتاب اوموسوم به سفرالاسرار واقعست[۲].

رازی درمابعدالطبیعه معتقد بوجود پنج قدیم بود یعنی خالق ـ نفس کلی ـ هیولی اولی ـ مکان مطلق یاخلاء ـ زمان مطلق یادهر. برخی از قدما مانند امام فخرالدین محمدبن‌عمرالرازی[۳] معتقدند که‌پسرزکریا اعتقادبقدماء خمسه‌را ازحرانیان گرفته لیکن حقیقت امرآنست که عقیدهٔ مذکور بعد از رازی میان حرانیین راه یافته[٤]. ابوریحان بیرونی‌هم هنگام نقل‌قول رازی در قدمت پنج چیز گفته است که وی اعتقاد

۱ــ طبقات الامم ص۳۳   ۲ــ فهرست کتب محمد زکریا ص۳

۳ــ کتاب محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین من‌العلماء والحکماء منقول از: رسائل فلسفیهٔ محمد ابن زکریا از ص۲۰۳ ببعد   ٤ــ پول کراوس، رسائل فلسفیهٔ محمدبن زکریا از ص۱۹۱ ببعد.

خویش‌را بقدماءخمسه ازیونانیان گرفته(۱) اما ظاهر امر آنست که محمدبن زکریا در این باب از معتقدات فلسفی ایرانیان استفاده کرده است. ابن حزم در کتاب الفصل گوید اعتقاد مشهور مجوس بر آنست که خالق عالم یعنی اورمزد وابلیس یعنی اهرمن و گاه(۲) یعنی زمان وجای(۳) یعنی مکان وخلاء وتوم(٤) یعنی جوهر یاهیولی یا سرشت یا خمیره: پنج قدیمند. ابن حزم در کتابی که بررد کتاب العلم الالهی رازی نوشته‌بود این‌اعتقاد رازی‌را که بنظراو ازمجوسان گرفته‌بود رد کرد.

مسعودی(۵) نیز نظیر این قول را دارد و گوید مجوس معتقد بقدماء خمسه هستند یعنی اورمزد (خدای عزوجل) واهرمن (شیطان شریر) و گاه (زمان) و جای (مکان) وتوم (طینت وخمیره). اهرمن از این راه پدید آمد که خداوند در ملالت از تنهایی دچار وحشت‌شد واز بیمناکی اوهام بر او مستولی گشت واین خیالات بد تجسم یافت وبظلمت بدل‌شد واهرمن از آن بوجودآمد.

با دقت در این اشارات معلوم میشود که اعتقاد بقدماءِ خمسه در ایران موضوع تازه‌یی نبود وبعید نیست که رازی در این باب تحت تأثیر نظرهای ایرانیان قدیم واقع شده باشد.

از این پنج قدیم دو قدیم حی وفاعلند وآندو «خالق» و«نفس کلی» اند ویکی فاقد حیات ومنفعل وآن «هیولی اولی» است که جمیع اجسام موجوده از آن پدید آمده‌اند ودو قدیم دیگر یعنی خلاء و دهر نه‌حی‌اند ونه‌فاعل. خالق تام‌الحکمة وعقل تام ومحض است وسهو وغفلت براو راه نمی‌یابد وحیات ازاو چون فیض نور از قرص خورشید فیضان میکند. ازنفس‌کلی‌نیز‌حیات‌مانند نور پراگنده میشود لیکن‌او مترجج بین‌جهل وعقل است بدین معنی که چون به‌خالق که عقل محض است توجه‌یابد ازنور

۱ــ کتاب تحقیق ماللهند ص۱٦۳ ۲ــ دراصل: کام. ۳ــ دراصل: جام.

٤ــ در اصل «نوم» وبتصحیح پول کراوس «هوم». ولی ظن غالب بر آنست که نوم محرف ازکلمهٔ «توم» پهلوی (tôhm و tôm) یعنی نطفه، جرثومه، اصل، مبنی، باشد. برای تحقیق بیشتری در این کلمه رجوع شود به: H.S. Nyberg: Hilfsbuch des Pehlevi, II.p. 226-227

۵ــ التنبیه والاشراف طبع لیدن ص۹۳

عقل برخوردار میشود وچون بهیولی که جهل محض است نظر افگند غفلت وجهل بر او مستولی میگردد. نفس کلی بنا بخواست صانع بهیولی تعلق جست وبراثر این تعلق بصورتهای گونا گون بااو ترکیب شد واز این انواع تراکیب سموات وعناصر واجسام حیوانات بوجه اکمل پدیدآمد واگر چیزی ازنقص وفسادهم درآن باقی ماند ازآن جهت است که ازالهٔآن امکان نداشت. سپس خداوند برنفس افاضهٔ عقل کرد وعقل را از جوهرالهیت خود سوی مردم عالم فرستاد تانفس‌را در هیکل آدمی از خواب گران برانگیزد وبدوبنماید که این عالم جای وی نیست وتادرعالم هیولانی است رهایی از آلام متصور نیست وچون نفس از این حقیقت آگهی یافت ودریافت که درعالم خاص خویش یعنی عالم علوی براحت باز رسد بدان مشتاق واز این جهان بر حذر خواهد شد و بعد از مفارقت جسم سوی آن جهان‌عروج خواهد کرد وابدالآباد درآن باقی خواهد ماند. اما نفس بدین مقام‌نرسد مگر از طریق فلسفه وهر کس فلسفه بیاموزد و عالم خویش‌را بشناسد و کم آزار باشد ودانش آموزد از این شدت رهایی یابد ودیگر نفوس دربن‌عالم چندان باقی مانند تا هر نفسی درهیکل مردی فلسفی سمت تهذیب‌یابد وقصد عالم خویش کند وچون تمام نفوس بشریه بدین مرحله رسیدند وهمه بنفس کلی باز شدند عالم امکان راه نیستی گیرد وهیولی از بند صورت گشاده شودوبدان حال باز گردد که در روز ازل بوده است.

با این کیفیت روشن میشود که رازی عالم را محدث می‌پندارد برعکس ارسطو که آنرا بملازمهٔ قدم خالق قدیم پنداشته است. رازی گوید ایجادعالم از صانع‌حکیم بیکی از دووجه ممکن‌است صورت گرفته باشد یا به «طبع» ویا به «خواست».اگر بطبع باشد لازم آید که مطبوع محدث باشد ودر این صورت صانع نیز محدث خواهد بود زیرا میان موجود که بطبع موجد ایجاد شده‌باشد باموجد فاصلهٔ متناهی خواهد بود. اما اگر از «خواست» صانع باشد لازم آید که صانع پیش از محدث موجود بوده باشد وبرای آنکه صانع از خواست نا آفریدن بخواست آفریدن آید میبایست قدیم دیگری باوی بوده‌باشد که اورا بدین‌فعل بیاورد وآن‌قدیم‌دیگر «نفس» است.

اما در طبیعیات، رازی گفته است هیولی مطلق از اجزاء لا یتجزا پدید آمده

است که قابل تقسیم ومرکب نیستند. هیولی بسیط ومادهٔ جسم است وترکیب اجسام از اجزاء لایتجزا وجوهر خلاء است واز جزوهای هیولی آنچه متکاثف تر یعنی خلاءِ در بین آنها کمتر باشد سنگین‌تر است وآن جوهر زمین است وآنچه گشاده‌تر از نخستین باشد یعنی خلاءِ آن بیشتر از اجزاء خاك باشد جوهر آب وآنچه گشاده‌تر از دومین، جوهر هوا وآنچه گشاده‌تر از سومین جوهر آتش است. پیداست که در این جواهر یاعناصر اربعه هر تغییری در تکاثف یا گشادگی باعث میشود که عنصری مبدل بمرتبهٔ فرودین یاز برین گردد مثلا از آب آنچه تکاثف بیشتری یابد زمین شود وآنچه گشاده‌تر شود هوا گردد. ترکیب جرم فلك‌هم ازجزوهای هیولی است منتهی نوع ترکیب درآن با نوع ترکیب در عناصر اربعه فرق دارد وبهمین سبب ازحیث حرکت هم باآنهامتفاوت ودارای‌حرکت مستدیراست. اختلاف‌اجسام درچگونگیها (کیفیات) هم ازقبیل سنگینی وسبکی وتاریکی وروشنی وجزآن بسبب اندکی یا بیشتری خلاء درترکیب باهیولی است. هیولی که پیش از ترکیب باخلاء بسیط بوده بعد از فنای عالم بهمان‌حال نخستین بازمیگردد وهمچنان درآن‌حال باقی میماند.

قدم هیولی را رازی بدین گونه ثابت‌می کرد که میگفت در عالم چیزی پدید نمی‌آید مگر از چیزی دیگر یعنی ابداع محال است وممکن نیست خالق چیزی را از معدوم بوجود آورد پس‌لازم‌است هیولی قدیم بوده‌باشد تااجسام ازآن پدید آیند و چون هیولی را از مکان چاره نیست مکان هم قدیم است. مکان کلی غیر از مکان جزئی یامضاف‌است‌همچنانکه زمان‌کلی غیر اززمان محصور میباشد. زمان کلی یادهر جوهری است ممتد وقدیم وزمانی که ارسطو گوید یعنی مدت‌واقع میان‌مبادی ونهایات حرکات تنها قابل انطباق بازمان محصور است. زمان‌کلی جوهری ممتد وقدیم، گذرنده ورونده است، پیش‌از خلقت‌عالم وجودداشت وبعداز فسادعالم امکان‌هم خواهدبود

رازی بنابرآنچه ازاشارات مختلف برمیآید معتقد بحلول بود ومیگفت رهایی نفوس ازاجساد حیوانات جزاز طریق ذبح آنها روا نبود واین نفوس‌پس‌از رهایی باجساد انسانی پیوندند و از نفوس بشریه نیز نفسهای نیکوکاران بمراتب عالیهٔ روحانی ارتقاءِ جویند ونفسهای بد کرداران دیو شوند وخویشتن بصورت فرشتگان بآدمیان مینمایند

وایشان را گویند که «رومردمان را بگوی که سوی من فریشته‌آمد و گفت خدای ترا پیغامبری داد و من آن فریشته‌ام ، تا بدین سبب میان مردمان اختلاف افتد و خلق کشته شود » (زادالمسافرین).

اصول معتقدات رازی دراخلاق ازهمه‌جا بهتردر کتاب سیرةالفلسفیة[۱] و کتاب الطب‌الروحانی[۲] آمده‌است . وی دراخلاق معتقد بزهدوترك‌دنیا وانزوای‌ازخلق‌نیست. درآغاز رسالۀ سیرةالفلسفیة بکسانی که اورا در معاشرت باخلق وتصرف دروجوه معاش سرزنش کرده‌اند تاخته و زندگی خویش را علی‌الخصوص با اعمال «امام» خود سقراط مقایسه کرده است که از روش کلبیون اعراض نموده ودرحیات اجتماعی شرکت جسته ودرعین آنکه درزندگی خصوصی طریق قناعت پیش گرفته بوداز مواجهه با عامه و با ملوك وبیان حق باالفاظ روشن امتناعی نداشت. فرد باید ازانهماك در شهوات دوری جوید واز هرچیز بمقداری که از آن چاره نیست یابمقداری که جالب المی بیشتراز لذت‌حاصل‌ازآن‌نباشد بهره‌بر گیرد. مبنای‌اخلاق درفلسفۀرازی،براصل‌لذت والم‌استوار است واو در این باب عقاید خاص دارد. بعقیدۀ رازی لذت‌امر وجودی نیست وعبارتست ازباز گشت بحالت طبیعی بعدازخروج از آن ویا خلاص‌ازالم. درصورتیکه درنظرارسطو لذت امری وجودی‌است. ناصرخسرو گفته است[۳] «قول‌محمدز کریا آنست که گوید لذت چیزی نیست مگر راحت از رنج ولذت نباشد مگر براثر رنج و گوید که چون لذت‌پیوسته شود رنج گردد و گوید حالی که آن‌نه لذتست ونه رنج است آن طبیعتست وآن بحس یافته نیست...» ورازی‌خود درالطب‌الروحانی درباب لذت‌والم بحث مفصلی دارد[٤] وعلاوه براین درتألیفی خاص باسم کتاب‌اللذة[٥] عقیدۀ خویش را آورده بود و ناصر خسرو خلاصه‌یی از آنرا برای رد وبد گویی آن فیلسوف درزادالمسافرین نقل

۱— بنا بر تسمیۀ ابوریحان چنین است ولی ابن‌الندیم وقفطی وابن ابی اصیبعه آنرا بنامهائی مانند: السیرةالفاضلة-سیرةالحکماء هم آورده‌اند.

۲— ویعرف ایضاً بطب‌النفوس (ابن‌ابی اصیبعه)

۳— زادالمسافرین چاپ برلین ص۲۳۱ ٤— رسائل فلسفی محمدبن‌زکریا ازص۳٦ ببعد

۵— ابن‌الندیم درالفهرست‌ص٤۱٦ وابوریحان بیرونی درفهرست کتب محمدزکریا «فی اللذة» گفته‌اندورازی خودآنرا «مقالة‌فی‌مائیة‌اللذة» نامیده‌است (الطب‌الروحانی ص۳۸)

کرده‌است[۱]. رازی راجع بانتخاب انواع لذات معتقد است چون مقصودی که در خلقت ماوجودداشت سازگار بالذات جسدانی نیست بلکه عبارتست از کسب علم و بکار بردن عدل که بوسیلهٔ آندو از این عالم خلاص خواهیم یافت و بعالمی خواهیم رسید که در آن موت والم وجودندارد، پس باید از برخی لذائذ بیش از آنچه حاجت جسم است چشم بپوشیم.

رازی درسیرة‌الفلسفیة که بهترین نمودار اصول اخلاقی این فیلسوف است میگوید آدمی از باب تشبه بخداوند که رحیم وعادل است، باید نسبت بخلق و بخود عادل ورحیم باشد واز ایلام دیگران وخودجز درموردلزوم بپرهیزد و باز درهمین باب بپیروی از افلاطون گفته‌است که چون فلسفه عبارتست از تشبه بخدای عزوجل بقدر طاقت انسان، وخدای ما عالم و مبرا از جهل وعادل ودور از ظلم وجور است ماهم باید در این صفات بدو تشبه‌جوییم.

در کتاب طب‌الروحانی که در بیست فصل است، جمیع وظایف آدمی را در استعانت از عقل وانصراف از هواجس نفسانی وشناختن عیوب خود ودوری جستن ازعجب وحسدو غضب ودروغ وبخل وغم وشرابخوارگی وافراط درهمخوابگی ومقدار اکتساب وخرج وعدم مجاهدت در طلب مراتب دنیوی وتمییز مطلوبات هوی وعقل،شرح میدهد ودر پایان آن سیرت فاضله‌یی را که باید مورداتباع هرجویندهٔ کمال باشد، آن میداند که با مردم بعدل وعفت ورحمت رفتار کند ودر حفظ منافع همگان مگر بدکاران وظالمان بکوشد تاجالب سلامت وصلح اکثر ایشان گردد ومحبت آنان‌را برانگیزد.

رازی نه‌تنها باارسطو وپیروان او برسر جدال واعتراض بود بلکه با متفکرین زمان‌خودخاصه بامتکلمین‌هم مانندجاحظ[۲] وابوالعباس‌ناشیء[۳] وابوالقاسم‌الکعبی[۴] ومسمعی[۵] وشهید البلخی[۶] نظر خوبی نداشت زیرا این قوم میکوشیدند اصول دین را برمبانی فلسفی منطبق سازند ودرنظر رازی این امر امکان نداشت و خلاف

---

۱ - ناصر خسرو اقوال محمدبن زکریا را راجع بلذت و الم وانتقادات خودرا براو از ص۲۱۲ تا ص۲۴۴ زادالمسافرین آورده‌است. بدانجا مراجعه شود.

۲ - الرد علی الجاحظ فی مناقضته الطب

۳ - الرد علی الناشیٔ فی نقضه الطب

۴ - ماجری بینه وبین ابی القسم الکعبی فی الزمان

۵ - الرد علی المسمعی فی رده علی القائلین بقدم الهیولی.

۶ - فیماجری بینه وبین شهید البلخی فی اللذة؛ الرد علی شهید فی لغز (ن. تثبیت) المعاد.

پیروان ارسطو در اسلام تصور نمی کرد که بتوان بین فلسفه ودین سازش ایجاد کرد. درمیان مخالفان فلسفی او افرادی مانند ابوبکر حسین التمار المتطبب فیلسوف دهری سابق الذکر، وثابت بن قرة الحرانی فیلسوف صابئی، ومسعودی مورخ وفیلسوف معروف، واحمدبن طیب السرخسی شاگرد کندی وجود داشتند. رازی نسبت باکثر مذاهب هم راه انتقاد پیش گرفته واین انتقاد خودرا دربرخی از آنها مانند مذاهب دیصانیه ومحمره ومانویه[۱] ومذاهب غالیهٔ شیعه[۲] بشدت آشکار کرده است. وبرای اظهار مخالفت خود بنحو اعم باهمهٔ ادیان دو کتاب معروف: «النبوات» معروف به «نقض الادیان» و کتاب «حیل المتنبین» معروف به «مخاریق الانبیاءِ» را نگاشت که مدتها بعداز رازی هم‌مایهٔ خشم مسلمین وتکفیر آن فیلسوف بود. ازاین دو کتاب اکنون اثری در دست نیست اما متکلم وداعی بزرگ اسمعیلی ابو حاتم الرازی[۳] مؤلف کتاب مشهور اعلام النبوة متن مناظرهٔ خودرا بامحمد بن زکریا درباب نبوت آورده وعقاید رازی را آنجاذکر کرده است وپیداست که اصول عقاید رازی دراین کتاب همانست که درنقض الادیان یا کتاب النبوات آمده بود. اصول عقاید محمدبن زکریاءِ الرازی بنا بر نقل ابی حاتم اینست که: خداوند همهٔ بندگان خودرا مساوی خلق کرده وهیچکس را بر دیگری برتری نداده است واگر بگوییم که برای راهنمایی آنان حاجت بانتخاب کسی داشت حکمت بالغهٔ وی میبایست چنین اقتضا کند که همه را بمنافع ومضار آنی وآتیشان آگاه سازد وکسی را از میان ایشان بردیگران برتری ندهد ومایهٔ اختلاف ونزاع آنان نگردد وباانتخاب امام وپیشوا باعث آن نشود که هرفرقه تنها ازپیشوای خود پیروی ودیگران را تکذیب کند وبانظر بغض بدانان بنگرد وجماعات بزرگی برسراین اختلاف ازمیان بروند. معجزات متنبیان نیز چیزی جز خدعه ونیرنگ نیست وغالب آنها هم از مقولهٔ

۱— الطب الروحانی ص۹۱—۹۲.
۲— ردبراحمد الکیال درمبحث امامت.
۳— ابوحاتم احمدبن حمدان بن احمد الورسنانی (یاالورسامی) الرازی داعی ومتکلم بزرگ اسمعیلی بود که بسال۳۲۲ هجری در گذشت. وی مدتی در تبرستان و آذربایجان ودیلم واصفهان وری مشغول دعوت بوده وگروهی از معاریف این صفحات راmانند اسفارپسرشیرویه ومرداویج پسر زیار بکیش اسمعیلی درآورد. راجع به این مرد مراجعه شود به : الفهرست ابن الندیم ص ۲۶۸ و الفرق بین الفرق البغدادی ص۷۰ و رسالات فلسفی رازی گرد آوردهٔ پول کروس ص۲۹۱—۲۹۴

افسانه‌های دینی است که بعداز آنان پدید آمد. مبانی واصول ادیان باحقایق مخالفت ومغایرت دارند و بهمین سبب هم میان آنها اختلاف دیده میشود وعلت اعتماد واعتقاد مردم بادیان واطاعت از پیشوایان مذهبی تنها عادت است. ادیان ومذاهب علت اساسی جنگها ومخالف بااندیشه‌های فلسفی وتحقیقات علمی هستند. کتابهایی که بنام کتب مقدس آسمانی معروفند، کتبی خالی ازارزش واعتبارند وآثار کسانی از قدما مانند افلاطون وارسطو واقلیدس وابقراط خدمت مهمتر و مفیدتری ببشر کرده است. کتاب نقض ادیان رازی بی‌تردید حاوی شدیدترین حملات بادیان بوده است که درتمام ادوار قدیم ودرقرون وسطی صورت گرفت.

براثر حملات شدید رازی بپیروان نظر وقیاس، وبمعتقدان جمع میان دین و فلسفه، ومعارضه باادیان، وتوجه ببرخی ازمبانی فلسفی ایرانیان وفلاسفهٔ پیش از ارسطو خاصه ذیمقراطیس (۱)، وعقاید خاصی که داشت، غضب گروه بزرگی ازعلمای اسلامی بر ضد او برانگیخته شد. جمعی اورا تنها متطبب خواندند وحق ورود در مباحث فلسفی ندادند، گروهی‌ویرا ملحد (ابوحاتم‌رازی)، نادان (ناصرخسرو)، جاهل (ناصر خسرو، موسی‌بن میمون الاسرائیلی، مرزوقی)، غافل (ناصرخسرو)، مهوس بی‌باك (ناصرخسرو) وسخنان اورا دعاوی وخرافات بی‌دلیل (ابن حزم)، هوس (ناصر خسرو)، هذیانات (موسی بن میمون) خواندند. ابوعلی‌بن سینا در جوابهای خود بسؤالات بیرونی از رازی بدین نحو یاد کرده‌است: «وکانك اخذت هذاالاعتراض... عن محمدبن زکریاء الرازی المتکلف الفضولی فی‌شروحه فی‌الالهیات تجاوز قدره فی‌بط الجراح والنظر فی‌الابوال والبرازات، لاجرم فضح نفسه وابدی جهله فیما حاوله ورامه». کتابهای بسیار هم در حیات رازی وبعد ازو دررد اقوال وی نوشتند وفی الواقع عقاید رازی بحدی نزدفلاسفه‌ومتکلمین‌اسلامی اهمیت وشهرت‌پیدا کرد که‌غالب‌متفکران‌معاصر وبعدازواز نقض وردآن خاصه در رد کتاب معروف او در فلسفهٔ الهی چاره‌یی‌ندانستند. از جملهٔ

۱— Demokritos d'Abdera فیلسوف بزرگ یونانی (۴۶۰—۳۷۰ ق.م.)

کسانی که بررازی ردودی نوشته‌اند افراد ذیل را میتوان یاد کرد (۱):

۱ ـ ابوالقاسم عبدالله بن احمدبن محمود البلخی الکعبی رئیس معتزلهٔ بغداد (متوفی بسال ۳۱۹) که معاصر رازی بود و چند رد بر کتاب العلم الالهی رازی داشت و رازی‌خودتألیفاتی درردالکعبی نگاشت مانند: الف ـ کتاب نقض نقض البلخی للعلم الالهی (۲) (ابن الندیم) یا کتاب فی نقض کتاب البلخی لکتاب العلم الالهی والردعلیه (۳) و شاید این همان کتاب باشد که بیرونی بنام «فی ایضاح غلط المنتقد علیه فی العلم الالهی» (۴) ذکر کرده است. ب ـ کتاب فی الرد علی ابی القاسم البلخی فیما ناقض به فی المقالة الثانیة من کتابه فی العلم الالهی (۵) یا کتاب الرد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقالة الثانیة فی العلم الالهی (۶). ج ـ کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیادة علی جوابه وعلی جواب هذا الجواب (۷) یا کتاب الی ابی القاسم البلخی والزیادة علی جوابه وجواب هذا الجواب (۸). د ـ مقالهٔ رازی در رد انتقادات کعبی در امر زمان (فیماجری بینه و بین ابی القاسم الکعبی فی الزمان) (بیرونی).

۲ ـ ابونصر محمدبن محمد الفارابی (متوفی بسال ۳۳۹) که «کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی» را نگاشت.

۳ ـ ابوعلی محمدبن الحسن بن الهیثم البصری الریاضی (متوفی بسال ۴۳۰) صاحب کتاب «نقض علی ابی بکر الرازی المتطبب رأیه فی الالهیات والنبوات».

۴ ـ ابومحمد علی بن احمدبن سعیدبن حزم الظاهری الاندلسی (متوفی بسال ۴۵۶) که بنابر اشارهٔ خود در کتاب الفصل فی الملل کتابی را از خود بنام «کتاب التحقیق فی نقض کتاب العلم الالهی لمحمدبن زکریاء الطبیب» ذکر کرده است. (۹)

۵ ـ ابوالحسن علی بن رضوان الطبیب المصری (متوفی بسال ۴۶۰) صاحب

---

۱ ـ این فهرست را از ص ۲ ـ ۳ و۱۴۵ ـ ۱۴۷ و۱۶۷ ـ ۱۷۰ و ۱۹۶ و ۲۰۲ و ۲۴۱ ـ ۲۴۲ مجموعهٔ رسائل فلسفی محمدبن زکریای رازی از پول کراوس نقل کرده ایم.

۲ ـ الفهرست ص ۴۱۹

۳ ـ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۳۲۰

۴ ـ رسالهٔ فهرست کتب بیرونی ص ۱۶

۵ ـ طبقات الاطباء ۱ ص ۳۱۷

۶ ـ الفهرست ص ۴۱۸

۷ ـ ایضاً همان صحیفه

۸ ـ طبقات الاطباء ۱ ص ۳۱۷

۹ ـ طبع مصر ۱۳۴۷ ج ۵ ص ۴۴ و ج ۱ ص ۳۵

« کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی واثبات الرسل » .

۶ ـ ابومعین ناصر بن خسرو القبادیانی (متوفی بسال ۴۸۱) که در کتاب زادالمسافرین ودر کتاب بستان العقول بسیاری از اقوال رازی را درقدم هیولی و اختلاف عناصر ومکان و زمان و کیفیت حدوث عالم و لذت مردود دانسته و بحث های مفصل در رد سخنان او کرده است .

۷ ـ ابوعمران موسی بن عبیدالله بن میمون الاسرائیلی القرطبی (متوفی بسال ۶۰۱) که درفصلی از کتاب خود بنام دلالة الحائرین سخنان محمدبن زکریا رارد کرده واورا تنها طبیب دانسته است نه فیلسوف .

۸ ـ ابوبکر محمد بن الیمان السمرقندی متوفی بسال ۲۶۸ که نقضی بر الطب الروحانی رازی داشت ورازی جوابی بر آن نوشت بنام « کتاب فی نقض الطب الروحانی علی ابن الیمان » در بعضی نسخ بجای ابن الیمان ، ابن التمار نوشته شده ودراین صورت باید مقصود ابوبکر حسین التمار الدهری المتطبب باشد که در بعض مناظرات ابوحاتم الرازی وابوبکر رازی حضور داشته و از مخالفان رازی بوده است .

۹ ـ ابوالحسن شهیدبن حسین البلخی (متوفی بسال ۳۲۵) که ردهایی بر رازی داشت ورازی کتابی دررد انتقادات اودرامر لذت نوشت (کتاب فی نقضه علی سهیل (شهید) البلخی فیما ناقضه به فی امر اللذة)(۱) . ابن الندیم گوید که بین شهید و رازی مناظراتی بوده وهریك بردیگری نقوضی داشته اند . عقیدهٔ شهید در باب لذت در کتاب صوان الحکمة از ابوسلیمان محمدبن طاهر بن بهرام المنطقی السجستانی (متوفی در حدودسال ۳۷۱) آمده و شاید قسمتی از کتاب نقض او بر نظریهٔ لذت رازی باشد .

۱۰ ـ ابوعلی احمدبن محمدبن الحسن المرزوقی الاصفهانی متوفی بسال ۴۲۱ که در کتاب الازمنة والامکنة عقیدهٔ رازی را در زمان ومکان واعتقاد او را بقدماء خمسه رد کرده است .

۱۱ ـ فخرالدین محمدبن عمر الرازی متوفی بسال ۶۰۶ در کتاب محصل افکار

---

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۱۹ . الفهرست ص ۴۱۸

المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحکماء المتکلمین ، که قول محمد بن ز کریا را بقدماء خمسه مذ کورداشته و مورد انتقاد قرارداده است و همچنین است در کتاب المطالب العالیة که درسال ۶۰۳ یعنی سه سال پیش از فوت او نوشته شد . دراین کتاب امام فخر بتفصیل راجع باقوال رازی درباب زمان سخن گفته ودلایل متعدد در ردآن اقامه کرده و همچنین در مناظرات خود اشارتی برد مذهب رازی در امر خلق نموده است .

۱۲ ـ نجم الدین علی بن عمرالقزوینی الکاتبی متوفی بسال ۶۸۵ یا ۶۹۳ صاحب کتاب المفصل فی شرح المحصل سخنان امام فخر را در رد رازی شرح کرده است .

بعد از رازی بزر گترین فیلسوف مسلمین که در تاریخ علوم عقلی وعلی الخصوص در تأیید فلسفهٔ افلاطون وارسطو و نزدیك کردن آندو بیکدیگر بپیروی از افلاطونیون جدید،و منطبق ساختن مبانی حکمت درتمدن اسلامی، مقام شامخی دارد فارابی است .

ابو نصر محمد بن محمد الفارابی (۱) فیلسوف بزر گ‌ مسلمین قبل ازابوعلی بن سینا بوده است . بعضی از صاحبان تراجم اصل او را از ترکان دانسته‌اند با این حال ابن ابی اصیبعه گوید : « کان ابوه قائد جیش وهو فارسی المنتسب » (۲) وشهرزوری درتاریخ

۱ـ اسم و نسب او بنا بر ضبط مقدمهٔ رسالهٔ « مایصح و مالایصح من احکام النجوم » ابو نصر محمد بن محمد الفارابی الطرخانی است . در مآخذ دیگر محمد بن محمد بن الطرخان الفارابی (الفهرست ص ۳۶۸) ومحمد بن محمد بن طرخان (اخبارالحکماء ص ۱۸۲) و محمد بن اوزلغ بن طرخان (طبقات الاطباج ۲ ص ۱۳٤) ومحمد بن طرخان بن اوزلغ الفارابی الترکی (ابن خلکان ج ۲ ص ۱۹۱) نوشته‌اند .کلمهٔ طرخان از القابی است که از قرن دوم ببعد متداول بود و آنرا بمعنی «رئیس بزرگ» و « آنکه پادشاهان قلم تکلیف ازو بردارند و برگناه اومؤاخذه نکنند » و«لقب پادشاه خراسان» و«آنکه بی اجازت بخدمت سلطان در آید » نوشته‌اند . در شرح احوال منوچهری شاعر بزرگ نوشته‌اند که او سمت طرخانی داشت . با این وصف معلوم میشود که طرخان اسم نیست بلکه لقب است وظاهراً جد یا پدر فارابی که از سپاهیان و سرداران سامانی بود این لقب را داشته و بنابراین میبایست قاعدهٔ سلسلهٔ نسب صحیح فارابی چنین باشد : « محمد بن الطرخان» یا « محمد بن محمد الطرخانی » که در صورت اول طرخان لقب پدر او ودرصورت دوم طرخانی نسبت خود اوست واگرسلسلهٔ نسب منقول ابن الندیم را درست بدانیم یعنی « محمد بن محمد بن الطرخان»طرخان لقب جد فارابی است که در اینجا بصورت علم استعمال شده است . بهرحال داشتن چنین لقب یا نسبتی دلیل ترك بودن کسی نمیتواند بود و ذکر « اوزلغ » و « الترکی » در نسب و نسبت او چنانکه خواهیم گفت ازمبدعات متأخرانست .

۲ ـــ طبقات الاطباج ۲ ص ۱۳٤ .

الحکما آورده است که پدرش از سرداران سپاه وفارابی از سلالهٔ فارسی بود وابن‌الندیم هم که معاصر این فیلسوف بوده اصلا بترك بودن وی اشارتی ندارد بلکه میگوید « اصله من فاریاب (ظ . فاراب) من ارض خراسان » (۱) البته فاراب ازسرزمین خراسان‌نیست و شاید از آن باب که جزو متصرفات امیرخراسان یعنی پادشاه سامانی‌بود، بدینگونه یاد شده باشد ، لیکن استفادهٔ ما از قول ابن‌الندیم در این نکته است که انتساب فارابی بترکستان وبه « بلاد ترك » درقرن چهارم هنوزرواجی نداشته وافسانهٔ ترك بودن وی‌هم هنوز اختراع نشده بود و گرنه ابن‌الندیم که در صدد بیان وجه نسبت وی برآمده بود از ذکر این نکته غفلت نمی کرد .

کلمهٔ « فاراب» صورت جدیدتری‌ازاسم «پاراب» (۳) است وآن ناحیتی درحوضهٔ سیحون و برسرحد بلاد غزوجزوولایت « اسپیجاب » بوده است . در نیمهٔ دوم‌قرن‌چهارم نواحی کوچکی‌ازاسپیجاب‌محل‌اقامت‌ترکان‌وبقیه مانند سایرنقاط ماوراء النهرازعناصر آریایی مسکون‌بود . ابوالقاسم محمدبن حوقل درباب «وستکند » یکی ازاین نواحی کوچك ، گفته است که « وستکند مجمع ترکان است و از این ترکان قبایلی‌پراگنده قبول اسلام کردند و گروهی از غزوخرلخ هم نام اسلام پذیرفتند ومیان پاراب و کنجده وشاش(چاچ) چراگاههای‌خرمی است که‌نزدیك هزارخانوارازترکان درآنهاساکنند که اسلام آورده‌اند ودرخرگاهها سکونت دارند وایشان را بنایی‌وعمارتی‌نیست » (۳) ناحیهٔ پاراب سرزمینی پرآب وآبادان و طول وعرض‌آن هریك کمتر از یك روز راه بود . از شهرهای کوچك این ناحیه یکی « کدر» قصبه و کرسی‌آن ودیگر« وسیج »بوده است . کدر همانست که بعداً به اترارمشهور واولین بار درمعجم البلدان یاقوت بدین‌اسم‌دیده شده است واما وسیج « ومنها ابونصرالفارابی صاحب کتب المنطق المفسرلکتب القدماءِ والمتقدم فی ذلك علی کل‌من کان فی زماننا و عصرنا وایامنا » (٤) .

برای من تصور اینکه ابونصرمحمد ازآن قبایل صحرا نشین بیابانگرد که بقول ابن حوقل به عمارت و بنا توجهی نداشتند ، بوده و در بحبوحهٔ بیابانگردی و بداوت ،

---

۱ — الفهرست ص ۳٦۸

۲ — صورة الارض چاپ‌دوم . لیدن ص۵۱۰ وموارددیگر.

۳ — ایضاً ص ۵۱۱

٤ — ایضاً ص ۵۱۰ — ۵۱۱

ناگهان بفکر تحصیل علم افتاده باشد ، بسیار دشوار است خاصه که در کلام ابن‌حوقل دربارهٔ خود ناحیهٔ پاراب اصلا سخن ازسکونت ترکان در نیمهٔ دوم قرن چهارم نیست تا چه رسد بوسط قرن سوم یعنی ایام ولادت فارابی . در نیمهٔ دوم قرن چهارم یعنی بیش از صد سال بعد از ولادت فارابی دروستکند از نواحی‌دیگر اسپیجاب و میان ناحیهٔ‌پاراب وناحیهٔ کنجده (که قصبهٔ آن سبانیکث بود) وناحیهٔ شاش (چاچ) ازاقامت‌وتوقف‌طوایف غزو خرلخ سخن میرود اما این اشاره نه مربوط بزمان تولد فارابی است و نه مربوط بمحل ولادت وی . علاوه بر این در کتب مقدم برقرن ششم هرجا که سخن از الفارابی است اشارتی بترك بودن وی نیست و این اشارات بیشتر در کتب قرن ششم و قرن هفتم است مثلا البیهقی فارابی را از « فاریاب (فاراب) ترکستان » دانسته (۱) والقفطی فاراب را «احدی‌مدن‌الترك» شمرده (۲) وابن‌ابی اصیبعه وابن‌خلکان‌درذ کرسلسلهٔ‌نسب ابونصرجد اورا « اوزلغ » نوشته‌اند وابن خلکان اورااز نژاد ترك دانسته‌است . پیداست که بعد ازقرن چهارم‌براثرتتابع مهاجرات طوایف ترك بماوراءالنهرشهر« کدر» وناحیهٔ پاراب و سایر نواحی نزدیك بدان در جزء اراضی‌ترك نشین درآمده و مؤلفانی که بعداز این تاریخ بذکر این شهر و ناحیه ویا بیان احوال ابونصر محمد مبادرت کرده‌اند شهر « کدر » راکه با توطن ترکان به اترار (اطرار) تغییر اسم یافته بود از بلاد ترك‌دانسته والفارابی را مانند سایراتراریان معاصر خود ترك نژاد شمرده ومسائل دیگری راهم که دال‌برتعلق بترکان است ازقبیل زی ترکی وتکلم بزبان ترکی‌ونظایرآنها مانندبسیاری ازافسانه های دیگر که در کتب متقدم مطلقا مذکور نیست،در بارهٔ او جعل کرده‌اند و این بی‌شباهت بوضعی نیست که از اواخر دورهٔ ساسانی برای قوم‌آریایی نژاد توری (۳) یعنی ساکنین کشور اوستایی تورین (۴) پیش آمد چنانکه چون جای آنانرا در ازمنهٔ متأخرقبایل زرد پوست آسیای مرکزی گرفته بودند، نویسندگان پهلوی‌وفارسی‌ایشان را ترك و متکلم بزبان‌ترکی شمردند و گاه در ردیف « خیونان » و هفتالان قرار دادند

۱ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۱۶ ۲ ـ اخبار الحکما ص ۱۸۲ ۳ ـ Tûriya

۴ ـ Tûriyana

درصورتیکه نام همهٔ پادشاهان و پهلوانان آنان در اوستا اسامی آریایی ایرانیست (۱).
تصریح ابن ابی اصیبعه وشهرزوری بانتساب واصل فارسی فارابی وسکوت ابن الندیم درترك
بودن فارابی وحتی اشاره بخراسانی بودن اوهم این حدس مارا تقویت میکند وبهرحال
این نکته مسلم است که پدر اواز سرداران ایرانی نژاد سامانی ومأمور سرحدات ترك
بود (۲).

راجع بشرح احوال فارابی فرصت اطالهٔ کلام نداریم وهمینقدر باید بدانیم که وی
از ماوراءالنهر بقصد تحصیل علوم ببغداد رفت و بعد از تمهر درعربیت درحلقهٔ درس ابو-
بشر متی بن یونس حضور یافت وچندی بعد از بغداد بحران رفت و از یوحنا بن حیلان
قسمتی ازمنطق راآموخت وباز ببغداد بر گشت وعلوم فلسفی راآنجافرا گرفت وبر همهٔ کتب
ارسطوومنسوب بارسطودست یافت وباستخراج معانی آنهاواغراض ارسطوموفق شد. گویند
که نسخه یی از کتاب النفس منسوب بارسطورا یافتند که مکتوبی از فارابی در آن بود که نوشت
این کتاب راصد بارخوانده ام. توقف فارابی در بغداد مدتی کشید واوغالب کتب فلسفی خود
را در این شهر تألیف کرد وسپس از بغداد بدمشق واز آنجا بمصر رفت و آنگاه بخدمت
سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان التغلبی (۳۳۳ - ۳۵۶ ﻫ) درآمد ونزداو
در حلب و دمشق بماند وبتألیف و تعلیم مشتغل بود تا در سال ۳۳۹ در گذشت و در این
هنگام هشتاد سال داشت وبنا براین ولادت او درحدود سالهای ۲۵۹ و ۲۶۰ اتفاق افتاد.

اهمیت فارابی بیشتر در شرح های اوست بر آثار ارسطو وبسبب همین شروح هم
او را «المعلم الثانی» خوانده و در مقام بعد ازارسطو قرار داده اند. بقول القفطی (۳) او

---

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر در این باب رجوع کنید به بحث ممتع مینورسکی ذیل عنوان «توران» در دائرة المعارف اسلام و بکتاب حماسه سرایی در ایران تألیف نگارندهٔ این کتاب چاپ اول از ص ۵۶۸ ببعد

۲ - بابونصرفارابی اشعاری بفارسی نسبت داده اند ورضا قلیخان هدایت (مجمع الفصحا ج ۱ ص ۸۲-۸۳) این دو رباعی را «تیمناً» از او نوشته است:

اسرار وجود خام و ناپخته بماند — وآن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند — آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

☆☆

ای آنکه شما پیرو جوان دیدارید — ازرق پوشان این کهن دیوارید
طفلی ز شما در بر ما محبوس است — او را بخلاص همتی بگمارید

۳ - اخبارالحکما ص ۱۸۲

کتب منطقیه را شرح نموده ومشکلات آنها را توضیح داده و اسرار آنها را کشف کرده و ازمسائل منطقی هرچه مورد حاجت است در کتب صحیح العبارة گردآورده وآنچه را که از نظر کندی وجزاو فوت شده بودبیان کرده‌است ودراین باب کتب‌او درنهایت‌اتقان و کمال است. باید گفت بهمان نحو که حنین بن اسحق وشاگردان اوبا نقل وتلخیص آثارجالینوس اورادرنزد مسلمین بعنوان طبیب مطلق ولازم الاتباع معرفی کردند فارابی هم از جهت تفسیر و توضیح قسمت اعظم آثار ارسطو در منطق و فلسفه او را بنهایت سیطره در میدان فلسفه رسانید ونزد مسلمین بزرگترین استاد این فن معرفی کرد. وی قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقای اول و انالوطیقای‌ثانی وطوبیقا وسوفسطیقا و ریطوریقا وبوطیقای ارسطویعنی‌تمام منطقیات آن استاد را شرح کرد وبر این مجموعهٔ منطقیات یعنی ارغنون ، تفسیر ایساغوجی فرفوریوس را بیفزود.

از خلقیات ارسطو هم فارابی کتاب ایثیقون نیقوماخس و در علم النفس کتاب النفس اسکندرا فردویسی(منسوب بارسطو) ودرمسائل‌علمی السماع الطبیعی‌والآثار‌العلویة والسماءِ والعالم و کتاب الحروف ارسطووالمجسطی بطلیموس‌راتفسیر کرد و باین‌ترتیب جای شارحان بزرگ‌اسکندریه را گرفت وخاطرهٔ آنانرا تجدید کرد. اما فعالیت علمی این فیلسوف بهمین حد توضیح و تفسیر آثار یونانی محدود نماند بلکه خود نیز آثار مهمی ابداع کرد که مهمترین‌آنها عبارتند از : التوطئة فی المنطق - المختصر الموجز- المختصر‌الاوسط - المختصر‌الکبیر (هرسه درمنطق) - اختصار‌القضایا - البرهان - شرائط البرهان - المغالطین- الخطابة - آداب الجدل - المواضع المنتزعة من‌الجدل - کتاب ماینبغی ان‌یتقدم الفلسفة (... ان‌یقدم قبل تعلم الفلسفة) - المقدمات - الکنایة - احصاء العلوم - مراتب‌العلوم- المبادی‌الانسانیة - الجزء - الجوهر- الزمان- الخلاءِ- فی‌ان‌حرکة الفلك سرمدیة - اغراض‌ارسطوطالیس (تحقیق غرض‌ارسطاطالیس‌فی کتب‌ما بعد‌الطبیعة) -اتفاق آراءِ ارسطوطالیس و افلاطون - الجمع بین‌الرأیین (الجمع بین رأیی‌الحکیمین)- التأثیرات‌العلویة - النجوم - مایصح ومالایصح من‌احکام النجوم - الموسیقی - الایقاعات - العلم‌الالهی - عیون‌المسائل - فصوص‌الحکم - الواحدوالوحدة - النفس - الرؤیا - العقل -

النوامیس - السیاسة المدنیة - السیاسات المدنیة معروف بمبادی الموجودات (۱) - آراء اهل المدینة الفاضلة - السعادة الموجودة .

فارابی مانند بسیاری از فلاسفهٔ اسکندریه ودبستانهای خاور نزدیك، که میکوشیدند بین عقاید افلاطون و ارسطو را التیام دهند ، در کتبی که باتفاق آراء افلاطون و ارسطو اختصاص داده، سعی بلیغ در این راه بکار برده است . علت این امر آن بود که این فلاسفه معتقد به صحت عقاید واستحکام دلایل آن دو فیلسوف بودند و حقایق فلسفه را منحصر بسخنان آن دو حکیم میشمردند و چون اختلاف عقاید آن دو متفکر را مایهٔ اخلال در صحت مبانی فلسفه می یافتند در تطبیق عقاید آندو کوشش میکردند . کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو طالیس ، از کتبی است که فارابی در آن کوشیده است عقاید این دو فیلسوف را بهم نزدیك کند . درآغاز این کتاب گوید اکثر اهل زمان را دیدم در موضوع حدوث وقدم عالم بمناقشه ونزاع برخاسته و مدعی شده اند که میان دو حکیم مقدم مبرز در اثبات مبدع اول ودر وجود اسبابی از او و درامر نفس و عقل و پاداش کارهای نیك وبد ودر بسیاری ازامور مدنی واخلاقی ومنطقی اختلاف است و من در این مقاله برآن شده ام که شروع بجمع بین رأی آندو و آشکار کردن فحوای گفتارهایی کـه دلالت بر این امر نماید ، کنم تا اتفاق بین معتقدات آنـدو ظاهر شود وشك و تردید از قلوب مطالعه کنند گان کتب آنان برخیزد . » نظر عمدهٔ فارابی دررفع اختلاف بین افلاطون و ارسطو بر آنست که این دوتن فیلسوف مبرز واستادند وممکن نیست بین دوحکیم بزر گ اختلاف باشد و وجود هر اختلافی میان آنان نتیجهٔ قصور فهم مردم در موارد اتحاد آندوست یا در نتیجهٔ ضعف زبانی که کتب آنان بدان نقل شده است و نیز از آن جهت که افلاطون مطالب خویش را بطریق رمـز مینوشت . از جملهٔ مسائلی کـه فارابی خواسته است بین افلاطون و ارسطو وفق دهـد ، یـکی موضوع قدم جواهر است و اینکه اعیان جواهر اقدمند یا مُثُل آنها، وآیا جسم مادی درعالم جسمانی

---

۱ – ابن ابی اصیبعه ج ۲ ص ۱۳۹ و بعید نیست کتاب المبادی الا نسانیة هم همین کتاب و یاکتابی نظیر آن بوده باشد .

بالفعل اقدم است (چنانکه ارسطو گوید) یا صورت جسم مجرد از ماده درملاء اعلی ـ دیگر موضوع رؤیت است واینکه آیا دیدن در نتیجهٔ انفعالی در چشم صورت میگیرد (چنانکه ارسطومعتقد است) یا بخروج چیزی ازچشم واحاطهٔ براجسام ـ دیگرموضوع قدم وحدوث عالم است و اینکه آیا چنانکه ارسطو گوید عالم قدیم است و یا چنانکه افلاطون معتقد است محدث وآیا او را صانعی است که بمنزلهٔ علت فاعلی آن باشد یا نه ؟ وهمچنین است موضوعاتی ازقبیل نفس ، ثواب وعقاب ، طبع وعادت وجزآن .

درتمام این مسائل خلاف بین ارسطو واستادش شدید ومعتقدات آندو ناقض همو متضاد بایکدیگرند ونزدیك کردن آراءِ آندو جز از طریق تأویل وتوجیه عقاید آنان امکان پذیرنیست وامری که فارابی را براین کارمحال داشته آنست که او آراءِ افلاطون وارسطورا دورازشوائب آراء ومذاهب اسکندرانیان وخالی‌ازاشتباهات مترجمان‌نشناخته است چنانکه همهٔ متفلسفین اسلامی بهمین نقص دچار بودند . در حقیقت باید گفت که فارابی عقاید افلاطون وارسطو را جمع نکرده بلکه دراکثراین امور که دیده‌ایم بین آراءِ نو افلاطونیانی که عقاید افلاطون رابسلیقهٔ خود تعبیر وتفسیر کرده ، و نو افلاطونیانی که بتأویل عقاید ارسطو بنا برنظرخود پرداخته بودند ، مبادرت جست .

مثلا فارابی هنگام بحث در عقاید دو فیلسوف یونانی راجع باثبات صانع برسالهٔ امونیوس ازمؤسسین‌مذهب افلاطونی جدید بعنوان شرح مذهب ارسطاطالیس فی الصانع اعتماد کرد ، وهمچنین است اعتماد اوبر کتاب اثولوجیا (الربوبیة) منسوب بارسطو که درواقع ازارسطو نبوده و قطعاتی از کتاب تاسوعات فلوطینس و خاصه فصلهای چهارم و پنجم وششم‌آن بوده است ، وفارابی بی‌آنکه باختلاف مضامین آن با عقاید ارسطو توجه کند آنرا اساس‌کار خویش در کتاب الجمع بین الرأیین قرار داد . راجع بترجمهٔ این کتاب واشتهارآن بنام ارسطودرتمدن اسلامی قبلا سخن گفته‌ایم ، نزدیکی خاصی که دراین کتاب منسوب بارسطو با عقاید افلاطو نیون‌جدید ، که غالباً درتمدن اسلامی بنام افلاطون شهرت یافته، وجود داشت طبعاً مایهٔ توهم‌هرمحقق برانطباق عقاید افلاطون‌و ارسطومیگشت ، وسبب عمدهٔ اقدام فارابی بجمع رأی دوفیلسوف همین بوده است .

در رسالهٔ معتبر فصوص الحکم فارابی برای اثبات توحید بیشتر باصول عقاید نو افلاطونیان وعرفا نزدیك شده ودر رسالهٔ آراء اهل المدینة الفاضلة تحت تأثیر افلاطون قرار گرفته‌وسعادت بشر رادر ایجاد اجتماع کاملی دانسته‌است که‌همانند اجتماع روحانی باشد. دراین کتاب فارابی بعنوان مقدمه در کلیات مسائل فلسفی مانند موضوع توحیدوعقول ونفوس وافلاك و اجرام وماده و صورت ، و کیفیت تدبیر واجب الوجود در بقاءِ انواع و اشخاص هر نوع ، وقوای انسان واقسام معقولات وماهیت عقل(بالقوه ـ بالفعل ـ هیولانی ـ منفعل ـ فعال) و بعضی ازمباحث علم‌النفس بحث کرده وآنگاه ببحث خود درباب اجتماع واقسام جوامع وتحقیق دراجتماعات‌فاضله وشرایط آن ورئیس فاضل وشرایط اوو کیفیت تربیت رؤسای فاضل پرداخته‌است. بنابراین ملاحظه‌میکنیم کتاب آراءاهل المدینة الفاضلة اگرازباب اصول اخلاق وفلسفهٔ عملی،عملاً مورد استفاده‌نیست‌اما از باب مباحث‌فلسفی ارزش واعتبار بسیار دارد.

در کتاب السیاسات‌المدنیة معروف به‌مبادیءِ الموجودات راجع بمبادی‌ومقدماتی که قوام اجسام واعراض بدانهاست، بحث میکند وسخن رابسبب اول واسباب ثانوی و عقل فعال ونفس وصورت و ماده با تعریف هر یك ازآنها و وجـوه مختلف تعریف‌آنها، میکشاند وبفیض این موجـودات از سبب اول اشارت میکند . بحث در اجتماع انسان وتعاون او وسعادت واخلاق ورئیس مرشد و مراتب اهل مدینة و انواع مدن از مسائلی است که بعد ازمقدمات مذکورمورد بحث قرار میگیرد . این کتاب راموسی‌بن میمون بعبری ترجمه کرده واکنون نسخهٔ عربی وترجمهٔ عبری آن باقیست .

رسالهٔ دیگری از ابو نصر فارابی در سیاست در جزو مجموعه‌یی بنام « مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیرفلاسفة العرب» درمطبعهٔ‌کاتولیکی بیروت‌بسال ۱۹۱۱ بطبع رسید . دراین رساله کیفیت تدبیرانسان‌راجع بخودوسلوك با دوستان ودشمنان‌موردبحث قرار گرفته است . در رسالهٔ دیگری راجع بعقل فارابی انواع عقل را باعتبار متکلمین وبنابر تعریفات ارسطو مورد بحث قرارداده است .

کتاب‌مهم دیگری‌ازفارابی باقی‌مانده‌است بنام«احصاءِ العلوم‌ومراتبها»(۱) که‌قدما

۱ـ نسخه‌یی ازاین کتاب باضافهٔ مختصرانالوطیقا الثانیة ومقالة فی‌الجهة التی یصح علیهاالقول‌فی احکام النجوم ازفارابی درکتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌اله زنجانی درزنجان موجود است .

مانند القفطی و ابن ابی اصیبعه آنرا بسیار ستوده و دارای اهمیت وافر دانسته‌اند. در این کتاب هر یك از علومی که مورد عنایت فلاسفهٔ قدیم بود با تعریفی موجز و وافی شناسانده شد و آنها عبارتست از علم لسانی یعنی لغت و نحو و خط - علم منطق - علم تعالیم یعنی علم العدد و علم الهندسة و علم المناظر (۱) و علم النجوم و علم الموسیقی و علم الاثقال و علم الحیل (۲) - علم طبیعی - علم الهی - علم مدنی - علم فقه - علم کلام.

فارابی مانند جملهٔ دانشمندانی که در تمدن اسلامی عنوان «فیلسوف» داشته‌اند از همهٔ علوم عهد خود مطلع و در آنها صاحب تصانیفی بوده است. اطلاعات وی در ریاضیات خوب ولی در طب متوسط و در موسیقی بسیار بوده است. روش فلسفی اورا باید فی الحقیقة یك روش نو افلاطونی اسلامی نامید و این همان روشی است که پیش از فارابی بوسیلهٔ کندی شروع شد و بعد از و از طرفی در آثار اخوان الصفا و از طرفی دیگر در کتب ابوعلی بن سینا بمرحلهٔ کمال رسید. معذلك فارابی در بعضی موارد با کندی و ابوعلی سینا اختلاف دارد و همچنین چون آثار او تحت تأثیر سه روش عمدهٔ افلاطون و ارسطو و فلوطینس واقع است، گاه موارد اختلافی در آنها مشاهده میشود و وجه اشتراك همهٔ این آثار با یکدیگر عبارتست از ترکیب عقاید مذکور با اصول دینی اسلام و فلسفه‌یی که بدینطریق پدید آید.

از طرفی دیگر میدانیم که فارابی با عقاید فلسفی گروهی از فلاسفه و متکلمین معاصر خود مخالف بود. از آنجمله ردی بر راوندی وردی دیگر بر رازی نگاشت. علت اختلاف رازی و فارابی روشن است. فارابی مانند همهٔ کسانی که در تمدن اسلامی عنوان فیلسوف دارند دارای روشی قیاسی و عقلی است که بر اساس یك منطق نظری استوار باشد درصورتی که رازی روشی استقرائی و تجربی متوجه امور و مسائل محققهٔ محسوس داشت. فارابی منطقی و ریاضی و ازینروی متوجه مجردات، ولی رازی طبیب و طبیعی و بدین سبب متوجه حقایق محسوس بود و از اینجاست که نظرها و عقاید او نمیتوانست مقبول فارابی و بسیاری دیگر از معاصران وی باشد. اما در عقاید فارابی و ابوعلی بن سینا این اختلاف بیشتر در پذیرفتن اصول عقاید عرفاست. ابوعلی سینا اصول عقاید عرفا را مانند ذیلی بر کتاب

۱- Optique   ۲- Mécanique

خود افزوده است اما درآثار فارابی اصول عرفان دراصل عقاید راه جسته و اصطلاحات صوفیه درغالب موارد کتب اودیده میشود، وهمین توجه معنوی او بمسائل عرفانی گاه باعث ابهام هایی گردیده است چنانکه تحقیق دراصول عقاید فارابی اندکی دشوار و روش او درفلسفه تادرجه یی مبهم است وصراحتی که درروش وسخنان ابوعلی بن سینا می بینیم درفارابی نیست . روش فلسفی ابوعلی سینا بسیارمنظمتر و صریحتر ودورتر ازابهام است چنانکه اورا باید بانی دورهٔ اسکولاستیك اسلامی شمرد و کندی وفارابی ودیگران را درمقدمه قرارداد .

غایت وغرض ازفلسفه درنظر فارابی معرفت خالق است . خالق واحد غیرمتحرك وعلت فاعله برای همهٔ اشیاء ومدبر این عالم بسبب جود وحکمت و عدل خویش است . اعمال هر فیلسوف تشبه بخالق بقدر طاقت انسانی است . در فلسفهٔ اولی یا علم الوجود (صورت- ماده- حرکت- وجوب- امکان- معرفت) و الهیات (خالق وخلق - عقل - حدوث نفس وخلودآن-نبوت ومعاد) فارابی بی آنکه ترتیب منطقی را رعایت کرده باشد وارد شده ومخصوصاً ببحث درمسائل الهیات بیشترتوجه نموده است .

درنظر فارابی خالق یاموجود اول : سبب اول درایجاد سایر موجودات وعاری از جمیع نقائص است ، وجود اوافضل الوجود واقدام الوجود میباشد ،ممکن نیست که اورا سببی باشد ، ماده نیست وقوام اوبماده ودرموضوع نیست ، برای وجود او غرض و غایتی فرض نمیتوان کرد : اودر جوهریت مباین باماسوی الله استوهیچ ضدی برای اونمیتوان تصورنمود که امکان ابطال اویامشارکت بااوراداشته باشد وهمچنین نمیتوان حدی یعنی قولی دال برماهیت اوبرای وی تعیین کرد . اوواحد است باین معنی که درعالم وجود چیزی که مشابه او باشد یابکمال و قدرت وی رسد موجود نیست . موجود اول ماده و متصل بماده نیست ، او در ذات وجوهر خود عقل بالفعل است که ذات خود را تعقل می کند یعنی برذات خود علم دارد ، هم عقل بالذات است وهم عاقل بالذات وهم معقول بالذات واین هرسه ذات واحد وجوهرواحد غیرمنقسم است ، همچنین اوعلم وعالم معلوم است. علم اوبالاترین علمهاست یعنی علمی دائم وجاودانی.خالق حق است ،باین معنی که وجود کامل است ، حی است ، باین معنی که علم برهمهٔ اشیاء دارد وعلم اوبهترین صورتست .

ادراك حقيقت موجود اول برای عقول محال نيست ليكن چون بشر براثر ضعف قوهٔ عقل نميتوانند وجود او را چنانکه هست درك كند ، بهمين سبب معلومات ما در آنچه راجع بخداست ناقص وتصورما نسبت بحقيقت‌وجود او ضعيف است.علم بشر بوجود خالق ازطريق بحث درسلسلهٔ علل ومعاليل ويا ازطريق كشف وشهود صورت ميگيرد .

در خلقت عالم فارابی بنظريهٔ فيض و اشراق متوجه است . ميدانيم كه بنابر نظريهٔ دينی خداوند عالم را بقدرت و ارادهٔ خود از عدم بوجود آورد و اين « خلق » در مدت معين و بتدريج صورت گرفت . ازاينجا معلوم ميشود كه خداوند ازلی‌وقديم وعالم حادثست‌وبين وجودخدا وعالم زمانی طويل فاصله‌است . اما فلاسفه‌وجود عالم (مخلوق) رالازمهٔ وجود خالق وبنابراين قديم ميدانند وعالم باين طريق از روز ازل موجود بوده است بااين فرق كه وجود واجب علت‌وجود عالم وعقلامقدم برآن وعالم معلول آن وعقلا مؤخرازآن است بی‌آنکه تأخرزمانی درميان باشد . بنابرعقيدهٔ افلاطونيون جديد عالم ازوجود واجب بطريق فيض و اشراق صادر شده و بوجودآمده است . صدور موجودات ازخداوند بترتيب ازاكمل به انقص صورت پذيرفته است . از خداوند عقل اول افاضه شده و عقل اول يا علت اولی جوهری غير متجسم وغير متصل بماده است كه در آن واحد هم بر ذات واجب وهم بر ذات خود علم دارد و از بابت علم او بر نفس خود سماءِ اولی يا فلك اعلی از او صادر شده و بجهت تعقل موجود اول عقل دوم ازو بوجود آمده و بدين ترتيب عقول افلاك كه همه مجرد از ماده‌اند بوجود گراييد و با هر عقل يا وجود فلك جديدی پديد آمد كه بعد از فلك اعلی يا سماءِ اولی عبارتند از فلك (كرهٔ) كواكب ثابته وفلك زحل ومشتری ومريخ و شمس و زهره و عطارد و قمر (دراينجا سلسلهٔ‌موجودات‌سماوی‌وموجوداتی كه برای‌قوام خودحاجت بماده ازناحيه‌يی ديگر ندارند بپايان ميرسد) وبعد از عقول فلكی عقل عاشر يا عقل فعال كه سبب وجود نفوس ارضيه‌ازطرفی وسبب وجود اركان بوساطت‌افلاك ازطريق ديگرست(بنابر عقيدهٔ فارابی درعيون‌المسائل) يانفس كلی وسپس صورت وبعدهيولی(بنابررسالهٔ‌مبادیء الموجودات وترجمهٔ عبری آن) پديد آمدند .

برعكس آنچه در مافوق كرهٔ قمرهمهٔ موجودات از اكمل با نقص ميآيند ، درعالم مادون قمر ازمادهٔ اولی (هيولی) كه اخس درجات وجود و ناقص ترين آنهاست،

به اسطقسات (عناصر اربعه : خاك ،آب، هوا ، آتش) وموجودات معدنیه ونبات وحیوان غیرناطق وحیوان ناطق (درعالم‌مادون قمر اکمل ازحیوان ناطق موجودی نیست) یعنی ازانقص به اکمل ارتقاء میجویند .

قوام هرجسم بردو چیز است : ماده وصورت ، وقوام ووجود صورت بماده است . دراینجا اثر ارسطو ومخالفت باافلاطون درقول فارابی مشهود است . هیولی اولی‌مادة ـ المواد عالم میباشد وعالم ازآن بوجود آمده است نه ازعدم . افلاك که بواسطهٔ عقول و نفوس‌کلی دارای حیات و عقلند بوسیلهٔ علت اولی بحر کت میآیند . حر کت افلاك هم ازعلت اولی است وزمان ازآن حر کت حاصل شد وبنابر این زمان تأخرعقلی‌ازوجود عالم بالفعل دارد .

نفس ناطقه که از عقل فعال مدد میگیرد حقیقت وجود آدمی است و اوست که بعد ازفنای جسم باقی میماند . نفوس زکیه بعد ازفنای جسم بعقل فعال متصل‌میگردد و این اتصال بعقل فعال تنها در نتیجهٔ ریاضات نفسانی میسر است و مقدمهٔ وصول بدین کمال تهذیب اخلاق وروح است . نفس دارای قوائی است : اول قوهٔ غاذیه که مکان‌آن درجهاز هاضمه است ، دوم قوهٔ حاسه که انسان بوسیلهٔ آن حرارت و برودت و خشونت وجزآن را احساس می کند ومکان‌آن ظاهرجسد است ، سوم قوهٔ مخیله که‌بوسیلهٔ‌آن آنچه را درنفس مرتسم گشت حفظ میتوان کرد ، چهارم قوهٔ ناطقه یاقوهٔ عاقله در انسان که کار اوتعقل معانی مجرده وتخیل آنهاست .

عمل اساسی مخیله آنست که محسوسات را از اعضاء حاسه در بیداری بدماغ نقل کند . هنگام خواب این عمل متوقف میشود ولی چون عمل ذاکره در این وقت متوقف نیست تر کیباتی ازصور محسوسهٔ منقول دردماغ ترتیب میدهد که بعضی ازآنها بااشیاءِ محسوسه یی که موقع بیداری درذهن راه یافت قابل انطباق است .

اگرمخیلهٔ‌فردی‌ازآحادانسان‌بحدی قوی‌و کامل باشد که‌بتواند بنقل‌محسوسات ازاعضاءِ حاسه بدماغ مبادرت جوید وبا ذ کریات وخیالات خود دروقت واحد و در حال بیداری بازی کند ، دراینحال میتواند اشیایی راکه تخیل می کند بدرجات مختلفی از وضوح ومراتب متفاوتی‌از کمال ونقص یاجمال وقبح تو هم نماید . وی گاه اشیاء غریب

وعجیبی را که رؤیت آن برای هیچیك ازموجودات ممکن نیست میبیند. هنگامی که قوهٔ مخیله بنهایت کمال رسید برای انسان امتناعی ندارد که درحال بیداری ازعقل فعال جزئیات اموحاضرومستقبل ویا نظایر آنهارا از محسوسات و معقولات مفارق قبول کند و ببیند و بوسیلهٔ آنچه در نفس او پذیرفته شد ازمسائل و احکام الهی خبر دهد (نبوت) واین کاملترین مرتبه ییست که قوهٔ مخیله میتواند بدان برسد . انسان برای بلوغ بمراتب کمال نیازمند اجتماع وتعاون است . اجتماعات ازحیث کمال ونقص متفاوتند. اجتماعات کامل برسه نوع است : عظمی، وسطی، صغری. عظمی اجتماع جماعتی بزرگ بتمامی درمعمورهٔ ارض ، ووسطی اجتماع یك امت درجزئی ازمعمورهٔ ارض وصغری اجتماع اهل شهری درجزئی ازمسکن یك امت است. امااجتماعات ناقص (غیر کامل) مثل اجتماع اهل قریه واهل محله واهل یك کوی واجتماع درمنزل است . هرچه وسعت اجتماع بیشتر باشد بکمال نزدیکتر ومادون آن خادم آنست . در مدینهٔ فاضله مراد از اجتماع تعاون افراد دراموری است که بوسیلهٔ آن میتوان بسعادت واقعی نائل شد . مدینهٔ فاضله شبیه بدن تام وصحیحی است که تمام اعضاء آن برای تکمیل حیات حیوانی وحفظ آن بیکدیگر کمك کنند وهمچنان که درجسم اعضاء متفاوت ازحیث قوت وعمل وجود دارند و تنها یك عضو درآن رئیس وآن قلب است و مابقی اعضاءِ قلب راخدمت می کنند، و همچنان اعضاء دیگری خادم اعضاءِ مافوق خودند، تا باعضایی برسیم که مادونی ندارند، بهمین نحو هم دراجتماع درجات مختلف موجود است و فردی درآن ریاست دارد و دسته یی برای اجراء اوامر رئیس بر گرد او و زیردست آنان افراد دیگر . . . تا برسیم باشخاصی که فقط خدمت میکنند وریاستی ندارند وفی الواقع درادنی مراتبند . تفاوتی که میان اعضاءِ بدن واعضاء جامعه میباشد در آنست که اعمال اعضاءِ بدن طبیعی لیکن اعمال اعضاءِ اجتماع ارادی است . رئیس کاملترین افراد جامعه وسبب وجود و نظم آن و ریاست او مشروط بشرائطی است . رئیس حقیقی امام ورئیس اول مدینهٔ فاضله و رئیس امت فاضل ورئیس معمورهٔ ارض است، ووصول بدین مرتبه ممکن نیست مگر بداشتن دوازده خصلت

که مفطور برآن باشد وآن چنانست که ۱) تام الاعضاء باشد و۲) آنچه را درك کند و ببیند وبشنود وتعقل کند بخوبی درحفظ نگاه دارد و۳) باهوش وزیرك و۴) نیکو

عبارت و۵) دوستدار تعلیم و استفاده و۶) غیر حریص درخوردنی و آشامیدنی و آمیزش با زنـان و دوری کننده ازلهو و۷) دوستدار راستی و دشمن دروغ و۸) بـزرگ منش و دوستدار کرامت و ۹) متباعد از حب دینار و درهم و سایر اعراض دنیا و ۱۰) خواهان عدل وعادلان و دشمن ظلم و ظالمان و۱۱) دادگر ونرم و۱۲) قـوی اراده وشجاع در برابر حق باشد . واگر همهٔ این صفات دریکی ازرؤسای مدینهٔ فاضله جمع نباشدباید اکثرآنها دراو گرد آید .

سعادت وعظمت مقام فیلسوف در ترك علائق و تجرد و گوشه گیری است . بنظر وی حاصل علم و مقدمهٔ سعادت اخلاق است و عالمی که از مبانی اخلاقی پیروی نکند ازسعادت و کمال برخوردار نیست . بهمین سبب برای فیلسوف شرائطی بیان می کندو ازآنجمله گوید فیلسوف نباید آداب نیکان را ازدست دهد وباید علم شرع و قرآن و لغت آموزد وعفیف و راستگو باشد ، غدار و حیله گر و خائن نباشد ، بمصالح زندگی وادای وظائف شرعی توجه کند . همچنین هیچیك ازآداب وارکان شریعت راترك نگوید وفلسفه را حرفهٔ خود قرار ندهد . رفتار فارابی در زندگی نشانه یـی از همین اعتقادات او بود چنانکه درقناعت وانزوا میزیست و بنابرقول معروف جامهٔ صوفیان برتن داشت .

فارابی درفلاسفهٔ بعد از خود اثر شدیدی داشته و با اینحال از انتقادات بـرخی مانند ابن رشدآسوده نمانده‌است . ابن‌رشد درچندمورد از کتاب تهافت‌التهافت برفارابی تاخته واو را درشمار متکلمین قرار داده است نه درزمرهٔ فلاسفه و گفته است که فارابی حقیقت کلام ارسطورا خاصه در کیفیت صدور عالم متعدد الصور و متکثر الموجودات از موجود اول نفهمیده است‌وضمناً خطاهای‌فارابی رامنبعث ازخطایای مترجمان وناقلان شمرده و گفته است‌مترجمانی که‌فلسفهٔ‌یونانی رابلغت‌عربی‌درآوردند اشتباه کرده‌وفارابی را گمراه‌ساخته‌اند(۱) ابن طفیل هم نسبت بفارابی نظرخوبی نداشته وفلسفهٔ او را پراز شکوك وتناقض دانسته است(۲).

۱- تهافت التهافت چاپ بیروت مطبعهٔ کاتولیکی ۱۹۳۰ ص ۵٤ و ۱۷۹-۱۸۰ و۳۷۱-۳۷۲

۲- حی بن یقظان چاپ‌دمشق ۱۳۵٤ ص۱۵-۱٦ . این هردو مورد منقول است ازرسالهٔ الفارابیان تألیف عمر فروخ . بیروت چاپ دوم . ۱۹۵۰ ص ۱۲ .

از آثار فارابی بسیاری تاکنون چاپ و یا بزبانهای مختلف ترجمه شده است. از آنجمله فریدریك دیتریسی (۱) رسالهٔ آراء اهل المدینة الفاضلة را بعنوان «رسالة فی مبادی آراءِ المدینة الفاضلة» درلیدن بسال ۱۸۹۵ بطبع رسانید وسپس آنرا بآلمانی ترجمه کرد (۲) ومقدمهٔ مفصلی برآن نگاشت. همین دانشمند متن هشت رسالهٔ کوچك را از فارابی باترجمهٔ آلمانی آنها بچاپ رسانید (۳) که از میان آنها رسالهٔ فصوص الحکم از همه مهمتر است (٤). همین رسالهٔ فصوص الحکم باچند رسالهٔ دیگر درحیدرآباد نیز چاپ شده است. علاوه براین در مصرهم قسمتی از رسائل فارابی را مانند مایصح ومالایصح من احکام النجوم، عیون المسائل، معانی العقل، الجمع بین الرأیین، فی ماینبغی ان یقدم قبل الفلسفة، آراء اهل المدینة الفاضلة، المسائل الفلسفیة، احصاء العلوم، الابانة عن غرض ارسطوطالیس فی کتاب مابعد الطبیعة، طبع کرده‌اند.

اثر دیگری ازو بنام «رسالة فی السیاسة» درمجموعهٔ «مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» درمطبعهٔ کاتولیکی بیروت بسال ۱۹۱۱ چاپ شد ورسالة العقل او را هم در بیروت بسال ۱۹۳۸ چاپ کردند. کتاب احصاء العلوم در قرون وسطی بعنوان « **Scientiis** » ترجمه‌شد. نسخه‌یی ازترجمهٔ لاتینی این کتاب (۵) که‌در کتابخانهٔ اسکوریال موجوداست درسال ۱۹۳۲ باهتمام آنگل گونزالزپالنچیا (٦) درمادرید چاپ شده‌است. این ترجمه از ژراردو دی کرمونا مترجم ودانشمند معروف قرون وسطی است. ترجمهٔ دیگری ازهمین کتاب که بدست یوحنا هیسپالنسیس (۷) و دومی نیکوس گوندیسالوی (۸) درقرون وسطی ترتیب یافته بود، بسال ۱٦۳۸ بهمت گیلیلموس کامراریوس (۹) درپاریس

۱– Friedrich Dieterici ۲– Der Musterstaat, Leiden, 1900

۳– Alfârâbî's philosophische Abhandlungen, Leiden, 1890–1892

٤– الثمرة المرضیة فی بعض رسالات الفارابیة شامل: کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون الالهی وارسطو- فی اغراض الحکیم (ارسطو) فی کل مقالة من الکتاب الموسوم بالحروف – مقالة فی معانی العقل – رسالة فی ماینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفة – عیون المسائل - فصوص الحکم – رسالة فی جواب مسائل سئل عنها – فی مایصح ومالایصح من احکام النجوم – چند رساله از فارابی هم در کتابخانهٔ مشهد موجود است رجوع شود به فهرست آن کتابخانه ج ٤

۵– Catalogo della sciencias

٦– Angel Gonzàlez Palencia

۷– Johannes Hispalensis

۸– Dominicus Gundisalvi

۹– Guilielmus Camerarius

چاپ شد(۱). آنگل گونزالزپالنچیای سابق الذکرهم خود ترجمه‌یی ازاین کتاب از روی متن عربی آن ترتیب داده و منتشرساخته‌است. کتاب دیگری ازفارابی بنام «مراتب العلوم» درفهرستهای قدما ذکرشده که نسخهٔ عربی آن دردست نیست ولی ترجمهٔ لاتینی آن از«دومی نیکوس گوندیسالوی» موجوداست(۲) وباهتمام کلمنس بویمکر(۳) در ۱۹۱۶ بطبع رسید. راجع بمقام واهمیت وآثار فارابی در موسیقی هنگام تحقیق در آن علم بحث خواهیم کرد.

ظهور فارابی همچنانکه گفته‌ایم یکی از علل بزرگ تأیید نفوذ عقاید افلاطون وارسطو وافلاطونیون جدید درتمدن اسلامی ومیان علمای مسلمین گردید، چه اگرچند پیش ازو مترجمان ومفسران ودانشمندانی باین کار دست زده بودند لیکن هیچیك از آنان، که غالباً خارج از دین اسلام بودند، درنزدیك ساختن مبانی فلسفه ودین اسلام کاری که درخور ذکر باشد انجام ندادند. درحقیقت فارابی فلسفه را در چشم مسلمین بیاراست وازابهام واشکال آن بسی کاست وباتقلیدی که درتطبیق عقاید افلاطون وارسطو ازافلاطونیان جدید کرد، ونیز باتطبیق بسیاری ازاصول عقاید قدما برمبانی اسلامی و تفسیر وتوضیح وتدوین همهٔ منطقیات ارسطو واجزاء مختلف علوم، خدمت بزرگی بتحکیم روش منطقی درفلسفهٔ اسلامی وایجاد دورهٔ اسکولاستیك درعلوم انجام داد(۴).

شاگرد ابوبشرمتی وابونصرفارابی، **ابوزکریا یحیی بن عدی المنطقی** ازمسیحیان

---

۱ — در: Alpharabii opera omnia quae latina lingua conscripta reperiri potuerunt

۲ — De ortus scientiarum

۳ — Clemens Baeumker

۴ — برای اطلاع ازاحوال و آثار وعقاید فارابی رجوع شود به: الفهرست ابن الندیم ص ۳۶۸؛ اخبارالحکما ص ۱۸۲—۱۸۴. طبقات الاطباء ج ۲ ص ۱۳۴—۱۴۰. وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۹۱—۱۹۳. تتمة صوان الحکمة ص ۱۶—۲۰. الفارابیان تألیف عمر فروخ ص ۹—۳۴. تاریخ ادبیات آقای فروزانفر ص ۵۶—۴۶ و جز آن ازمآخذ عربی وفارسی و:

G.Quadri: La philosophie arabe dans l'Europe médiévale des origines à Averroès Paris, 1947, p.71—94.

Aldo Mieli: La Science arab p. 95—97.

Barron Carra de Vaux: Encyclopédie de L'Islâm, Art. Al-Fârâbî.
Les Penseurs de l'Islam, Vol. IV. P.7 - 18

یعقوبی شهر تکریت بر کنار دجله وساکن بغداد بود که شرح او را درشمار مترجمین در همین کتاب (ص۸۳-۸٤) دیده‌ایم. در بارهٔ او گفته‌اند که ریاست اهل منطق در عهد وی بدو ختم‌شد. یحیی گذشته از کتبی که ترجمه کرده وقبلامذ کور افتاده است، تصانیف بسیار درمنطق وفلسفه داشت، طوبیقا وفصلی از مقالهٔ هشتم السماع الطبیعی و قسمتی از مابعدالطبیعهٔ ارسطو ومقالهٔ الاسکندر الافرودیسی را درفرق بین‌جنس وماده تفسیر کرد، کتب متعددی هم درمنطق و برخی ازمباحث ریاضی وفلسفی مانند استخراج عدد مضمر واتصال وانفصال وتناهی اشیاء وعدم تناهی وجزء لایتجزا وجزء و کل و انقسام نامتناهی اشیاء وتوحید وامور عامه وجوهر وعرض وامثال این‌مسائل داشت(۱). از آثار ابوزکریا معدودی باقی‌مانده وازآنجمله‌است کتاب توحید، و کتاب تثلیث‌راجع باقانیم‌ثلاث، و کتاب‌حلول در باب‌حلول روح‌الهی درحضرت مسیح، و کتاب‌تهذیب‌الاخلاق که‌نسخ خطی آن دردست است وچند بار نیز چاپ شده. متن عربی بعضی از رسالات کوچك اورا «اگوستن‌پریه»(۲) بطبع رسانید(۳) واو کتاب معتبری‌هم در شرح احوال یحیی‌بن عدی نگاشته وبسال ۱۹۲۰ در پاریس منتشر کرده است. یحیی‌بن عدی بفلسفهٔ فیثاغوری جدید توجه بسیار داشت وبنا برنظر مسعودی(٤) ازاین‌حیث تحت‌تأثیر عقاید رازی است لیکن‌معلوم‌نیست که یحیی‌بن عدی ازشاگردان مستقیم‌رازی بوده ویاآنکه براثر مطالعهٔ بعض کتب او که در اواخر حیات خویش بروش فیثاغوری جدید نگاشته بود(۵) متوجه این‌دبستان شده‌است. یحیی بنابرنقل ابوسلیمان منطقی سیستانی بفلسفهٔ هندی نیز متوجه بوده وآنرا بزرگ میداشته است(٦).

شاگردبزرگ متی‌بن‌یونس‌ویحیی‌بن عدی، **ابوسلیمان‌محمد بن‌طاهر بن بهرام السجستانی المنطقی** فیلسوف و منطقی بزرگ قرن چهارم، میان رجال علمی عهد خودشهرت‌داشته وبادانشمندان‌وحکمای‌مشهور عصرخویش مجالس‌ومعاشر وباعضدالدوله

۱- نام کتب او دراخبارالحکما ص۲۳۷-۲۳۸ آمده است.

۲- Augustin Perier

۳- Petits traités apologétiques, Paris, 1920

٤- التنبیه والاشراف ص ۱۲۲

۵- ایضاً ص ۱٦۲

٦- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۹.

وصمصام‌الدوله معاصر واز اقبال وتوجه امرا ووزراءِ آل بویه برخوردار بوده است. راجع بتاریخ ولادت و وفات اوخبر صحیح دردست نیست و گویا تا اواخر قرن چهارم وچندی بعداز ۳۹۱ بیشتر نزیسته است (۱). شهرستانی (۲) اورا در ردیف ابوزید بلخی وابوعلی مسکویه ویحیی بن عدی وفارابی وابن سینا قرار داده ودر شمار فلاسفهٔ متأخر اسلام ذکر کرده‌است. شرح وذکر احوال اورا ابن الندیم (۳) والقفطی (٤) وابن ابی اصیبعه (۵) وعلی بن زیدالبیهقی (٦) وحاجی خلیفه در کشف‌الظنون وابوحیان‌توحیدی (۷) آورده‌اندو ازمجموعهٔ این اطلاعات برمیآید که وی‌درعین کوری وخانه‌نشینی ازحکمای‌مشهورعصر خود وخانهٔاو مجمع دانشمندان بوده ودرمحضروی‌مسائل‌مختلف علمی‌مطرح میشده‌است. عضدالدوله بدوتوجه واقبالی بزرگ داشت واو رسائلی بنام آن امیر بویی در شرح فنون مختلف حکمت وتفسیر کتب ارسطو نوشته بود. اشعاری نیز بعربی ازاو نقل شده است. کتبی که بدونسبت داده‌اند عبارتست از: رسالة فی‌مراتب قوی‌الانسان ـ فی‌اقتصاص طرق الفضائل ـ رسائلی برای عضدالدوله درفنون مختلف حکمت ـ کلام فی‌المنطق ـ تعالیق حکمیة ـ المحرك الاول ـ رساله‌یی در اینکه طبیعت اجرام علوی طبیعت خامسی است و آن اجرامرا نفس ناطقه‌است ـ فی‌الکمال الخاص بنوع‌الانسان ـ صوان‌الحکمة.

ازجملهٔاین کتب «رسالة فی‌المحرك‌الاول» ومقالهٔ طبیعت اجرام علوی ومقالة فی‌الکمال‌الخاص بنوع‌الانسان در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی ومشهدو کتابخانهٔ رامپور و اختصاری از کتاب صوان الحکمة که بدست فخرالدین ابواسحق ابراهیم بن محمد در حدود۶۹۲هجری ترتیب‌یافته‌است، وجوددارد.

ابوسلیمان خلاف برخی از فلاسفهٔ عهد خود و علی‌الخصوص اخوان‌الصفا، بهیچ روی معتقد بآمیختن فلسفه ودین نبود، چون رسائل اخوان الصفا را براو عرضه داشتند گفت اینان پنداشته‌اند که میتوانند فلسفه یعنی علم نجوم وافلاك ومقادیرالمجسطی و

---

۱ ـ رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی تألیف‌مرحوم میرزا محمدخان قزوینی چاپ شالون سورسون (Chalon-sur-Saone) ۱۳۵۲ قمری (۱۹۳۳ میلادی) ص۲٤ـ۲۷.

۲ ـ الملل والنحل ص۲۱۹ ـ ۲۲۰

۳ ـ الفهرست ص۳۶۹

٤ ـ اخبار الحکما ص ۱۸۵ ـ ۱۸۶

۵ ـ طبقات‌الاطبا ج۱درچندمورد.

٦ ـ تتمة صوان الحکمة ص۷٤ـ۷۵.

۷ ـ المقابسات والامتاع والمؤانسة بتفاریق.

آثار الطبیعة وموسیقی ومنطق را در شریعت وارد کنند ودین وفلسفه را بهم ربط دهند لیکن در برابر این مقصود مانع شدید موجود است وپیش از اخوان گروهی بدین کار دست زده‌اند که از حیث وسایل واسباب وقدر ومنزلت وقدرت بیش از ایشان بودند لیکن بدانچه میخواستند واراده داشتند نرسیدند وکارشان بخطاها ولغزشهای واضح و موحش ورسوایی کشید زیرا شریعت از خدای عز وجل بوساطت سفیری میان او و خلق ازطریق وحی ومناجات وشهادت آیات وظهور معجزات گرفته شده است ودر آن مسائلی وجود دارد که راهی برای بحث وتحقیق درآنها نیست ومدعو چاره‌یی جز تسلیم ندارد ودراینجا چون‌وچرا وپرسش وشرط وخواهش ازمیان میرود واگر این امر جائز بود خداوند خودبدان تنبیه میداد وپیامبر شریعت خودرا برآن مینهاد وباستعمال قواعد فلسفه کامل میساخت ویا متفلسفین راباپیضاح آن میگماشت لیکن نه‌تنها چنین ننمود بلکه خوض در این امور راهم نهی کرد وآنرا مکروه شمرد وباهمهٔ اختلافی که میان مردم درمسائل مختلف مذهبی پدید آمد هیچکس خودرا محتاج مراجعه بمنجم یا طبیب یامنطقی یاهندسی وموسیقی دان ومعزمین واهل‌شعبده وسحر و کیمیا ندانست زیرا خداوند دین رابنبی خود تمام وکامل کرد وبعد از وحی به رأی نیازمند نساخت و همچنانکه مسلمین‌را ازمراجعه بفلاسفه بی‌نیاز می‌بینیم همچنان امت موسی وعیسی و مجوس هم از این حال بر کنار نیستند. باآنکه مسلمین بفرق مختلفی مانند معتزله ومرجئه وشیعه وسنیه وخوارج منقسم شدند هیچیك از این طوایف بفلاسفه متوسل نگردیدند ومقالات خودرا بشواهد واستشهاد از آنان اثبات‌نکردند وهمچنینند فقها که دراحکام حلال وحرام ازصدر اول اسلام تاروز گار ما اختلاف ورزیده‌اند. دین از فلسفه بهمان نسبت بالاتر است که‌شیء مأخوذ ازوحی نازل ازشیء مأخوذ ازرأی زائل. عقل بخششی از خداست وهر کس باندازه‌یی که ادراك میکند برتری میجوید اما وحی نور منتشر وبیان متیسر الهی است واگر بنابود بعقل اکتفاشود وحی‌را فایدتی نبود واگر ما با توسل بعقل از وحی استغنا می‌جستیم چه‌میتوانستیم کرد؟ چه عقل بتمامی در یك فرد نیست ومتعلق بهمهٔ اولاد آدم است واگر یك فرد از انسان تنها بعقل خوددر

امور دینی ودنیاوی میتوانست اکتفا کند لازم بود که جمیع حاجات خودرا درهمهٔ ابواب صناعات ومعارف بتواند برآورد وبهیچیک از افراد جنس خود محتاج نباشد و این محال است. شریعت بمنزلهٔ طب بیماران وفلسفه بمثابهٔ طب تندرستان است. انبیاء بیماران را مداوا میکنند تا بیماریشان فزونی نیابد و بصحت کلی گرایند اما فلاسفه صحت را حفظ می کنند چنانکه از بروز بیماری جلو گیری شود. بین کسی که تدبیر حال بیمار کند وآنکه در صدد تدبیر حال تندرستان باشد فرقی بزرگ است. اما غایت تدبیر حال تندرست حفظ صحت اوست وچون صحت محفوظ ماند وسیلهٔ کسب فضائل میگردد و کسی که بدین مرتبه نائل گشت بسعادت عظمی رسیده ومستحق حیات الهی شده است وحیات الهی یعنی خلود ودوام. بیماری هم که بوسیلهٔ شریعت ازمرض شفا یافت کسب فضائل میکند لیکن فضائل او وفضائل دستهٔ دیگر را تفاوتست زیرا یکی تقلیدی ودیگری برهانی است (۱).

باتأمل دراین سخنان معلوم میشود که ابوسلیمان نه تنها آمیختن دین وفلسفه را غیر مقدور میداند بلکه پیروی ازوحی وعدم اکتفا بعقل ورأی را نیز لازم می‌شمرد، اگرچه در آخرین قولی که بنابر روایت ابوحیان اظهار داشته ومیان طب بیماران وطب تندرستان درصدد مقایسه برآمده نتوانست فضیلت فلسفه را در تهذیب نفس و برخورداری انسان ازحیات دائم انکار کند.

بعضی ازعقاید وآراء ابوسلیمان راشاگرداو ابوحیان در الامتاع والمؤانسة چاپ مصر سال ۱۹۳۹، والمقابسات آورده واز آن میان خصوصاً آراء او راجع به نفس (۲) وفعل باریتعالی (۳) وفکر والهام (٤) وقدم وحدوث عالم (٥) اهمیت بیشتری از سایر اقوال وی دارد. ازشاگردان مشهوراو درمشرق **علی بن محمد بن العباس ابوحیان التوحیدی** معتزلی مشهور ایران متوفی بسال ۴۰۰ هجری (٦) ودرجانب مغرب محمدبن عبدون الجبلی طبیب ومنطقی ومحاسب

۱- این سخنان را با نتخاب وتلخیص ازصحایف ۶۰-۶۲ اخبار الحکماء القفطی نقل کرده‌ایم

۲ - المقابسات ص ۱۱۹، ۱۸۱، ۲۴۶، ۲۸۰.

۳ - ایضاً ص ۱۴۹

٤ - ایضاً ص ۲۳۸

٥ - ایضاً ص ۳۲۰

٦ - رجوع شود به معجم الادبا ج ۱۵ ص ۵-۵۲. التراث الیونانی ص ۸۸-۸۹

معروف‌را میتوان نام‌برد. ابوحیـان ازجملهٔ شخصیات مهم قرن چهـارم است. کتـاب مقابسات‌او از بـاب آنکه حوزهٔ فلسفی بغداد را در اواخراین قرن میشناساند، اهمیت بسیاردارد. دراین کتاب که از ۱۰۶ مقابسه تشکیل شده‌آراءِفلاسفهٔ بزرگی‌از آن عهد در باب‌مسائل‌مختلف وتعریفات وبحثهای فلسفی راجع بموضوعات گوناگون ذکرشده واز کتب‌معتبری است که‌برخی‌ازنظرهای‌زائدبر کتب‌مدون‌درسی وغالباً آراء خاص‌بعضی‌از متفلسفین آن‌عهدرامعرفی میکند.این‌فلاسفه‌غالباًازفرق‌ونژادهاوادیان‌مختلف‌بودند که‌یادر منزل‌ابوسلیمان‌منطقی ویادربازار کتابفروشان‌نزدیك‌دروازهٔ‌بصره‌دربغداداجتماع‌میکردند وابوحیان‌ازاقوال غالب‌آنان استفاده‌های‌شگرف درتحریر کتاب‌مقابسات‌خود کرده‌است. مهمترین آنان‌عبارتنداز:ابوزکریاالصیمری-ابوالفتح‌النوشجانی-ابومحمدالعروضی‌المقدسی ازملازمین‌یحیی‌بن‌عدی-ابوبکرالقومسی‌ازمطلعین‌بعلوم اوائل‌وازملازمین‌یحیی‌بن‌عدی- ابوالقاسم‌عبیدالله‌بن‌الحسن‌معروف‌به‌غلام‌زحل‌منجم‌مشهورمتوفی‌بسال۳۷۶-ابوسمح‌عیسی ابن‌ثقیف‌الرومی‌فیلسوف‌عیسوی-ابن‌مقداد-ابوالقاسم‌المجتبی‌علی‌بن‌احمدالانطاکی‌مهندس وحاسب از مطلعین مشهوربعلوم اوائل وازخواص‌عضدالدوله(متوفی‌بسال۳۷۶)-ابومحمد عبدالله‌بن حمودالزبیدی الاندلسی ازبزرگان نحو ولغت وشعر وعلوم عقلیه واز ملازمان ابوسلیمان - ابوالقـاسم عیسی‌بن علی‌بن عیسی الوزیر صاحب اطلاعـات کثیر درعلوم اوایل وازشاگردان یحیی‌بن عدی که بسال ۳۹۱ وفـات یـافت - ابواسحق ابراهیم‌بن هلال‌الصابی کاتب بلیغ ودانشمند مشهور متوفی بسال ۳۸۴ - ابوزکریا یحیی‌بن عدی- وهب‌بن یعیش‌الرقی - ابوالخیر حسن‌بن سواربن باباابن بهنـام (بهرام) معروف به‌ابن الخمار از اکابر فلاسفه ومترجمان واطباءِ عهد خود که ذکراو قبلا گذشته واورا غیراز کتب منقول تألیفاتی نیزبوده‌است-ابوعلی‌بن السمح البغدادی المنطقی‌صاحب تفاسیری بر آثـار ارسطو ، متوفی بسال ۴۱۸ - مـانـی المجوسی از زرتشتیان ایران که از حکمت بهرهٔ وافری داشت - ابوالحسن علی‌بن محمد البدیهی از متفلسفین و از شعرای مشهورمعاصر وملازم صاحب‌بن عباد وابوبکر خوارزمی که مدت درازی مصاحبت یحیی

ابن‌عدی میکرد - ابواسحق ابراهیم بن عیسی النصیبی المتکلم - ابوالحسن محمد بن یوسف العامری النیسابوری منطقی وفیلسوف از اکابر فلاسفهٔ اسلام وازطرفداران جدی ارسطو که تعلیقات وشروحی هم بر آثاراو داشت. وفات او بسال ۳۸۱ اتفاق افتاد - القس نظیف الرومی مترجم وطبیب معروف سابق الذکر - **ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعه** ازمسیحیان یعقوبی شاگرد یامصاحب یحیی بن عدی که علاوه بر ترجمه‌های خودصاحب کتابهایی در فلسفه وطبیعیات ومناظرات دینی بوده و دراین کتب اخیر کوشیده است که اصول دین مسیح را با براهین فلسفی مدلل دارد. چهار رساله از آثار او را بطبع رسانیده‌اند(۱).

درهمین دوره اطباء فیلسوفی هم میزیسته‌اند که ذکر آنان در شمار اطبا خواهد گذشت. از میان مشاهیر حکما و دانشمندان این عهد ذکر **ابن‌مسکویه، ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب** دراینجا لازم‌است. وی فیلسوف ومورخ بزرگ ایران در قرن چهارم وآغاز قرن پنجم است. اورابجای ابن‌مسکویه، مسکویه‌هم نوشته‌اند(۲). بنا بر نقل یاقوت وی درآغاز امرزردشتی بود وبعد اسلام آورد وبنا بر بعضی اقوال دیگر پدر او بدین اسلام در آمد. ابوعلی نخست در خدمت محمد بن المهلبی وزیرمعزالدوله متوفی بسال ۳۵۲ بسربرد وبعداً نزد ابن العمید وزیر معروف تقرب جست وخازن کتب او بود وبعد از وفات ابن‌العمید بخدمت عضدالدولهٔ دیلمی وسپس صمصام‌الدوله در آمد. ابوعلی بعلوم اوائل معرفت بسیار واز آن میان بفلسفه وطب وکیمیاء توجه بیشتری داشت. یاقوت کتب ذیل رابدو نسبت داده‌است: کتاب الفوز الاکبر - کتاب الفوز الاصغر درعلوم اوائل - تجارب الامم در تاریخ ازطوفان تاسال ۳۶۹ - انس الفرید مجموعهٔ متضمن اخبار واشعار وحکم وامثال - ترتیب العادات - المستوفی حاوی اشعار منتخب - کتاب الجامع - کتاب جاوذان خرد(۳) - کتاب السیر دراخلاق - القفطی کتبی در طب هم بدو نسبت داده است(۴). وفات او در سال ۴۲۱ اتفاق افتاده.

---

۱ - درمجموعهٔ «عشرون مقالة فلسفیة وجدلیة لمؤلفین من العرب النصاری» القاهره سال ۱۹۲۹ ازشمارهٔ ۱ تا ۴ ص۶-۷۵. منقول از مجموعهٔ التراث الیونانی ص۸۸ - ونیز رجوع شود بهمین کتاب ص۸۴

۲ - معجم الادبا ج۵ص۵. اخبارالحکما ص ۲۱۷

۳ - دراصل معجم: جاوزان فرذ ۴ - اخبار الحکما ص۲۱۷

درمیان علوم فلسفی ابوعلی مسکویه بیشتر ازهمه باخلاق متوجه ودرآن صاحب تألیفاتی بود. کتاب تهذیب الاخلاق وتطهیر (طهارة) الاعراق اودرنگارش اخلاق ناصری خاصه در قسم حکمت خلقی آن مورد استفادهٔ خواجه نصیر الدین طوسی بود(۱). این کتاب برقسمتی ازحکمت عملی اشتمال داردویکباردر ۱۲۹۸و۱۲۹۹ هجری در استانبول طبع شدوچاپ دیگری از آن هم درقاهره بسال ۱۳۱۷ هجری شد. کتاب دیگری بنام آداب العرب والفرس ازتألیفات اوست که در ذکر آراء اخلاقی علمای ایران ویونان وهندوعرب نوشته شدوظاهراً جزوی از آن مأخوذاز کتاب جاویدان خرد است. ترجمهٔ فارسی آن که درعهد سلطنت جهانگیرپادشاه گورکانی هند بدست محمدبن محمدالارجانی ترتیب داده شده، بسال ۱۲۴۶ درهندبطبع رسیده وقسمت مربوط بآداب یونانی این کتاب هم ازپایان قرن ۱۵ تاکنون چند بارچاپ شده است. چاپ تجارب الامم ابوعلی مسکویه معروف است. متن وصیت ابوعلی مسکویه درذیل احوال وی درمعجم الادبا مذکورافتاده وابوحیان توحیدی (۲) نیز آنرابی ذکر اسم صاحبش نقل کرده است. رساله یی ازابوعلی بعنوان کتاب السعادة للشیخ ابوعلی ابن مسکویه در مجموعهٔ خطی کهنی دردارالکتب المصریة موجوداست (۳). درشمار کتبی که باابوعلی مسکویه نسبت داده شده کتابی است باسم «دفع الهم عندوقوع الموت» یا «الشفاء من خوف الموت» که الاب لویس شیخو درمجموعهٔ «مقالات لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» (بیروت ۱۹۱۱) بنام ابن مسکویه چاپ کرده است. این کتاب رامهرن در مجموعهٔ «رسائل الشیخ ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینافی اسرار الحکمة المشرقیة» بعنوان «فی دفع الغم من الموت» باسم ابوعلی بن سیناطبع کرده ودرجامع البدایع نیز باسم «الشفاء من خوف الموت» باابن سینا منسوب شده است.

اهمیت ابن مسکویه بیشتردر روش اخلاقی اوست. درنظروی وصول بکمال از راه خیراست وبرای اجتناب از شر و توجه بخیر استعداد کمال شرط لازم شمرده میشود و این استعدادخیروشر نیز دردودسته فطری است وتغییر نمیپابد. میان این دودسته طبقه یی وجود

۱- اخلاق ناصری چاپ تهران سال ۱۳۲۰ قمری ص۶-۸.

۲- کتاب المقابسات ص۳۲۳-۳۲۶.

۳- ارسطو عندالعرب، عبدالرحمن بدوی. چاپ مصر ۱۹۴۷ ص ۴۴.

دارند که مفطور بخیر یاشر نیستندو آنانرا از راه تربیت و تأدیب میتوان متمایل بخیر و متوجه بکمال وجود انسانی کرد . هر کس که مصدر افعال انسانی باشد مفطور بخیر است ولی چون حقیقت انسانیت درافراد بدرجات متفاوت موجود است پس خیر نزد همه واحد نیست وبعبارت دیگر بدرجات متفاوت درآنان وجود داردبنا براین برخوردار شدن از جمیع خیرات جز از طریق استعانت ازاخیارامکان ندارد وبدینترتیب اجتماع افراد و محبت آنان بیکدیگر و اجتناب از اعتکاف ورهبانیت لازم میشود . بدین شرح موضوع مهم درروش اخلاقی ابن‌مسکویه محبت افراد اجتماع بهمو استعانت ازیکدیگر است و احکام شریعت نیز اگر درست اجرا شود مفضی بهمین غایت خواهد بود (۱) . در بارهٔ ابن‌مسکویه باز درملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت .

از حکما و متکلمین آغازقرن چهارم کـه‌ذکر او درترجمهٔ محمدبن‌زکریای رازی گذشته **ابوالحسن شهید بن حسین البلخی** متوفی بسال ۳۲۵ است . ابن‌الندیم گوید ابوالحسن شهیدبن‌الحسین تألیفاتی دارد و او را با رازی مناظراتی بوده و هریك بر دیگری نقضی وردی داشته است . اسم او را سهیل (۲) وعلی (۳) نیز نگاشته اندولی در همین مآخذ نام و کنیت اورا بنحوی که مذکور داشته‌ایم همذکر کرده‌اند . گذشته از این شهرت او درمیان معاصران و اخلاف وی به «شهید» (٤) دلیل بزرگ بر بطلان ضبطهایی است که‌نام برده‌ایم. یاقوت نیزنام اورا در معجم‌البلدان (ذیل‌نام: جهوذانك) و معجم‌الادبا (ج ۳ ص ٦٨) ابوالحسین شهیدالبلخی آورده است . وی بفارسی و عربی شعر میسروده و در دربار نصربن احمد سامانی (۳۰۱ ـ ۳۳۱) بسر میبرده ولطف‌غزلها و خط زیبای اومورد ستایش فرخی‌واقع شده‌لیکن‌درعصر خودبحکمت‌و کلام بیشترشهرت

۱ـ برای‌اطلاع‌از احوال‌وآثار ابوعلی مسکویه رجوع شود به : اخبارالحکما ص۲۱۷-۲۱۸ ؛ معجم‌الادباء یاقوت ج۵ص۵ - ۱۹. التراث‌الیونانی مقالهٔ از اسکندریه‌تابغداد ازدکترمایرهوف ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی ص ۹۰ و:

Encyclopédie de l'Islâm, art. Ibn Miskawaih .
La Science arabe, p. 142.

۲ ـ الفهرست ص ٤١٨

۳ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ص۳۱۹ و ۳۲۰

٤ ـ کاروان شهید رفت‌از پیش / وآن ما رفته گیر و میاندیش (رودکی)
استاد شهید زنده بایستی / وآن‌شاعر تیره‌چشم روشن‌بین (دقیقی)
ازدلارامی و نغزی‌چون‌غزلهای‌شهید / وزدلاویزی وخوبی چون‌ترانهٔ بوطلب (فرخی)
خط نویسد که بنشناسنداز خط‌شهید / شعر گوید که بنشناسند از شعر جریر (فرخی)

داشته است . شهید با ابوبکر محمدبن زکریاءِالرازی در مسائل فلسفی مناظراتی داشت و ازآنجمله است درباب لذت وعلم الهی و سکون وحرکت ومعاد و او در این مسائل نقوضی بر رازی داشت ورازی نیز کتبی درردّاو نوشت (۱). عقیدهٔ شهید درلذت در کتاب صوان‌الحکمة ابوسلیمان منطقی آمده بود ودر اختصاری که ازآن در دست است نیز نقل شده وآن چنین است (۲) :

شهیدبن‌الحسین در کتاب «تفضیل لذات النفس التی‌هی‌لذات بالحقیقة‌علی لذات البدن‌التی‌هی‌اذاحصلت‌آلام» گفته است : نخستن فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آنهاست زیرا لذت نفس در نتیجهٔ مسرتی که او با وجود مطلوب‌خود مانند حکمت وعلم بدست میآورد، و بسبب ایقانی که بفضیلت‌آن بر امور دیگر دارد ،دائم‌و متصل است و سپری نمیشود و انقطاع نمیپذیرد . اما لذت بدن بستگی بوجود قوت حساسه داردو بهمین سبب منقضی وزائل است وبسرعت تبدل واستحاله میپذیرد.دومین فضیلت لذت‌نفسانی برلذت جسمانی وجود نهایت وغایت برای‌آنست بدین معنی که‌چون نفس در تکاپوی وصول بمطلوب خود برآمد همینکه بدان رسید سعی او پایان‌میپذیرد و عملش بانجام میرسد و از شغل خود فراغت حاصل میکند اما بدن هر گاه آرزوی محسوس خودرا یافت‌ازآن بهره برمیگیرد وباز حاجت‌او بحالتی که‌بودباز میگردد.از اینروی حرکت‌آن دائم وحاجت‌آن همیشگی‌است. سومین‌و جه‌برتری لذت نفسانی بر جسمانی‌قوت‌وازدیادآنست زیرانفس‌چون برفضیلتی ازفضائل دست‌یافت ویالذتی ازلذات نفسانی راحاصل کرد بوسیلهٔآن نیرومندتر میگردد و برآن میشود که برنظیرآن‌دست یابد ولذتی‌را که بالاتر ازآنست برآن بیفزاید اما بدن چون بلذت محسوس رسید بر قوت‌خویش میافزاید تابنظیرآن برسدلیکن‌آنچه بدان‌میرسد برترازلذت نخستین‌نیست بلکه درجنس‌ضعیف‌تر وپست‌تراست.فضیلت چهارم‌لذت نفسانی کمال‌آنست‌یعنی هرچه نفس‌بیشتر بلذات‌خود نائل شودبیشتر بکمال‌طبع انسانی نزدیك میگرددولی‌بدن هرچه

---

۱ - رسالهٔ بیرونی درفهرست کتب رازی ص ۱۱ و ۱۸ . الفهرست ص ۴۱۸ و ۴۱۹ . طبقات‌الاطباء ج ۱ ص ۳۱۹ و ۳۲۰

۲ - منقول از : رسائل فلسفية لابی بکر محمد بن زکریا ج ۱ ص ۱۴۷

بیشتر درلذات جسمانی فرورود بر قوت بهیمی که در انسان موجود است بیشتر افزوده میگردد واورا از کمال طبع انسانی وشرائط آدمیت دورتر میسازد.

فیلسوف و طبیب بزرگ دیگری در قرن چهارم میزیست بنام **ابو الفرج عبدالله ابن الطیب الجاثلیق** (۱) که‌از فلاسفه وفضلاءِ مشهور عراق ومطلع از کتب اوائل و گفتار حکمای پیشین بود و در بحث و تحقیق وشرح اقوال آنان مهارت داشت. وی شروح کتب ارسطو در منطق وانواع حکمت و کتب جالینوس را مطالعه کرد وخود شرحهایی بر آنها نوشت و قصد او از شروح مفصل خود آن بود که تعلیم و تفهیم معانی ارسطووجالینوس را آسان کند و همین تفصیل باعث ایراد بعضی بر ابوالفرج شده بود لیکن القفطی میگوید «من وهر منصفی معتقدیم که ابوالفرج بن الطیب هرچه‌را از علوم قدیمه فراموش شده وپنهان گردیده بود زنده و آشکار کرد». وی زبان رومی ویونانی هردورا میدانست. (۲)

معارض بزرگ ابوالفرج بن الطیب معاصراو ابو علی بن سینا بوده است. شیخ مقالتی در رداو نگاشت ودرآن گفت که کتب او را باید بفروشندهٔ آنها پس داد و قیمت آنرا نیز مطالبه نکرد. بیهقی گوید شاید این سخن نتیجهٔ حسدی بوده است که درمیان معاصران وجود دارد. ابوالفرج بزبان یونانی ورومی هم آشنایی داشت واگرچه ابو علی با او در فلسفه مبارزه میکرد لیکن بتقدم وی در طب معترف بود. ابوالفرج شاگردان بزرگی در بغداد تربیت کرد که از جملهٔ آنان یکی ابوالحسن المختار بن الحسن بن عبدون بن سعدون بن بطلان نصرانی بغدادی ودیگر الناتلی استاد ابوعلی بن سیناست (۳). ابن بطلان گفت که شیخ ما ابوالفرج عبدالله بن الطیب بیست سال مشغول تفسیر ما بعد الطبیعة بود. تألیفات و شروح او هم بیشتر بطریق املاءِ صورت میگرفت. از تألیفات او درمنطق وحکمت تفسیر برایساغوجی فرفوریوس وقاطیغوریاس و باریرمینیاس وانالوطیقای اول وانالوطیقای دوم وطوبیقا وسوفسطیقا والخطابة والشعر والحیوان ارسطو بود. تألیفاتی نیز در مباحث فلسفی داشت مانند: کتاب فی علل الاشیاءِ ـ مقالة فی الاحلام وتفصیل الصحیح

---

۱ - ابن ابی اصیبعه: و کان کاتب الجاثلیق ج ۱ ص ۲۳۹

۲ - تتمهٔ صوان الحکمه ص ۲۸

۳ - اسامی شاگردان دیگر ابوالفرج در عیون الانباء ذکر شده است. ج ۱ ص ۲۴۰

منهامن السقیم ـ مقاله یی درابطال جزء لایتجزا . القفطی گفته است که وی تا بعد از سال ۴۲۰ زنده بود و گویند درسال ۴۳۵ در گذشت [۱] . از جملهٔ کتب وی که اکنون دردست است یکی تفسیر کتاب التشریح الصغیر جالینوس است [۲] ودیگر مقالة فی القوی الاربعه که نسخی از آن در استانبول موجود میباشد [۳] . قنواتی آنرا از ابوعلی بن سینا دانسته ولی اولا در غالب نسخ به ابوالفرج نسبت داده شده وثانیاً چنانکه ازمطالعهٔ مقدمهٔ این کتاب ومقایسهٔ آن با کتاب ابوعلی بنام القوی الطبیعیة (= رسالةفی الرد علی رسالة ابی الفرج بن الطیب) معلوم میشود این کتاب را ابوالفرج تألیف کرد ومراداو از تألیف آن اثبات این مطلب بود که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اعمال چهار گانه از قوهٔ واحدی هستند که چهار فعل متفاوت دارد . این رساله چنین آغاز شده است «قال اقتضی تصنیفی لهذه المقالة المحبة التی بیننا و غرضی فیها البیان علی ان القوی الجاذبة والماسکة والدافعة هی قوة واحدة فی الموضوع وافعالها اربعة ...» . چون این کتاب بابوعلی بن سینا رسید وی کتاب القوی الطبیعیة راتألیف کرده ودرآغاز آن چنین نوشته است :«...انه قدکان یقع الینا کتب یعملها الشیخ ابوالفرج بن الطیب فی الطب وتجدها صحیحة مرضیة خلاف تصانیفه التی فی المنطق والطبیعیات ومایجری معها ثم قدوقع الینا کلام فی القوی الطبیعیة مشتمل علی دعوی وعلی حجج فالدعوی فلم تکن بعید مماعسی ان تذهب ظن من له قوة فی الطب و غیره واما الحجج فاستضعفنا هاجداً ...»

دعوی ابوالفرج در این کتاب بدینگونه یادشده «اما الدعوی فهی ان افعال الجذب والامساك والهضم والدفع افعال تصدر عن قوة واحدة...» و از این اشارت بنیکی در یافته میشود که مراد ابوعلی کتاب قوای چهار گانهٔ ابوالفرج بن طیب است و ابو علی در کتاب قوای طبیعی دعوی ابوالفرج را مورد بحث و تحقیق و ایراد قرار میدهد .

دیگر از معاصران ابوعلی سینا که مورد طعن او نیز بود **ابوالقاسم الکرمانی** است که میان او و ابوعلی مناظره یی وجود داشت که بسوءالادب کشید . ابوعلی اورا بقلت

---

۱ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۳۹ ـ ۲۴۱ . اخبارالحکما ص ۱۵۰ ـ ۱۵۱ . تتمة صوان الحکمة ص ۲۷ ـ ۳۲ ۲ ـ فهرست کتابخانهٔ بانکی پور نقل از حواشی تتمة صوان الحکمة ص ۲۷

۳ ـ مؤلفات ابن سینا تألیف الاب جورج شحاته قنواتی مصر ۱۹۵۰ ص ۱۵۵ ـ ۱۵۶

عنایت بعلم منطق، وابوالقاسم پسر سینا را بغلط ومغالطه متهم داشت. درسخنان او آورده اند که بابوعلی گفت اطلاعات خود را با زشت شمردن معلومات دیگران ثابت ومقررمساز زیرا حق آشکار است و انصاف منعدم نمیشود (۱).

ابو عبدالله ابراهیم بن حسین الناتلی از مشاهیر رجال قرن چهارم، شاگرد ابوالفرج بن الطیب و استاد ابوعلی سینا بود که در منطق وادبیات دست داشت وشهرزوری رساله یی در شرح ورسم وجود بدو نسبت داده وآنرا دلیل بر علو مقام او شمرده و کتاب دیگری نیز در علم اکر بوی منسوب داشته است. ناتلی کتابی در کمیت عمر طبیعی نیز نوشت. وی در اواخر قرن چهارم شهرت داشت و بعد از آن خبری از او در دست نیست.

البیهقی گوید: «وقدرأیت للناتلی رسالة لطیفة فی الوجود و شرح اسمه (ظ: رسمه) و هذه الرسالة دالة علی انه کان مبرزاً فی هذه الصناعة بالغاً الغایة القصوی فی علم الالهیات و رأیت له ایضا رسالة فی علم الاکسیر» (۲)

شاگرد ناتلی **حجة الحق شرف الملك شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا البخاری** فیلسوف وطبیب ووزیر مشهور ایرانی است. شرح احوال او بقلم وی وشاگردش ابوعبید جوزجانی بتفصیل در رساله یی نگارش یافته است، نسخ متعدد از آن در دست است. از جمله نسخه یی از این رساله در موزهٔ بریتانیا و نسخه یی دیگر در رامپور (۳) ودیگر کتابخانهای ایران وخارج موجود است ومتن آن در عیون الانباء ابن ابی اصیبعه وخلاصه یی از آن در اخبار الحکماءِ القفطی وخلاصهٔ کاملتری در تتمهٔ صوان الحکمهٔ البیهقی ذکر شده است. پدر او عبدالله مردی از اهل بلخ واز عمال دولت سامانی بود وبعهد سلطنت نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) ببخارا منتقل گشت وعمل قریه یی بنام خرمیثن (٤) از ضیاع آن شهر یافت وزنی را در قریهٔ افشنه

---

۱ ـ رجوع شود به تتمه صوان الحکمه ص ۲۲ وعیون الانباء ج ۲ ص ۸   ۲ ـ تتمهٔ صوان الحکمة ص ۲۲   ۳ ـ حاشیه ص ۳۸ از تتمه صوان الحکمه   ٤ ـ این اسم را بصورتهای محرفی ذکر کرده اند واصح ضبطها خومیثن (بضم اول و فتح پنجم) و خرمیثن (بفتح اول و سوم و پنجم) است. این اسم از دو جزء خور (= در اصل اوستائی hvare) یعنی شمس (تلفظ این کلمه باید چنین باشد: xvar) و میثن بفتح اول و سوم (= در اصل اوستائی maêthana) یعنی وطن، مسکن، ترکیب شده است. جزء دوم همانست که بصورت میهن (بفتح اول و سوم و با یاء مجهول) ومهنه (بکسر اول وفتح دوم وسوم) در زبان فارسی باقی ماند، بدین ترتیب خرمیثن ضبط دیگری از خور میثن است که در رسم معمول فارسی دری باید «میهن خور» ترجمه شود و در این صورت معنی آن برای فارسی زبانان معاصر روشن است.

بنام ستاره بخواست واز او درماه صفر سال ۳۷۰ پسری بنام حسین آورد (۱) . پس از ولادت پسر دیگرش محمود که پنج سال بعد اتفاق افتاد عبدالله با فرزندان ببخارا رفت و ابوعلی حسین بفرا گرفتن قرآن و ادب اشتغال جست و در ده سالگی قرآن و بسیاری از علوم ادب را آموخت. پدرش عبدالله و برادر مهینش علی دعوت اسمیعیله را پذیرفته و از آنان ذکر نفس و عقل را بر وجهی که در دعوت خود میآوردند شنیده بودند و گاه با یکدیگر در این ابواب مذاکره میکردند و ابوعلی مذاکرات آنان را می‌شنید و چون چندی گذشت آغاز دعوت او نیز کردند و بر سنت خویش ذکر فلسفه و هندسه و حساب هند را بمیان آوردند . آنگاه پدر اورا نزد سبزی فروشی که حساب هند میدانست بتعلم علم حساب گماشت و در این میان فقه هم میآموخت تا ابوعبدالله الناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیب به بخارا رفت . عبدالله اورا درخانهٔ خویش فرود آورد تا حسین را از اصول فلسفه آگاه سازد و بوعلی از کتاب ایساغوجی آغاز کرد و در تحقیق حد جنس مسائل تازه‌یی از خود آورد که مایهٔ شگفتی استاد گردید چنانکه ناتلی عبدالله را از واداشتن پسر بشغلی غیر از علم برحذر داشت، آنگاه ظواهر علم منطق را از آن استاد بیاموخت و خود بتحقیق در شروح آن پرداخت و در این علم استوار شد . از کتاب اقلیدس نیز پنج یا شش شکل و از المجسطی تا اشکال هندسیه را از ناتلی فرا گرفت و بعد بفرمان ناتلی خود بمطالعهٔ بقیهٔ این کتب و عرضه داشت معلومات خود بر استاد مبادرت کرد و بسیاری از اشکال بود که ناتلی نمیدانست و حسین بحل و فهم آنها و تفهیم ناتلی توفیق می یافت . بعد از این مقدمات ناتلی راه گرگانج گرفت و ابوعلی بتنهایی درکار علم ایستاد و بمطالعهٔ متون و شروح طبیعی و الهی پرداخت و آنگاه بعلم طب متوجه گشت و دیری نگذشت که در این علم مبرز و مشهور شد تا آنجا که فضلاء علم طب نزد او بتکمیل اطلاعات مبادرت میکردند. سپس بکار معالجت دست زد و بسیاری از معالجات را بطریق تجربه کشف کرد . درهمین حال از آموختن علم فقه غافل نبود و این هنگام شانزده سال داشت . یکسال دیگر هم بمطالعه و افزودن برمعلومات خویش اشتغال جست و قرائت

---

۱ - پنج سال بعد پسری بنام محمود از همین زن آورد و پسری بزرگتر از حسین و محمود هم داشت که گویا همان «علی» مذکور در طبقات الاطبا (ج ۲ ص ۱۹) باشد .

منطق و جمیع اجزاء فلسفه را تکرار کرد و چون در منطق و علم طبیعی و ریاضی استوار شد بعلم الهی و مطالعهٔ کتاب ما بعدالطبیعة پرداخت و با آنکه چهل بار آنرا تکرار و حفظ کرد با اینحال بفهم حقیقت آن موفق نگردید تا آنکه کتاب ابو نصر فارابی را در اغراض ما بعدالطبیعة بچنگ آورد و بیاری آن از علم الهی آگهی یافت. در این میان پادشاه سامانی [(۱)] بیمار شده بود و پزشکان در گاه از معالجت او درماندند و چون از کثرت مطالعات ابوعلی آگهی داشتند امیر خراسان را باحضار او واداشتند و او با آنان در معالجت پادشاه مشارکت کرد و نزد او تقرب یافت و بدار الکتب سامانیان راه جست. این کتابخانه شامل اتاق های متعدد و در هر اتاق صندوقهای بسیار از کتب بود. در اتاقی کتب عربی و شعر و در دیگری کتب فقه بود و او فهرست کتب اوائل را بخواند و کتبی را که مورد حاجت او بود و بسیار کسان از وجود آنها اطلاع نداشتند بخواست و بامطالعهٔ آنها بر مطالب کثیر دست یافت و مرتبهٔ هریك از مؤلفین را در علم بشناخت و چون به هژده سالگی رسید از تعلم همهٔ علوم فارغ شد و بعد ها گفت که در این هنگام از حیث حفظ از ایام بعد پیشتر ولی بعداً در پختگی برتر بود و الا در مقدار علم وی بعد از آن تفاوتی حاصل نگشت. سپس از بیست و یکسالگی (وبقولی از هفده سالگی) آغاز تألیف و تصنیف کرد. در بیست و دو سالگی او (سال ۳۹۲) پدرش در گذشت و او متقلد اعمال وی در دیوان گشت و چون امور دولت سامانی مضطرب گردیده بود [(۲)] نزد خوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد رفت و در خدمت او و وزیرش ابوالحسین احمد بن محمد السهیلی (یا السهلی)، که خود از دانشمندان بزرگ بود و بعدها مدتی در بغداد بسر میبرد، و جانشین علی بن مأمون یعنی مأمون بن مأمون ابن محمد، قربت و مکانت یافت و با برادر ابوالحسین سهیلی یعنی ابوالحسن سهل بن محمد السهیلی هم دوستی داشت و چند کتاب بنام او تألیف کرد. بوعلی در خوارزم با دانشمندانی

---

۱ - این پادشاه سامانی را نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷) نوشته اند. سن ابوعلی چنانکه از مطالعه در سطور فوق برمیآید این هنگام نزدیك به ۱۸ سال تمام بود و اگر این مقدار را بر ۳۷۰ که سال ولادت اوست بیفزائیم سال ۳۸۸ بدست میآید که سال دوم از سلطنت منصور بن نوح بن منصور (۳۸۷ - ۳۸۹) بوده است

۲ - تتمهٔ ص ٤٤. بایددانست که درسال ۳۹۲ حکومت سامانی وجود نداشت و تنها بعد از سال ۳۸۹ از میان سامانیان ابوابراهیم منتصر تا حدود سال ۳۹۵ برای تصرف مملکت ازدست رفته کوشش میکرد. پس شاید مراد اعمال دیوانی ایلك خانیه باشد که بخارا در این هنگام جزو امارت آنان بود.

چون ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراق معاشرت و مجالست یافت لیکن چندی بعد (و گویا اندکی پیش از سال ۴۰۳) از خوارزم بنسا و ابیورد و طوس وسمنگان وجاجرم و گرگان رفت[1] وقصد او از سفر بگرگان وصول بدرگاه شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار بود ولیکن این تاریخ مصادف با حبس ومرگ قابوس شد (۴۰۳ هجری) . پس از گرگان بدهستان رفت ودرآنجا بمرضی صعب دچار شد وبگرگان باز گشت واین بار یکی از بزرگترین شاگردان وی یعنی ابوعبید عبدالواحد جوزجانی بخدمت او درآمد . شیخ چندی در گرگان بماند وبعضی از کتب خود را همینجا تألیف کرد و گویا درآنجا بامور دیوانی هم اشتغال داشت ومقارن سال ۴۰۴ بری رفت ومجدالدوله ابوطالب رستم (۳۸۷ ـ ۴۲۰) پسر فخرالدوله ابوالحسن علی دیلمی را معالجت کرد وبعد از سال ۴۰۵ عزم قزوین وهمدان نمود وآنجا بخدمت شمس الدوله ابوطاهر امیر دیلمی همدان (۳۸۷ـ ۴۱۲) برادر مجدالدوله رسید وچندی نگذشت که وزارت او یافت وچون سپاهیان شمس الدوله شوریدند وقتل شیخ را خواستار شدند ناگزیر مدتی دست از شغل دیوان بکشید وچهل روز درخانهٔ شیخ ابوسعید بن دخدوك متواری وبمطالعه وتألیف مشغول بود ولیکن باز شمس الدوله اورا بخود نزدیك گردانید و وزارت داد ، بعد از فوت شمس الدوله پسرش سماءِالدوله از ۴۱۲ تا ۴۱۴ سلطنت کرد. درآغاز سلطنت وی شیخ چهار ماه باتهام مکاتبه با علاءِالدوله صاحب اصفهان در قلعهٔ فردجان محبوس بود وبعد از آزادی دیری درآنشهر نماند ومتنکروار با برادرش محمود وشاگرد خود ابوعبید ودو غلام از همدان بیرون رفت . شیخ در همدان چندین کتاب مهم خویش را خاصه در ایام تواری یا در حبس نگاشت وشبها شاگردان وی نزد او

---

۱ ـ نظامی عروضی علت این مهاجرت را دعوت سلطان محمود از علمای دربار خوارزمشاه شمرده ونوشته است که ابوسهل مسیحی وابوعلی بعد از وصول این دعوت از خوارزم گریختند . ابوسهل مسیحی دربیابان خوارزم بمرد وابوعلی ودلیل او با زحمات بسیار ازآن بیابان بیاورد افتادند . دلیل بازگشت وابوعلی بطوس رفت و بنشابور رسید وازآنجا روی بگرگان نهادو بعد داستان ملاقات او با قابوس ومعالجت یکی از اقرباء او را مذکور میدارد. رجوع شود بچهار مقاله چاپ لیدن ازصفحهٔ ۷۶ ببعد .

بتعلم مشغول بودند. بعد از وصول شیخ به‌تیران (۱) خواص دربار امیر علاءالدوله ابوجعفر محمدبن دشمنزیار بن کاکویه معروف بابن کاکویه (۳۹۸ـ۴۳۳) او را پذیره شدند و با حرمت بسیار باصفهان بردند. شبهای جمعه همهٔ علماءِ شهر درمجلس علاءالدوله (۲) حاضر میشدند ودرجملهٔ فنون از بوعلی استفاده میکردند واو در اینجا بتکمیل تألیفات خود وتصنیف کتب جدیدی بدرخواست علاءِالدوله وبستن رصدی بخواهش آن امیر وبیاری ابوعبید جوزجانی، مبادرت کرد وبرای رصد آلاتی پدیدآورد که تاآنوقت سابقه‌نداشت. در حمله‌یی که بسال ۴۲۵ سپاهیان مسعودبن محمود بسرداری بوسهل حمدونی (حمدوی) باصفهان کردند قسمتی از کتب ابوعلی بغارت رفت (۳) واز آنجمله نوشته‌اند که الحکمة المشرقیة والحکمة العرشیة بغزنین حمل شد ودرخزاین غزنویان بود تا درحملهٔ ملک‌ الجبال حسین غوری بر غزنه برآنشهر سوخته شد. درآخرین سفری که شیخ با علاءِ الدوله بهمدان میکرد در ماه رمضان سال ۴۲۸ در آنشهر در گذشت وهمانجا مدفون شد. ابن‌الاثیر وفات او را درهمین سال در شهر اصفهان نوشته است وقول اول اصح ومقبرهٔ او در شهر همدانست. ابوعلی مردی نیرومند وزیبا روی وظریف ومفرط در آمیزش با زنان‌وشراب بود. غالب شبها بعد از اتمام درس وبحث بشراب می‌نشست واین عادت او از بلوغ ببعد ادامه داشت. با اینحال دربسیاری ازشبها تادیر گاه‌بمطالعهٔ کتب‌وتحریروتألیف‌نیز مشغول‌میماند وحتی‌درحبس وسفر هم از این کار غفلت نداشت وعلت کثرت تألیفات او همین است و گرنه اشتغالات سیاسی ومنادمت با امرا فرصتی

---

۱ ــ طیران. این اسم را دراحوال شیخ معمولا طبران نوشته‌اند وباید علی‌الظاهر قریهٔ تیران اصفهان باشد

۲ ــ علاءالدولهٔ کاکویه بسبب معاشرت با ابوعلی بن سینا وتحریض او برتألیف کتب‌حکمت متهم بزندقه بود. رجوع شود بکامل‌التواریخ ابن‌الاثیر حوادث سال ۴۲۸ - نظامی‌عروضی (چهار مقاله چاپ لیدن ص ۸۲) نوشته است که وزارت علاءالدوله برعهدهٔ ابوعلی بود واین خطاست وگویا نظامی وزارت شیخ را برای شمس‌الدوله بدینگونه باشتباه یادکرده باشد.

۳ ــ ابن‌الاثیر این واقعه را بسرداری ابوسهل حمدونی (= حمدوی) در وقایع سال ۴۲۵ ذکرکرده وگفته است که چون ابوسهل براصفهان مستولی شد خزائن علاءالدوله را غارت کرد وکتب ابوعلی راکه درخدمت علاءالدوله بودگرفت. این کتب بغزنه حمل ودرکتابخانه های آن شهر حفظ شد تا سربازان حسین‌بن حسین غوری آنها را سوزاندند.

برای او نمی گذاشت. از حدت ذهن وذکای او نیز داستانهای عجیب نقل شده وهمین حدت ذهن است که او را در هژده سالگی قادر بفراغ از علوم عصر خود کرده ودر طب بمعالجات عجیب و کشف طرق جدید نایل ساخته بود. نقص عمدهٔ ابوعلی دراین بود که از گفتار زشت وسخنان تندنسبت بفضلای معاصرخویش و گاه نسبت بقدماءِ خودداری نمی کرد. البیهقی [۱] این عادت ویرا نکوهیده ودر بارهٔ او گفته است که « کان مؤذیاً مهجناً » وباز گوید که او دراثناء تصانیف خود بر ابوالفرج بن الطیب طعن میزند و ذم وبدگویی خوی حکیمان مبرز نیست ... » ودربارهٔ او و ابوعلی بن مسکویه نیز حکایتی آورده ودراثناءِ آن گفته‌است که‌ابوعلی‌سینادرمجلس‌درس ابوعلی مسکویه رفت و گردویی درمیان مجلس افگند و گفت مساحت این گردو را بشعیرات تعیین کن. ابن مسکویه جزوی چند از اخلاق پیش او افگند ودر پاسخ او گفت: « ... اما تو نخست خلق خود را اصلاح کن تا من مساحت گردو را استخراج کنم زیرا تو باصلاح اخلاق خود محتاج تری تا من بتعیین مساحت این گردو! » ودرسؤالها وجوابهایی که میان ابوالریحان وابوعلی صورت گرفته بود آخرالامر کار ببد گویی کشید وابوریحان سخنان درشت بدوفرستاد [۲].

ابوعلی بن سینا بسیاری از معاریف عصر خودرا ملاقات کرده ویا با آنان مکاتبه ومعارضه داشته است وازآنجمله‌اند: ناتلی وابوبکر احمدبن محمد البرقی الخوارزمی وابوسهل المسیحی وابومنصورالحسن بن نوح‌القمری وابوسعیدبن ابی‌الخیر (که روایتی درملاقات ابوعلی با او ونامهایی ازابوعلی درپاسخ برخی از سؤالات وی دردست است) وابوعلی بن مسکویه و ابوریحان البیرونی وابوالقاسم الکرمانی وابوالفرج بن الطیب وابونصر عراق وابوالخیرخمار.

شاگردان ابوعلی بن سینا بنا برآنچه از مجموع روایات نظامی عروضی [۳]

---

۱ ــ تتمة صوان‌الحکمة ص ۲۷ و ۳۰ و ۳۳ ۲ ــ شرح احوال ابوعلی بن سینا دربن مختصر بتفصیل میسر نیست ودراین باب بمآخذی که درکتاب جشن‌نامهٔ ابن‌سینا (مجلد اول) چاپ تهران سال ۱۳۳۱ نشان داده شده است مراجعه شود.

۳ ــ چهارمقاله ص ۸۲.

والبیهقی [۱] وابن ابی اصیبعه [۲] وشهرزوری مستفاد میشود کیارئیس بهمنیار بن مرزبان وابومنصور حسین بن طاهر بن زیله وابوعبید عبدالواحد الجوزجانی وابوعبدالله المعصومی الحکیم وسلیمان دمشقی وامیر فخرالدوله ابوکالیجار [۳] وابوالقاسم عبدالرحمن ـ النیسابوری والسید ابوعبدالله محمد بن یوسف شرف الدین الایلاقی [٤] وعلی النسایی (سفرنامهٔ ناصرخسرو) بوده اند .

بابوعلی بن سینا اشعاری بفارسی وعربی نسبت داده اند . ابن ابی اصیبعه قسمت بزرگی از اشعار عربی منسوب بابن سینا را آورده است [٥] . ازجملهٔ قصاید او مهمتر ازهمه که شروحی برآن نگاشته شده ونسخ متعدد از آن دردست است، قصیدهٔ عینیهٔ اوست درباب کیفیت حلول نفس ناطقه درجسم ورجوع آن بعالم اصلی خودبدین مطلع:

هبطت الیك من المحل الارفع ورقاء ذات تعزز وتمنع

این قصیده را یکبار ابوعبید جوزجانی چنانکه دراحوال او خواهیم دید شرح کرده؛ ودیگر شرح عفیف الدین التلمسانی متوفی بسال ٦٩٠ است بنام «الکشف والبیان فی علم معرفة الانسان» که نسخهٔ آن درقاهره موجود است ؛ودیگر شرح داود انطاکی که نسخ آن در کتابخانه‌های قاهره وپاریس واستانبول موجود است و ... چندین شرح دیگر [٦].

کارادوواین قصیدهٔ مشهور را بزبان فرانسه ترجمه ودر مجلهٔ آسیایی (دورهٔ نهم مجلد چهارم ص ١٥٧ ـ ١٧٣) چاپ کرده است . دیگر از قصاید مشهور ابوعلی قصیدهٔ نونیهٔ اوست معروف به «الجمانیة الالهیة» بدین مطلع :

یا طالب الصفة الاله وخلقه بتصور یهدی الی الایمان

که ازآن نیز نسخی جداگانه دردست است .

مجموعهٔ اشعارفارسی شیخ را ادوارد برون درتاریخ ادبیات خود ترجمه کرده [۷]

---

۱ ـ تتمة ص ۹۱-۹٦ ۲ ـ طبقات الاطباء ج ۲ ص ۲۰

۳ ـ دراصل چهار مقاله ص ۸۲ باکالنجار ، وباید محرف باکالیجار یعنی اباکالیجار باشد وکالیجار لهجهٔ دیگری از «کارزار» وبتلفظ پهلوی آن یعنی کاریچار (Kârizâr) نزدیك است با اصل تبدیل «ر» به «ل» . ٤ ـ اورا شاگرد بهمنیار نیزدانسته اند ٥ ـ طبقات الاطباء ج۲ ص ۱۰-۱۸

٦ ـ رجوع شود به مؤلفات ابن سینا ص ١٥٣-١٥٥

۷- E. Browne : A Literary History of persia ,New York,1902,Vol.II,p. 106-111

وآقای سعید نفیسی نیز تمام اشعار فارسی منسوب بدو را درمجلهٔمهر منتشر ساخته‌است.

کتب ورسالات ابن‌سینا در فلسفه وطب وتفسیر وتصوف واخلاق و کیمیا ولغت وسایر ابواب علوم وادب پارسی وتازی بسیاراست . ازمیان کتب ورسالاتی که درابواب مختلف فلسفه نوشته است غیر ازریاضیات و کیمیا وطب که درموارد دیگرذ کرخواهد شد، اینجا کتب ذیل را یادمی کنیم :

کتاب الشفا در هژده جزو در همهٔ ابواب فلسفه یعنی منطق وریاضی وطبیعی والهی . منطق شفا مهمترین ومفصل‌ترین کتاب منطق‌است که همواره موردتوجه ودقت دانشمندان بوده است . این قسمت مشتمل است براجزاء نه گانهٔ منطق یعنی مدخل باضافه هشت قسمت ارغنون . قسمت ریاضی شامل اصول علم هندسه و ارثماطیقی وموسیقی وعلم هیئت است . درهندسه وحساب و موسیقی ونجوم شفا ، ابوعلی تصرفات جدیدی کرده ومسائلی نو برمباحث قدما وخاصه بر المجسطی افزوده است . طبیعیات شفا حاوی بحث در السماع الطبیعی والسماءوالعالم والکون والفساد وافعال وانفعالات ومعادن وآثار علویه ونفس ونبات وحیوانست . در این کتاب خاصه در قسمت نبات. و حیوان مطالب مأخوذ از ترجمه های کتب ارسطوتقریر وتأیید شده است ودرالهیات که شامل ده مقاله است بحث دراقسام موجودات وجوهروعرض وماده‌وصورت‌وواحدووحدت و کثرت وتقدم وتأخر وقدم وحدوث ونوع وجنس وفصل واقسام علل واحوال‌آن‌ومبداء اولی و کیفیت صدور اشیاء ومبداءِ ومعاد ونبوت وعبادات ولزوم طاعت از خلیفه وامام واشاره به سیاسات ومعاملات واخلاق مورد تحقیق شیخ قرار گرفته است . بدین طریق ملاحظه میشود که شفا کتابی جامع درحکمت ومشتمل برابواب مختلف‌آنست وبهمین سبب همواره از کتب مهم حکمت مشاء محسوب شده ومورد تحقیق ومطالعه وشرح آیند گان قرار گرفته است . قسمتی ازاین کتاب بسال ۱۳۰۳ درتهران‌چاپ‌شدوازآن نسخ متعددی نیز در کتابخانه های شرق وغرب موجود است وحواشی وشروحی برآن نوشته شده واختصاراتی ازآن ترتیب یافته است . از اجزاءِ کتاب الشفا چندین‌ترجمه دردست وازآنجمله است ترجمهٔ هورتن بآلمانی که در سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۹ میلادی

چاپ شده‌است (۱) .قسمت هیئت را ویدمن (۲) وقسمت ریاضی را ارلانگر درجزو کتاب موسیقی عربی (۳) ترجمه‌نموده (٤) واز قسمت کتاب الحیوان ترجمه‌یی بدست وان دیک (۵) بانگلیسی صورت گرفته وبسال ۱۹۰۶ چاپ شده‌است. «ابراهیم مذکور» در کتاب «ارغنون ارسطو درعالم عربی» (٦) چندین قسمت از منطق شفارا ترجمه کرد . در۱۹۲۷ درپاریس کتاب معتبری مربوط ببعض قسمتهای الشفا که درترجمه‌های لاتین الآثار العلویهٔ ارسطو یافته بودند چاپ شد (۷) . این قسمتها را که بلاتین ترجمه کرده بودند مدتها منقول از آثار ارسطو می‌پنداشتند لیکن ناشران کتاب مذکور ثابت کردند که این قسمتها اصلا از کتاب الشفاء ابوعلی بن سیناست که درحدود ۱۲۰۰ میلادی بدست آلفرد آف ساراشل (۸) بلاتینی ترجمه شده وبعداً بنام کتاب المعادن ارسطو (۹) شهرت یافته وسپس ضمیمهٔ کتاب چهارم الآثار العلویة ترجمهٔ هانریکوس آریستیپوس (۱۰) از یونانی بلاتینی شده بود ، سه کتاب اول الآثار العلویة را « ژراردودی کرمونا» ازعربی بلاتینی درآورد .

کتاب النجاة ، درسه جزو ، ازباب آنکه بمنزلهٔ خلاصه‌یی از کتاب الشفاست اهمیت دارد . این کتاب را ابوعلی درهمان حال که بر راه شاپور خواست کتاب النبات و کتاب الحیوان شفا را مینوشت تألیف کرد وریاضیات آنرا شاگردش ابوعبیدجوزجانی بشرحی که بعداً خواهد آمد نوشت وبر کتاب استاد خود افزود . از کتاب نجات نسخ متعدد دردست است ومتن آن یکبار درسال ۱۵۹۳ میلادی همراه کتاب القانون در رم

---

۱ – V.M. Horten: Das Buch der Genesung der Seele. Eine philosophische Enzyclopaedie Avicennas. Die Metaphysick, enthaltend Metaphysick, Theolgie, Kosmologie und Ethik übersetzt und erlautert, Halle, 1907–1909.

۲ – E.Wiedemann

۳ – La Musique arabe

٤ – R.D.Erlanger, en la Musiqne arabe, II, Paris, 1935. Kitab al-Shifa, Mathématiques Ch.XII, traduction par

۵ – E.A .Van Dyck

٦ – Ibrahim Madkour: L'Organon d'Aristote dans le monde arabe, Paris, 1934.

۷ – E.J. Holmyard and D.C. Mandeville: Avicennae de congelatione et conglutinatione lapidum, Paris 1927

۸ – Alfred of Sarashel

۹ – Liber de mineralibus Aristotelis

۱۰ – Henricus Aristippus

وباز بسال ۱۳۳۱ هجری در قاهره چاپ شد. کتاب النجاة مانند شفا بسریانی ترجمه شده وازقسمتهای مختلف آن ترجمه‌هایی بزبانهای غربی نیز صورت گرفته است مثلا نعمة‌الله کرم ترجمه‌یی از الهیات آن بلاتینی ترتیب داد که بسال ۱۹۲۶ میلادی در رم طبع شد(۱) و محمودالحفنی قسمت موسیقی آنرابا تعلیقات بآلمانی ترجمه‌وبسال ۱۹۳۱ دربرلین چاپ کرد و«پیرواتیه» منطق آنرا بنام «منطق پسرسینا» بفرانسه درآورد ودر پاریس بسال ۱۶۵۸ چاپ کرد(۲).

کتاب‌الانصاف یا بنا برنقل شهاب الدین سهروردی (مقتول بسال ۵۸۷) در المشارع والمطارحات «کتاب‌الانصاف والانتصاف» ازجملهٔ مهمترین آثارابوعلی‌سینا بود که دربیست جزونوشته وجمیح کتب اودرآن شرح شده بود. ابوعلی سینا دراین کتاب بین حکمای‌شرق وغرب حکومت کرد. کتاب‌الانصاف درحملهٔ غزنویان باصفهان بتاراج رفت وظاهراً جز اجزائی از آن باقی نماند(۳). ابوعلی‌بن سینا درنامه‌یی که برای ابوجعفرمحمدالکیا نوشته‌ودر مقدمهٔ کتاب المباحثات‌چاپ‌شده‌است، میگوید: «کتابی تألیف کرده‌بودم بنام کتاب‌الانصاف ودرآن‌علمارا بدودسته‌مغربیین‌ومشرقیین‌قسمت‌نمودم. نخست مشرقیین با مغربیین معارضه میکنند آنگاه من بحکم میان آنان‌مبادرت‌ورزیدم واین کتاب مشتمل برنزدیك بیست وهشت‌هزار (؟) مسأله بود ومن مواضع مشکل از نصوص کتب ارسطو ومشائین را تا آخر اثولوجیا درآن توضیح کردم وسهو مفسرین را روشن ساختم واین‌کار را درمدتی اندك بپایان بردم واگر آنها را استنساخ میکردند به بیست مجلد میرسید واین دریکی از هزیمت‌ها برباد رفت وحال آنکه جز نسخهٔ اصل چیزی ازآن دردست نبود. نظر دراین موضوع واین خصومتها خالی ازنزهتی نبود ومن اگر ازکاری که دردست دارم فراغت یابم بازبنگارش آن مبادرت خواهم‌جست‌اگرچه اعاده‌کاری دشواراست ولیکن‌این کتاب‌مشتمل‌برتلخیص مواردضعف بغدادیین وتقصیرات

---

۱ -- Avicennae Metaphysices Compendium, ex arabo latinum teddidit et adnotationibus adornavit Nematallah Caram, Roma, 1926.

۲ -- Pierre Vattier: La Logique du fils de Sina, Paris, 1659.

۳ -- تتمه صوان‌الحکمه ص ۵۵-۵۶

وجهل آنان بود واینك برای من نگارش آن مطالب امکان ندارد وفرصت آنرانیز ندارم بلکه میپردازم ببحث درباب کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی النحوی وامثال آنان» (۱) این کتاب ظاهراً ازحال مسوده بیرون نیامده وتحریر نهایی نیافته بود. ازاجزاءِ کتاب الانصاف اکنون قطعاتی دردست است، یکی ازآنها قسمتی است درشرح مقالهٔ حرف اللام (مقالهٔ دوازدهم) از کتاب الحروف ارسطو. ازاین کتاب اکنون نسخه‌یی جزءِ مجموعه‌یی دردارالکتب المصریة ونسخه‌یی دیگر درخزانهٔ تیموریه در کتابخانهٔ مصرموجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در کتاب ارسطوعندالعرب ازصحیفهٔ ۲۲ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است.

کتاب الاشارات والتنبیهات را غالباً آخرین تألیف ابوعلی بن سینا دانسته‌اند. این کتاب خلاصه ییست از فلسفهٔ ابوعلی وبهمین سبب در زمرهٔ مهمترین کتب درسی حکمت میباشد. اشارات تقسیم میشود به ده نهج وده نمط. انهاج ده گانهٔ آن درمسائل مختلف منطق است وده نمط آن بترتیب معنونست بعناوین: فی تجوهر الاجسام فی الجهات واجسامها الاولی والثانیة ـ فی النفس الارضیة والسماویة باتکمله یی در ذکر حرکات منبعث از نفس ـ فی الوجود وعلله ـ فی الصنع والابداع ـ فی الغایات ومبادئها وفی الترتیب فی التجرید ـ فی البهجة والسعادة ـ فی مقامات العارفین ـ فی اسرار الآیات. چنانکه ملاحظه میشود در این کتاب فصول خاصی بمسائل عرفانی اختصاص یافته وابوعلی بجای آنکه مانند فارابی اصول تصوف را با مبانی فلسفی درآمیزد آنرا چون ذیلی بر کتاب خود قرارداده ویا بصورت رسالات جداگانهٔ دیگر درآورده است. ازاین کتاب ترجمه‌یی بفارسی دردست است وچند شرح برآن نوشته شده مانند شرح امام فخرالدین رازی متوفی بسال ۶۰۶ هجری وشرح علی الآمدی متوفی بسال ۶۴۱ وشرح خواجه نصیرالدین طوسی متوفی بسال ۶۷۲ وشرح ابن کمونه متوفی بسال ۶۷۶. حواشی متعددی نیز براین کتاب نوشته شده وغالب این شروح وحواشی بطبع رسیده است. این کتاب

---

۱ ـ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۲۱-۱۲۲

علاوه برچاپ تهران همراه شرح خواجه نصیر درسال ۱۸۹۲ جزو رسائل ابن‌سینا در لیدن وبار دیگر متن عربی وترجمهٔ آن بزبان فرانسوی بدست فورژه بطبع رسید [۱]. چاپ دیگری نیز از آن در۱۹۴۸ و۱۹۴۹ درقاهره بتصحیح استاد سلیمان دنیا صورت گرفت. مهرن نیز ازسه نمط اخیرآن ترجمه‌یی بفرانسه ترتیب داده [۲] ونسخ‌متعددی هم ازاین کتاب وشروح آن موجوداست. این کتاب نزد علمای‌لاتینی به **Liber Alixarat** شهرت داشته واند کی بعد ازسال ۱۲۵۰ میلادی قسمتی از آن در کتاب «خنجرایمان ضد یهود ومسلمین» [۳] تألیف ریموندمرتان دومینیکی بلاتینی ترجمه شد. این کتاب را اخیراً مادموازل گوآشن (**A. M. Goichon**) در جزو «دورهٔ آثار ادبی یونسکو» بعنوان **Livre des Directives et Remarques** ترجمه وبخرج یونسکو چاپ کرده است (پاریس۱۹۵۱).

رسالة فی‌اقسام‌العلوم‌الحکمیة، یا اقسام‌الحکمة، یا تقسیم‌الحکمة وفروعها. در این رساله شیخ باقسام علوم عقلیه برطریق ایجاز واجمال اشاره کرده است. نسخ‌متعدد ازاین رساله در کتابخانهٔ مشهد واستانبول وبودلیان وقاهره وموزهٔ بریتانیا موجوداست. این رساله در مجموعهٔ «تسع رسائل فی‌الحکمة والطبیعیات» چاپ شده است (پنجمین رساله) وترجمهٔ عبری ازآن نیز دردست است.

رسالهٔ عرفانی حی‌بن یقظان راشیخ درزندان فردجان نگاشت وشاگردش‌ابن‌زیلة آنرا شرح کرد. این کتاب داستانی عرفانی برطریق رمزاست که درآن شرح‌حال‌پیری از اهل بیت‌المقدس بنام حی پسر یقظان آمده است. مراد ازاین حی‌بن یقظان اشارهٔ رمزی به«عقل فعال»است که جویندهٔحقیقت‌را دروصول بحق یاوری میکند. حی‌بن‌یقظان بوصیت پدر بگردش در بلاد مبادرت جسته ویقظان مفتاح همهٔ علوم را بپسر داده بود. حی نویسندهٔ کتاب را با خود بسیاحت عالم برد، نخست او را بچشمه‌یی عجیب نظیر چشمهٔ حیات که در داستان اسکندر می‌بینیم راهنمایی کرد. هر کس از این

---

۱ - J.Förget: Le livre des théorèmes et des avertissements, Leiden, 1892

۲ - Mehren: Les trois dernières sections de l'ouvrage al-Ishârat wa-t-Tanbihât, Leiden 1891.

۳ - Pugio fidei adversus Mauros et Judaeos

چشمه بنوشد از بیابانهای سخت و کوههای بلند میتواند گذشت . این چشمه در آنسوی ظلمات ودر بیابانی روشن ونورانی واقعست (یعنی فلسفه درآنسوی جهل) . سپس از دوقسمت عالم ، عالم ماده وعالم معنی وطی مراحل و وصول بحق بطریق رمزسخن رفته واین بحث با بیانی شیرین بوصف واجب الوجود ختم شده است . این رساله در قاهره ولیدن بچاپ رسید واز آنجمله است درمجموعهٔ رسایل ابن سینا در لیدن که بمباشرت مهرن انتشار یافت نسخ خطی آن هم دردست است . ازاین کتاب ترجمه‌وتفسیری بدیع وفصیح بفارسی دردست است که‌آقای هانری کربن‌رئیس قسمت‌ایرانشناسی‌ادارهٔ‌اطلاعات وروابط‌فرهنگی سفارت کبرای فرانسه درایران آنرا طبع کرده است . این شرح بامر علاء‌الدولهٔ‌کاکویه فراهم شده و ظاهراً تصنیف ابوعبید شاگرد شیخ است . انشاءِ دیگری ازقصهٔ حی‌بن یقظان از ابن‌طفیل دردست است .

رسالة فی‌تعریف‌الحکمة و اقوال‌الحکما ، یا رسائل فی‌فوائدالحکمة ، یا اقوال الشیخ فی‌الحکمة که نسخ آن در کتابخانه‌های استانبول موجود است .

شرح کتاب اثولوجیای فلوطین منسوب بارسطو، که نسخی‌از‌آن‌در کتابخانه‌های قاهره موجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی‌آنرا در کتاب ارسطو عندالعرب‌ازصحیفهٔ ۳۷ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است . این شرح ظاهراً جزو کتاب‌الانصاف بوده .

شرح کتاب النفس ارسطو که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مصر درقاهره موجود است وازصحیفهٔ ۷۵ ببعد کتاب ارسطو عندالعرب باسم التعلیقات علی حواشی کتاب النفس لارسطاطالیس من کلام‌الشیخ الرئیس ابی‌علی‌بن سینا ، چاپ شده.ازاین کتاب نسخه‌یی بفارسی در کتابخانهٔ احمد ثالث در استانبول موجود است که بنام ابوعلی ثبت شده ولی گویا ترجمه‌یی از تعلیقات او برحواشی کتاب‌النفس باشد . این کتاب نیز علی‌الظاهر جزئی از کتاب‌الانصاف بوده است .

المباحثات للشیخ‌الرئیس ابن سینا الفیلسوف مع‌تلمیذه بهمنیار وابی منصوربن زیله وغیرهما که شامل پاسخهای متعدد درمسائل متنوعی است که ابوعلی بمشکلات دوشاگرد مذکور خود که از وی سؤال کرده بودند داده است وبهمین سبب دشوار واز

حیث فهم محتاج تأمل ودقت است . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانه های قاهره واستانبول ولیدن وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی درزنجان موجود است ودکترعبدالرحمن بدوی آنرا ازصحیفهٔ ۱۱۹ بیعد ازمجلد اول کتاب ارسطوعند العرب چاپ کرده ودونامه از ابوعلی هم که حاوی جواب ببعضی سؤالات فلسفی است دنبال همین کتاب آورده شده است (ص۲۴۰ ـ ۲۴۶).ابوعلی درضمن کتاب المباحثات دوجا بکتاب دیگری بنام «المباحثات الصدیق» و« المباحثات الصدیقیة» اشاره کرده واز فحوای سخن اومعلوم‌است که این کتاب غیراز کتاب المباحثات بوده‌است.یکجامیگوید « اما انه لم‌یکون البسیط المجرد عقلا وبای تجرید یکون ولم یعقل ذاته فقد کتبت‌فی مباحثات‌الصدیق مافیه کفایة »(۱) وجای دیگر(۲) گوید «قدبینا فی المباحثات‌الصدیقیة ان‌الشخص‌لطبیعة النوع‌الواحد کیف یمکن ان‌یکون» .

التعلیقات فی‌الحکمة، بحث‌هایی است درمنطق وطبیعیات والهیات که‌بعید نیست همان باشد که ابن ابی‌اصیبعه آنرا باسم « کتاب تعالیق علق عنه تلمیذه ابومنصوربن زیله » ذکر کرده است واین غیر از تعلیقات شیخ برحواشی کتاب النفس ارسطو است که قبلا یاد شد . ازتعلیقات نسخ متعدد در کتابخانه‌های مشهد واستانبول‌وقاهره وموزهٔ بریتانیا وزنجان (در کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی) موجود است .

رسالة فی‌الحدود ، از رسالات معروف ابوعلی در تعریف هفتاد اصطلاح در اقسام مختلف فلسفه است که نسخ متعدد از آن در کتابخانه های مجلس ومشهد واستانبول وبودلیان وبرلین ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است ودرجزءِ مجموعهٔ تسع‌رسائل. . . نیز بچاپ رسیده . این رساله‌رامادموآزل گوآشن ترجمه وچاپ کرده‌است(۳).

الحکمة العروضیة ، ابوعلی‌بن سینا درشرح احوال خود گفته است که در بخارا بهمسایگی من مردی بوده است بنام ابوالحسن‌العروضی وازمن خواست که در حکمت

---

۱ ـ کتاب‌المباحثات ، جزو مجموعة ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۷۳

۲ ـ ایضاً ص ۱۷۵

۳ ـ Mlle Goichon : Introduction à Avicenne, son épitre des définitions, traduction et notes, préface de M. Asin Palacios, Paris 1933.

کتابی جامع برای او تصنیف کنم و من برای وی از مجموع آن کتابی ترتیب دادم و بنام او نامیدم و در آن غیر از ریاضی سائر علوم را آوردم و در این هنگام بیست و یکسال از عمر من میگذشت. بنابراین باید الحکمة العروضیه را نخستین کتاب ابوعلی بن سینا دانست. از این کتاب نسخه‌یی در کتابخانهٔ اوپسالا در سوئد جزو مجموعه‌یی فلسفی موجود است. قسمت طبیعیات این نسخه همانست که در کتاب نجاتست و در جزو اول از مسائلی مانند وحدت، قوه، فعل، واجب، کلی، تام، اختلاف القضایا، برهان مطلق وحقیقی، حد، مبادی حد، تناسب حد و برهان، فصول، مباینات و جز آن سخن میرود. از منطق این کتاب قسمت بوطیقا در اوپسالا ضبط است که در آخر آن آمده: «وقد عملناها للشیخ الکریم ابی الحسن (؟) احمد بن عبدالله العروضی ایده الله کما التمس و علی الوجه الذی التمس» وشاید دو نسخهٔ دیگر از کتب منطق شیخ بنام ریطوریقا ای البلاغة فی الحکومة والحکومة والخطابة بشمارهٔ ۳٦٤ و السفسطیقا فی ابانة المواضع المغلطة للباحث بشمارهٔ ۳٦٤ در اوپسالا موجود است که بعید نیست از همین حکمة العروضیة باشد.

الحکمة المشرقیة یا حکمة المشرقین. یکی از معتبر ترین کتب ابوعلی بن سیناست. برخی تصور کرده اند که موضوع این کتاب مسائل اشراقی و بدین طریق حکمة المشرقیة بمعنی حکمة الاشراق است (و در این صورت باید آنرا بضم میم خواند) ولی در حقیقت وچنانکه از تحقیق در گفتار ابوعلی در این کتاب برمیآید، مراد شیخ از تصنیف آن بیان عقاید حکمای بغداد (شرقیین) در برابر شارحین اسکندرانی ارسطو (غربیین) و ذکر خطایا و زللی است که برمشائین دست‌داده، یا توضیح نکاتی که از نظر آنان دورمانده[1]. قصد ابوعلی سینا از تألیف این کتاب و عقایدی که در آن آورده هنگام تحقیق در روش او ذکر خواهد شد. این کتاب مانند غالب کتب بزرگ فلسفی ابن‌سینا دارای قسمت های منطق وطبیعیات و ریاضیات (؟) والهیات است واز آن دو نسخه

---

۱ - در این باب رجوع کنید بصحایف بعد از همین کتاب و بمقالهٔ فاضلانهٔ:
C.A. Nallino : Filosofia « orientale» od « illuminativa» d'Avicenna, Riv. stud x, 1925, p. 367-433
این مقاله را دکتر عبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ التراث الیونانی از صحیفهٔ ۲٤٥ تا ۲۹٦ بعنوان: «محاولة المسلمین ایجاد فلسفة شرقیة» ترجمه کرده است.

در استانبول کتابخانهٔ ایا صوفیا بشمارهٔ ۲۴۰۳ و کتابخانهٔ نور عثمانیه بشمارهٔ ۴۸۹۴ موجود است. نسخهٔ ایاصوفیا حاوی سه قسمت منطق وطبیعیات و الهیات میباشد. مجموعه‌یی در کتابخانهٔ بودلیان تحت شمارهٔ ۴۰۰ کتب عبری موجود وشامل چهار کتاب است که سومین آن رسالهٔ مشهور ابن‌سینا درتقسیم علوم میباشد وچهارمین بنا برعنوان آن جزئی ازطبیعیات از کتاب الفلسفة المشرقیهٔ ابن‌سیناست (۱). منطق حکمة المشرقین بعنوان «منطق المشرقین» در ۱۳۲۸هجری مصادف با ۱۹۱۰ میلادی درقاهره چاپ شد.

عیون الحکمة. شامل سه قسمت منطق وطبیعی والهی. نسخ خطی از این کتاب در کتابخانهای مجلس واستانبول وواتیکان ولیدن موجودست و بخش طبیعیات آن درمجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده. امام فخر رازی این کتاب راشرح کرده وازشرح او نسخ متعدد در دست است.

ارجوزة فی المنطق، یا الرجز المنطقی، یا میزان النظر، یا القصیدة المزدوجة، یا القصیدة المصرعة، که بدین بیت آغازمیشود:

الحمدلله الذی لعبده نیل السناء لاله فی حمده

ازاین ارجوزه نسخی در کتابخانهای استانبول و کتابخانهٔ اسکوریال ورامپور و واتیکان ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است وهمراه منطق المشرقین درمصرچاپ شده.

تلخیص المنطق، که بنا بردرخواست بعضی از یاران تألیف شده، شامل خلاصه یی ازعلم منطق وازآن نسخه‌یی در کتابخانهٔ فاتح استانبول موجود است.

علم البرهان وبیان ان کل تعلیم وتعلم من علم سابق، یا رسالة فی اصول علم البرهان، که نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ احمد ثالث دراستانبول موجود است.

القضایا فی المنطق، قصیده‌ییست دربیان قضایا که چنین شروع میشود:

ان القضایا کلها محصورة فی خمس عشرة عند اهل المنطق

الممکنات جمیعها هی اربع عام و خاص عند کل محقق

ازاین قصیده نسخی در کتابخانهای استانبول موجود است.

المسائل العشرة، حاوی ده موضوع یعنی: علت اولی ـ حقیقت طبع ـ حقیقت

---

۱ ـ مؤلفات ابن‌سینا ص ۲۶-۲۷

نفس کلی ـ شمس وقمر وسایر کواکب ـ آیا جایز است که قدیم بیش از یکی باشد؟ ـ وجود واحد ـ فرق بین فعل ارادی وفعل طبعی ـ عدم ـ حد موجود ـ تعلق فعل بفاعل.

رساله‌یی بعنوان «فی المنطق» در کتابخانه های استانبول هست که بدین کلام آغاز میشود: «فان عزیمتنا فی هذه الرسالة مقصورة علی ذکر حال الخلتین الخاصتین بنوع الانسان وهما العلم والنطق وتفصیل ماعرض لهما من الاحوال وتعدید ما انقسما الیه من الاجسام» وبنا براین شاید اسم اصلی آن «المنطق» نباشد.

الرسالة الموجزة فی اصول المنطق یا الموجزة فی المنطق که دربعض نسخ بعنوان المقالة الاولی للرسالة الموجزة فی اصول المنطق نامیده شده است.

کتابی دیگر باسم الموجز فی المنطق در کتابخانه‌های ایاصوفیا ونورعثمانیه موجود وغیراز کتاب مذکوراست. مقالهٔ اول ودوم این کتاب بمقدمات علم منطق وغرض از آن ومابقی کتاب بقضایا وانواع قیاسات اختصاص داده شده است.

الموجز الکبیر، نام کتابی از شیخ درمنطق است که نسخی از آن در کتابخانهٔ ایاصوفیا و کوپرولی استانبول باقی است.

کتابهای دیگری درمنطق ازشیخ بنام ریطوریقا وسوفسطیقا والنکت فی المنطق یا الفصول الموجزة، والبهجة فی المنطق یا المنطق وتعلیق فی المنطق والقیاس وتعقب ـ الموضع الجدلی وهمچنین نسخ جداگانه ازمنطق حکمة المشرقین شیخ دردست است.

مقالة فی النفس، یا مبحث فی القوی النفسانیة، یا کتاب النفس، یا العشرة فصول، را ابوعلی برای امیر نوح بن منصور سامانی در ده فصل تألیف کرد واز آن نسخ خطی در اسکوریال وامبروزیانا (ایتالیا) وبیروت وبودلین ورامپور ومجلس ولیدن وموزهٔ بریتانیا وکتابخانهای استانبول موجود است. لاندوئر آنرا بنام روانشناسی ابن سینا در مجلهٔ مستشرقین آلمانی ترجمه وبا متن عربی چاپ کرد (۱) وهمین طبع بوسیلهٔ واندیك در قاهره بسال ۱۳۲۵ چاپ شد. ترجمهٔ لاتینی آندرآ آلپاگو بسال ۱۵۴۶ (۲) وترجمهٔ

---

۱ ـ Landauer : Die Psycologie des Ibn Sina, ZDMG (1876) 29, p.335 sqq.

۲ ـ Compendium de anima... ab Andrea Alpago 1546.

انگلیسی آن بدست وانديك در۱۹۰۶ منتشر شده‌است(۱) .

احوال النفس ، یا کتاب حال المعاد ، درشانزده فصل که جزءِ بزرگی از آن مطابق است با آنچه در النجاة آمده ونسخ متعدد از آن در کتابخانهٔ مشهد وبرلین وقاهره و کتابخانهای استانبول موجود وفهرست مطالب آن چنین است : ۱ـ فی تعریف حدالنفس ۲ ـ فی تعریف قوی النفسانية ۳ ـ فی اختلاف افاعیل القوی المدركة ٤ ـ فی الدلالة علی کل ماکان من القوی مدركاً للصور وهی جزئية فليس يمكن ان يدركها الابالآلة ٥ ـ فی ان ادراكها للصور وهی كلية لايكون بالآلة ٦ ـ فی ان النفس کیف ومتی تستعین بالبدن و کیف تستغنی عنه ۷ ـ فی صحة استغنائها عن البدن ۸ ـ فی ان حدوثها مع حدوث البدن ۹ـ فی بقائها ۱۰ـ فی ابطال التناسخ ۱۱ـ فی ان جميع قواها النفس واحدة ۱۲ـ فی خروج العقل النظری الی الفعل ۱۳ ـ فی اثبات النبوة ۱٤ ـ فی الرتبة القصوی التی قدتبلغها النفس الانسانية فی الدنيا ۱۵ـ فی سعادتها وشقاوتها بعدالفراق ۱٦ـ فی محل هذه الرسالة(۲) .چنانکه‌ازاین فهرست مستفاد میشود کتاب احوال النفس از کتب معتبر ابوعلی در بیان نظر های او راجع به نفس است . این کتاب در مصر بطبع رسیده وترجمهٔ فارسی نیز از آن در دست ودر کتابخانهٔ مشهد موجود است . بنا برآنچه از مقدمهٔ این نسخه برمیآید مترجم بفرمان پادشاه وقت رسالهٔ احوال النفس ابوعلی را بفارسی درآورده و برخی بعید نمیدانند که‌این‌مترجم خود ابوعلی بن‌سینا باشد . درآغاز رساله چنین آمده : «چنین گوید مصنف این رساله(۳) کی فرمان باذشاه وقت(٤) زاده‌الله علاء ونفاذاً درحق این ضعیف‌چنانست کی این رساله اززبان تازی بزبان پارسی نقل کند ومن بحکم فرمان‌اقدام کردم ... » . این ترجمه بسال ۱۳۱۵ شمسی‌درتهران‌بطبع‌رسید.

فی معرفة النفس الناطقة واحوالها درسه فصل : اول دراثبات اینکه جوهر نفس مغایرجوهرجسمست . دوم دربقاء نفس بعد از فنای جسم ، سوم در مراتب نفوس ازحیث

---

۱ ـ A Compendium on the Soul , transl. by E. A. Van Dyck, Verona 1906

۲ ـ این فهرست از فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱٤۵ ـ ۱٤٦ نقل شده و با فهرست منقول از نسخهٔ برلین مذکور درکتاب مؤلفات ابن سینا تحت شمارهٔ ۷۷ اندك اختلافی دارد وعناوین نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد کاملتر است .

۳ ـ در نسخهٔ چاپی نیست ٤ ـ نسخهٔ چاپی : فرمان عالی علائی شمسی .

سعادت وشقاوت باضافهٔ خاتمه‌یی درباب عوالم سه گانه یعنی عالم عقل وعالم نفس وعالم جسم . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانه های قاهره واستانبول و برلین وبودلین وجز آن موجود است.اصل کتاب بتصحیح دکتر الفندی درقاهره چاپ شده.

ایضاح البراهین من مسائل عویصة ، درسه فصل دراثبات جوهریت وبقاءِ روح است. شیخ الرئیس دراین کتاب مسائل دشواری را که در کتب متقدمین بدانها باز نخورده بود توضیح داده است . نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است .

در کتاب دیگری بنام بقاءِ النفس الناطقه ، بحث شده است که آیا نفس ناطقه جوهر است یا عرض واگر عرض باشد آیا قابل فساد است یا نه . ابوعلی دراین کتاب بقاء نفس را به نه دلیل اثبات کرده است: نسخ آن در کتابخانهٔ ایاصوفیه درقاهره موجود است . کتاب دیگری از ابوعلی دردست است بنام « الحجج العشرة فی جوهریة نفس ـ الانسان الناطقه » ویا «فی السعادة والحجج العشرة » که درده دلیل باثبات جوهریت نفس مبادرت شده ونسخی از آن دردست است .

فی ماهیة الحزن ، رساله‌ییست که شیخ درتوضیح حقیقت حزن واسباب ومعالجهٔ آن نوشته ونسخ متعدد از آن دراستانبول وقاهره موجود است. در رسالهٔ دیگری بعنوان دفع الغم والهم نیزهمین موضوع را مطالعه‌و وسایل زدودن اندوه‌را تعریف کرده است .

رساله‌یی از ابن‌سینا در کتابخانهٔ مشهد موجود است بنام «تحقیق الانسان» که در یك مقدمه وسه مبحث وخاتمه نوشته شده است . المقدمة فیما یطلق علیه لفظ الانسان من المعنیین. مبحث اول فیما اشتهر بین القوم من تعریف الانسان . مبحث دوم فیما ظننت انه صواب ان یذکر فی تعریفه . مبحث سوم فی ان الانسان با حد معنیيه مرکب فی ـ الخارج وبسیط فی العقل ، خاتمة فی تحقیق ان الانسان با حد معنییه هل عینه بالمعنی الآخر ذاتاً ووجوداً .

رسالهٔ تعلق النفس بالبدن، را شیخ درجواب ابوسعید ابوالخیر دراینکه آیا تعلق نفس ببدن بتمام قوای خوداست یا ببعض قوا نوشته ونسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است .

علاوه براینها از شیخ چند رسالهٔ دیگر درنفس وعقل دردست است مانند : اختلاف الناس فی امرالنفس (رسالةالی [ابی جعفر] محمدبن الحسین بن المرزبان [الکیا] فی اختلاف الناس فی امرالنفس وتبلدهم فیه لاسیما بلهالنصاری من اهل مدینة السلام (۱) ـفی بیان الصورة المعقولة المخالفةللحق ـ تزکیة النفس ـ الجمل من الادلة المحققة لبقاء النفس الناطقة ـ حقیقةالروح ـ الصورةالمعقولة ـ العقول ـ الفراسة ـ مختصر ارسطو فی النفس ـ المدارج فی معرفة النفس ـ رسالةالنفس ـ رسالة فی امر النفس ـ النفس (درنفس وعقل ومعاد) ـ النفس والعقل (وبیان اختلاف موجود دراین باب) ـالنفوس در کتابخانه های مشهد ومجلس و کتابخانه‌های استانبول وموزهٔ بریتانیا ورامپور وبانکی پورموجود است . درعلم تعبیر رؤیا نیز کتابی بهمین نام یا بنام «المنامة» ازابوعلی داریم .

الفیض الالهی یا الافعال والانفعالات یا الافعال والانفعالات فی تأثیر قوی الجسمانیة، رساله ییست درباب وحی والهام و معجزات ومنامات و کرامات وسحر ونیرنگ واقسام آنها وتحقیق دراصول هریك واینکه ارواح پس از کمال درارواح دیگرودراشیاءِ خارج مؤثر ومنشاء حوادثی واقع میشوند . از این رساله نسخه‌یی در مشهد ونسخ متعدد در کتابخانه‌های استانبولموجود است .

سه رساله از ابوعلی درتحقیق حقایق مبداء ومعاد موجود است. نخست رساله‌یی بنام المبداء والمعاد که شیخ در آغاز آن گفته است میخواهد حقیقت عقاید مشائین را درباب مبداء ومعاد روشن کند ورساله را از باب تقرب بشیخ ابی احمد محمدبن ابراهیم الفارسی مینویسد . نسخ این کتاب در کتابخانه های ایران وخارج بسیار است ، شیخ میگوید این کتاب من شامل دو علم الهیات وطبیعیات است ، سه مقاله دارد وهرمقاله را فصولی است . مقالهٔ اول دراثبات مبداء اول کل و وحدانیت او وتعدید صفاتی است که شایستهٔ وی باشد در۵۲ فصل . دوم دلالت برترتیب فیض وجود از وجود واجب با

۱ـ دراین نامه که درمقدمهٔ کتاب المباحثات شیخ هم دیده شده به ابوجعفر محمد بن الحسین الکیا چنین نوشته است : والذی ذکره من الاختلاف فی امرالنفس، والعقل وتبلدهم وترددهم فیه لاسیما البلهالنصاری من اهل مدینة السلام فهو کماقال : (ص ۱۲۹ ازمجموعهٔ ارسطوعندالعرب ج۱). دراینجا سخن از نگارش مطالبی درموضوع فوق بوسیلهٔ ابوجعفر محمدهم میرود ودرحقیقت مراد ازاین رساله همان نامه است که ابوجعفر محمد بشیخ نوشته نه کتاب خاص دیگری .

ابتداء از اولین موجود صادر از وی تا آخرین موجودات در ۱۱ فصل . سوم در دلالت بربقاء نفس انسانی وسعادت حقیقی اخروی در ۲۰ فصل . علاوه برنسخ متعدد از این کتاب درایران وخارج ازایران ترجمهٔ فارسی آن نیز درموزهٔ بریتانیا ودر بودلیان ضبط است .ـ دوم رسالهٔ المبداء والمعاد یا اربع مسائل فی امر المعاد که نسخی از آن در کتابخانهای استانبول موجود است ودرجزو مجموعهٔ رسائل (ششمین رساله) چاپ شده. سوم رساله‌یی بنام المبداء والمعاد علی طریق الذم بعض اهل السند که دونسخه از آن در کتابخانهٔ اسعد استانبول باقیست .

رساله‌یی ازابوعلی درمبداء زمان ماضی موجود است بنام « رسالةفی حجج المثبتین للماضی مبداء زمانیاً» یا «النهایة واللانهایة » که درصدر آن چنین آمده : « رسالةالشیخ الرئیس ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا فیما تقرر عنده من الحکومة فی حجج المثبتین للماضی مبداء زمانیاً » . این رساله در یازده فصل است وابوعلی بعد از ذکر مقدماتی برای ایضاح ذی‌المقدمة ببحث در رد اقوال معتقدین بقدم زمان پرداخته و چند دلیل در بطلان عقایدآنان واثبات مدعای خود اقامه کرده است. نسخی ازاین کتاب در کتابخانهٔ مشهد و کتابخانهای استانبول و رامپور و لیدن وموزهٔ بریتانیاموجوداست .

گذشته ازاین درطبیعیات کتب متعددی ازشیخ مانده است مانند : الآثارالعلویة ـ ابطال احکام النجوم (= الاشارة الی فساد علم احکام النجوم)ـ الاجرام العلویة(= جواهر الاجسام السماویة = بیان الجوهر الثمین = الجوهر النفیس) ـ اسباب الرعد والبرق(= فی ذکر الرعد والبرق)ـ استضاءة النور ـ تلخیص کتاب الکون والفساد (= سلسلة الفلاسفة) الجسم ـ جوهر وعرض ـ حدالجسم ـ الحدث ـ حدوث الاجسام ـ الطول والعرض ـ الفرق بین الحرارة الغریزیة والغریبة ـ الفضاء ـ فی ان الکمیة والبرودة والحرارة لیست بجوهر ـ النبات والحیوان ـ النفس الفلکیة ـ رسالة العروش (العروس) دربیان ترتیب وصدور کثرات از واجب الوجود وانتهاءِ ممکنات بواجب .

از ابوعلی کتابی بنام النیرنجیات در کتابخانه های پرتو ونور عثمانیهٔ استانبول موجود است و کتاب دیگری که گویا ترجمهٔ همین کتاب باشد بنام کنوز المعزمین

بفارسی در دست است و کتاب دیگری از ابوعلی درهمین باب بنام السحر والطلسمات والنیرنجات والاعاجیب در کتابخانهٔ ولی‌الدین استانبول باقی است .

درعلم الهی خاص ودرتوحید نیز ازابوعلی علاوه بر کتابی که پیش از این ذکر کرده‌ایم کتابهایی دردست ودر کتابخانه‌های ایران وخارج ازایران خاصه‌در کتابخانهای استانبول موجود است مانند : اثبات المبداء الاول (=مابعدالطبیعة) ـ رسالة‌التمجید (=رسالة فی خطبة‌التمجید = الخطبة‌التوحیدیة = الخطبة‌الالهیة) ـ شرح اسماء الله ـ العرشیة (=رسالة‌التوحید =معرفة‌الله وصفاته وافعاله) ـ عقل‌الکل ـ الفصول (تعریف اسم‌الله وشرحه) ـ الفصول‌الثلاثة (=رسالة فی‌اثبات‌الصانع وایرادالبرهان‌القاطع علیه)ـ فصول الحکمة ـ الملائکة ـ القدر ـ القضاء والقدر که در راه همدان باصفهان بطریق تمثیل وداستان تصنیف شده ـ الکلمة الالهیة (= فی‌ذات‌الله وصفاته) ـ المسائل درعلم الهی ـ اثبات وجودالله ـ رساله‌یی از ابوعلی داریم بنام حقائق علم‌التوحید که موضوع آن معرفت ذات الهی وصفات وافعال واجب درسه اصل است : فی‌اثبات واجب‌الوجود ـ فی‌اثبات وحدانیته ـ فی نفس العلل عنه . نسخ خطی از این رساله در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهای استانبول موجود است . رسالهٔ دیگری ازشیخ دردست است بنام سرالقدر درتوضیح این قول صوفیه که : من‌عرف سرالقدر فقدالحد. نسخ آن در کتابخانهٔ مجلس وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول هست .

رسالهٔ دیگری را مهرن در مجموعهٔ رسائل شیخ بعنوان رسالة القدر چاپ کرده است . نسخ این کتاب بعناوین دیگری مانند فی‌القضاء والقدر ، وفی‌استنادحقیقة‌القضاءِ در موزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول باقی است ـ تفسیر فارسی این رساله هم در کتابخانهٔ احمد ثالث (استانبول) موجود است .

شیخ دراوایل جوانی رساله‌یی بنام وزیر ابوسعد همدانی درباب معاد نوشته بود که چون درعید اضحی ختام یافت رسالهٔ اضحویه نام یافت. این کتاب بنام‌المعادورسالة اضحویة فی امر المعاد نیز موسوم وچند نسخه از آن در کتابخانهای استانبول وبرلین ورامپور وقاهره ومشهد ولیدن وموزهٔ بریتانیا باقیست واستاد سلیمان دنیا آنرا بسال

۱۹۴۹ درقاهره چاپ کرد .

الممکن الوجودنام رساله‌ییست که شیخ با بوعبید الجوزجانی نوشت در باب سخنانی که راجع بشفا ومعارضهٔ شیخ با قرآن گفته شده بود وازآن چند نسخه در کتابخانهای استانبول وموزهٔ بریتانیا ضبط است .

با بوعلی بن‌سینا تفسیر سوری، از قرآن نیز نسبت داده شده ونسخی ازاین تفاسیر در کتابخانه های مختلف موجود است . دراین تفسیرها شیخ با تأویلات فلسفی ببیان مقاصد پرداخته وحتی غالب کلمات آیات را بااصطلاحات فلسفی معادل آورده است . ازجملهٔ این تفاسیر است تفسیر سورهٔ ثم استوی الی السماءِ وهی دخان ـ تفسیر سورة الاخلاص (= سورة التوحید = الصمدیة) که درمجموعهٔ جامع البدایع درقاهره چاپ شده است ـ تفسیر سورة الفلق (المعوذة الاولی) که یکبار دردهلی بسال ۱۸۹٤ میلادی ویکباردرقاهره جزومجموعهٔ جامع البدایع چاپ شده است ـ تفسیر سورة الناس (= المعوذة الثانیة) که آنهم دردهلی (۱۸۹٤ م) وقاهره (جزو جامع البدایع) بطبع رسیده واین دوتفسیر اخیر مجموعاً باسم تفسیر المعوذتین شهرت دارد .

ازخصائص ابوعلی بن‌سینا آنست که بمسائل تصوف نیز مانند مسائل حکمی بدیدهٔ تحقیق نگریسته است با این امتیاز که برعکس فارابی مسائل عرفانی راهیچگاه درمباحث فلسفی راه نداده بلکه یا آنها را بعنوان مطالب جداگانه‌یی بر بعض کتب فلسفی خود افزوده ویا در رسائل خاصی بطریق بحث یا بطریق تمثیل مورد تحقیق قرارداده است . تأثر ابوعلی دراین رسالات از افکار افلاطونیان جدید روشن وآشکار است ولی ابوعلی دراین مورد حد اعتدال را رعایت کرده وازمبالغه‌های برخی از افلاطونیون جدید مانند ایامبلیخس وبرقلس پرهیز نموده است . ازجملهٔ این رسائل قبلا حی بن یقظان رادرمعرض شرح درآوردیم ودیگر از این قبیل آثار شیخ رسالات ذیل را ذکر میکنیم : اجابة الدعاء و کیفیة الزیارة (= فی زیارة القبور والدعا = فوائد من کتاب التعلیقات فی سبب اجابة الدعاء) که درجزو مجموعهٔ مهرن ونیز درمجموعهٔ جامع البدایع چاپ شده است. الاحادیث المرویة که نسخهٔ منحصر آن در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است ـ حث الذکر

(= الذکر) که در «مجموع رسائل الشیخ الرئیس» در حیدرآباد بسال ۱۳۵۴ چاپ شده ـ الخطبة الغراء محتوی نصائح دینیه که علاوه بر نسخ موجود از روی نسخهٔ خطی لیدن همراه امثال از علی بن ابیطالب علیه السلام بوسیلهٔ گولیوس (۱) چاپ شده است. الخلوة ـ الدعا ـ الزهد درجواب شیخ ابوسعید ابی الخیر ـ السعادة والشقاوة الدائمة فی النفوس ـ الصلاة وماهیتها (= ماهیة الصلوة ـ الکشف عن ماهیة الصلاة) که در مجموعهٔ مهرن وجزو مجموعهٔ جامع البدایع درقاهره چاپ شده است ـ ازجملهٔ این رسالات یکی رسالة الطیر را باید نام برد که نسخ متعدد آن در استانبول وبیروت و مشهد ومجلس شورای ملی ولیدن ورامپور وموزهٔ بریتانیا موجود است ودرمجموعهٔ مهرن ودر جامع ـ البدایع درقاهره چاپ شده وشرحی از آن بفارسی در کتابخانهٔ مجلس وموزهٔ بریتانیاودر بودلیان موجود است از عمر بن سهلان الساوی (۲)، وشیخ اشراق را نیزشرحی بر آنست که همراه شرح وترجمهٔ ساوی بطبع رسیده . موضوع این رساله بحث در کیفیت کمال نفس ورجوع نفوس جزئی بنفس کلی است وبعداً شیخ فریدالدین عطار از موضوع آن درمنظومهٔ منطق الطیر استفاده کرد .

دیگر: رسالة فی العشق که بخواهش ابوعبدالله الفقیه المعصومی نوشته ونسخ متعددی از آن باقیست ودرمجموعهٔ مهرن وجامع البدایع چاپ شده ازاین رساله ترجمه یی دردست است که بتصحیح آقای سید محمد مشکوة در تهران بطبع رسیده است .

قصهٔ سلامان و ابسال هم یکی دیگر از قصص رمزی شیخ ودر ردیف رسالة الطیر وحی بن یقظان است. خواجه نصیرالدین طوسی آنرا شرح کرده واین شرح درمجموعهٔ تسع رسائل طبع شده است. ازموضوع این داستان جامی درمنظومهٔ «سلامان وابسال» استفاده کرد.

دیگر ازین دسته رسایل ابوعلی اینهارادردست داریم : العلم اللدنی ـ العهد که درمجموعه رسائل (چاپ قاهره ۱۳۲۸) چاپ شده ـ الفردوس فی ماهیة الانسان ـ فی کلمات الصوفیة ـ مخاطبات الارواح بعدمفارقة الاشباح ـ فی بیان المعجزات والکرامات ـ

---

۱ - Golius

۲ - این ترجمه وشرح درمجموعه یی بنام سه رساله بسال ۱۹۳۵ دراشتوتگارطبع شده است.

المواعظ (= النصیحة لبعض الاخوان) ـ مواقع الالهام ـ الموت والحیاة ـ الوردالاعظم که در کتابخانهای استانبول موجود است.

از ابن سینا رسالاتی در خلقیات و سیاسات ونبوت نیزدردست است مانند اثبات النبوة که درمجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده وترجمهٔ فارسی آن‌موجود است ـ الاخلاق ـ که در مجموعة الرسائل در قاهره بطبع رسید ـ الاخلاق والانفعالات النفسانیة ـ الارزاق ـ البروالاثم ـ السیاسة که دوبار دربیروت یکی بسال۱۹۰۶ بدست‌الاب معلوف الیسوعی ودیگر جزو مقالات فلسفیة بسال۱۹۱۱چاپ شده ونسخ متعددآن نیز دردست است. این کتاب از پنج فصل تشکیل‌شده است: نخست در سیاست و تدبیر مرد دربارهٔ خود، دوم در تدبیر مرد نسبت بدخل و خرج خود، سوم در تدبیر و سیاست مرد با اهل خود، چهارم درسیاست فرزند خویش، پنجم در رفتار با خدم.

ازشیخ مقداری نامه‌ها و جوابها که بپرسش دیگران داده نیز باقی مانده است و از مهمترین آنها نامه هاییست که میان او و ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور قرن چهارم و پنجم هجری مبادله شد و از این مکاتیب یکی معنونست بعنوان «الارشادفی الدخول فی‌الکفر» ونسخی از آن در کتابخانهای استانبول ولیدن وغیره موجود است. شیخ ابوسعیددروصف‌آن گفته بود که: «اوصلنی‌هذاالکتاب الی مااوصلنی الیه عمرمأة الفسنة من‌العبادة». نامهٔ‌دیگری بعنوان «حصول علم وحکمة» از شیخ دردست است که در آغازآن آمده: «جواب الی ابی سعیدبن ابی الخیربیین له فیه ان الحکمةام الفضائل و معرفة الله اول الاوائل». این نامه همراه کتاب النجاة چاپ قاهره ازصحیفهٔ ۱۲تا صحیفهٔ ۱۵ درج شده است. نامهٔ دیگری درباب نفس بابوسعید وبازنامهٔ دیگری بعنوان «رقعة الی‌ابی سعیدبن ابی الخیر الصوفی»در کتابخانهای‌استانبول ازشیخ موجود است. مکاتیب دیگری به‌بهمنیارو ابوجعفر الکیا (مخاطب الکیاالفاضل الاوحد)وابوعبید جوزجانی وابی طاهراحمد وعلاءالدولهٔ کاکویه و ابن زیله و جعفرکاشانی از ابوعلی در دست است که در کتاب مؤلفات ابن سینا (ص ۳۰۹ ـ ۳۲۸) مذکور افتاده وبعضی درمجموعهٔ «ارسطوعندالعرب» (ص۲۴۰ ـ ۲۴۶) چاپ شده است.

براثرشهرتی که ابن‌سینا درحیات خود کسب کرده بود ازدور ونزدیك سؤالات متواتر در موضوعات مختلف بدومیرسید و وی همه را پاسخ میگفت و اگر چه خود بنابر عادت نسخه یی از آنها نگاه نمیداشت، لیکن غالب آنها یا بدست شاگردان وی گردآمد و یا نزد صاحبان نامه ها باقی مانده وبعد تکثیر ومنتشر شده است وما بعضی را پیش ازاین مذکور داشته ایم . در رأس این پرسشها و پاسخها سؤالات ابوریحان البیرونی و جوابهای شیخ قراردارد که از آن‌نسخ متعددور کتابخانهای تهران واستانبول وبرلن وقاهره ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است واین پاسخها در دو مجموعه یکی بنام «اجوبةست عشرة مسألةلابی‌الریحان» در مسائل مختلفی در عقل و وجود و جزءِ لایتجزاست، و دیگر باسم «اجوبة عشر مسائل» . میرزا ابولفضل ساوجی این پرسشها وپاسخها راترجمه کرده وترجمهٔ وی درنامهٔ دانشوران چاپ شده است .این سؤالات برخی متضمن اعتراضاتی برارسطواست که شیخ برآنهاجواب نوشته ودیگر سؤالاتی که‌شیخ آنها را جواب گفته وازباب همین جوابها مورد اعتراضات علمی ابوریحان قرار گرفته‌است. گذشته از جوابهای ابوعبدالله معصومی ابوسعید احمدبن‌علی نیزردی برین اعتراضات ابوریحان نوشته که در کتابخانهٔ مجلس موجود است .

دیگر از ینگونه رسائل رسالات ذیل است :المجالس السبع ـ المسائل الاثنا و عشرون مع اجوبتها ـ المسائل‌الحکمیة (رسائل غریبة فی الحکمة) در پاسخ بیست و پنج سؤال ـ فصول ومسائل ، جواب سؤالاتی درحکمت ـ المسائل العشرینیة که اهل عصرازباب امتحان از وی کرده بودند ـ مسائل سئل عنهاالشیخ الرئیس حاوی سؤالات ابن‌زیله وابوریحان (کتابخانهٔ پرتواستانبول) ـ اجوبة مسائل سئل عنها ابوعلی‌الحسین بن عبدالله بن سینا وفصول من کلامه (برلین) . راجع بکتب طب و کیمیا از ابوعلی‌بعد از این سخن خواهیم گفت .

تا اینجا سخن از کتب ورسالات ونامه های شیخ بعربی بود واینك کتب‌ورسالات فارسی ابن‌سینا را ذکرمیکنیم :

از میان کتب فارسی شیخ کتاب دانشنامهٔ علائی یا «حکمت علائی» از همه

مهمتر است . اسم این کتاب را « کتاب دانش مایه‌العلائی » هم ضبط کرده‌اند(۱) وعلی الظاهر تحریف درجزء « نامه » ازاسم دانشنامه موجب این ضبط شده‌است . این کتاب را ابوعلی بخواهش ابوجعفر محمدبن دشمنزیار کاکویه نوشته وخود سبب و کیفیت تألیف واجزاء کتاب را درآن برشمرده است بدینگونه : « ... فرمان بزرگ ازخداوند ما ملك عادل مؤید منصور عضدالدین علاءالدولة وفخر الملة وتاج الامة ابوجعفرمحمدبن دشمنزیار مولی امیرالمؤمنین کی زندگانیش درازباد وبخت پیروز وپادشاهیش برافزون، آمد بمن بنده وخادم درگاه وی ، کی یافته ام اندر خدمت وی همهٔ کامهای خویش از ایمنی وبزرگی وشکوه و کفایت وپرداختن بعلم ونزدیك داشتن ، کی بایذ مرخادمان این مجلس بزرگ راکتابی تصنیف کنم بپارسی دری کی اندروی اصلها ونکتهای پنج علم ازعلمهای حکمت پیشینگان گردآورم بغایت مختصر: یکی علم منطق کی او علم ترازوست ودوم علم طبیعیات کی آن علم چیزهاییست کی‌بحس تعلق دارد واندر جنبش و گردش اند وسیوم علم‌هیئت ونهاذ عالم وحال صورت جنبش آسمانها وستارگان‌جنانك بازنموده آید کی جون بشایست حقیقت آن دانستن وچهارم علم موسیقی وباز نمودن سبب ساز وناساز آوازها و نهاذ لحنها وپنجم علم آنچه بیرون از طبیعتست ، وجنان اختیار افتاذ کی جون‌پرداخته شذه آیذ از علم منطق‌تاحیلت کرده آیذ کی آغازازعلم برین کرده شوذ وبتدریج بعلمهای زیرین شذه‌آیذبخلاف آنك رسمست و عادت ...»(۲) پس کتاب دانشنامه را شیخ بقصد تألیف منطق و طبیعیات و ریاضیات و ما بعد الطبیعة تصنیف کرد ولی جز به تحریرقسمت منطق والهیات وطبیعیات توفیق نیافت وتألیف باقی کتاب(ریاضیات : هیئت ــ هندسه ــ حساب ــ موسیقی) را بعدازاوشاگردان‌ابوعبید جوزجانی باترجمه از رسالات مختلف برعهده گرفت و از آنجمله موسیقی را از قسمت موسیقی کتاب‌الشفا ترجمه کرد . از این کتاب نسخ متعدد درتهران ومشهد ودر بعض کتابخانهای خصوصی ایران وهمچنین در کتابخانهای بیرون از ایران موجود وبعضی ازآنها حاوی همهٔ ابواب است . قسمت منطق والهیات وطبیعیات دانشنامه بسال ۱۳۰۹ در حیدرآباد بطبع رسید ودر طهران منطق والهیات این کتاب را آقای احمد

۱- طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۹ ۲ ـ دانشنامه ، چاپ تهران ۱۳۱۵ شمسی ص ۱-۲ .

خراسانی بسال ۱۳۱۵ شمسی چاپ وطبع مابقی را بمجلد دوم حوالت کرده است .اهمیت دانشنامه علی الخصوص دراشتمال بربسیاری از اصطلاحات منطقی وفلسفی است مانند پهلو بجای ضلع وسه سو بجای مثلث وچندی بجای کمیت وچه چیزی بجای ماهیت و گویا بجای ناطق وجانور بجای حیوان وخواست بجای اراده وعلم برین بجای علم الهی وپذیرا بجای قابل ...

دیگر از کتب فارسی شیخ رسالهٔ نبضیهٔ اوست که بعداً درآن سخن خواهد رفت. دیگر رسالهٔ معراجیه که بخواهش یکی از دوستان وبا اجازت «مجلس عالی علائی» نگاشت وشامل تأویل اصطلاحاتی است مانند روح القدس و وحی و کلام الله ونبوت و شریعت وبحث درموضوع معراج واثبات اینکه معراج روحانی است نه جسمانی . نسخ متعدد از این کتاب درایران و قاهره و استانبول موجود است وبعضی آنرا بشیخ اشراق شهاب الدین سهروردی نسبت داده اند . از این سه کتاب گذشته کتاب دیگری را بنام ظفرنامه بابوعلی نسبت داده اند که برای امیر سامانی نوح بن منصورنوشت ونسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است واگراین نسبت درست باشد کتاب مذکور ازجملهٔ نخستین کتابهای ابوعلی است .

کتابهای فارسی دیگری را هم ببوعلی نسبت داده‌اند که درصحت انتساب مستقیم غالب آنها بابن‌سینا شك‌است و گویا از کتب منسوب بدو ویا ترجمه‌هایی‌از کتب‌عربی وی باشد و ازآنجمله است :

کنوز المعزمین که درنسخ موجود وهمچنین در کشف الظنون حاجی خلیفه بابوعلی نسبت داده شده است ولی چنانکه گفته‌ایم ظاهراً ترجمه ایست از رسالهٔ النیرنجیات . ازاین کتاب درتهران واستانبول نسخ متعدد موجود است .

دیگر شرح کتاب النفس ارسطو که اول آن چنین است : « همهٔ (؟) که آنچه دانای یونان ارسطاطالیس یاد کرد در کتاب نفس ، ابتدای نگارش اوست بدانکه . . . » وآخرآن چنین : «... وبیان کرد دانا در کتاب مابعدالطبیعة که اجرام سماوی‌عقل‌دارند وبرین حجتهای قوی وروشنی بنموده . تمام‌شد .» (۱) چنین بنظرمیرسد که این کتاب

---

۱ ـ مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۴۹-۱۵۰

ترجمه‌یی ازتمام یا قسمتی ازشرح عربی ابوعلی‌بن سینا بر کتاب النفس ارسطو باشد. نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ احمد ثالث دراستانبول موجود است وبنا براشارهٔ بروکلمن بسال ۱۲۹۸ هجری درآستانه طبع شده (؟).

از کتاب‌النفس (مقالة فی‌النفس ـ مبحث فی‌القوی‌النفسانیة) ابوعلی که قبلا از متن عربی آن سخن گفته‌ایم ترجمه‌یی بفارسی‌چنانکه دیده شد دردست است.از کتاب المبداء والمعاد ورسالة‌المعاد نیز ترجمه هایی بفارسی ترتیب داده اند. از ترجمهٔ کتاب «حکمة‌الموت» نسخه‌یی در کتابخانهٔ اسعد استانبول موجود وبشیخ منسوبست که‌انشاء آن‌بانشاءِ شیخ نمیماند وچنین آغاز میشود: «باید دانستن که اول‌چیزی که بربندگان واجبست شناختن حق است جل وعلا که واحد وقدیم مطلق است ...» این‌نسخه بسال ۷۳۷ تحریرشد.

خطبه‌یی ازشیخ درتوحید دردست است که بدین‌کلمات شروع میشود: «سبحان‌الملك‌القهار الاله‌الجبار لایدر که الابصار ولایمثله‌الافکار...»این خطبه که بنا برآنچه قبلا گفته‌ایم‌به «خطبة‌الغراء» مشهورست بسال ۴۷۲ بخواهش بعضی از دوستان بدست عمربن ابراهیم خیام نیشابوری در اصفهان بفارسی در آمده ومتن عربی وترجمهٔ فارسی آن درشمارهٔ هشتم ازدورهٔ اول مجلهٔ شرق (مردادماه سال ۱۳۱۰شمسی) چاپ‌شده‌است.

رسالهٔ اثبات‌النبوة شیخ را نیز بفارسی گردانده اند. از ترجمهٔ فارسی این رساله نسخه‌یی در کتابخانهٔ نور عثمانیهٔ استانبول ونسخه‌یی در کتابخانهٔ مشهد است. نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد درصدر آن بابن سینا نسبت داده شده وآغاز آن چنین است: «سپاس خداوند آسمان وزمین وستایش دهندهٔ جان ودین را ودرود مر پیغمبر گزین را محمد مصطفی صلوات [الله] وسلامه علیه وآله ...»

رسالهٔ دیگری درحقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات وتسلسل اسباب ومسببات بفارسی دردست وبابوعلی‌منسوب ودر کتابخانهٔ مشهد و کتابخانهٔ مدرسه سپهسالارموجود است ودرجزو سلسلهٔ انتشارات انجمن آثارملی بطبع رسیده.

رساله‌یی بنام قراضهٔ طبیعیات موجود وازآن نسخی باقی است که درآخر بعضی

نوشته شده لعله للشیخ الرئیس ابی علی بن سینا. در تتمة صوان الحکمة ذیل حال ابوسعد (ابوسعید) محمد بن محمد الغانمی آمده است که: «صنف کتاباً وسماه قراضة الطبیعیات»(۱).

رسالات فارسی دیگری نیز درموضوعاتی غیر ازمسائل کلی فلسفه وحکمت بشیخ نسبت میدهند که درجای خود مذکورخواهد افتاد.

چنانکه دیده‌ایم بسیاری از کتب ورسالات شیخ چاپ شده واز بعض آنها مجموعه هایی ترتیب یافته است وازجملهٔ این مجموعه‌هاست:

* تسع رسائل که یکبار درهند بسال ۱۳۱۸ هجری وبار دیگر دراستانبول بسال ۱۲۹۸ وسپس در قاهره بسال ۱۳۲۶ ازروی طبع استانبول چاپ شده. این رسائل نه گانه چنین است: ۱ـ عیون الحکمة ۲ـ الاجرام العلویة ۳ـ قوی النفس وادراك الانسان ۴ـ حدود وتعریفات ۵ـ اقسام العلوم العقلیة ۶ـ مسألة النبوة ۷ـ الرسالة النیروزیة ۸ـ رسالة العهد ۹ـ رسالة الاخلاق.

** رسائل عرفانی ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا شامل: ۱ـ حی بن یقظان ۲ـ سه نمط آخر از الاشارات والتنبیهات ۳ـ رسالة الطیر ۴ـ رسالة فی العشق ۵ـ رسالة فی ماهیة الصلاة ۶ـ کتاب فی معنی الزیارة وکیفیة تاثیرها ۷ـ رسالة فی دفع الغم من الموت ۸ـ رسالة القدر. این مجموعه را مهرن با توضیحات واضافات چاپ کرده است(۲)

*** جامع البدایع که بسال ۱۳۳۵ هجری درقاهره چاپ شده وشامل این رسائل از ابوعلی بن سیناست: ۱ـ رسالة فی الصلاة ۲ـ تفسیر الصمدیة ۳ـ بیان الهویة والالهیة والاحدیة وبیان معنی الصمدانیة وغیرذلك ۴ـ تفسیر المعوذة الاولی ۵ـ تفسیر المعوذة الثانیة ۶ـ رسالة الزیارة والدعاء ۷ـ رسالة الشفاء من خوف الموت ۸ـ رسالة القضاء والقدر ۹ـ رسالة فی العشق ۱۰ـ رسالة حی بن یقظان ۱۱ـ رسالة الطیر ۱۲ـ رسالة اجوبة علی مسائل ابی الریحان البیرونی ۱۳ـ رسالة تتضمن جواب الشیخ عن سؤال احمد السهیلی (قیام الارض وسط السماء).

۱ـ تتمة صوان الحکمة ص ۱۰۴

۲ـ Traités mystiques d'Abou Ali al Hossain ben Abdallah ben Sina ou d'Avicenne, texte arabe avec l'explication en français, par M. A. F. Mehren, Leyde 1889 - 1899

✡✡✡✡ مجموعة الرسائل که درقاهره بسال ۱۳۲۸ چاپ شده و محتوی چند رساله و ازآنجمله رسائل ذیل از ابوعلی سیناست : ۱ ـ علم الاخلاق ۲ ـ رسالة العهد ۳ ـ القوی الانسانية و ادرا کاتها ٤ ـ اقسام العلوم العقلية ٥ ـ رسالة سر القدر ٦ ـ رسالة المبداء ۷ ـ رسالة الجواهر النفيس .

✡✡✡✡✡ مجموعهٔ «سبع رسائل» که درحیدرآباددکن چاپ شده‌وشامل این رسالات است : ۱ ـ رسالة الفعل والانفعال ۲ ـ الرسالة العرشية ۳ ـ السعادة والحجج العشرة ٤ ـ فی الموسيقی ٥ ـ فی الحث علی الذکر ٦ ـ فی سر القدر ۷ ـ فی اسباب الرعد .

ازمابقی آثارابن‌سینا آنها که جدا گانه ویادربعض‌مجموعه‌هامانند مجموعهٔ ارسطو عندالعرب ومجموعهٔ «رسالات سه گانه» چاپ اشتوتـگار انتشاریافته‌پیش‌ازاین‌سخن گفته‌ایم وفعلا از تـکرارآنهاخودداری‌میکنیم.

اهمیت ابن‌سینا در تاریخ فلسفهٔ اسلامی بسیاراست زیرا چنانکه دیده ایم تا عهد او هیچیك ازحکمای مسلمین نتوانستند تمامی اجزاءِ فلسفه را که درآن روز گار حکم دائرة المعارفی از همهٔ علوم معقول‌داشت در کتب متعدد و باسبك روشن بالتمام مورد بحث و تحقیق قرار دهند واونخستین و بزر گترین کسی است که ازعهدهٔ این‌کار برآمد . ازجانبی در کتب بزرگ فلسفی خود منطق وطبیعیات و ریاضیات والهیات را بنحوی که از راه ترجمهٔ کتب مختلف یونانیان بمسلمین رسیده وتاعهد ابوعلی بوسیلهٔ مؤلفین اسلامی دربسیاری از موارد با اصول دینی آنان نزدیکی یافته بود ، با انشائی روشن در کتب خویش مورد بحث قرار داد و از طرفی دیگر درمسائل مختلف که هر یك جدا گانه قابل بحث بود ازمنطقیات گرفته تا خلقیات وتفسیرفلسفی آیات ومسائل عرفانی بتحریررسالاتی مبادرت ورزید واز این گذشته برای‌آنکه‌آراء و نظرهای خاص مشائین‌ازمشرقیین رادرمنطقیات‌وریاضیات وطبیعیات‌والهیات موردمطالعه قراردهد بتألیف کتاب معتبر خود حکمة المشرقيين دست زد . وی درشرح بعضی از کتب قدما خاصه ارسطو هم کتبی پرداخته و دربرخی ازآثارخویش مانند الانصاف بمقایسهٔ عقاید قدماء یونان واسکندریه با حکمای مشرق توجه کرده‌است . درهمان حال که این مرددانشمند پر کار پیاپی بتألیف وتدوین کتب خود مشغول بود رسالات متعدد و نامه های بسیاردر

رفع اشکال ویا پاسخ بسؤالات معاصرین خویش مینگاشت و گاه شبهای خود را تا تیغ آفتاب دراین کارها بسر میآورد .

بنابراین مقدمات نباید پنداشت که ابن‌سینا تنها بروش خاصی از فلاسفهٔ قدیم مقید بود . وی هرچه از قدماء پسندید وبراو ثابت شد در روش خود گنجاند وبا همهٔ تعلق خود بارسطو وپیروان او ازتأثیر افلاطونیان جدید نیز بر کنار نماند وازفارابی هم درمنطق بحد بعیدی پیروی کرده ودرنظریهٔ معرفت وهمچنین درکلیات مسائل الهیات تحت تأثیر اوقرار گرفته است .

براثر اهمیتی کـه فلسفهٔ ابن سینا از قدیم الایام یافته بود چنانکه دیده ایم اختصاراتی از بعض کتب اوترتیب داده شد وازجملهٔ این تلخیص‌ها که از اقوال وآراءِ فلسفی ابوعلی‌سینا درمنطق وطبیعیات والهیات شد، بدست شهرستانی است(۱) .

ابن‌سینا درتکمیل وتوضیح منطق ارسطو مرتبتی بزرگ دارد . زیرا ابوعلی با علاقه‌یی که ببحث‌های منظم درمسائل‌داشت وبا توجهی که بتنظیم مباحث مختلف‌فلسفه میکرد توانست درمنطق نیز نظم وترتیب کاملی ایجاد کند ودراین راه ازهمهٔ متقدمین پیشی جوید . مهمترین‌کاری که ابوعلی درتحکیم بنیان منطق کرد آراستن آن درچشم مسلمین بود بنحوی که درهمهٔ علوم‌بتوان ازآن فایده برد. وی این‌علم را بمنزلهٔ‌ترازویی معرفی کرد که برای سختن هردانشی بکار رود وآلتی که ذهن را ازخطا واشتباه‌درآنچه تصور وتصدیق میکنیم بازدارد و وسایلی بدست دهد وطریقی ارائه کند که مارادروصول بحق یاوری نماید .

بنابراین علم منطق درهر دانشی بکار میآید ودر فلسفه حکم مدخلی دارد کـه برای کسانی که آمادهٔ فهم آن دانش نیستند و یا ازعهدهٔ تفکر درست برنمیآیند ضرور است اما کسانی که طبعاً از عهدهٔ این کار برآیند ممکن است از علم منطق بی‌نیاز باشند چنانکه صاحب طبع سلیم وذوق مستقیم از فرا گـرفتن علم عروض و بدوی قح از آموختن علم نحومستغنی است . منطق درنظر ابن‌سینا مجرد ازماده است

۱ - الملل والاهواء والنحل چاپ تهران ص۲۲۰ - ۲۷۰

بخلاف علم طبیعی که موضوع آن هم درخارج محتاج بماده‌است‌وهم در ذهن. منطق یك فن نظری است که حد (تعریف) وقیاس صحیح (برهان) را بما می‌شناساند ومعلوم میدارد که آنها از چه صور ومواد ترکیب شده است. وضع حدود (تعریفات) برای اشیاءِ مقتضی معرفت جوهر وماهیت آنهاست چنانکه برای آوردن حد کامل هر شیءِ ذکر ذات وجنس وفصل وماهیت آن نیز لازم است تا صفت جامع ومانع بدان بخشد. موضوع علم منطق اقامهٔ برهان وحجتست واقامهٔ برهان وحجت میسر نیست مگر با قضایا، وعناصر اصلی قضیه تصدیق وتصور است که دو گونه ازعلم (معرفت) میباشند. تصور ادراك ساده وبدون حکم بنفی یا باثبات است وتصدیق ادراك امری وحکم بنفی یا باثبات نسبت بآن، وهریك از این دو بردو قسم است اولی ومکتسب. تصور مکتسب بوسیلهٔ حد وآنچه بدان ماند حاصل شود وتصدیق مکتسب بقیاس وهرچه جای آنرا گیرد وحد وقیاس که معلومات بدانها حاصل گردد از راه فکر بدست آید وهریك از آنها یا حقیقی است ویا نزدیك بدان وباندازهٔ آن نافع است ویا باطل ومشتبه باحقیقی. فطرت انسانی برای تمیز این اصناف از یکدیگر کافی نیست مگرآنکه مؤید بتأیید الهی باشد. پس ناظردرعلوم را ازداشتن آلتی قانونی که اورا از گمراهی درفکر بازدارد گزیری نیست وهمین خود غرض ازعلم منطق است. هریك ازحد وقیاس بنحومعدودی ازمعانی معقوله تألیف شده وازمواد وصوری پدید آمده است وبوسیلهٔ منطق است که میتوان دریافت که مواد وصور تعریف وبرهان چیست وحد صحیح وبرهان‌استواری که ما را بیقین بکشاند یا ایهامی که بحالتی نظیریقین وایهامی که بظن غالب وایهامی که بمغالطه وجهل بینجامد کدامست، واین فائدهٔ علم منطق است.

ابن سینا درجمیع ابواب حکمت نظری وعملی (۱) دارای تألیف ونظرهای مهم

---

۱ — این تقسیم باعتبار انقسام موجودات صورت گرفته است. موجودات دو قسمند نخست آنها که وجودشان موقوف برحرکات ارادی افراد بشر نباشد دوم آنهاکه وجودشان بتصرف وتدبیر آنان بازبسته باشد. علمی راکه در دستهٔ اول موجودات بحث کند حکمت نظری وآنراکه دردستهٔ دوم تحقیق نمایند حکمت عملی خوانند. حکمت نظری بردوقسم است اول علم بآنچه مخالطت ماده شرط وجود آن نیست یعنی موضوع علم مابعد الطبیعه، دوم آنچه مخالطت

بقیه درحاشیهٔ صفحه ۲۳۹

است. منظور غائی از حکمت عملی درنظر بوعلی وصول بخیر است ونتیجهٔ نهائی ازحکمت نظری رسیدن بحقیقت احوال اعیان موجودات. درحکمت نظری ریاضیات را علی‌الرسم منقسم میدارد به چهار قسم: علم العدد و علم الهندسة و علم الهیئة وعلم موسیقی، وطبیعیات والهیات را دو علم مربوط و وابستهٔ بیکدیگر دربسیاری ازمسائل قرار میدهد.

ماده شرط وجود آنست وآن خود بر دو دسته است: یا تعقل وتصور آن با اعتبار مخالطت ماده همراه است وآن موضوع علم طبیعی است، ویا تعقل وتصور آن با اعتبار مخالطت ماده همراه نیست وآن موضوع علم ریاضی است. هریك ازسه علم ریاضی وطبیعی ومابعدالطبیعه خود بشعب وفروعی منقسم میگردد: اصول علم ریاضی چهار است: علم هندسه که معرفت مقادیر و احکام ولواحق آنست، علم عدد که معرفت اعداد وخواص آن میباشد، علم نجوم که معرفت اختلاف اوضاع اجرام علوی بنسبت با یکدیگر وبا اجرام سفلی ومقادیر حرکات واجرام وابعاد آنهاست، علم تألیف که معرفت نسب مؤلفه واحوال آنست وچون درمعرفت اصوات وآهنگها بکارمیرود آنرا علم موسیقی هم میگویند. علم ریاضی فروعی نیز دارد مانند علم مناظر ومرایا وعلم جبر ومقابله وعلم جراثقال ونیرنجات و جز آن. — اصول علم طبیعی هشت است: علم السماع الطبیعی در معرفت مبادی متغیرات ازقبیل زمان ومکان وحرکت وسکون ونهایت ولانهایت وجز آن، السماء والعالم درمعرفت اجسام بسیطه ومرکبه واحکام بسایط علوی وسفلی، الکون والفساد درمعرفت ارکان وعناصر وتبدل صور برمادهٔ مشترکه، الآثار العلویه در معرفت علل حدوث حوادث جوی وارضی. علم معادن درمعرفت مرکبات وکیفیت ترکیب آنها، علم نبات در معرفت اجسام نامیه ونفوس قوای نباتی، علم حیوان درمعرفت احوال نفس ناطقهٔ انسانی وکیفیت تدبیر آن درجسم. ازفروع علم طبیعی علم طب وعلم احکام نجوم وعلم فلاحت وامثال آنها را باید شمرد. — اصول علم ما بعدالطبیعه دو است: علم الهی درمعرفت واجب وعقول ونفوس، فلسفهٔ اولی در معرفت امورکلی احوال موجودات مانند وحدت وکثرت و وجوب وامکان وحدوث وقدم ومانند آنها. از فروع این علم معرفت نبوت وامامت ومعاد است.

اما موضوع حکمت عملی علم بمصالح حرکات ارادی وافعال صناعی انسان بروجهی است که بنظام احوال معاد ومعاش بینجامد وبرای وصول بکمال انسانیت بکار آید وآن هم بردوقسم است یکی آنکه بهرنفسی بانفراد راجع است (موضوع علم تهذیب نفس یا تهذیب اخلاق) ودیگر آنکه راجع بجماعتی بالاشتراك باشد. نوع دوم بدوقسم منقسم میگردد: نخست آنکه راجع بجماعتی باشد که درمنزل وخانه مشارکت دارند (علم تدبیر منزل) ودوم آنکه راجع بجماعتی باشد که در شهر و ولایت ومملکتی شرکت دارند (علم سیاست مدن). این هرسه علم ازمقولهٔ آداب و رسوم وضعی است اما آنچه بمقتضای رأی کسی که مؤید بتأیید الهی است پدید آمده باشد، آنرا نوامیس الهی گویند.

موضوع علم طبیعی اجسام موجود با توجه بتغییرات وتبدلات ودقت در انحاء حرکت وسکون آنها ومباحث اساسی آن اجسام وعالم ونفس با توجه بتمام احوال آنها میباشد. درتمام مباحث علوم طبیعی دنبالهٔ کارهای ارسطو را گرفته و کوشیده است که مسائل مورد بحث ومذاکرهٔ او را بمیان آورد وتقسیم علم طبیعی را هم بر همین زمینه انجام داده است. وی در بحث های طبیعی خود از اخس مراحل وجود تا اعلی درجات آنرا درموجودات ازمد نظر تحقیق میگذراند واز ماده تا نفس ناطقه همه را مورد بحث قرارمیدهد واین مطالب گوناگون رادرهشت مبحث میآورد. امورعامهٔ اجسام را مانند ماده و صورت وحرکت ومکان و زمان در قسمت السماع‌الطبیعی، و احوال اجسامی راکه ارکان عالمند مانند سماوات وعناصر اربعه در قسمت السماءوالعالم، وموضوعاتی چون کون وفساد وتولید ونشو را در مبحث الکون والفساد، واحوال عناصر اربعه وقوانین عامهٔ آن از قبیل حرکات وتخلخل وتکاثف خاصه آنها را که مربوط است بباران وشهب و رعد وبرق وهاله وباد وزلزله ودریاهاو کوهها جداگانه مطالعه می کندتا با کتاب الآثارالعلویهٔ ارسطوساز گارباشد، آنگاه معادن‌راچنانکه باز درالآثارالعلویهٔ ارسطو آمده، ونبات را بنحوی که با کتاب النبات ارسطو همساز باشد، وطبایع حیوانات را بقسمی که در کتاب الحیوان بیان شده‌بود مورد مطالعه قرار میدهد، سپس مانند ارسطو که‌بحث درنفس را آخرین مرحلهٔ مباحث طبیعی دانسته بود بتحقیق درمعرفت نفس وقوای دراکهٔ حیوانات وانسان واینکه نفس آدمی بفنای جسم ازمیان‌نمیرودوجوهری روحانی والهی است اختصاص میدهد، ودرمجموعهٔ آثار خویش فروع این علم را مانند طب وتعبیر و کیمیا وغیره تحت مطالعه وتحقیق درمی‌آورد.

موضوع علم الهی وجود مطلق ولواحقی است که لذاته دارد وهمچنین مبادی آن. نهایت این علم ودنبالهٔ بحث آن درسایر علوم است ومبادی سایر علوم را نیز باید درالهیات جست. مسائلی که دراین علم مورد نظر است اقسام وجود یعنی واحد و کثیر ولواحق آن وعلت و معلول وقدیم و حادث وتام و ناقص وفعل وقوه و تحقیق مقولات عشرمیباشد. کلمهٔ الهیات واطلاق آن بر علم مابعدالطبیعة تعبیری جدیدتر از دورهٔ

ارسطو واز موضوعات پیشوایان فلاسفهٔ اسکندرانی است . اینان هنگامی که برخی از آراءِ فلوطین را بارسطو منسوب میداشتند و کتاب اثولوجیارا، که مأخوذ از تاسوعات فیلسوف اخیرالذکر است، بنام ارسطو ترتیب میدادند این نام را برای علم مابعدالطبیعة بوجود آوردند واین اسم با اسم مابعد الطبیعه وماوراءالطبیعه وحکمت اولی وعلم برین همه برای یك مفهوم بکارمیرفتند که دو نوع ازمواضیع را شامل است :

اول مبادی عامهٔ وجود مانند وحدت و کثرت وعلت ومعلول وقوه وحرکت ومبادی علوم مختلفی ازقبیل مبادی طبیعیات وریاضیات وغیره وچنانست که میتوانیم این قسمت ازعلم مابعدالطبیعه را « علم وجود مطلق » بنامیم .

دوم نظر درحقیقت واجب الوجود واثبات ربوبیت وصفات ودلایل خلق وابداع وتحقیق در وحی وملك و ربط حوادث عالم باراده وقدرت واختیار واظهار عنایت الهی بافراد ومطالعه در امر معاد وحساب وثواب وعقاب و مطالعه در موضوع نفس و کیفیت حلول آن در بدن وخلود آن . این مباحث اخیر جملگی متأخر از فلسفهٔ ارسطو واز مبدعات اسکندرانیان است که بوسیلهٔ علمای سریانی بمسلمین رسید .

مفهوم وجود شامل سراسر موجودات است منتهی کلی تشکیکی است چه در بعضی از اصناف موجودات قوت آن بیشتر ودربرخی کمتراست . این مفهوم اشهر از آن است که حد ورسمی برای آن قائل شد وچون مبداء هر چیزی، است شرح آن میسر نیست بلکه صورت آن بلاواسطه درنفس تقوم می‌یابد وبعبارت دیگر مفهوم وجود از مفاهیم ضروری وبدیهی است ۰ وجود چه درنفس وچه در اشیاءِ عین شیء است وبنا براین عدم نیست وتصور عدم آن هم ممکن نیست . وجود بدونوع واجب وممکن تقسیم میشود . واجب آنست که هر گاه ذات آن بتنهایی فرض شود وجود آن واجب گردد یعنی بالذات وبالضرورة موجود است . ممکن آنست که با اعتبارذات آن وجودش واجب نگردد وتصور عدم و وجود آن محال نباشد وبعبارت دیگر دروجود وعدم آن ضرورتی متصور نیست . موجودات منقسم بجوهر وعرض، بواحد و کثیر، بقدیم وحادث ، بعلت ومعلول، بتام وناقص ، بفعل وقوه میگردند . هر وجودی که معلول بعلت ومبتدی با بتداء زمانی باشد حادث است والاقدیم ، وقدیم خود بقدیم بالذات که وجود آن مسبوق بعلت نباشد

وقدیم بالزمان که وجود آن مسبوق بزمان نباشد تقسیم میشود . عالم قدیم بالزمان است زیرا بالذات متأخر از وجود واجب ومعلول آنست لیکن تأخر آن از صانع تأخرذهنی است زیرا وجود علت ضرورة وبدون فاصلۀ زمانی مقتضی وجود معلول است . اشیاءِ محدث همان اعیان اشیاءِ موجود درعالمند وهرمحدث درمقام تحقق محتاج بعلتی است. علل برچهار نوع مادی وصوری وفاعلی وغائی منقسم میگردد وچون ممکن نیست الی غیرالنهایه امتداد یابد (زیرا این امتداد مستلزم دور وتسلسل است) پس ناگزیر باید بیك علت نهائی منتهی گردد که ماهیت او عین وجود او باشد وچنین علتی البته نمیتواند معدوم باشد زیرا مبداء هر وجود است . این علة العلل باری تعالی است که : معلول غیر نیست ، قدیم بالذات است ، وجود او ضروری است ، بسیط و کامل است وممکن نیست که غیر از خود او سببی برای وی تصور کرد یا برای ذات او وجود مبادی واسبابی لازم باشد وازحالی بحالی برای وصول بکمال منتقل گردد ، برای او ارادۀ منتظر وعلم منتظر و کمال منتظر وجود ندارد ، خیر محض است و کمال محض، واحد از جهت تمامیت وجود است و واحد از جهت اینکه حدی برای آن نیست و واحد ازجهت آنکه منقسم بکم ویا بمبادی مقومه ویا باجزاءِ حد نمیباشد ونمیتوان دو واجب الوجود تصور کرد یعنی نمیتوان برای او شریکی قائل شد وشریك باری ممتنع الوجود است . واجب الوجود عقل محض وعاقل برذات خود ومعقول ذات خویش است . ذات خود واشیاء وصفات ایجابی وسلبی خود را تعقل میکند بی آنکه این تعقل سبب کثرت دروی یا در کیفیت صدور افعال ازو گردد . عشق و عاشق و معشوق ولذیذ ومتلذذ است . اما علم باریتعالی علم بر کلیات میباشد ، درنظر ارسطو خالق تنها برذات خود علم دارد لیکن درنظرابن سینا این علم از ذات منحصر خالق تجاوز میکند وبکلیات واسباب ومبادی هم میرسد امانه براجزاءِ .بدین معنی که متغیرات موجودات وکائنات فاسده را با تغیرات آنها تعقل نمی کند چه دراینصورت لازم میآید که یکبار آنهارا بصورت موجود ویکبار بصورت معدوم تعقل کند ودرنتیجه متغیر الذات باشد. پس واجب الوجود هرچیرزا برنحوفعلی کلی تعقل می کند. باوجوداین استدلال ابن سینا برای آنکه خودرا بیشتر بمبانی اسلام نزدیك کند آخردچار تناقضی شده ورضا داده است که: معذلك هیچیك ازاشخاص اشیاء و«مثقال ذرة فی السموات ولافی الارض» ازخالق مکتوم نیست

یعنی آخر کار باینجارسید که خداوند برهمه چیزعلم دارد واین تناقض را بدین گونه توجیه کرده است که چون خالق ذات خودرا تعقل کرد وعلم یافت که مبداءِ هرموجودی است براوایل موجودات وآنچه ازآنها بوجود میآید نیزعلم دارد وچون تمام این اشیاء بامور جزئیه منجرمیگردند پس وجوداول که ازاسباب آنها آگاهست ضرورة نتایج ومعلولات آنها را هم با فواصل زمانی که میان آنهاست یا آنچه را که ازمعاودتها وتکرارها دراین امورحاصل شود هم میشناسد وبعبارت دیگر خداوند مدرك امور جزئی است از حیث آنکه کلی است. قدرت واراده واجب الوجود مغایر با عملش نیست بلکه قدرت اوهمان علم برذات او وبر کل است. صانع واحد است یعنی تقسیم بکم یا قول وشرکت با شریك ازاو مسلوب است، اول است یعنی حدوث ازوی مسلوب است، مرید است یعنی مبداءِ نظام خیر کلی است، جواد است وجود اوهمان علم واراده وقدرت اوست، صفات او یا اضافیهٔ محض ویا سلبیهٔ محض ویا مؤلف از اضافی وسلبی است و وجود هیچیك ازاین صفات سبب تکثر درذات اونیست زیرا هیچیك ازاین صفات زائد برذات نیست وچون واجب الوجود ومبداء هرموجوداست، هرچه صدور آن ازوی جائز باشد بالضروره صادر میشود.

تمام حوادث عالم بنا برقوانین سابق ازلی که صانع ایجاد کرده اتفاق میافتد و همهٔ حرکات کلی تابع این نظام خاص است. هر کس درنظام عالم تأمل کند درمی‌یابد که صانع مدبر حکیم آنرا مقرون بخیر وعنایت ازلی ایجاد کرده است. عنایت ازلی آنست که وجود اول لذاته عالم برایجاد نظام خیرولذاته علت خیر و کمال بحسب امکان است. نظام خیر را ببلیغ ترین وجهی دریافت وآنچه را نظام وخیر دانست از او بوجه اتم فیضان کرد. خیر درقضاء الهی دخول بالذات دارد نه بالعرض وشر برعکس آن و دارای وجود خاصی است مثلاً گاه برجهل و گاه برالم وغم و گاه برشرك وظلم اطلاق میشود وبالجمله شربا لذات عدم است اما نه هرعدم بلکه فقدان مقتضای کمالی طبیعت چیزی است یعنی آنکه شیء فاقد یکی از کمالیات خود گردد. شرمطلق یا شری که بکلی فاقد خیر باشد یا شری که بر خیر غالب ویا مساوی آن باشد وجود ندارد بلکه

عکس این حالت بیشترمصداق دارد . با این شرح معلوم میشود که شر امری وجودی نیست بلکه عدمی ونتیجهٔ نقصان خیر وامری عرضی واضافی ونقصان کمال در صفات وجودی اشیاء است وبالنتیجه باشیائی تعلق میگیرد که طبعاً استعداد تغیر وتبدل وحدثان داشته باشند ، یعنی درماده ، واین ماده که درمعرض شراست مادهٔ عنصری مادون فلك قمر وحتی محصور در اشخاص وانواع خاصی دون اشخاص وانواع دیگر است و اشخاص وانواع هم دائماً درمعرض شر قرارنمیگیرند بلکه این حال گاه درآنهاحاصل میگردد پس ماده علت شر وشر محدود است زیرا خلقت عالم ازطرف صانع با ارادهٔخیر ونظام خیر همراه بود .

چون واجب‌الوجود بذاته ازجمیع جهات واحد است جایز نیست که از او جز واحد صادرشود چه هر گاه ازاو دوشیء متباین درذات وحقیقت صادر گردد ناگزیر از دوجهت مختلف خواهند بود و اگر این دوجهت لازمهٔ ذات او باشند مستلزم انقسام ذات وی میگردندواین باطل است . پس موجودی که ازواحد اول صادرشدواحدبالعدد است وذات وماهیت آن وحدتست وماده در آن نیست وهر ذات که ماده درآن نباشد عقل است . این معلول اول ممکن‌الوجودبالذات و واجب‌الوجود بالاول است.وجوب وجود او ازآن‌جهت است که او عقل است وذات خود را درك میکند و وجود اول را هم ضرورة درك مینماید وهمین علم بروجود اول وذات خود سبب کثرت اضافی است اما این کثرت‌ازناحیهٔ وجود اول نیست‌زیرااین‌ازلوازم‌امکان‌است وامکان‌وجود او بذات اوست نه‌بسبب وجوداول‌وبالعکس‌وجوب وجود اوازوجود اول‌میباشد.اگراین کثرت نمیبود صدور کثیراز اوجایز نبود ودرتمام مراحل وحدات صادر می گشت‌وبا این شرح وجود جسم امکان نداشت . چون عقل اول بروجود اول علم دارد ضرورة از او عقلی که تحت آن واقع است صادر شد واز آن بابت که برذات خود علم دارد صورت فلك وکمال آن‌یعنی نفس فلك اعلی (اول) ازاوپدیدآمد وبهمین ترتیب تکثردرموجودات استمراریافت واز هر عقل عقلی ونفسی وفلکی وجرمی از افلاك صادر گشت تا بعقل فعال که مدبر نفوس ما وعالم‌مادون کرهٔ قمراست منتهی‌شد.هرجرمی‌ازافلاك معلول‌عقلی

ازعقول است وهیچیك ازاجرام نمیتواندعلت وجود جرمی دیگر گردیده باشدزیراجرم از آن بابت که‌جرم‌است مرکب‌ازماده(هیولی)وصورت‌است واگرعلت‌جرمی‌دیگر گردد باید بمشارکت ماده باشد وحال آنکه ماده را طبیعتی عدمی است‌وطبیعت‌عدمی‌نمیتواند مبداء وجود شود . بعدازاتمام عدد کرات سماوی وجوداسطقسات لازم شد وچون‌اجسام اسطقسیه ازکائنات فاسده هستند لازم‌است که‌مبادی آنها متغیرباشدوازینروی آنچه‌عقل محض باشد سبب وجود آن نمیتواند بود وچون آنهارا مادهٔ مشترك وصورمختلف است باید اختلاف صورآنها ازچیزی باشد که اختلاف دراحوال افلاك از آن‌پدیدآیدواتفاق مادهٔ آنها درچیزی که اتفاق دراحوال افلاك ازآن حاصل گردد، اتفاق درطبیعت افلاك مقتضی وجود ماده واختلاف درانواع حرکات آنها مقتضی آمادگی ماده برای‌قبول صور مختلف میباشد.ازماده که‌ازعناصرآسمانی‌افاضه میشودعناصراربعه‌حاصل میگرددوآنها ازحیث سبکی‌وسنگینی بایکدیگراختلاف‌دارند. آنکه مطلقاسبك باشدمیل او ببالاست‌و آنکه مطلقاسنگین‌میل او بپایین‌وآنچه‌خفیف‌وثقیل بالاضافه‌است‌میان آن دوقرارمیگیرد وبدین طریق بعدازکرهٔ ماه بترتیب کرهٔ اثیرو کرهٔ هوا و کرهٔ آب و کرهٔ‌خاك‌قراریافته. وجود مرکبات عناصر بتوسط حرکات سماوی صورت گرفته است . جسم مرکب است ازماده وصورت جسمیه. صورت در مرتبهٔ وجود بر ماده مقدم وممتد در جهات ثلاث ومتصل واحد است وبرای آنکه قابلیت انفصال یابد مقارنهٔ آن با هیولی ضروری است. جسم بنابرکلیت خود مشترك نیست وهرحرکت جسم بالطبع نتیجهٔ حالتی غیر طبیعی ومفارق از طبع آن میباشد واین حالت غیر طبیعی یا در کیف است ویا در کم ویا در مکان ویا دروضع ویا درمقولهٔ دیگری ازمقولات وعلت درتجدد حرکتی بعد ازحرکت تجدد این حالت غیرطبیعی وبمقدار بعد ازغایت است وچون چنین باشدحرکت‌اجسام ازروی طبع نمیتواند مستدیر باشد .

حرکت تبدیل حالتی‌درجسم‌است که‌تدریجاً برسبیل توجه‌بسوی چیزی وامری ووصول بدان بالقوه‌یا بالفعل‌صورت گیرد وبهمین‌سبب‌قابل‌زیاده ونقصان‌ووجودآن‌همواره بین قوهٔ محض وفعل‌محض‌میباشد وچون حرکت‌جسم همیشه متوجه وصول بهدفی‌است پس کمالی برای آن محسوب میگردد. حرکت در کم و کیف واین ووضع وملك واقع

میشود. سکون امری عدمی یعنی عدم حرکت است. هر حرکت که در جسم صورت گیرد نتیجهٔ علت محرکه‌ییست و این علت معنی زائدی بر هیولی جسمیه وصورت آن است و این معنی یا در جسم است و یا مفارق از آن، در صورت اول جسم را متحرك لذاته گویند که خود بمتحرك باختیار و متحرك بطبع منقسم میگردد ومتحرك بطبع اگر در حال طبیعی باشد حرکتی نخواهد داشت مگر آنکه طبیعت دچار فساد شده باشد و بخواهد بحال اصلی خود باز گردد و چون این معنی حاصل شود حرکت منقطع میگردد.

پس مقدار حرکت متناسب است با مقدار بعد از حالت طبیعی وغایت. این حرکت اگر در مکان صورت گیرد باید مستقیم باشد زیرا هر میل طبیعی خواهان نزدیکترین مسافت یعنی خط مستقیم است. پس حرکت مستدیر طبیعی نیست بلکه ممکن است طبعی ونتیجهٔ میل واراده باشد وازینروی فلك که دارای حرکت مستدیر میباشد متحرك بالطبع است. ازطرفی دیگر میدانیم که برای هرحرکت مبداءِ قریبی لازم است. مبداءِ قریب حرکت مستدیر فلکی نفس فلکی است که کمال جسم فلکی وصورت آن میباشد. این نفس فلکی اگر از هر حیث قائم بذات خود بودمیبایست عقل محض باشد و تغیر و تبدلی حاصل نکند ومخالط باقوه نشود، پس نسبت نفس فلکی مثل نسبت نفس حیوانی بماست با این تفاوت که او میتواند تعقلی مشوب بماده کند، مانند عقل علمی که در ماست و محرك اول آن غیر مادی است وحرکت آن نتیجهٔ قوه‌یی غیرمتناهی میباشد، البته قوهٔ نفس متناهی است لیکن بسبب علم بر عقل اول نور آن دائماً بر نفس فیضان میکند و بدین سبب دارای قوهٔ غیر متناهی میگردد ودر نتیجه حرکت مستدیرهٔ افلاك نیز غیر متناهی است. با این شرح معلوم میشود که فلك متحرك بالطبع ومتحرك بالنفس و متحرك بقوهٔ عقلیهٔ غیر متناهیه وهر حرکتی از دیگری ممتاز است. محرك اولی برای مجموع سماوات واحد است و برای هریك از کرات آسمانی هم متحرکی قریب که مختص بدان است یعنی نفس محرکی وجود دارد. این نفس محرك فلکی تعقل خیر میکند واورا بسبب جسم تخیل وتصور جزئیات وارادهٔ بدانهاست واین خود مستلزم حرکات مادون آن میباشد تا آنکه منتهی بحرکت فلکی گردد که پیش از کرهٔ ارض است، یعنی ماه، ومدبر آن عقل فعال میباشد.

از حرکات سماوی حرکات عناصر برمثال تناسب حرکات افلاك ، حاصل میشود واین حرکات مواد عناصر را مستعد قبول فیض ازعقل فعال مینماید وصور آنها را برحسب استعداد بدیشان می بخشد .

ابن‌سینا بامطالعه درسرعت وبطؤحرکت اشیاء ومقایسهٔ آنها بمفهوم‌زمان‌میرسد وبعبارت دیگر نزد او زمان مقدار حرکت است . زمان محدث بحدوث زمانی نیست چنانکه زمان براو مقدم باشد بلکه حدوث آن حدوث ابداعی است یعنی تنها مبدع آن برآن سابق است وحال آنکه رازی چنانکه دیده ایم بقدم آن معتقد بود . زمان متصل و واحدش «آن» است وبسبب خاصیت اتصال که درآن وجود دارد ابوعلی آنرا وصف حرکت مستدیرفلك که آنهم متصل میباشد گرفته است .

مکان خاص جسم وآنست که محیط برجسم وحاوی، متمکن وهنگام حرکت مفارق از آن باشد . مکان نه هیولی است ونه صورت ونه ابعادی که مجرد از ماده وقائم بجسم متمکن باشد وخلاء هم نیست زیرا ابوعلی وجود خلاء را نفی می کند .

ابن سینا بحث درنفس را نیز درقسم‌طبیعیات‌پیش میآورد .نفس کمال‌اول هرجسم طبیعی آلی است و بنفس نباتی وحیوانی وانسانی منقسم میشود . نفس نباتی را سه قوه است : غاذیه که کار آن استحالهٔ جسمی دیگر است بمشابهت جسم خویش تا بدل مایتحلل قرار گیرد ، منمیه که کار آن افزودن برجسم خویش است درجهات سه گانه تا بغایت کمال رسد . مولده که عمل آن گرفتن چیزیست ازجسم‌خویش که‌بالقوه‌مانند آن باشد وبا انفعال ازافعال اومانند آن جسم گردد .

نفس حیوانی دارای دوقوهٔ محرکه ومدرکه است . از قوهٔ محرکه جنبش جسم تولید میشود وآن یا قوهٔ محرکهٔ باعثه است که چون بخیال درآید باعث توجه جسم بچیزی (شهوانیه) ویا فرار ازآن (غضبیه) میگردد ویا قوهٔ محرکهٔ عامله (فاعله) که دراعصاب وعضلات قراردارد وآنها را بحرکت درمیآورد . قوهٔ مدرکه خود بر دو قسم میشود یکی آنکه دریافتن آن از بیرون باشد وازپنج حس بینایی (باصره) وشنوایی (سامعه) وبویایی (شامه) وچشش (ذائقه) وبساوایی (لامسه) تشکیل میشود ودیگر

آنکه دریافتن آن ازدرون باشد وبعضی از آنها صورت محسوسات را درك می کندوبعضی معانی محسوسات را . صور محسوسات را نخست حواس درك می کنند وسپس بدماغ میرسانند مثلاوقتی گوسفند گرگی را ببیند نخست شکل وهیأت ورنگ آنرا ازطریق حواس درمی‌یابد وبا تطبیق صفات آن برصفات گرگ درمی‌یابد که آن گرگ است ودرهمین حال مطلب دیگری را هم درك میکند وآن ترس از گرگ وفرارازآنست.این ادراك اخیرازطریق حواس نمی‌آید بلکه بیاری قوای باطنه حاصل میشود .مراکزقوای مختلف ادراك مانند حس مشترك وخیال وقوهٔ مصوره و وهمیه وحافظه را ابن‌سینا در تجاویف دماغ تعیین می کند . قوهٔ حس‌مشترك یا بنطاسیا(۱) درتجویف‌اول‌قسمت‌پیشین دماغ قراردارد وکلیهٔ صور منطبق درحواس خمس بآن میرسد وبیاری همین حس است که مثلاً با رؤیت چیزی مزهٔ آنرا درمی‌یابیم . محل قوهٔ خیال ومصوره درآخرتجویف مقدم دماغ است وآنچه را حس مشترك پذیرفت حفظ می کند چنانکه بعد از غیبت محسوسات درآن باقی بماند . قوهٔ متخیله (درنفس حیوانی) یا مفکره (درنفس انسانی) درتجویف میانین دماغ قراردارد وکارش آنست که بحسب اختیار از آنچه در قوهٔ خیال است بعضی‌رابا بعضی‌ترکیب کندویابرخی را از برخی جداسازد.قوهٔ وهمیه‌درآخرتجویف میانین دماغ واقع است ومعانی غیر محسوسه را که در محسوسات جزویه واقع است درمی‌یابد مانند قوه‌یی که گرگ را مهروب‌عنه وطفل را معطوف‌علیه تشخیص میدهد . قوهٔ حافظهٔ ذاکره در واپسین تجویف دماغ واقع است وآنچه را قوهٔ وهمیه ازمعانی‌غیر محسوسه درمحسوسات درك کرد نگاه میدارد .

سومین قسم نفس نفس ناطقه یا نفس انسانی است که کاملترین نوع آن میباشد. در موجودات عقلی اولین مرتبه را عقل اول حائز است وآخرین مرتبه را نفس ناطقه که خاص انسان است . نفس ناطقه چون افعال فکری را تعقل وامور کلی را ادراك میکند کمال اول‌جسم‌طبیعیهٔ‌عضویه‌است ، انسان مانند نبات وحیوان بیاری قوای غاذیه ونامیه که سبب بقای نوع میباشد بالاراده حرکت میکند وبواسطهٔ عقل کلیات‌راادراك

۱- Phantasia

وبیاری آنها معانی جزئی را استنباط مینماید، این قوا در انسان همه منبعث از نفس انسانیند ونفس انسانی یا نفس ناطقه کمال اول جسم انسانی است واو جوهری است که نه جسم است ونه قائم بجسم. قوای نفس ناطقه به عامله وعالمه تقسیم میشود که هردو را عقل هم مینامند. قوهٔ عامله (عقل عملی) مبداءِ محرك بدن انسان بکارهای جزئی خاص مثل گریه و رؤیت و خجلت و تمیز آنها از یکدیگر و شناختن اوقات آنهاست، ویا تحریك بدنست باجراءِ صناعات خاص مثل طب و نجاری ونوشتن وجز آن ونیز حکم نسبت باعمال بشر وتمیز نیك وبد آنها با همین قوه است مانند ادراك زشتی دروغ ونیکی احسان. قوهٔ عالمه (عقل نظری) قوه ییست که برای ادراك صور مجرد ومعانی مطلق واکتساب آنها بکار رود بنحوی که از آن معارف ومعلومات ماپدید آید. این قوه بسه قسم منقسم میشود: نخست قوهٔ مطلقهٔ هیولانی وآن استعداد مطلق بدون فعل است مثل قوهٔ کتابت درطفل. دوم قوهٔ ممکنه وآن استعداد باضافهٔ چیزی از فعل است مانند قوهٔ کتابت در طفل بعد از آنکه الفبا آموخت. سوم ملکه وآن درآمدن استعداد مذکور است بفعل واتمام آن باآلت عمل بنحوی که هروقت بخواهیم بدون حاجت باکتساب مجدد ازعهدهٔ آن کار خاص برآییم مانند استعداد کتابت در کسی که نوشتن را نیك آموخته باشد. اگر نسبت قوهٔ نظریه به صورتها نسبت استعداد مطلق باشد آنرا عقل هیولانی گویند. دراین صورت عقل تنها استعداد محض برای حصول علم است. این عقل خاص انسان است نه حیوان. اگر عناصری از معقولات ابتدائی چنانکه قابل وصول بمعقولات ثانوی باشد درعقل هیولانی حاصل شود آنگاه آنرا عقل بالفعل گویند واگر درآن معقولات ثانوی مکتسب حاصل وبالفعل مخزون گردید چنانکه هروقت خواست اظهار کند دوصورت دارد اگر بالفعل حاضر باشد آنرا عقل مستفاد واگر بالفعل مخزون باشد عقل بالملکه خوانند. اما عقول آدمیان را استعدادهای مختلف است بعضی از آنها دارای استعداد قوی هستند چنانکه برای اتصال بعقل فعال حاجت به تحقیق وتعلم بسیارندارند وپس از اندك مدت بمرحله‌یی میرسند که حقایق امور را بلاواسطه ومن غیرتقلید استنباط می کنند واین خاص ذوات استثنائی قدسی

است وابوعلی از آن بقوهٔ قدسیه تعبیر می کند که مورد فیض روح‌القدس قرار گرفته وجمیع معقولات یا آنچه برای تکمیل قوهٔ عملی او لازم است بدو تفویض میشود و درجهٔ عالی آن نبوت است. گاه ممکن است که روح‌القدس براین قوهٔ متخیله معقولی را افاضه کند که متخیله آنرا با مثالهٔ محسوس و کلمات مسموع تشبیه نماید ودر این حال است که از آن صورت بفرشته‌یی در هیأت مردی واز آن کلام بوحی والهامی در صورت عبارتی تعبیر میشود. بنحو اختصار ابوعلی درجات عادی قوای مدرکه را عقل هیولانی، عقل بالفعل، عقل بالملکه، عقل مستفاد میداند وقوهٔ قدسیه را در فوق قوای چهارگانهٔ دیگر قرار میدهد وهمین قوه است که درنظروی وسیلهٔ اثبات نبوت ومدخل مباحث عرفانی شناخته میشود.

ادراك یا معرفت درنظر ابن سینا بنابرآنچه گذشت، از طریق حواس حاصل وبنیروی قوای باطنه تکمیل میشود. بنابراین ابن‌سینا مبنای معرفت را درحواس‌قرار میدهد وتمام اعمال نفس وقوای باطن از همین اعمال حواس وادراکات آنها آغاز میشود منتهی ادراك معقولات خاص نفس‌است بدون آلت ووسیله‌یی زیرانفس که مجرد از ماده است میتواند صور معقولهٔ مجرد از ماده رادرك کند وحتی با همین روش رؤیا و وحی وغیب را هم تعلیل کرده وبا اعتقاد بقوهٔ قدسیه اثبات نبوت وارتباط آنرا با عقل فعال آسان ساخته است.

ادراك نفس انسانی هم بوسیلهٔ آلات وهم بذات خود وبدون توسل بآلات صورت میگیرد. قوای آن بسیار است و با حدوث بدن حادث میگردد وبعد از آن باقی میماند اما ببدن دیگر وارد نمیشود. متصرف در بدن وعاقل بذات خود است و واسطه‌یی بین او وذات او نیست وبین او وآلت او وآلتی فاصله نمیباشد وادراك شیءِ جز بحصول صورت آن دراین جوهرمیسر نمیگردد. نفس انسانی قوه‌یی هیولانی واستعدادی برای قبول‌معقولات بالفعل‌دارد. هرچه هم که‌ازقوه بفعل‌درآید محتاج سببی‌است که‌آنرا بفعل‌درآورد واین سبب هم باید بالفعل موجود باشد وجسم هم‌نباشد پس‌جوهری مجرد ازماده وهمان عقل فعال (واهب‌الصور) است وآنرا فعال گوییم تا با عقول هیولانی که

منفعل‌اند اشتباه نشود . افعال عقل فعال منحصر درعقول ونفوس نیست بلکه هرصورتی که درعالم حادث شود ازفیض عام اوست واو بهرقابلی بمقدار استعدادش صوری را عطا میکند . عقل فعال ازماده وقوه مجرد وازهرحیث بالفعل است .

ازاحوالی که بنفس انسانی اختصاص دارد رؤیاست که نتیجهٔ انصراف نفس است از تفکر درآنچه حواس بدو میرساند وبدست آوردن فراغت و رفع مانع برای دیدن جواهر روحانیهٔ عقلیه یی که نقش همهٔ موجودات درآنهاست واین حالت البته درنتیجهٔ خواب ور کود حواس حاصل میشود . بهرحال صور اشیاء که درجواهر روحانی موجود است درنفس منعکس میباشد . اگراین صور جزوی ازنفس گردد درمصوره راه میجوید ودرحافظه بنحوی که متخیله درآن تصرفی نکند باقی میماند ودر حال رکود حواس بشکل رؤیا ظاهر میشود . این گونه رؤیا صادق است وحاجتی بتعبیر ندارد اما اگر متخیله تصرفی درصورمحفوظ درحافظه کند وآنرا بشکل صور محسوس درآورد حاجت بتأویل وتعبیر درمیان است واگر منشاءِ رؤیا قوهٔ متخیله واین قوه منصرف از عالم عقل ومتوجه بعالم حس باشد و تصرفات آن بیکدیگر درآمیزد رؤیا بصورت اضغاث احلام درمیآید وهمچنین‌است اگردرمزاج اختلالی حاصل شده باشد زیرا دراین‌صورت درخواب احوال مختلفی دیده میشود که هیچیك را مبنایی نیست .

ازاحوال دیگرنفس انسانی ادراك علم غیب درعالم بیداری‌است وآن برای کسانی حاصل شود که نفس آنان براثر قوت بسیار مستعد نظر درعالم عقل وحس هردو باشد . این گونه نفوس برعالم غیب مطلعند وبعضی از امور مانند برق خاطف برآنها ظاهر میگردد وآنچه برای آنان درك شد بعینه درحافظه باقی میماند واین وحی صریح‌است. ولی اگردرمتخیله ماند محتاج بتأویل میباشد .

دیگر از احوال نفس مشاهدهٔ صور محسوسی است که وجودی ندارند وآن چنانست که نفس امورغائب را با قوت تمام ادراك کند وآنچه ادراك کرد درحافظه‌بنحو ضعیفی قبول شود . در این حال متخیله برآنها دست می یابد وآنها را بصورت صور محسوس درمیآورد ، سپس این صور ازراه مصوره ومتخیله بحس مشترك سرایت میکند وآنگاه درست مانند صورتی که از راه چشم بحس مشترك نقل شده باشد دیده میشود .

دیگر معجزات و کرامات است که از خواص نفس انسانیست واین درصورتی حاصل شود که نفس براثر قوت بسیار در ماده چنان تأثیر کند که بتواند صورتی را از آن بزداید وصورتی دیگر بدان دهد چه هیولی منقاد نفوس شریف مفارق ومطیع قوای آنست ونفس انسانی هم ممکن است ازشرف بحدی ودرجتی رسد که نظیر همان نفوس شریف مفارق گردد ومانند همانها درعالم هیولانی تأثیر وتصرف کند ومثلا کوهی را از جای خود بحرکت آرد یا جسم جامدی را مذاب ومادهٔ روانی را منجمد سازد. نسبت این نفوس قوی بدان نفوس شریف مفارق مثل نسبت چراغ بآفتاب است. خاصیت آفتاب گرم کردن است وچراغ نیز میتواند مانند آفتاب لیکن بقدر طاقت وبنسبت حرارت خویش اطراف خود را گرمی بخشد.

نفس تأثیراتی جزئی هم دربدن دارد مثلا اگر درنفس صورت غلبه وغضب حادث شد رنگ چهره برافروخته میشود. نفس انسانی اگر تصفیه وتهذیب شود استعداد خارق العاده‌یی بدست میآورد چنانکه قابلیت اتصال بعقل فعال را می یابد وباستفاضهٔ حقایق ازآن قادر میشود بنحویکه درشرح قوهٔ قدسیه دیده‌ایم وهمچنین است استعداد آن برای درک غیب و وحی بشرحی که گذشته است، چون نفس در بیداری بعالم غیب متصل شود ومتخیله آنچه را که نفس ادراک کرده بصورتی زیبا وبا سخنانی دل انگیز ومنظوم نشان دهد وبشنواند صورت جوهر شریف درغایت حسن وبهیأت فرشته‌یی درمیآید که پیغامبران دیده‌اند ومعارفی که ازطریق اتصال بجواهر شریفه برای نفس حاصل میگردد مانند کلام مطبوع منظوم شنیده میشود (آیات). اگرچه نفوس در نوع متفقند لیکن ازجهت خواص اختلاف دارند واختلاف افعال آنها دروحی وشرایع هم ازهمینجا نتیجه میشود.

نبوت برای حفظ نظام اجتماعات بشری از رستن موی بر پلکها و ابروان ضروری‌تر است زیرا آدمیان نیازمند اجتماعند تاحوائج افراد بمعاونت یکدیگر مرتفع گردد واین امر خود مستلزم معامله ومعاوضه و معامله و معاوضه نیازمند سنت وعدل است وبدین ترتیب از وجود کسی که واضع سنت وعدل باشد گزیری نیست واو باید ازنوع آدمی باشد تا با آنان در زندگی مشارکت کند پس چاره نیست ازوجود پیغامبری که ازاقران وامثال بوحی وداشتن آیاتی که دلالت بررسالت وی از جانب خداوند کند،

ممتاز باشد. او مردم را بتوحید میخواند واز شرك باز میدارد وشرایع احکام را بدانان میآموزد وبمکارم اخلاق ترغیب واز کینه وبغض منع و بروز شمار وثواب اخروی متمایل میکند وبتکرار عبادات وامیدارد تا درنتیجهٔ آن از یاد معبود غافل نمانند وبدین طریق هم دین استوارمیگردد وهم نفوس براثر ورزش عبادتها ومجاهدتها ازخویهای زشت وملکات فاسد پاك وازبستگی شدید بجسم فارغ میشوند وملکهٔ توجه بحق واعراض از باطل در آنها پدید میآید ومستعد برخورداری از سعادت میگردند. ورزش این اعمال هر کس را که از اعتقاد نیز عاری باشد سود بخش ومایهٔ استفاده از نصیب اخروی است تا چه رسد بکسی که بداند پیغامبران فرستادگان خدا ودرحکمت الهی فرستادنشان بخلق واجب وسنن موضوعهٔ آنان ازاحکام الهی ولازم الاطاعة است.

ابن سینا بحث دربارهٔ معاد را با تحقیق در موضوع لذت والم شروع میکند. همهٔ لذات حسی نیستند بلکه لذات غیرحسی هم وجود دارد وهمچنین است آلام. لذت عبارت از ادراك ملائم است وملائم آنچه در تکمیل جوهر شیء وتتمیم فعل آن دخیل باشد. ملائم حسی آنست که جوهرحساس وفعل آنرا تکمیل کند وهمچنیناست ملائم غضبی وشهوانی وتخیلی وفکری وذکری. هر قوهٔ دراکه را برای غرض خاص فعلی خاص است وهرشیء که بدان رسد واو را در رسیدن بآن غرض خاص یاوری کند ملائم او ومایهٔ لذت آنست چنانکه برایقوهٔ ذائقه چیزشیرین وبرایحس سامعه صوت خوش معتدل وبرای لامسه چیزنرم.. .اما لذت حسی حقیقی رجوع بحال طبیعی در موقعی است که احساس حالتی غیرطبیعی کرده باشد وچون ازلذات محسوس بگذریم بلذات غیرمحسوس ومعنوی میرسیم. نفس ناطقه مدرك است وبنا براین اوهم لذاتی داردمنتهی چون جوهر اواز جوهرقوای دیگر برتر است ادراك اوهم برتر ازادراك قوای حاسه، ویقینی وضروری و کلی وابدی ودائم وسرمدی است، برعکس ادراك حس که ظاهری وجزئی وزائل میباشد وچون حال ازینگونه باشد طبعاً مدرکاتی که ملائم نفس باشد برتر از سایر مدرکات وعبارت از معانی ثابت وصور روحانی ومبداء اول وجود وملائکهٔ ربانی وحقایق اجرام سماوی وعنصری است، وهرچه مدرك را ادراکی شدیدتر وذاتی

برتر وثباتی پاینده‌تر و وجودی کاملتر وشریفتر باشد لذت آن رساتر وپایاتر و بیشتر است . گاه خروج از قوه بفعل برای وصول بکمال وبملائم بدین نحو میباشد که لذیذ بودن مدرك معلومست ولی کیفیت آن آشکار نیست وعلم بآن حاصل نشده . دراین حال اشتیاقی بدین کمال مشهود نمیباشد و گاه نیز اتفاق می‌افتد که قوه‌درا که‌بر کمال وبرامر ملائم وقوف دارد ولی یا مانعی در راه وصول بدان وجود دارد ویا امری نفس را بخود مشغول داشته است چنانکه ازاین ملائم و کمال منصرف می گردد وضد آنرا برمی گزینند وهر گاه مانع برطرف گشت بقرار اصل باز میگردد واز دریافتن کمال لذت میبرد . کمال خاص نفس ناطقه دراینست که عالمی عقلی گردد که صورت کل و نظام معقول در کل وخیر فائض از واهب‌الصور در وی مرتسم باشد واز مبداء آغاز کند وتا بجواهر شریفهٔ روحانیهٔ مطلقه وبجواهر روحانیه‌یی که تعلقی با بدان‌دارند وباجسام علویه برسد و بدرجتی نایل شود که هیأت وجود بتمامی در او مستقر گردد وعالمی معقول موازی با همهٔ عالم موجود شود و حسن مطلق و خیر مطلق و نور مطلق را مشاهده کند وبا آن متحد واز نوع آن گردد ، این کمال را نمیتوان با سایر کمالات از حیث وجود و دوام ولذت وسعادت مقایسه کرد بلکه این لذت از همهٔ لذات حسی وازهمهٔ کمالات جسمانی بالاتر است وحتی میتوان گفت که مناسبتی هم میان آنها از لحاظ شرف و کمال نمیتوان تصور کرد . این سعادت برای آدمی تماماً حاصل نمیشود مگر با اصلاح جزو علمی وعملی نفس (تهذیب اخلاق) . خلق ملکه‌ییست که بوسیلهٔ آن از نفس افعالی بسهولت وبی مقدمهٔ فکری وسابقهٔ اندیشه صادر گردد واین امر امکان نمی پذیرد مگر با استعمال حد وسط بین دو خلق متضاد ونگاهداشتن میانهٔ دوجانب افراط وتفریط . ملکهٔ افراط وتفریط مقتضی قوای حیوانی است وچون این ملکه قوت یابد حالتی در نفس حاصل میشود که علاقهٔ آن ببدن نیرو می گیرد اما ملکهٔ توسط از مقتضیات نفس ناطقه است وچون قوت گرفت علاقهٔ آن با بدن مقطوع میگردد و بسعادت کبری میرسد . نفوس ناطقه را مراتبی در اکتساب دوقوهٔ علمی و عملی ویا قصور دراین امر میباشد . در نفس انسانی باید تصور معقولات وتخلق بخلقهای

نیکو حاصل شود تا از شقاوت ابدی برهد. ابوعلی درجواب اینکه کدام تصور وخلق موجب شقاوت‌جاویدان و کدامیك از آنهامایهٔ شقاوت موقت‌خواهد‌بودمیگوید‌نمیتوانم دراین باب جز بطریق تقریب سخن گویم و دنبالهٔ تحقیق دراین مسأله را بدین نحو میگیرد که نفس انسانی مبادی مفارقه را از آنجا که وجود آنها نزد او ازراه برهان و استدلال روشن است بحقیقت تصور واز روی یقین تصدیق مینماید تا علل غائی اموری‌را که در حرکات کلی واقع است دریابد وهیأت کل ونسبت اجزائش را با یکدیگر و نظام کلی عالم راکه ازوجود اول نشأت کرده است بشناسد وعنایت ازلی وچگونگی آنرا درك کند وبداند که چگونه هستی ویگانگی خاص خداوند است وازچه راه باید برحقیقت وجود او معرفت یافت که بهیچ وجه تعدد وتغییر درآن راه نیابد وترتیب نسبت موجودات باو چیست. هرچه بر بصیرت وتعقل آدمی افزوده شود استعداد او برای کسب سعادت فزونی خواهد یافت و گویا انسان ازاین‌عالم وعلائق‌آن بری‌نمیشود مگرآنکه دل بدان جهان بندد وبرتعلق خود بدان عالم بیفزاید چنانکه شوق وعشقی شدید بدان یابد واز هرچه غیر آنست غافل ماند اما نفوس ساده‌یی که بتحصیل این شوق توفیق نیافته اند تنها درصورتیکه هیأت صحیح اقناعی وملکات خوب اخلاقی درآنها حاصل شود بقدر آنچه از کمالات کسب کرده اند از سعادت برخوردار خواهند شد وآنانکه براثر وجود موانع از رسیدن بکمال محروم مانند بشقاوت ابدی گرفتار خواهند بود. این گروه اخیر یا کسانی هستند که درکسب کمالات تقصیر ورزیده ویا آنکه با متابعت از آراء فاسد در مخالفت با حقیقت تعصب روا داشته اند. بعد از مفارقت جسم درنفوسی که اعتقاد عامیانه بروز بازپسین دارند نه انگیزهٔ وصول بمراتب عالیهٔ کمال موجود است ونه عدم کمالی که مایهٔ شقاوت گردد، بلکه تمایل آنها بیشتر بجسم است ودرعین‌حال هم‌نیاز بتخیل وبرای‌تخیل‌حاجت بجسم دارند وازینروی ناگزیر اجرام سماوی‌را مبنای تخیل قرارمیدهند وآنچه را ازاحوال بعث وقبروخیرات‌اخروی بآنها گفته بودند مشاهده میکنند واین سعادتی نسبی برای نفوسی است که بدکارنبودند اما درمراتب جهل بسر میبردند و اعتقاد آنها بحشر عامیانه و دور از فهم و تعقل قبلی

بود . سایر نفوس هم بعد از مفارقت جسم بنا بر آنکه دارای ملکات عالیه یا رذیله بوده باشند بسعادت یا شقاوت خواهند رسید . نفس پاك ومقدسی که بآلایشهای جسم دچار نباشدتن را رها می کندوبآسانی بکمال ذاتی خود می‌پیوندد و بجواهر عالیه کـه لذت وجمال وبهاءِ واقعی خاص آنهاست متصل وازعالمی که درآن بود منقطع‌میگردد.لیکن اگر نفس برذائل جسمانی از قبیل شهوت وغضب وامثال آنها آلوده باشد عقابی را که در دنیا برای آن مصور شده بود می‌بیند وسختیهای آنرا می‌چشد وآنقدرسختی‌میکشد تا از آلودگیها پاك گردد وچون بدین مرحله رسید اتصال بعالم اعلی ونیل بسعادت عظمی برای او میسرمیگردد .

در رسالهٔ‌اضحویه(۱) تقسیمات نفوس‌مفارق‌ازابدان روشن‌تر بیان‌شده‌وآمده‌است که « نفوس کامل منزه» سعادت مطلق اخروی خواهند داشت و « نفوس کامل غیرمنزه » در

---

۱ – رسالة اضحویة فی‌امرالمعاد ص ۱۲۰-۱۲۲.

درصحیفهٔ ۲۲۷ از همین کتاب گفته ایم که ابن‌سینا رسالهٔ اضحویه را بنام وزیر ابوسعد همدانی نگاشت . در این باب بنقل بیهقی در تتمة صوان‌الحکمة (ص ۳۳) اعتماد شدکه گفته است « . . وکتب هذه‌المناظرة ابوعلی الی‌الشیخ الوزیر الامین ابی‌سعد الهمدانی الذی صنف‌ابوعلی باسمه‌الرسالة‌الاضحویة» وبسبب اعتماد ازمراجعه بقول ابن ابی‌اصیبعه (ج ۲ ص ۱۹) غفلت شد که‌گفته است ابوعلی رسالة‌الاضحویه را بنام امیر ابی‌بکر محمدبن عبید نوشت . درآغاز رسالهٔ اضحویه (چاپ مصر باهتمام استاد سلیمان دنیا. سال ۱۹۴۹) نیز چنین آمده است : « و بعد فهذه رسالة للشیخ‌الرئیس ابی‌علی بن سینا فی‌المعاد کتبها الی ابی‌بکر بن محمد » وشیخ اوراچنین ستوده است : « افاض‌الله تعالی علی‌روح‌الشیخ‌الامین فی‌الدارین‌انوارالحکمة و طهر نفسه‌من‌ادناس الطبیعة واعطاه من‌البقا مایفی باکتساب السعادة الحقیقة ... » . درمقدمهٔ این کتاب ابوعلی از حقوق بسیار این ابوبکرمحمد یا ابوبکربن محمد یا ابوسعد الهمدانی (؟) برخودیاد میکند وگوید که از عهدهٔ قضای این حقوق چنانکه باید برنخواهد آمد ویکجای دیگر اورا « الشیخ‌الامین ادام‌الله توفیقه » خطاب میکند (ص ۳۴) وبهرحال درمخاطبه جانب احترام را نگاه میدارد . دراین رساله شیخ نخست به بحث مختصری در ماهیت معاد واختلاف آراء درآن وذکر عقاید مختلفی که ملل ونحل در این باب داشتند مبادرت میکند وآنگاه برآراء باطل دراین زمینه وابطال عقیدهٔ قائلین بتناسخ واثبات نفس واستغناء آن در قوام از بدن میپردازد وفصل ششم کتاب را بوجوب معاد وفصل هفتم را درشناخت احوال طبقات مردم بعد ازمرگ وتحقیق نشات آخرت اختصاص میدهد .

آغاز امر درعین شعور بسعادت، بسبب هیأت رذیله از آن بازمیمانند ودچار آزارشدیدی میگردند لیکن آخراز این حال خلاص می‌یابند وبسعادت حقیقی نائل‌میشوند. «نفوس ناقص منزه» با آنکه درمدت حیات از وجود کمال برای خود مطلع بودند از کسب آن اعراض جستندوازباب نقصان آن کمالات متألم ودچارالم سرمدی هستند. امانفوس ناقص منزه‌دیگری‌هم هست مانند نفوس کسانی که اصلامتوجه کمال نفس انسانی‌نشدند وکسی هم آنها را متوجه نساخت ویا نفوس کودکان وابلهان، این نفوس درحالتی بسر میبرند که نه سعادت است ونه شقاوت زیرا اینها احساس کمال نمیکنند تا عدم وصول بدان آنهارا دچار الم سازد وچون بکمال هم نمی‌رسند بسعادت عظمی نائل نخواهند گشت. اما « نفوس ناقص غیر منزه » اگر بدانند که کمالی برای آنها وجود دارد که بدان نرسیده اند در شقاوت ابدی بسر خواهند برد واگر این نقصان خالی از شعور باشد بنسبت هیأت پستی که ازعالم طبیعت بارث برده‌اند دچار الم خواهند بود. ابوعلی درپایان این تقسیم عقیدهٔ اسکندر الافرودیسی را دراینکه نفوس ناقص مطلقا بعد از فساد بدن ازمیان میروند مردود میداند ومیگوید که همهٔ نفوس انسانی اضطراراً باقی خواهند بود.

با توجه باین‌مقدمات معلوم میشود که: ۱ـ ابن‌سینا اعتقاد ببقای نفس بعد از مفارقت جسم دارد و ۲ ـ معتقد بحلول آن درجسمی دیگر نیست تا قول بتناسخ لازم آید و ۳ ـ درعین اعتقاد بمعاد آنرا چنانکه اهل ادیان میگویند قبول نکرده وهمان طریقی را پیموده است که فلاسفهٔ دیگر اسلامی پیش از او پیموده بودند و او اعتقاد بمعاد جسمانی را جز ازطریق شریعت وتصدیق قول پیغامبرمیسر نمیشمارد.

موضوع مهم در فلسفهٔ ابن‌سینا نظرهای عرفانی اوست. البته ابن سینا چنانکه درشرح تألیفات او دیده ایم در مباحث عرفانی وارد شد ولی نه آنرا در اصول فلسفهٔ مشائی خود وارد کرد و نه بکلی از مبانی فلسفی خود نیز جدا ساخت بدین معنی که از بحث در نفوس وعقول و کیفیت اتصال بعقل فعال برای ورود درمباحث عرفانی استفاده برد. ابوعلی چنانکه دیده‌ایم تهذیب نفس وتنزیه آنرا ازطریق توجه بشعائر دینی وکسب ملکات فاضله وعدم تعلق بجسم وسیلهٔ اتصال بعقل فعال و وصول بعالم

عقلی وعالم اعلی دانسته است واین همان معنی است که متصوفه درتمام مقالات خود تکرار کرده اند اما نباید فراموش کرد که این امر جز برای نفوس قوی که مؤیدبتأیید الهی باشند تا درجات معین ومحدودی امکان پذیر نیست وبرای سایرین هم درصورت ارادت با تهذیب نفس از طریق ریاضت و کسب ملکات فاضله ودانش تا حدی امکان می‌یابد (زیرا اتصال کامل فقط با مفارقت نفوس زکیه از جسم ممکن است) وهمین اتصال است که درك حقایق‌عالم را با ادنی تأمل برای ما میسرخواهد ساخت . ابن‌سینا میگوید کمالات نفوس بشریه وملکیه درآنست که معقولات را چنانکه هست بحسب طاقتشان از راه تشبه بذات خیر مطلق درك کنند . منظور نهایی از تقرب بخیر مطلق قبول تجلی او برحقیقت یعنی براکمل معانی عالم امکان است واین همانست که صوفیه ازآن به « اتحاد » تعبیرمیکنند . خیراول (خداوند) بذاته برجمیع موجودات ظاهر ومتجلی است ومحتجب یافتن او نتیجهٔ قصور بعض ذوات انسانی از قبول تجلی است ودرحقیقت حجاب جز برای محجوبین وجود ندارد وعبارتست از قصور وضعف ونقص آنان . خداوند سبحانه وتعالی در جمیع موجودات ظاهر است ومرد کامل عقل اورا درهمهٔ آنها آشکار می‌بیند اما کسانی که عقلهایشان از ادراك حقایق وجود قاصر شد نمیتوانند آن حقیقت را ببینند ودر واقع نمیتوانند درك کنند که همهٔ این مظاهر وجود همان خدا هستند . این گـونه استعداد درك حقایق همچنانکه گفتیم با تهذیب وتنزیه نفس میسر است واین امر حاصل نمیشود مگر با اجراء او امر شرعی الهی و کسب فضائل اخلاقی وعلمی وعبادت ومجاهدت . ابوعلی خصوصاً بعبادت باطنی بسیار اهمیت میدهد . عبادت باطنی عبارتست از تأمل واستغراق در فهم حقایق عالم واین عبادت هم مانند عبادتهای ظاهری از قبیل نماز و روزه در تقویت ادراك عقلی بسیار مؤثر است . ابن‌سینا میان زاهد وعابد را بدینگونه فرق مینهد که : زاهد کسی است که ازحطام دنیوی ولذات آن چشم پوشد وعابد آنکه درکار عبادت وادای فرایض دینی ایستد . وی‌عارف‌را درمرتبه‌یی فراتر ازاین دومرتبه قرارداده است بدین معنی که زهد درنظر عابد وزاهد وسیله‌یست برای تحصیل سعادت اخروی ودرحقیقت ترك دنیا برای

عقبی ، لیکن نزد صوفی وسیله ییست برای رهایی از علایق وتقویت قوهٔ فهم وخیال و معتاد ساختن آنها باجتناب از چیزهای فریبنده ونزدیکی بحق . براثر این مجاهدات همهٔ قوا درپیش عقل سر تسلیم واطاعت فرود میآورند وهنگام تجلی حق برباطن عقل را درتوجه باشراقات ساطعه آزاد میگذارند تا بتدریج این حال برای وی ملکه شود بنحوی که هرگاه بخواهد از نور حق مطلع شود همهٔ قوا او را اطاعت کنند .

نخستین قدم برای وصول بچنین مرتبه اراده است وآن عبارتست از میل وصول بعالم قدس و کمال ودرنتیجهٔ این میل جنبش وشوقی برای اتصال بدان عالم‌دست میدهد و کسی‌را که بدین‌درجه‌ارتقاء یافته باشد « مرید » خوانند واو درکارخود توفیق نخواهد یافت مگر از طریق مجاهدت و ریاضت . شرط ریاضت نخست ترك ماسوی‌الله است که زهد واقعی درحصول این غرض بما یاوری خواهد کرد . دوم درآوردن نفس‌اماره باطاعت نفس مطمئنه تاآنکه قوای تخیل وتوهم را ازارتباط با این‌عالم برهاندو باعالم‌قدس‌ارتباط بخشد واین غرض را عبادتی که بافکرهمراه‌باشد وقول وسخنان دلپذیرعارفان وواعظان پاك نهاد فصیح نیکو گفتار اعانت میکند . سوم تهذیب و تلطیف باطن که فکر لطیف وعشق دور از شائبه وفارغ از استیلاء شهوت که منشاء آن ساز گاری روحی وسنخیت نفسانی باشد درحصول آن ما را یاری خواهد داد . بعد از آنکه ارادت وریاضت بحد کمال رسید انسان بدرجتی ارتقاء میجوید که خلساتی بس‌لذیذ از تابش نورحق برای او حاصل شود این خلسات بمثابهٔ برقهاییست که روشن وخاموش شود واین همانست که دراصطلاح صوفیان « وقت» گویند و وقت بین دو « وجد » واقعست که یکی پیش‌از خلسه ودیگر بعد ازآن حاصل گردد . چون مرید در ریاضت مداومت کند ظهور این حالت بدفعات بیشتری اتفاق می‌افتد وبعد از تکرار این حالت دیگر ریاضت لازمهٔ ظهور آن نیست یعنی وقتی صوفی بدین مرحله رسید درغیرحال ریاضت نیزاین‌خلسه‌ها براو دست میدهد وهر بار او را بجناب قدس میبرد چنانکه نورحق را درهرچیزمتجلی بیند وبعد از این مراحل بمرتبه‌یی از سکون وآرامش وانس میرسد که او را معارف مستقری حاصل میگردد . ملکات اخلاقی وکرامات و بزرگواریهای عارف همه بعد

از این مراحل حاصل میشود وبعد از این احوال است که مصدر خوارق عادات میگردد . (۱)

حکمت عملی ابن سینا براساس سیاست مدن وتدبیر منزل وتهذیب نفس قرار دارد بنحوی که تعریفات آنها قبلا گذشته است . فایدهٔ این علم آنست که فضائل وطریق کسب آنها و رذائل وراه اجتناب ازآنها را بما میآموزد وما را از کمالات انسانی برخوردار میسازد. خداوند مردم را از حیث عقول وآراء متفاوت خلق کرده است و بهمین سبب اختلاف درطبقات اجتماع حاصل میشود . اگر همهٔ مردم از زمرهٔ ملوك وفرمانروایان ویا جملگی از اهل کسب وحرفه بودند جامعه قوام نمی‌یافت ونظام آن میگسیخت . اگر همه غنی بودند هیچکس بدیگری درامور اجتماعی معاونت وبرای او کاری نمی کرد واگرهمه تهیدست بودند از زیان و نومیدی هلاك میشدند ولی اگر بعضی ثروتمند وغافل و دور از عقل وادب باشند و دسته‌یی عقلاءِ تهیدست وبعضی ملوك اما صاحب امراض ومصائب، ناچارهردسته‌یی نیازمند دیگری ومحتاج فوائدی هستند که ازیکدیگر میبرند .

پادشاهان حاجتمند ترین مردم بسیاستند زیرا امور رعیت بدانان تفویض شده است وهمچنینند ولات وصاحبان ثروت ونعم که هر کدام در خدمت خود گروهی از خدم ونزدیکان را دارند . فقیران تهی دست هم محتاج بسیاست وحسن تدبیرند بلکه در پاره‌یی امور از پادشاهان نیز بدان محتاج ترند زیرا پادشاهان یاران و کارگزارانی برای مساعدت وهمراهی خود دارند اما فقیر در معاش ومقام اجتماعی باید تنها برنفس خویش اعتماد کند ونفس انسانی صرف نظر از ثروت یا مقام اجتماعی صاحب خود، محتاج سیاست است .

هر کسی از اوساط ناس گرفته تا پادشاهان برای‌حفظ خواربار وسایرلوازم حیات محتاج منزل است وبرای حفظ منزل و بقاء نسل نیازمند زن و خدمتگزاران خانه

۱– برای اطلاع از اصول‌عقاید عرفانی ابن سینامخصوصاً بنمطهای سه کانهٔ اخیرالاشارات والتنبیهات مراجعه شود .

است وازینراه زیردستانی فراهم میآیند که ترتیب امور ووظایف آنان لازم‌است‌ودراین امر شاه و گدا وخادم ومخدوم وغنی وفقیرهمه یکسانند.

نخستین چیزی از انواع سیاست که انسان باید بدان شروع کند سیاست نفس خود است که نزدیکترین و کریمترین وسزاوارترین چیزها بعنایت وتوجه است وباید جمیع معایب آنرا بشناسد وآنها را بصلاح آرد ونباید هیچ عیب را فرو گذارد زیرا چون آنرا بحال خویش گذارد نیرو میگیرد واصلاح آن‌دشوارمیشود.چون آدمی‌بنفس خود مغروراست با آن تسامح میکند پس باید دوستی امین وعاقل‌انتخاب کندتابمنزلت آینه‌یی برای وی باشد و نیك وبد احوال ویرا بدو نماید. بهترین راه اصلاح نفس تحقیق دراخلاق مردم ومقایسهٔ آن با ملکات خویش است تا هرچه را نیك یابند بدان کار کنندوازهرچه بد است اجتناب ورزند، برای رام کردن نفس باید آنرا دربرابر کارهای نیك تشویق وبرای اعمال بد تنبیه کرد یعنی درصورت اول اورا ازبعض لذات خود ودرصورت دوم ازآنچه دوست داردمنع کرد.

هر کس، مگر آنانکه‌از طریق ارث وتجارت و کسب سابق مالی دردست‌دارند، برای طلب روزی محتاج کسب مال‌است و کسب مال ممکن نیست مگرازطریق‌تجارت وصناعت که دومی ازلحاظ بقا براولی رجحان دارد. صناعاتی که با مروت مقارنندبرسه دسته میشوند: اول آنها که ازعقل برمیخیزند ونتیجهٔ صحت رأی وحسن‌تدبیرند مانند صناعت پادشاهان ووزیران و والیان وامثال آنها دوم آنها که منبعث ازادب ودانش‌است چون کتابت وبلاغت وعلم فلك وطب. سوم صناعتی که از شجاعت برخیزد چون پیشهٔ جنگجویان وسپاهیان. انسان باید معاش خود را ازشریفترین راهها که از عیب وعار وطمع بسیار وآبروریزی و آلودن دامان عرض بر کنار باشد، طلب کند. دخلی که از این راهها بدست میآید بعضی باید درراه حوائج صرف وبخشی برای روزحاجت ذخیره شود. برای کارهای نیك نیز باید قسمتی ازمال را خرج کرد ودرهمهٔ این احوال‌رعایت اعتدال واجتناب ازبخل شرطست.

زن نیکو شریك مرد در دارایی ونگاهبان مال وجانشین وی در خاندانست. ابوعلی زن خوب را مایهٔ آرامش دل وسکون خاطر مرد میداند ومی گوید بهترین

زن آنست که عاقل و دیندار و شرمگین و زیرك و دوستدار و زاینده و کوتاه زبان و مطیع ویکدل و امین و گران سنگ وخادم شوی باشد ومال اندك شوی را از طریق اقتصادفزونی‌دهد وباخوی خوش غمهای ویرا بگسارد واندوه اورا تسکین‌بخشد.احترام زن ورعایت‌جانب‌دین ومروت نسبت باو ورفع حوائج وی وتربیتش برای آنکه از عهدهٔ تکالیف خود نسبت بشوی وبفرزندان برآید همه برعهدهٔ مرد است وحتی هیبت و وقار وبزرگی شأن زن نیز نشانهٔ وجود همین صفات درمرد میباشد.

تربیت فرزند از روز ولادت برعهدهٔ پدر واز حقوق فرزند براوست. ابن‌سینا تنبیه جسمی را برای فرزند با شرائطی تجویز میکند وبعد از آمادگی او برای قبول تلقین، تعلیم قرآن وخط واحکام دینی وحفظ اشعاری را که محرض برعلم ومهذب اخلاق باشد لازم‌میداند وبعد از آن تعلیم لغت وخطابه ونامه‌نگاری وپس‌از‌آن‌آموختن فنی را که مورد علاقهٔ طفل باشد تجویز میکند ودر همهٔ این احوال مراقبت پدر ومعلم را لازم میشمرد.

رفتار با خدمتکاران ازمسائلی است که ابن‌سینا آنرا با دقت مورد مطالعه قرار میدهد. وی میگوید که این قوم نیز از آحاد بشرند ولوازم بشریت در ایشان موجود است ودر رفتاربا ایشان باید این حقیقت‌را ملحوظ داشت. شرط خادم آنست که نه‌بسیار احمق وابله باشد ونه بسیارزیرك و داهی‌زیرادرهردوحال خدمت اوازراه سداد منحرف میگردد. درشتی و کم‌صبری ونامهربانی بر خادمان دلیل نقصان خرد است وباید او را فراخور هرلغزشی تنبیهی روا داشت.

مهمترین رساله از رسالات اخلاقی ابن سینا که حاوی عمدهٔ نظرهای او در اخلاقست کتاب‌السیاسة‌اوست که‌درآن راجع‌بسیاست نفس‌وسیاست دخل‌وخرج‌وسیاست اهل وفرزند و خدمتگزاران سخن رفته واین رساله دوبار در بیروت بسالهای ۱۹۰٦ و ۱۹۱۱ چاپ شده‌است ودیگررسالهٔ اخلاق که در۱۳۲۸ قمری درقاهره بطبع رسید.

اکنون که خلاصه‌یی‌ازسخنان مادرباب اصول مقاصدابوعلی‌سینا پایان یافت(۱)

---

۱ — دراین تلخیص که با رعایت نهایت اختصار فراهم آمده مخصوصاً **ازکتاب‌الاشارات** چاپ لیدن (۱۸۹۲) والنجاة چاپ مصر (۱۳۳۱) والملل والنحل چاپ تهران ص۲۲۰—۲۷۰ استفاده شده است. بعض مآخذ دیگررا بجای خود مذکور داشته‌ایم.

لازم است مطلبی را براین بحث بیفزاییم . ابن سینا در کتب متعدد فلسفی خویش از یکطرف سعی کرده است فلسفهٔ ارسطو را خواه آنچه از ترجمهٔ آثار او وخواه آنچه ازشروح اسکندرانیان وخواه از کتب منسوبهٔ بوی بدو رسیده بود روشن کند وفلسفهٔ مشاء را آنگونه که تا عهد وی درمیان مسلمین تحول وتکامل وبا بعضی از مبانی دینی انطباق یافته بود نشان دهد . دراین مورد ابوعلی حکم محرر وشارح وتأویل کننده یی واحیاناً مکملی را دارد که سعی میکند مسائل مختلف را با نظر بکلیات عقاید مشائین توجیه ودرصورت لزوم تکمیل کند .

ازطرفی دیگر دربعض کتب خویش کوشیده‌است که عقاید خاص خودومشرقیان را هم درکتب مخصوص بیاورد خواه بطریق محاکمه و مقایسه و خواه مستقیماً وبا تحقیق منظم . ابن طفیل درمقدمهٔ کتاب حی بن یقظان درهمین باب گوید : « ابوعلی درتعبیر مطالب کتب ارسطوطالیس کوشیده و در کتاب الشفا بر مذهب او رفته وطریق فلسفهٔ او را پیموده و درآن کتاب تصریح کرده است که غیرازاین مطالب خودتحقیقات ونظرهایی دارد که هر کس طالب آنهاست باید بکتاب الفلسفة المشرقیة مراجعه کند هر کس که کتاب شفا و کتب ارسطوطالیس را بخواند درمی‌یابد که دراکثر امور باهم متفق ویکسانند اگرچه درکتاب‌الشفا مطالبی‌است که ازارسطو بما نرسیده‌است» (۱) . ازهمین اشارهٔ مختصر دریافته میشود که اشتهار ابوعلی بداشتن دو روش درفلسفه‌ازقدیم الایام مشهوربوده است .کلمهٔ «المشرقیة» را برخی ازمتأخران بضم میم خوانده وبمعنی اشراقی گرفته وبنابراین مراد از فلسفةالمشرقیة را حکمة الاشراق (۲) دانسته اند . در این باب نالینو درمقالهٔ مشهور خود « فلسفهٔ شرقی یا اشراقی ابوعلی؟ »(۳) بحث مفصلی کرده واشتباه صاحبان این قراءت را بدرستی نشان داده است (٤) ذکرعقاید مشرقیین

---

۱ ــ نقل از : التراث‌الیونانی ص ۲٤۸ .

۲ ــ Philosophie illuminative

۳ ــ Filosofia «Orientale» od « illuminativa» d'Avicenna

٤ــ رجوع شود بترجمهٔ این مقاله بعنوان «محاولة المسلمین ایجادفلسفة‌شرقیة» درالتراث الیونانی فی‌الحضارةالاسلامیة از ص ۲٤۵ ببعد .

و فلسفة المشرقية بارها برقلم ابوعلی سینا رفته وشیخ آنها را دربرابر عقاید مغربیین قرارداده‌است . نخست باید دید مرادشیخ ازمغربیین ومشرقیین چیست. بعضی پنداشته‌اند که مشرقیین وفلسفهٔ آنان بکلی ازیونانیان و فلاسفهٔ اسکندریه وعقاید ایشان جداست یعنی فلسفهٔ مشرقی دارای موضوعات ومسائلی جدید و خاص است که باآنچه درفلسفهٔ یونان می‌بینیم اختلاف دارد مثلا ابوعلی هنگامی که سخن از فلسفهٔ مشرقیین میگوید باید مطالبی آرد که افلاطون و ارسطو ونظایر آنان نیاورده باشند. اما مراد ابوعلی وهمهٔ کسانی کـه این اصطلاح را آورده اند در حکمت غیر از اینست و در اینجا مشرقیین عبارتند ازحکمای بغداد و کسانی که دربرابر مغربیین یعنی شراح اسکندرانی ویونانی افلاطون و ارسطو واقع شده اند واختلاف در فلسفهٔ این دو فریق ازاختلافاتی نشأت کرده است که در شرح عقاید ارسطو با یکدیگر یافته اند . درنامه‌یی که ابوعلی بکیا ابوجعفر محمدبن حسین بن محمد بن مرزبان نوشته و در مقدمهٔ نسخهٔ کتاب المباحثات وی گنجانیده وچاپ‌شده (1) است،شرح مفصلی دارد که درآن علل اصلی تألیف کتاب‌الانصاف خودرا که در حکومت میان این دو دسته بود بیان میکند ودقت دراین سخنان ما را ازحقیقت افکار شیخ در اصطلاح مشرقیین و مغربیین آگاه میسازد. شیخ میگوید : آنچه کیا از اختلاف خلق در امر نفس وعقل وتبلد و تردد ایشان خاصه بله مسیحیان بغداد دراین باب گفته صحیح است وحتی اسکندر و ثامسطیوس وجز آنان نیز دراین باب دچار حیرت شده وهریك از وجهی بمقصود رسیده واز وجهی دیگر دچار اشتباه شده اند وسبب عمدهٔ اشتباه آنان در فهم مذهب صاحب منطق (یعنی ارسطو) گمان ایشان براین مطلب است که ارسطو در مقالهٔ اخیر از کتاب النفس ببیان بقاءِ یا فنای نفس هنگام مرگ توجه کرده و چنین نیست . . . . . اما کتاب یحیی النحوی در رد ارسطو کتابیست که‌ظاهر آن‌محکم وباطن آن ضعیف‌است و وقوف‌براین شکوك و وصول بحل آن را قوتی نفسانی وعلمی کثیر لازم است ومن این حاجت را

---

۱ - نسخ جداگانه‌یی ازاین نامه چنانکه قبلا دیده‌ایم (ص ٢٢٤ - ٢٢٥ ازهمین کتاب) موجود وازآنجمله است درمجموعه‌یی ازکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار تحت شمارهٔ ١٢١٦

با تصنیف کتاب الشفا که کتابی بزرگ مشتمل برهمهٔ علوم اوائل حتی موسیقی بشرح و تفصیل وتفریع براصول است ، برآورده‌ام. انحلال این شکوك مبنی است بر فروع اصول کتاب السماع الطبیعی . بین السماع الطبیعی و السماءِ والعالم مطالبی است که فروع اصول وارده در السماع الطبیعی میباشد واین فروع درالسماع الطبیعی بالفعل تصریح نشده است بلکه بالقوه وهر کس که در معانی السماع الطبیعی با توجه باین فروع دقت نکند بر او همان شکوك عارض میشود که بر فلان وفلان و بر یحیی النحوی عارض گردیده است . قومی نیز بنقض این مناقضه همت گماشته لیکن از بام بخانه راه جسته اند نه از در ، ولیکن ما این متوسطات را بین دو کتاب السماع الطبیعی و السماء والعالم توضیح داده‌ایم وهر کس آنها را بخواند درمی‌یابد که همهٔ شکوك بی ارزش وبی رونق است وهر که بخواهد از اعتراض من براینگونه مسائل آگاه شود او را خبر میدهم که من کتابی تصنیف کرده بودم بنام کتاب الانصاف وعلما را در آن بردودسته منقسم ساختم مغربیین ومشرقیین ، نخست معارضهٔ مشرقیین را با مغربیین ترتیب دادم تا آنجا که حقیقت خصومت واختلاف آشکار گردد آنگاه اقدام بانصاف وحکومت بین آنان کردم واین کتاب نزدیك به بیست وهشت هزار مسأله بود(۱) ... وقسمتی از این کتاب را که تألیف کرده بودم ودر یکی از شکستها ازمیان رفت شامل تلخیص موارد ضعف حکمای بغداد وتقصیر وجهل آنان بوده وا کنون فرصت اعادهٔ آنرا ندارم ولی مشغول خواهم شد بآراء کسانی مانند اسکندر وثامسطیوس ویحیی النحوی وجز آنان » (۲)

این اشاره کاملا ماهیت اصطلاح مشرقیین و مغربیین را درنظر ابن سینا روشن میسازدو کیفیت بحث‌اودرآراء مشرقیین ومغربیین نسبت بشرح مقاصدارسطو نیزازآنچه از اجزاء کتاب الانصاف و تعلیقات او بر حواشی کتاب النفس ارسطو در دست است

---

۱ – قبلا (ص ۲۱۵ ازهمین کتاب) درصحت این عدد تردید داشتم لیکن در نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار هم همین عدد تکرار شده است .

۲ – رجوع شود بکتاب المباحثات ابن‌سینامنقول درمجموعهٔ ارسطوعندالعرب ص ۱۲۰-۱۲۱ برای اطلاع از قسمت محذوف این قول رجوع شود بهمین کتاب از ص ۲۱۵ ببعد .

بنیکـی معلوم میشود . شیخ دراین قطعات خاصه در تعلیقات برحواشی کتاب النفس همواره کوشیده است کـه اقوال حکمای مشرق را در شرح اقوال ارسطو بیاورد و خرده گیریهایی را که آنان بر کلام کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی و کسان دیگری که عقایدشان بی ذکر نام آورده شد ، وهمه از شارحین ارسطو بوده‌اند ، دارند اظهار کند . با نظر دراین مقدمات معلوم میشود که مراد از مشرقین و مغربیین صاحبان دو روش متفاوت متغایر نیست که هریك اصل خاصی را پیروی کنند بلکه دودسته‌اند که درفهم‌مقاصد فیلسوف بزرگ یونانی‌اختلاف دارندواین‌خلاف‌ایشان هم یا براثر اختلاف درفهم مقاصد ارسطو است و یا براثر انطباق آنها برمقاصد جدید وخاص دینی ویا افزودن مسائلی جدید ، خاصه مسائلی که با بحث‌های متکلمین ونظایر ایشان بمیان آمده بود ، برمطالب مشائین . در حکمة المشرقیین ابوعلی همین حقیقت ملاحظه میشود . ابن سینا درشرح کتاب اثولوجیا منسوب بارسطو که جزئی از کتاب الانصاف اوست بارها تعقیب مباحثی را که ارتباط با موضوعات آن کتاب دارد بکتاب «الحکمةالمشرقیة» احاله کرده است مثلاموضوع مربوط به تعبی که نفوس غیر مهذب بعد از مفارقت از جسم باید تحمل کنند تا قابل رجعت بعالم خود باشند وهمچنین درباب ترحم برمردگان واینکه آن ازجنس استمداد از فیض‌الهی بوسیلهٔ ادعیه است، خواننده را بمراجعه به کتاب حکمة المشرقیة دعوت کرده (۱) و همچنین است بحث دراینکه امکان چگونه از لوازم ماهیات است وآیا با اینحال در ابداع داخل میشود یا نه وبحث دراین‌هردوصورت را بکتاب حکمةالمشرقیةارجاع نموده‌است(۲). بنابراین معلوم میشود مطالب حکمةالمشرقیة یا حکمة المشرقیین دراجزاء مختلف آن‌فی‌الواقع دنباله‌یی از همان مباحث موجود در فلسفه بود کـه تا عهد ابوعلی براثر بحث های حکما ومتکلمین اسلامی پدید آمده ودربعضی موارد نیز با حکمت مشاء اختلافات و

---

۱ - تفسیر کتاب اثولوجیا من‌الانصاف ، ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۴۳

۲ - ایضا ص ۶۱

مباینت‌هایی واحیاناً اضافات ونظرهای تازه‌یی داشته است وازینرو باید حدس نالینو را درمقالهٔ خود راجع به حکمةالمشرقیهٔ ابوعلی باور داشت که گفته است[۱] « با نشر بقیهٔ قسمتهای حکمةالمشرقیة (یعنی قسمتهای دیگرغیرازمنطق آن که بسال ۱۳۲۸ هجری در قاهره چاپ شده) میتوانیم نظر دقیق‌تری نسبت بفکر فلسفی ابن‌سینا پیدا کنیم اما ضرورة نباید انتظار داشته باشیم که با کتشافات غیرعادیه‌یی برسیم زیرا گذشته از بعضی مطالب ونکات خاص ظاهراً اختلاف حکمةالمشرقیة با سایر کتب ابوعلی که مبتنی برروش مشائی بود بیشتر در کیفیت طرح مطالب و توزیع مواد است واین وجه اختلاف درمیان آنها بیش از اختلاف در مضمون واساس مطالب میباشد واگر در دو کتاب او که بیش از سایر کتب بطریقهٔ مشائی نزدیك وبا روش ارسطو متقارب است یعنی شفا و نجات ، دقت کنیم سخنان ابوعلی در مقدمهٔ حکمة المشرقیة بیشتر تأیید میشود یعنی معلوم میگردد که ابن‌سینا دراین کتاب کوشیده‌است آراءِ شخصی وانحرافات خود را از مذهب مشاء بنحوغیرصریحی بیاورد تابرخوانندگان متعصب مشائی بوضوح معلوم نباشد . با اینحال اگرچه منتظر نظرهای کاملا جدیدی در کتاب حکمةالمشرقیة نمیتوانیم بود معهذا اگراین کتاب را برای بیان مذهب وروش فلسفی ابن سینا بیش از دو کتاب شفا ومختصر آن نجات اساس کار قرار دهیم بهترخواهد بود زیرا ازاین راه فکرحقیقی این فیلسوف بزرگ نیکوتر ودقیق‌تر معلوم خواهد گردید . ذکراین نکته نیز لازم است که کتاب الاشارات والتنبیهات را هم باید درهمان ردیف قرارداد که سایر کتب شیخ را قرارمیدهیم ودراین باب کار ادوواشاراتی دارد » .[۲]

---

۱ ـ التراث‌الیونانی ص ۲۸۹-۲۹۰

۲ ـ **دراینجا** بی‌مناسبت نیست که **قول** روژربیکن **Roger Bacon** روحانی و **فیلسوف** معروف انگلیسی (۱۲۱۴-۱۲۹۴) **را از رساله‌یی** که برای پاپ کلمانت چهارم نوشته‌است **راجع** باوعلی نقل کنیم (**ازمقاله مذکور** نالینوص ۲۷۷ ازالتراث‌الیونانی) . **وی** گفته‌است: « ابن‌سینا یکی **از بزرگترین** مقلدین **ارسطو** و عرض کنندگان مذهب **او** ومکمل فلسفهٔ **وی** بحسب طاقت خویش است . اوچنانکه درمقدمهٔ کتاب شفا گفته سه کتاب در فلسفه تألیف‌کرده است ، **یکی از** این سه کتاب بنابرمذهب **مشهور** مشائین که **پیروان ارسطو** هستند نوشته شد. کتاب دیگر برحسب

بقیه درحاشیه صفحهٔ بعد

دراینجا میبایست بقول شیخ در مقدمهٔ منطق المشرقین درباب روشی که او در حکمة‌المشرقیة دارد اشاره شود ولی پیش ازین کارخوبست اشارهٔ دیگری را که وی در آغاز منطق شفا دراین باب کرده‌است بیاوریم. شیخ گوید : غیر ازاین دو کتاب شفا واللواحق (۱) کتابی دیگر دارم دربارهٔ فلسفهٔ شرقیه ودر آن حقیقت فلسفه را بی آنکه رعایت شرکاء (یعنی مشائین) را کرده باشم بصراحت آورده‌ام واگر در کتب دیگر خویش گاه از در مسامحه واغماض درآمده وازشق عصای انبازان سرباز زده‌ام دراین کتاب (حکمة‌المشرقیة) ازاظهار خلاف باآنان ابا نکرده‌ام وهر کس بخواهد بحقیقتی دوراز تمجمج وتردید برسد باید آن کتاب را بجوید وهر کس خواست حقیقت را بدون آنکه تعرضی درآن بشریکان شده باشد دریابد ـ وتوضیحات بسیار وتلویح بمسائلی را که اگردانست از کتاب دیگر بی‌نیاز گردد ـ بخواند، براوست که ازاین کتاب (الشفا) استفاده کند.» این مطالب را بیانات شیخ در مقدمهٔ منطق حکمة المشرقیة بنحو بهتری روشن وقصد او را آشکار می کند. وی دراین کتاب گفته است :

«همت ما را برآن داشت که کلامی درآنچه اهل بحث درآن اختلاف کرده‌اند گرد آوریم ودر آن توجه ومیلی بعصبیت یا هوی یا عادت یا انس نکنیم وهمچنین از مفارقت وخلافی نترسیم کـه متعلمین کتب یونانی براثر انسی که از روی جهل و قلت فهم بمطالب آنها یافته اند، نسبت بما اظهار می کنند ویا ازآنروی که در کتبی که برای عامهٔ متفلسفه که دوستدارمشائیانند و گمان نمیبرند که خداوند جز آنان کسی راهدایت

ازحاشیه صفحهٔ قبل

حقیقت خالص در فلسفه نگارش یافته و ابن سینا چنانکه خود گوید در این کتاب بی آنکه از طعن متعرضین بترسد آن حقیقت خالص را اظهارکرده است. سومین کتاب را در اواخر ایام حیات خویش تألیف کرده وشرح مبادی، واسرار طبیعت وصناعت را درآن آورده لیکن از این دو کتاب اخیر چیزی بما نرسیده است». مراد از این دو کتاب اخیرالحکمة‌المشرقیه والاشارات والتنبیهات است.

۱ ـ این کتاب اللواحق که شیخ یکی دوبار دیگر بدان اشاره کرده بنابرآنچه خود درنظر داشت می بایست کتابی عظیم وحتی عظیم‌تر از کتاب شفا وبمنزلهٔ شرحی برآن کتاب باشدکه معانی موجز آنرا بسط دهد وفروع واصولی را که درآنست استخراج وتکمیل کند وکسانی راکه کتاب الشفا برای رفع مشکلاتشان کافی نباشد بکار آید وشیخ وعده داده بودکه تألیف آنرا تاپایان حیات خود بتدریج ادامه دهد وهرقسمت را بتاریخ سالی که نوشته شود مؤرخ سازد.

کرده واز رحمت خویش غیر از ایشان را برخوردار ساخته باشد ، این سخنان را از ما نشنیده‌اند با ما ازدر عناد وخلاف درآیند . با آنکه بفضل سلف فاضل خود (ارسطو) معترفیم ومیدانیم که او بدانچه دیگران از تمییز اقسام علوم درنیافته بودند در رسید و دانشها را بسی بهتر از آنان ترتیب ونظم داد ودر بسیاری از امور بادراك حق توفیق یافت وبراصول صحیح و واقعی اکثر علوم مطلع شد وعامهٔ مردم را از آنچه متقدمین واهل بلاد او تبیین کرده بودند بیاگاهاند واین اقصی حد قدرت آدمی درتمییز مخلوط وتهذیب مفسد است که نخستین بار بدان اقدام کند وحق آن بود که‌آیندگان هر رخنه را که دربنای او یافتند ترمیم کنند و اصولی را که پدید آورده بود کامل سازند اما هر کس که بعد ازاو (ارسطو) آمد نتوانست خودرا از عهدهٔ آنچه از وی بارث برد بیرون آرد وعمر وی یا درفهم آنچه ارسطو نیك دریافته بود ویا درتعصب بر خطا های وی، گذشت و وقت اوبسخن گذشتگان مشغول است ومهلتی برای مراجعه بعقل خودندارد واگر فرصتی براو دست داد آنرا در راه افزایش بر گفتار پیشینیان واصلاح یا تنقیح خطایای آنان صرف نکرد .

« ولیکن ما هرچه را پیشینیان گفتند بآسانی در آغاز تحصیل دریافتیم وبعید نیست که غیر ازجهت یونانیان هم علومی بمارسیده باشد وزمانی که ما بدین‌علم‌اشتغال یافتیم دورهٔ آغاز جوانی بود وخداوند مدتی را که برای فهم سخنان پیشینیان لازم بود برما کوتاه کرد وآنگاه همهٔ آنها را حرف بحرف باعلمی که یونانیان منطق مینامند و شاید نزد مشرقیین نامی دیگرداشته باشد (١) برابرنهادیم وآنچه را که‌باموازین‌این علم سازگار ویا با آن مغایر بود شناختیم و وجه حقیقی هرچیز را جستیم تا حق از باطل آشکار گشت .

---

١ ــ جای دیگر از منطق حکمة المشرقیین (ص ٥) گفته است : «علمی که آنرا آلت‌علوم‌دیگر میدانند بنابرعادت اهل این زمان واین بلاد منطق نامیده میشود وشاید نزد دیگران بنامی‌دیگر خوانده شود لیکن ما ترجیح میدهیم که او را بدین اسم مشهور بخوانیم » . برای آنکه بیشتر بحقیقت این اشارات پی بریم و بدانیم که گروهی از علمای اسلام برائر مخالفتی که با علم منطق اظهار میداشتند آنرا غالبا باسامی دیگر میخوانده وحتی در ابواب وفصول آن‌هم‌تغییراتی‌ایجاد میکرده‌اند رجوع کنید بهمین کتاب ص ١٤٦ــ١٤٨ ومقدمهٔ ابن‌خلدون ٤٩١ــ٤٩٢

« اما چون مشتغلین بعلم شدیداً از مشائین یونانی پیروی میکردند شق عصا و مخالفت با جمهور را نیك ندانستیم وجانب آنان‌را گرفتیم‌ونسبت به‌مشائین که اولیترین فرق یونانیان بودند تعصب ورزیدیم وآنچه را که ایشان اراده کرده لیکن بکنه آن نرسیده بودند وخردشان بدان راه نیافت تکمیل کردیم وازخطاهای آنان چشم‌پوشیدیم وبرای آن وجه ومخرجی ترتیب دادیم اگرچه بنادرستی آن آگاه بودیم واگر درموردی اظهار مخالفت با آنان کردیم درمسائلی بود که صبر برآن امکان نداشت اما دربیشتر موارد آنرا درحجاب تغافل پوشیدیم. ازین مسائل بعضی بدرجه‌یی‌از یقین‌تلقی شده بودند که مردم درروز روشن شك میکردند ودرآنهاشك نداشتند وازینروی کراهت داشتیم ازینکه جهال برمخالفت ما با آنها آگاه شوند وبعضی‌از آنهادردقت درمرتبه‌یی بودند که عقول کسانی که دراین عصر زندگی میکنند ازدرك آن عاجزبود وما ناگزیر بودیم با آنان که چون چوبهای بی عقلند دراین امر مدارا کنیم زیرا این قوم تعمق درمسائل فلسفی را بدعت ومخالفت با مشهور را ضلالات می‌شمرند چنانکه گویی حنابله درحدیث‌اند (۱). اگرما کسی را ازآنان می‌یافتیم که راه رشاد پیماید حقایقی را که دریافتیم برای او روشن میکردیم اما چون این قوم را در فهم معنی سخنان خود براه نیافتیم منفعتی راکه دراظهار نفرت ازآن استبداد میکردند تعویض کردیم وبجای آن مسائل دیگری را بیان نمودیم.

« ازجملهٔ مسائلی که دراظهار آن‌ضنت کردیم وازآن در گذشتیم حقیقتی‌مغفول عنه است که درصورت اظهار جز با تعصب برگویندهٔ آن تلقی نمیشود واز این روی دربسیاری از مسائل که درآن اطلاع کافی داشتیم طریق مساعدت گرفتیم واگر در مطلبی که نخستین بار برآن آگهی یافته بودیم بعد از مراجعه برأی خود وانتقاد در آن نسبت بدان شکی حاصل میکردیم آنرا بطریق تردید اظهار داشتیم‌اما شما، ای یاران من، از حال ما نیك آگاهید واز آغاز تا انجام آنرا می‌شناسید واز مدتی که

۱ـ اشاره است بنظر حنابله نسبت باحادیث مشهور در عقاید وعبادات ومعاملات که بزعم آنان غیرقابل تکذیب بلکه موجب یقین تام ومطلق است.

بین حکم اول و آخرما موجود است مطلعید وچون ماوضع خود را چنین یافتیم سزاوار است که باکثر مطالبی که درآنها حکم کرده‌ایم اطمینان داشته باشیم مخصوصاً در موضوعاتی که اغراض بزرگ واساسی هستند دوبست بار درآنها تحقیق ومطالعه‌راتجدید کردیم وچون وضع بدین نحو وقضیه براین جمله است بهتر دانستیم که کتابی ترتیب دهیم که جامع امهات علمی واقعی باشد که پس از دقت وتحقیق وفکر بسیار استنباط کرده‌ایم ودور از جودت حدس نبوده است .

« ما این کتاب را از آنجهت جمع کرده‌ایم که تنها خود از آن استفاده کنیم و مراد کسانی است که قائم‌مقام ما هستند واما برای عامهٔ کسانی که با حکمت سروکار دارند کتاب شفا را ترتیب داده‌ایم وآن خود برای آنان فوق حاجت و حاوی مطالب بسیار است ودر کتاب اللواحق هم بزودی مطالبی بیشتر ازآنچه دیده اند وبرای ایشان لازم است خواهیم نوشت وبهرحال تنها ازخداوند استعانت میجوییم .» (۱)

بعد از این مقدمه ابن سینا در تقسیم علوم سخن گفته (۲) وآنرا بر دو قسم کرده است : نخست علومی که درتمام ادوار مورد حاجت نیست بلکه درقسمتی از زمان برسرکار است وبعد ازمیان میرود ویا آنکه حاجت بدان در برهه‌یی از زمان معدوم وبعد از آن موجود است . دوم آنکه درتمام ادوار بیك حال موجود است یعنی احکام آن موقت وزائل ومعتبر در زمان معین محدود نیست واین علم حکمت است که خود اصول وفروعی دارد و ابوعلی گفته است که ما در حکمة المشرقیة تنها باصول علم متوجهیم وحاجتی بذکر فروع آن مانند طب و فلاحت وتنجیم وصنایع دیگر نداریم . علوم اصلیه را هم بردو قسمت کرده است یا علومی که درامور موجودهٔ عالم و ماقبل عالم مورد حاجت واستفاده است و مقصود غائی از فرا گرفتن آنها رسیدن بهمانهاست و آن عبارتست از علم بامور عالم و ماقبله و یا آلت رسیدن بدین علوم است وآن‌علم منطق است وابوعلی میگوید با آنکه ممکن است این علم را برخی بنام‌دیگر بخوانند

---

۱ – منطق‌المشرقیین چاپ قاهره، سال ۱۳۲۸ ص ۲–۴

۲ – منطق‌المشرقیین ص ۵–۸

لیکن ما بنا برعادت اهل زمان آنرا منطق میگوییم . علوم دیگر دوقسم است نظری وعملی . علوم نظری خود برچهار قسم میشود بدین شرح که یا راجع است باموری که وجودشان جز در ماده نیست وجز با ماده تعقل نمیشوند مثل انسانیت و در شمار همین دسته است اموری که ذهن دراولین نظر آنرا از ماده جدا تواند کرد لیکن ذهن ضرورة مجبور بانصراف ازاین تجویزخواهد بودواین معنی برای ماده حاصل نمیشودمگرآنکه معنی زائدی برآن باشد مانندسیاهی وسپیدی؛ یا مربوط باموری باشد که در بادی امر میتوان آنرامجزا ازماده تصور کرد لیکن برای آنکه موجود ومتکون باشدمحتاج بماده است مثل اعداد؛ ویاراجع است باموری مباین باماده که چه درذهن وچه درخارج نمیتواند مقارن باماده باشد مثل خالق اول؛ ویاموضوع آن معانی واموری است که گاه مخالط باماده است و گاه چنین نیست مثل وحدت و کثرت و کلی وجزئی وعلت و معلول . باین طریق نوع دوم از علوم (یعنی علوم غیرآلی) برچهار قسم میشود و عادت برآن جاری شده که علم اول را طبیعی و دوم را ریاضی وسوم را الهی و چهارم را کلی نامند . حکمت عملی را هم با بحث درموضوعات آن بچهار قسمت اخلاق و تدبیرمنزل وتدبیر یا سیاسة المدنیة وفن تشریع (الصناعة الشارعة) منقسم ساخته وآنگاه چنین گفته است :

« قصد ما این نیست که دراین کتاب جمیع اقسام علم نظری وعلم عملی را بیاوریم بلکه میخواهیم از اصناف علوم علم الهی وعلم کلی و علم طبیعی اصلی و ازعلم عملی مقداری را که برای طالب نجات لازم است مذکور داریم اما علم ریاضی علمی نیست که درآن اختلاف وجود داشته باشد واگر بخواهیم آن علم را ذکر کنیم آنچه راکه در کتاب شفا نوشته‌ایم خواهیم آورد وهمچنین است حال اصناف علم عملی که دراینجا ذکری ازآن نخواهد رفت واینك شروع میکنیم به علم آلی که منطق باشد . . » (۱)

واز این پس ببحث در منطق پرداخته ودر بعضی موارد مانند بحث در قضایا و تعریف وحد مطالب تازه‌یی آورده است لیکن درطرز تنظیم و ذکر مطالب و اصطلاحات بین این کتاب وسایر کتب منطق شیخ اختلاف کلی موجود نیست . ازاجزاء حکمة المشرقية

---

۱ - منطق المشرقیین ص ۸

چنانکه قبلا دیده ایم منطق و الهیات و طبیعیات و ریاضیات موجود است واز این اجزاء منطق حکمة المشرقیین بنام منطق المشرقیین (ناتمام) بسال ۱۳۲۸ هجری در قاهره بطبع رسیده و چون مابقی آن اجزاء هنوز چاپ نشده وبنظر نرسیده است نمیتوان در اینکه واقعاً از حکمة المشرقیه است یا نه حکم کرد وچگونگی مطالب آنها و نظرهای جدید شیخ را درآنهامورد مطالعه قرارداد ولی با قیاس بمنطق المشرقیین میتوان گفت که : اولا خلاف آنچه بعضی پنداشته اند این کتاب درفلسفۀ اشراق یا مسائل‌عرفانی نیست وثانیاً مانند همۀ کتب بزرگ دیگرشیخ راجع باجزاء فلسفه‌وعلاوه برمسائل مقبول از فلسفۀ مشاء حاوی نظرهای جدیدی از اوست که یا ازنظر ارسطو وپیروان او مستور مانده ویا مشائین گفته ولی دراظهار آن راه خطا پیموده بودند و در حقیقت مطالب این کتاب دنبالۀ معارضاتی بود که مشرقیین نسبت بمغربیین وخاصه اسکندرانیین در مسائل مختلف فلسفۀ ارسطو داشتند وهمچنین حاوی زیاداتی که‌برای فیلسوف بزرگ اسلامی برنظرها و دریافتهای ارسطو دست داده بود .

کتاب حکمةالمشرقیین ابن سینا را حکمای بعد از وی میشناخته و گاه مورد استشهاد قرارمیداده‌اند ازآنجمله صدرالدین محمدشیرازی (متوفی بسال ۱۰۵۰ هجری) معروف بملاصدرا درتعلیقاتی که برشرح قطب‌الدین مسعود شیرازی بر حکمةالاشراق سهروردی نوشته از حکمةالمشرقیة ابوعلی چند بار ذکر کرده وازمطالب آن درمنطق والهیات نقل نموده است .

ازمسائل قابل توجه‌درعقایدابوعلی آنست که‌اوآموختن اصول فلسفه‌را برای‌هر کس مجاز نمیشمرد وحتی برای‌قراءت کتب‌خود معتقدبافرادی بود که‌ازجهل‌وتعصب وابتذال فکر دورباشند وبهمین سبب گاه خوانندگان کتب خویش‌را بنگاهداشتن آنها ازمردم نااهل وصایت کرده وفی‌المثل درپایان کتاب الاشارات والتنبیهات بخوانندۀ خود گفته است که در این اشارات زبده‌و برگزیدۀحق را برای تو بیرون کشیده وحکمت را با لطائف کلمات بر تو عرض کرده ام ، پس آنرا از مردم مبتذل وجاهل و کسی که از هوش روشن و خوی و سرشت برخوردار نیست،یا از متفلسفین‌ملحد ویا از فرومایگان و گولان ایشان نگاه دار واگر کسی را یافتی که بپاکی باطن و استقامت خوی وباز

ایستادن او از آنچه آدمی را بوسواس میکشاند اعتماد کنی و بتوجه او با چشم رضا وصدق بحق مطمئن باشی هرچه از تو خواست بتدریج و باجزاء پراگنده بدو رسان و او را سوگند ده تا همان روش ترا بکار برد و برفتار تو تأسی کند لیکن اگر این علم را بپراگنی و بتباهی آوری خداوند میان من وتو حکومت کناد.

در کتاب النجاة ذیل عنوان «فصل فی اثبات النبوة و کیفیة دعوة النبی الی الله والمعاد» هم نظیر این فکر را دارد آنجا که میگوید: سزاوار نیست که پیغامبر مردمان را بچیزی از معرفت خدای تعالی بیرون از اینکه او واحد بیمانند است، آشنا کند واگر گوید که او را قابل اشاره در مکان ومنقسم بقول ندانندو خارج از عالم وداخل در آن ونظایر اینها نشمرند، کار بر آنان دشوار میشود و آراء ایشان پریشان ومشوش میگردد و در طریقی میافتند که رهایی از آن جز برای برخی از افراد نادر امکان ندارد وکمتر اتفاق میافتد که مردم حقیقت این توحید و تنزیه را دریابند وبسا که بآراءِ مخالف صلاح اجتماع و منافی حق دچار میشوند و شك وشبهه در آنان راه می‌یابد. بنابراین پیغامبر نباید بمردم چنین وانمود کند که حقیقتی را ازعامه کتمان میکند وحتی نباید رخصت تعریض بچیزی از این مسائل را هم بدهد وهمچنین است درامر معاد وموضوع سعادت وشقاوت اخروی که باید طریق تمثیل گیرد تا عامه کیفیت آنرا تصور کنند وخداوند خود وجه خیر را درهمین روش میداند.

همین اشارات کافی است که دریابیم ابوعلی مردم را ازحیث درك حقایق امور بر دو دسته منقسم میکند: نخست عامه که باید بسیاری از حقایق را از آنان پنهان داشت وحتی حقایق را با استفاده از امثال وتشبیهات بصورتهایی برایشان نقل کرد که قابل فهم آنان باشد واگرهم این تشبیهات وتمثیلات با حقیقت وفق نکرد اهمیتی ندارد.

دوم خواص که از سرشت پاك و فطرت صافی وعقلهای تابناك برخوردارند. این دسته را جز با بیان حقیقت که عاری از پرده های امثال وتشبیهات باشد، قانع نمیتوان کرد. ابوعلی حتی درمیان این فرقه نیز قائل بانقسامات وشعبی است واینکه بعضی از کتب فلسفی خود را برای عامهٔ فلاسفه و برخی دیگر را برای خواص آنان نگاشته بهمین سبب است ونیز بهمین جهت است که می بینیم در موضوعات واحد با گرفتن جانب

اختصار یا اطناب کتابهای متعدد نوشته است در صورتیکه در همهٔ آنها تقریباً مسائل معین مکرری را تعقیب کرده .

ارزش کار ابن سینا نسبت بفارابی بحدیست که میتوان گفت: همچنانکه فارابی شهرت کندی ودرجهٔ نفوذ اورا درآیندگان ضعیف کرد ابن سینا هم برشهرت فارابی لطمه وارد ساخت واز نفوذ شدید او درآیندگان کاست . درحقیقت هریك ازاین دودرتوضیح وتدوین وتأیید فلسفهٔ مشاء وتطبیق آراء فلسفی ارسطو و افلاطون وشراح نو افلاطونی آندو بر سلف خود پیشی گرفت . فیلسوف بزرگ بخارایی ما در تأکید مبانی فلسفهٔ منسوب بارسطو که بیاری اسکندرانیان بمبانی عقاید افلاطون نزدیك شده و رنگ نو افلاطونی یافته بود ، فی‌الواقع دنبالهٔ کار فارابی را گرفته بود . درهمین حال باید متوجه بود که بوعلی دربعضی از موارد از تأثیر متکلمین زمان بر کنار نبوده و گاه نیز چنان بدفاع از مبانی دین همت گماشته است که گویی متکلمی عنوان فیلسوف گرفته ومیخواهد وظائف متکلمین را انجام دهد . سعی دراثبات نبوت وتوجیه مسألهٔ معاد و وحی و الهام و معجزات و کرامات و نظایراین مسائل او را بسیار بمقاصد و غایات متکلمین نزدیك ساخته است وهمچنین است تفاسیر فلسفی او و برخی از قسمتهای قرآن که درست یادآور سنت و روش معتزلهٔ قرن چهارم و تفاسیری است که اهل سنت وحدیث واشاعره آنها را از آنجا که مبتنی بر رأی مفسر بود نه بر نقل از پیشینیان ، مردود و نامعتبر میشمرده اند (۱) . ابوعلی در این تفاسیر تأویلات خاصی دارد مثلا در قل هوالله احد میگوید مراد از « هو » مطلق و ذات مطلق است یعنی وجودی که چیزی از ماهیت وجودی خود را از کائنات نمیگیرد و مشوب بماده نیست ومراد از این آیه اینست که خداوند موجود بذات خود و وجود او عین ماهیت اوست . و در آیهٔ بعد از آن یعنی « اللهالصمد» میگوید مراد آنست که درماهیت وجودالهی خلاء یا فراغی برای استقبال

---

۱ - برای اطلاع از این تفاسیر وتأویل درتفسیر آیات وتوجه دسته یی ازمتکلمین معتزله بدین امر ومخالفت اهل حدیث واشاعره با آنان دراین مسأله، رجوع شود به: الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری تألیف Adam Mez ترجمهٔ محمد عبدالهادی ابوریده چاپ قاهره ۱۳۵۹ هجری ج ۱ ص ۳۲۴-۳۲۷

وجودی که از خارج آید وجود ندارد وماهیت الهی کاملة الامتلاء والصمدیة است و در تأویل « رب‌الفلق » گوید که مقصود از فلق دراینجا سپیدهٔ وجود دربامداد خلقت است و گویا با نظر بچنین تشبیه شاعرانه‌یی بوده است که در رسالهٔ تفسیر المعوذتین خلقت را بشکافتن تیر گیهای عدم با نور وجود تعبیر کرده است. (۱)

با توجه باین توضیحات باید دانست که ابوعلی نه از حکمت مشاء بتمام معنی پیروی میکرد ونه از کلام ونه از آراءِ افلاطونیان جدید بدین معنی که‌ازاین‌دبستانها آنچه را ملائم با روش خود می‌یافت برمیگزید وآنچه را که مقبول نظر او نبود بدور میانداخت وبهمین جهت است که ازطرفی درنظر پیروان حکمت مشاء مانند ابن‌رشد وازطرفی بزعم متکلمینی مانند غزالی مورد ایراد وحمله قرارمیگرفته‌است. درحقیقت ابن سینا با پذیرفتن قسمتی از اصول علم کلام و درآمیختن عقاید خود با اصول ومبانی تصوف و نزدیك شدن بدین در مواردی دیگر، روشی جدید در فلسفه بوجود آورده وآنگاه با ورود در تمام مباحث علوم خود را بمنزلهٔ ارسطوی عالم اسلامی قرار داده است. اثر مذهب نو افلاطونی در ابن‌سینا خصوصاً در فیضان عقل اول از وجود واحد مشهود است که معتقد بودند از واحد جز واحد صادر نمیشود، واین واحد درفوق همهٔ جواهر وفعال وغیر مرکب از تمام وجوه و واجد جمیع وجوه کمال است. موضوع فیضان (اشراق) وجود از واجب الوجود واز عقول و نفوس و از عقل فعال (واهب ـ الصور) بترتیبی که دیده‌ایم مسألهٔ مهمی است که ابوعلی مانند سلف خود فارابی از نو افلاطونیان پذیرفته واین بهترین طریقهٔ تفکر در موضوع خلقت بود که یك مسلمان متفلسف میتوانست بپذیرد و درعین صدور کثرات از واحد، وحدانیت او را مخدوش نسازد. با این حال چون نظریهٔ خلقت چنانکه در اثولوجیای منسوب بارسطو ودر تاسوعات افلوطین دیده میشود با نظریهٔ خلقت در اسلام سازگار نیست، ابوعلی با تمام کوششهای خود درقبولاندن‌این‌نظریه‌بمسلمین وباهمهٔ تأویلاتی که‌درآیات برای‌مشروع ساختن این نظریه کرد، نزد متعصبین بکفر و زندقه منسوب شد واین عدم موفقیت او

---

۱ ـ الحمدلله الذی شق غیاهب‌العدم بنورالوجود ...

درنزد مشائین متعصب هم از وجهی دیگرمشهود است . مثلا ابن‌رشد ابوعلی رادراینکه برای تأویل بعض الفاظ دینی از قبیل وحی ولوح و قلم از فلاسفهٔ قدیم انفراد جسته است[۱] مورد سرزنش قرارداده ودر کتاب تفسیر مابعد الطبیعه بارها براو تاخته واو را بپیروی ازاشاعره منسوب داشته ودر بسیاری موارد بخطا و غلط متهم کرده است. یکجا میگوید[۲] : « ابن سینا با وجود مقام خاص خود در حکمت میگوید ممکن است انسان از خاك پدید آمده باشد چنانکه موش ، واگر واقعاً باین اصل اعتقاد داشته وآنرا برای موافقت با اهل زمان نگفته باشد ، این فکر درنتیجهٔ آشنایی او با عقاید اشعریه‌پیداشده واورا برایرادنظایراین اقوال که‌شمارش‌همهٔ آنهاسخن‌رابدرازامیکشاند واداشته است » . جای دیگر گفته است[۳] : « ابن سینا دراینکه گوید واحد وموجود دلالت برصفات زائد برذات شیءِ دارد ، مرتکب خطای بزرگی گشته است وعجب از این مرد است که چگونه باین غلط دچار شد با آنکه ازمتکلمین اشعریه که علم الهی خود را با کلام آنان درآمیخته است می‌شنید که میگویند از صفات بعضی غیرمعنوی وغیر نفسیه هستند ونیز میگویند که واحد وموجود هردو بذات موصوف بدانهاراجعند وصفات دال برامر زائدی برذات نمیباشند مانند سفیدی وسیاهی در سفید وسیاه وعلم وحیات درعالم وحی، واین مرد برای اثبات مذهب خود چنین احتجاج کرده است که اگر واحد وموجود دلالت برمعنی واحدی میکردند قول ما براینکه «الموجودواحد» بیهوده وبمنزلهٔ سخن ما بود براینکه « الموجود موجود » . . . واین مرد درچند امر دچار اشتباه شده است وازآنجمله آنکه اسم واحد را از اسامی مشتق دانسته و گفته است که این اسماءِ دلالت برعرض وجوهر میکنند ونیز از آنجمله آنست که‌پنداشت اسم‌واحد دلالت برمعنایی غیر قابل انقسام در شیءِ میکند واین معنی غیر از طبیعت است واز آنجمله است گمان او برآنکه این واحد که مقول برجمیع مقولاتست همان واحد است که مبداء عدد میباشد و عدد عرض است وبدین ترتیب معتقد شده است که

---

۱ ـ تهافت‌التهافت ص ۵۰۰ ــ ۵۰۱

۲ ـ تفسیر مابعدالطبیعه چاپ بیروث ص ٤٦-٤٧

۳ ـ ایضاً ص ۳۱۳-۳۱٤

اسم واحد در موجودات دلالت بر عرض میکند . . . » دنبالهٔ همین مطلب واینکه این اشتباه چگونه برای ابن‌سینا دست داده جای‌دیگر گرفته شده[۱] وآن دراین باب است که کلمهٔ « هویت » برای انطباق براصل کلمهٔ یونانی بهتر از « موجود » است زیرا کلمهٔ موجود از اسامی مشتق است ونامهای مشتق دلالت بر اعراض میکنند وازینروی چون آنرا برای‌دلالت‌برذات شیئی بکار بریم درهمان‌حال موهم‌است بر آنکه دلالت برعرض در آن هم‌میکندچنانکه‌این گمان‌برای ابن‌سیناپیش آمده است وبازدرهمین‌معنی گفته است : «... این بعینه همانست که سبب اعتقاد ابن‌سینا برآن‌شد که واحدی که مبداءعدداست جنس‌برای موجودات عشره میباشد واین‌ازآنجهت‌است که‌فرق‌بین‌اسم‌واحدی که مبداء عددواسم واحدی که مرادف با موجود است برای این مرد دشوار بوده است»[۲] وهمین موضوع را چندبار دیگر نیز تعقیب کرده[۳] وچند جا هم اعتراضات سخت بر ابوعلی نموده است[٤] .

از حکمای دیگر که اعتراضاتی برابوعلی داشت ابوالبرکات هبة‌الله بن علی‌بن ملکا البغدادی (متوفی بسال ٥٤٧) صاحب کتابهای مشهور « المعتبر » و کتاب‌النفس یا تفسیر کتاب‌النفس ارسطو ، است . علاءِ الدولة فرامرزبن علی از اعقاب علاءالدولة ابن کاکویه وازامراء مشهورعهد سلاجقه روزی عقیدهٔ‌حکیم‌عمرخیام‌رادر بارهٔ‌اعتراضات ابوالبرکات برابوعلی پرسید، خیام گفت: «ابوالبرکات کلام‌ابوعلی را نمیفهمدواورامرتبهٔ ادراك سخنان شیخ نیست تا چه رسدباعتراض برسخنان‌او وایراد شکوك‌بر کلام‌وی»[٥] یکی از وجوه این مخالفتهای حکما باابوعلی خودداری از تدریس آثار او بود مثلا اسمعیل‌الهروی ازحکماء مذکور درتتمة صوان‌الحکمة درتدریس بکتب ابونصر اکتفا واز خوض درتصانیف ابوعلی خودداری میکرد[٦] .

علاوه براینها درقرن پنجم و ششم مخالفت با عقاید وافکار ابوعلی بن سینا امری

---

۱ – تفسیر ما بعدالطبیعه ص ٥٥٧ ۲ – ایضا ص ۱۲٦۷ – ۱۲٦۸
۳ – ایضاً ص ۱۲۷۹-۱۲۸۰و۱۲۸۲
٤–ایضاً ص ٥۰۸و٥٥۹و۸۸٦و۱٤۲٦و۱٤۳٦ ٥ – تتمة صوان‌الحکمه ص ۱۱۰-۱۱۱
٦ – ایضاً ص ۹۹-۱۰۰

متداول بود . مخالفین ابوعلی یا از زمرهٔ متفلسفین بودند که غالباً براثر اختلاف درموارد جزئی ازاصول فلسفهٔ مشاء بر ابوعلی میتاخته اند،ویا اهل مذاهب ومتعصبین دینی که خلاف وعناد آنان با فلاسفه وحکما عمومیت‌داشت، ویا متکلمین که با همهٔ کوششهای ابوعلی در ربط میان دین و فلسفه از عقاید او خصوصاً در موضوع خلق ومعاد رضایت نداشته ودراین ابواب ایراداتی براو وارد میدانسته‌اند .

بغض و کینهٔ اهل دین با آثار ابوعلی بسبب نفرتی بود که آنان از علوم عقلی خاصه حکمت الهی داشتند ودراین باب ما قبلا سخن گفته ایم . بسبب همین عناد و نفرت ، ابوعلی نیز در شمار ملحدین و آثار او از کتب ضاله و محکوم بسوختن و نابود شدن بوده است . مثلا المستنجد بالله خلیفهٔ عباسی بعد از آنکه بخلافت بر گزیده شد (سال ۵۵۵) فرمان داد قاضی ابن‌المرخم را دستگیر و اموال او را مصادره کنند . کتابخانهٔ ابن‌المرخم نیز در جملهٔ این اموال بود و ازمیان کتابهای او آنچه را که از « علوم فلاسفه » بود سوزاندند وازجملهٔ آنها یکی کتاب الشفاء ابن‌سینا و رسائل‌اخوان الصفا و کتابهایی ازاین قبیل بود(۱) . آخرین سخن حسن‌بن محمد نجاء الاربلی را در بستر احتضار بیاد داریم(۲) که گفت : « صدق‌الله العظیم و کذب ابن‌سینا » ونقل سخن ابن جبیر ابوالحسین محمدبن احمدالکنانی، جهانگرد معروف‌قرن‌ششم که برپیروان فارابی وابن‌سینا طعن میکند وظهور آنانرا مایهٔ شومی عهد خویش‌میداند ، نیزدراینجا بی‌مناسبت نیست . وی گفت :

قد ظهرت فی عصرنا فرقة	ظهورها شؤم علی العصر
لاتقتدی فی‌الدین الا بما	سن ابن سینا و ابونصر(۳)

از میان متکلمین که در مخالفت با ابن سینا لجاج میورزیدند ذکر سه تن از مشاهیر آنان لازم است . مقدم آنان امام محمد غزالی (۴۵۰ – ۵۰۵ هجری) است که کیفیت اختلاف او را با فلاسفه قبلا دیده ایم . وی که کتاب تهافت الفلاسفة

---

۱ – کامل ابن‌الاثیر حوادث سال ۵۵۵   ۲ – رجوع شود به‌ص ۱۴۰ از همین کتاب

۳ – التراث‌الیونانی فی‌الحضارة‌الاسلامیه ص ۱۵۳ .

را از باب رد برفلاسفهٔ قدیم و بیان سستی عقیدت و تناقض کلمات آنان در آنچه مربوط بالهیات است نگاشت، چنانکه در آغاز این کتاب آورده برای رد سخنان ارسطو تحقیقات وتحریرات دو فیلسوف بزرگ اسلامی یعنی فارابی و ابن سینا را برگزیده وآنچه را که آندو اختیار کرده وصحیح دانسته‌اند رد کرده است و بنابراین درحقیقت نظر او در رد فلسفه متوجه بفارابی وابن‌سینا خاصه فیلسوف اخیرالذکر بوده است.

دیگر از متکلمین بزرگ که درمخالفت با ابن سینا شهرت دارد امام تاج‌الدین محمدبن عبدالکریم شهرستانی (متوفی بسال ٥٤٨) است. وی با آنکه در الملل و الاهواءِ والنحل خلاصهٔ جامعی از مقاصد فلسفی ابوعلی آورده، در کتاب دیگر خود باسم المناهج والآیات برد آراء ابوعلی مبادرت جسته بود. البیهقی گفته است که شارستانی در این کتاب رأی ابوعلی را استهزاء کرد وفصولی از آنرا برمن خواند، گفتم باید درباب هرفصل بحث کنیم اما وقت مساعدت نکرد (۱) شهرستانی کتاب دیگری در رد ابوعلی در الهیات تألیف کرد بنام المصارعة یا المصارع باسم مجدالدین ابوالقاسم‌علی‌بن جعفرالموسوی نقیب ترمذ. دراین کتاب شهرستانی هفت مسأله از الهیات را برای رد و ایراد انتخاب کرده وبرابوعلی تاخته‌است. خواجه‌نصیرالدین طوسی در ردشهرستانی کتابی بنام مصارع المصارع تألیف و درآن شهرستانی را از بابت اسائهٔ ادب بر ابوعلی ملامت کرده است.

ازمخالفین دیگرابوعلی امام‌فخرالدین‌محمدبن‌عمرالرازی(متوفی بسال ٦٠٦) است. وی‌درشرحی که‌بر کتاب اشارات‌ابن‌سینا نگاشته غالب مسائل آنرارد کرده‌وهمهٔ ایرادات اورا خواجه نصیرالدین طوسی درشرح خود براشارات شیخ مورد انتقاد قرارداده است.

همین سختگیریها ومعاندتها که علی‌الخصوص درقرن پنجم وششم نسبت بابوعلی وفلسفهٔ او اظهار شده نشانهٔ آنست که ابوعلی بسرعت درمیان مسلمین شهرت یافت و نفوذ عقاید وی بمرحله‌یی رسید که همهٔ مخالفین حکمت را وادار کرد که کتب او را بمنزلهٔ نمودار عالی آثار فلسفی برگزینند وآنگاه مورد بحث وایراد قرار دهند وحتی

---

۱ - تتمة صوان‌الحکمة ص ۱۳۷-۱۳۸

بعضی ازمتفلسفین هم برای کسب شهرت بدین کار مبادرت جویند . با این حال درهمان ایام که این افراد با ظهار مخالفتهای خوداشتغال داشتندکه از کتب ابوعلی وحتی ازرسالات ونامه هایی که ببلاد دور دست میفرستاد وبرای خود او درپایان حیات از غالب آنها نسخه‌هایی موجود نبود ، نسخ متعدد برداشته میشد وعقاید او بعنوان عالیترین نمونهٔ حکمت مشاء مورد قبول قرارمیگرفت .

فیلسوف وطبیب بزرگ دیگری که معاصرابوعلی ودرتاریخ وفات‌مقدم براوست **ابوالخیر بن الخمار** است که پیش‌ازین نیزازسهم او درنقل کتب علمی بعربی‌وشمه‌یی از احوال اوسخن گفته‌ایم . وی درعهد خود ازمشاهیر حکما ودانشمندان‌شمرده میشد وبهمین سبب مورد طعن فقها بود ومخصوصاً ازباب مخالفت با طب با او دشمنی داشتند وعامه را بایذاءِ وی برمیانگیختند(۱) . ابن‌الخمار علاوه بر ترجمه‌های معروف خود و تألیفاتی که در طب داشت تصانیفی در حکمت نیز ترتیب داد که ازآنجمله است : مقالة فی‌الهیولی ـ الوفاق بین رأی‌الفلاسفة والنصاری در سه مقاله ـ تفسیرایساغوجی بتفصیل وباختصارـ فی‌سیرة الفیلسوف ـ فی‌السعادة ـ مقالة فی‌الافصاح عن‌رأی القدماء فی‌الباری تعالی وفی الشرائع ومورديها ـ کتابی درتحقیق خلاف میان ابی زکریا یحیی‌بن عدی وابی اسحق ابراهیم‌بن بکوس درصورت آتش ونمودن فساد عقیدهٔ ابوسلیمان محمدبن طاهر درصوراسطقسات(۲) . ابوالخیر شاگردابوزکریا یحیی‌بن‌عدی‌واستادابوالفرج‌بن هندو بود وپیش ازمحمود در خدمت ابوالعباس مأمون‌بن مأمون خوارزمشاه در خوارزم بسرمیبرد و کتاب امتحان‌الاطباء را باسم اوتصنیف کرد .

دانشمند بزرگ معاصر ومعارض ابوعلی‌بن سینا که بسال از او بزرگتر وتا چند سال بعدازوی نیزدرقید حیات بود، **ابوالریحان‌محمد بن احمدالبیرونی‌الخوارزمی** (۳۶۲ـ۴۴۰) است . وی در ریاضیات ودرتحقیق عقاید وآراء وآداب وعادات ملل کتب بی‌نظیر ومشهور دارد که وقتی دیگربنام آنها اشاره خواهد شد . روش‌او درتحقیق بحدی دقیق واقوال وی تا درجه‌یی موثق‌است که‌هیچگاه ارزش علمی خود را ازدست نخواهد

۱و۲ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۳۲۳

داد . این مرد دقیق النظر دقت و اصابت نظر خودرا بواقع مدیون مطالعات فلسفی خویش است اما او در فلسفه پیرو روش متعارف عهد خویش یعنی آنروش که بوسیلهٔ کندی و فارابی ونظایر آنان تحکیم و تدوین شده بودنیست بلکه بعقاید خاص وروش جداگانه وشکوك و ایرادات خود بر ارسطو ممتاز است . وی در آثار فلسفی هندوان کتبی را بتازی درآورده بود مانند « کتاب شامل » درباب موجودات محسوس ومعقول وخود نیز درکلیات مسائل علمی تألیفاتی داشت ازقبیل «مقالة فی صفة اسباب السخونة الموجودة فی العالم واختلاف فصول السنة » و «مقالة فی البحث عن الطریقة المتعرفة المذکورة فی کتاب الآثار العلویة» . درکتابی که برای ذکر فهرست آثار محمدبن زکریاء الرازی وآثار خود اختصاص داد شمه‌یی از مطالعات خویش‌را درفلسفه بیان داشته‌است وسؤالاتی که‌ازابوعلی کرده و ایراداتی که برجوابهای آنها وارد دانسته است نیز نتایجی از مطالعات فلسفی او را نشان میدهد وما بعد دراین باب سخن خواهیم گفت . ازمسائلی که‌درتحقیق عقاید ابوریحان مهم است توجه او بآثار محمدبن زکریا ومطالعات او در کتب‌مانویه‌وتحقیق درعقاید آنانست ولی او خود از تظاهر باین مطالعات ابا وامتناع داشت زیرا از آزار معاصران وبخصوص از دربار متعصبی که قسمت بزرگی ازعمرخودرا درآنجامیگذرانید یعنی دربارغزنویان، بیمناك بود وبهمین سبب است که حتی اظهار اطلاع راجع بزندگی رازی و کتب وی‌راهم مایهٔ جلب دشمنی وبغض مخالفین‌اومیشمرد ومیترسید که ویرانیزاز پیروان رازی، واز کسانی تصور کنند که مطالعهٔ کتب محمدبن زکریا وتحقیق درطریقهٔ او آنانرا بکتب مانی ویارانش هدایت کند (۱) وگویا بهمین سبب باشد که از حملهٔ برازی درنقض نبوات واستخفاف فاضلان و بزرگان خودداری نکرده است (۲) . با تمام این احوال توجه تام او بآثار رازی وقراءت کتب او خاصه درعلم الهی دلیل آنست که وی دراین‌حمله تاحدی رعایت جانب معاصرین و علی‌الخصوص دربار متعصب حامی‌خود را میکرده است تا مبادا یکبار دیگر بپرتاب شدن ازبام‌کاخ محمودی (۳) دچار گردد . ابوریحان میگوید که من کتاب رازی را درعلم الهی خواندم و او دراین کتاب خواننده

---

۱ - رسالة للبیرونی ص ۲-۳   ۲ - ایضاً ص۳   ۳ - چهارمقاله ص ۵۷

را بکتب مانی خاصه کتاب وی موسوم به سفر الاسرار راهبری میکند وهمین امر باعث شد که در طلب آن کتابها ایستادم وچهل واند سال دراشتیاق آنها بودم تا آنکه بریدی ازهمدان بامقداری کتاب بخوارزم رسید ودرجزو این کتب او مصحفی مشتمل بر کتب مانویان مانند فرقماطیا و سفر الجبابرة و کنز الاحیاءِ و صبح الیقین والتأسیس والانجیل وشاپورگان وچند رساله‌ازمانی بود که درمیان آنها مطلوب من، سفر الاسرارقرارداشت. آنرا با کمال اشتیاق خواندم و ازاین کار پشیمان ماندم وخداوند را درقول خود صادق یافتم که فرمود ومن لم یجعل‌الله له نوراً فما له نور ، آنگاه اختصاری از همهٔ هذیانات این سفر ترتیب دادم تا هر که بآفت من دچار شده باشد آنها را بخواند ومداواشود.(۱) بدین طریق معلوم میشود که ابوریحان تحت تأثیر رازی توجه بفلسفهٔ مانوی و عقاید وآثار پیروان او پیدا کرده بود لیکن این توجه دیرنپایید وبانکار منتهی شد. ابوریحان علاوه براصول عقاید مانویه به نظرهای سایر فرق مانند یهود ونصاری وهندوان‌وصابئین نیز توجه کرده وآنها را تحت مطالعه و مداقه درآورده است و گذشته از این با علمای فرق مختلف هم مذاکرات و مباحثاتی داشت و از این تلاشهای ذهنی اطلاعات عمیق و گرانبهایی‌ازاصول‌عقاید فرق و ادیان مختلف برای وی گرد آمد که‌در کتب ذیقیمت او دیده میشود . برای آنکه نمونه‌یی از تحقیقات او را نسبت بیك مسألهٔ فلسفی درتمام دبستانها خوب بتوان دریافت خوبست ببحث در مسألهٔ «علم» و تحقیق در اینکه قائلین بحدوث و قدم آن هریك‌چگونه موضوع را مورد تحقیق قرار میدهند مراجعه کرد(۲) . درمباحثاتی که با ابوعلی‌پیش گرفت وما قبلا بآن اشاره کرده‌ایم‌عمق اطلاعات فلسفی استاد وعدم توقف او دربرابر روش فلسفی معمول زمان بنیکی آشکار است. دراین سؤالهای ابوریحان وجوابهای ابوعلی و ایرادات ابوریحان برآنها که‌نسخ متعدد بصورت رسالهٔ خاص ازآن دردست است، ابوریحان نخست ده ایراد برارسطووارد دانست وآن ایرادات رابطریق سؤال برای ابوعلی فرستاد. خلاصهٔ این سؤالات‌ابوریحان‌چنین است: ۱ـ ارسطو بدلیل اینکه فلك نه از مرکز حرکتی دارد ونه بسوی مرکز آنرا نه خفیف دانسته است ونه ثقیل ، ابوریحان براین امر ایراد میکند ومیگوید که‌خفت

---

۱ ـ رسالة للبیرونی ص ۳-۴   ۲ ـ ایضاً ص ۲۱-۲۹

یا ثقل فلك دور از امکان نیست وهمچنین است امکان حرکت مستقیم آن بالذات و بالطبع وحرکت مستدیر آن بالقسر وبالعرض ۲ـ چرا ارسطو سخن پیشینیان را در باب فلك پذیرفته و بر آن اعتماد روا داشته است با آنکه در بطلان عقاید آنان که همواره اعتماد برظاهر کرده اند تردید نیست . ۳ ـ ارسطو بشش جهت معتقد است با آنکه درمکعب بیش از شش جهت می‌یابیم وباز چرا شش جهت برای هرجسم تصور کرده است وحال آنکه در کره سطح واحدی هست وسطح واحد جهات متعدد ندارد ٤ـ چرا ارسطوجزء لایتجزا را انکار کرده و جسم را متصل واحد دانسته است واگرچه عقیدهٔ قائلین بجزء لایتجزا خود خالی از نقص نیست لیکن عقیدهٔ حکما (مراد مشائین است) از آن فضیح‌تر است . ٥ـ با آنکه گروهی ازحکما وجود عالمی راغیر ازعالم‌محسوس ناممکن دانسته‌اند چرا ارسطو آنرا رد کرده وجز همین عالم محسوس وجودعالمی دیگر راممتنع شمرده است وحال آنکه اطلاع ما بروجود این عالم ازطریق حواس است واین امر دلیل آن نمیشود که وجود هر عالمی راغیر از عالم محسوس خود انکار کنیم. ٦ـارسطو گوید بیضی وعدسی درحرکت مستدیر بخلاء حاجت دارند و کره حاجتی بخلاء ندارد واین حکم صاحب منطق (یعنی ارسطو) نسبت ببیضی وعدسی درست نیست . ۱ـ ارسطو یمین (راست) را مبداءِ حرکت ومبداءِ حرکت کواکب را مشرق معلوم کرده است ازآنجهت که یمین است وبا این کیفیت در تعریف مشرق دچار برهان دوری میشویم . ۸ ـ ارسطوشکل کرهٔ هوا و کرهٔ اثیررا کروی میداند ومیگوید که فلك درحال حرکت حرارتی حاصل میکند وما میدانیم که هرچه حرکت سریعتر باشد حرارت بیشتر و هرچه کندتر باشد حرارت کمتراست واینرا نیز میدانیم که سریعترین‌حرکات درجسم فلك حرکت دایرهٔ معدل‌النهار وبطیءترین آنها مواضعی است که نزدیك دوقطب باشد پس باید غلظت وحرارت متکون ازهوا دراطراف دایرهٔ معدل‌النهار بیشتر باشد وهرچه بقطبین نزدیکترشویم کمتر گردد وعنصر ناری ضعیف‌تر باشد . ۹ـ اگرحرارت ازجانب مرکز بطرف محیط متصاعد میشود پس چرا حرارت از خورشید وشعاعات آن بمامیرسد یعنی از محیط بطرف مرکزمیآید؟ حقیقت شعاعات چیست ، اجسامند یا اعراض ویا غیرآنها ؟ ۱۰ـ چرا انقلاب واستحاله از بعض اشیاءِ وعناصر ببعض دیگردست میدهد،

آیا انقلاب واستحاله برسبیل مجاورت حاصل میشود یا تداخل درخلل وفرج یکدیگر؟
علاوه براین ده سؤال هشت سؤال دیگر کرد در: ۱-علت سریان حرارت در آب ۲-چگونگی
حرکات عناصر اربعه بطرف مرکز یا بطرف محیط ۳- چگونگی ادراك باصره ٤- علت
مسکون بودن ربع شمالی زمین ومسکون نبودن سه ربع دیگر ٥ - جهات سطوح
و کیفیت تماس آنها با یکدیگر ٦-وجود یا عدم خلاء ۷-شکستن اشیاء در برابر حرارت
و برودت شدید ۸- باقی ماندن یخ برروی آب.

تمام این سؤالات ابوریحان نمودار دقت ذهن علمی او ونشانهٔ متوقف نبودن در برابر
افکار گذشتگانست واین معنی ازغالب آثار او بنیکی لایح است. ابوعلی درپاسخ این
سؤالات جوابهایی نگاشت که بیشتر برای اثبات سخنان ارسطو بودنه تحقیق وپی جویی
درحقایق امور. چون این جوابها درنظر ابوریحان قانع کننده نبود اعتراضاتی برآنها
نوشت وبابوعلی فرستاد. ارزش این اعتراضات آنست که میتوان از روی آنها ببعضی از
نظرهای خاص ابوریحان پی برد. مثلا او برخلاف غالب فلاسفهٔ معاصر خود معتقد نیست
که هریك ازعناصر محل طبیعی خاصی دارند. توضیح آنکه فلاسفه همچنانکه دیده‌ایم
میگفتند ثقیل‌ترین عنصر ازعناصر اربعه درمرکز و بر فوق آن کرهٔ آب و زبرآن کرهٔ هوا
وبرفراز آن کرهٔ اثیر است لیکن ابوریحان دراین امر با آنان همداستان نیست ومیگوید
مرکز جز نقطه‌یی نیست که هیچ چیز درآن جایگزین نتواند شد، محیط هم که سطحی
وهمی است گنجایش جسم ندارد تا اجسام خفیف بدان صعود کنند. گذشته ازین بتجربه
می‌بینیم که چون آب را رها کنند بمرکز متمایل میشود ودعوی آنکه مکان طبیعی آب فوق
کرهٔ خاك است باطل است وهمچنین اند سایر عناصر که هیچیك را نمیتوان جایی
معین کرد. این دانشمند برعکس ارسطو حرکت وزمان را ازجهت ابتدا متناهی میداند
ومیگوید ارسطو خود در آنجا که وجود غیر متناهی را ممتنع شمرده بدین حقیقت
اعتراف نموده لیکن دراین مورد ازعقیدهٔ خود عدول کرده است و بهمین سبب وی برقول
ارسطو بقدمت عالم اعتراض میکند ومیگوید از این طریق انکار فاعل اول لازم میشود
چه اگر برای افعال ابتدائی تصورنشود فاعلی برای آنها نمیتوان فرض کرد. همچنین
ابوریحان با مخالفت ارسطو براینکه جزاین عالم جسمانی عوالمی دیگر بازمینها وآسمانها

واسطقسات و احیاز موجود است که با این عالم درنوع وطبیعت موافق ولی در تشخص مباین باشد ، نیز مخالفت دارد و برای او مسلم نیست که مافوق مشاعرما مشاعری نباشد وهرچه از دسترس حواس و مشاعر ما بیرون باشد موجود نباشد . ارسطو مبدأ حرکت را طرف راست میدانست و با همین نظر هم حرکت کواکب را از مشرق ثابت میکرد لیکن ابوریحان برای فلک مدور و کروی راست و چپ نمیشناسند و میگوید مشرق هرموضع مغرب موضع دیگر است . عقیدهٔ ابوریحان درباب نور حاکی از جسمیت آنست واو برعقیدهٔ ابوعلی و ارسطو براینکه روشنایی کمال جسم شفاف‌وازجملهٔ لوازم و ذاتیات آنست اعتراض میکند و نور را فی‌حد ذاته جسمی تصور میکند و برروی‌هم در اعتراضات وایراداتی که در مسائل فیزیکی بر ابوعلی وارسطو وارد میکند موفق و بعقاید صحیح علمی نزدیکتراست . توهینی که ابوعلی بمحمدبن‌زکریاء رازی‌رواداشته واو را متکلف فضولی (۱) خوانده بر ابوریحان گران آمده است با اینحال او تعجب میکند که چگونه ابوعلی استدلال برای انکار جزء لایتجزا را از او گرفته است (۲) وهمچنین در اهانت شیخ نسبت به‌یحیی‌النحوی با اومخالف است ومیگوید نسبت دادن تمویه بیحیی‌النحوی سزاوار نیست و اگر کسی سزاوار این نسبت باشد همان ارسطو است کـه کفریات خود را بزخارف و تمویهات آراسته است (۳) . اهمیت ابوریحان بیشتر درآنست که برای تحصیل حقیقت علاوه برتعقل بتجربه اعتقاد داشت (٤) وجدال لفظی‌رابرای وصول بمعانی وحقایق مفید نمیشمرد (۵) . نکتهٔ گفتنی دراحوال ابوریحان آنست که بعض محققان او را با همهٔ توجه بمسائل فلسفی وبا ذهن منطقی نیرومندی کـه داشت از شمار فلاسفه و حکما بیرون نهاده اند مثلا بیهقی گفته است کـه « لم یکن‌الخوض فی بحار المعضلات من شأنه و کل میسر لما خلق له » (٦) واین کلام نظیر همان سخنانی است که دربارهٔ محمدبن زکریا گفته اند . حقیقت امر آنست که

---

۱ — درجواب شیخ برسؤال دوم ابوریحان ۲ — دراعتراض برجواب مسالهٔ چهارم ۳ — دراعتراض برجواب مسالهٔ دوم ٤ — اعتراضات ابوریحان برجوابهای مسائل‌هشتگانهٔ خود از ابوعلی ۵ — ایضا اعتراضات ابوریحان برجوابهای هشتگانهٔ خود ازابوعلی ٦ — تتمة صوان‌الحکمه ص ٦۲ — ٦۳

چنانکه دیده‌ایم ابوریحان با وسعت اطلاعاتی که ازعقاید وآراء مختلف فراهم آورده بود ، خلاف روش عمومی عهد خود با اکتفاء بفلسفهٔ ارسطو و شارحین او موافق نبود، وبرسخنان آن فیلسوف ایراداتی ونسبت باهل زمان ابتکارات ونظرهایی خاص داشت وبنا برسنت متفلسفین اسلامی درشمار فلاسفه معدود نمیشد چنانکه همین کار را با محمدبن زکریا با آنهمه تألیفات مهم در مسائل فلسفی کردند. علاوه براین ابوریحان برخلاف مسائل ریاضی در مسائل الهی تألیفات مدون و مرتبی که بعداً بصورت کتب درسی مورد استفاده یا مطالعهٔ اهل فن قرار گیرد نداشت تا تشخصی در این زمینه حاصل کند.

معاصر معروف ابوعلی و ابوریحان ودوست آن دو، که اورا بعضی استاد ابن‌سینا نوشته‌اند ، یعنی **ابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی** (وفات در اوایل قرن پنجم) علاوه برطب کتبی درسایر علوم و ازآن میان در مسائل فلسفی داشته است که از آن جمله کتاب التوسط بین ارسطوطالیس وجالینوس فی المحرك الاول و کتاب التعبیر یا تعبیر الرؤیا واظهار حکمة الله فی خلق الانسان است وما بعداً هنگام تحقیق درطب اسلامی ازاو ودیگر آثار اوسخن خواهیم گفت.

دراشارهٔ باحوال ابوعلی بن سینا ذکری از بعض شاگردان او رفت. حوزهٔ علمی که ابوعلی با شاگردان خود ایجاد کرده بود حائز اهمیت بسیار است زیرا بوسیلهٔ این حوزه تعلیمات ابوعلی علاوه برآنچه از طریق تألیفات او انتشاریافته بود، بیاری چندتن از تربیت یافتگان معتقد وی که دارای آثار مهم مشهوری هستند نیز تأیید ومنتشر شد ومسلماً این شاگردان بزرگ که هریك شاگردانی بنوبهٔ خود تربیت کرده‌اند، درتأیید نفوذ استاد خود درقرن پنجم وششم اثر بسیار داشتند.

ازجملهٔ این شاگردان یکی **الفقیه الحکیم ابوعبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی** است که درحدود سال ۴۰۳ هنگامی که ابوعلی از دهستان بار دوم بجرجان میرفت بخدمت او پیوست و تا پایان حیات استاد درخدمتش بسر میبرد و از خواص نزدیکان او و محرض وی در تصنیف کتب و گرد آورندهٔ غالب تألیفات شیخ بعد از وفات او بود

وازآنجمله مساعدت وی درتألیف کتاب الشفاءِ مشهور است . البیهقی میگوید (۱) که ابوعبید از میان شاگردان بوعلی از همه درعلم کم مایه‌تر بود و در مجلس آن استاد حکم مریدی داشت نه مرتبهٔ شاگرد مستفیدی . اختصاص ابوعبید بیشتر در ریاضیات بوده است وما باین مطلب در تحقیق علم ریاضی مفصلتر اشاره خواهیم کرد . از جملهٔ کارهای ابوعبید یکی تکمیل قسمت ریاضیات از کتاب نجات ابوعلی است و او خود درآغاز این قسمت چنین آورده است : « شیخ ابوعبید عبدالواحدبن محمد الجوزجانی گوید درآن ایام که درخدمت شیخ‌الرئیس ابوعلی بسر میبردم براقتناءِ تصانیف وی از او وتحصیل کتب و رسائل وی حریص بودم زیرا عادت او برآن بود که هرچه‌رامینوشت بخواهنده می‌بخشید ونسخه‌یی برای خود نگاه نمی‌داشت و از تصانیف او بعد از کتاب شفا همین کتاب نجاتست که اگرچه منطق و طبیعیات و الهیات را درآن آورده بود لیکن براثر مشکلاتی که برای او پیش آمده بود فرصت نیافت که قسمت ریاضیات را نیز برآن بیفزاید و کتاب ناقص ماند لیکن نزد من کتبی در ریاضیات از او بود مانند کتاب او دراصول هندسه ، مختصر از کتاب اقلیدس که درآن از علم هندسه اصولی را بنگارش درآورد که هر که آنرا بفهمد وبشناسد میتواند کتاب المجسطی را دریابد . دیگر کتاب او در ارصاد کلیه و معرفت ترکیب افلاك مثل مختصر مجسطی ، دیگر کتاب‌المختصر فی‌العلم الموسیقی ، ومن صواب چنان دیدم که این رسائل را بر کتاب حاضر بیفزایم تا مصنفات وی همچنانکه درصدر آن اشاره کرده است تکمیل شود لیکن از ارثماطیقی چیزی که شبیه باین رسائل باشد نیافتم و صلاح در آن دیدم که رساله یی از روی کتاب او در ارثماطیقی ترتیب دهم و مطالبی راکه برای معرفت علم موسیقی و نسب مستعمله در آن مفید باشد برآن بیفزایم و خداوند بزرگ مدن کار است » (۲) . گذشته ازاین جوزجانی قسمت ریاضی وموسیقی از کتاب دانشنامهٔ علائی را هم بهمین سیاق برآن کتاب افزود. وی شرحی نیز برقصیدهٔ عینیهٔ روحیهٔ شیخ‌دارد که نسخی از آن در برلین ومونیخ و وین موجود است (۳) لیکن بعضی آنرا از ابوعبید

---

۱ – تتمة صوان‌الحکمة ص ۹٤

۲ – نقل ازمؤلفات ابن‌سینا ص ۹٤ که خود از روی نسخهٔ نجات کتابخانهٔ جاوالله استانبول اخذ کرده است .

۳ – مؤلفات ابن‌سینا ص ۱٥۳

نمیدانند و منسوب به عبدالواحدبن محمد از دانشمندان معاصر سلطان مراد ثانی میشمارند (۱). دیگر از آثار وی تتمهٔ احوال ابوعلی بن سیناست که قسمت نخستین آن بقلم خود شیخ است وابوعبید ازسال ۴۰۳ ببعد را که شیخ ازسفر دهستان باردوم بگرگان رفته بودنوشته واین شرح را ابن ابی اصیبعه والقفطی بتلخیص دراخبار الحکما آورده اندو نسخ جداگانه نیز از آن موجود است. مقدمهٔ کتاب الشفاءِ ابن سینا هم از ابوعبید است. البیهقی تفسیرمشکلات قانون و کتابی بفارسی بنام «الحیوان» از وی ذکر کرده است. دیگراز تألیفات اورا شرح رسالهٔ حی بن یقظان نوشته‌اند.

شاگرد بسیارمعروف ومورد علاقهٔ ابن سینا، **ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان** است که نظامی عروضی اورا با عنوان کیارئیس (۲) مذکورداشته. وی از زردشتیان آذربایجان وبسیارموردعلاقهٔ استادخودبود و کتاب المباحثات او بیشتر درجواب سؤالات بهمنیارنوشته شد (۳). بهمنیار براثرجودت ذهن ودقت بسیارهمواره درمجلس شیخ بایراداشکالات وطرح مسائل دشوارمبادرت میکرد. وفات وی درسال ۴۵۸ سی سال بعدازفوت ابوعلی اتفاق افتاد (۴). ازجملهٔ آثاراوست: التحصیل یا التحصیلات درمنطق وطبیعیات والهیات که آنرا بنام خال خود ابومنصور بهرام بن خورشید بن یزدیار نوشت و درترتیب وتنظیم آن از روش شیخ در دانشنامهٔ علائی پیروی کرد وعلاوه براین از غالب تصنیفات او وهمچنین از محاوراتی که میان آندو جاری بود باضافهٔ مطالبی که برای خود اوحاصل شده بود درتألیف این کتاب استفاده برد. در آغاز کتاب چنین آمده است: «... وبعد فانی محصل فی هذه الرسالة للخال الرئیس الاجل ابی منصور بهرام بن خورشید بن یزدیار ادام‌الله تمکنه لباب الحکمة اللتی هذبها الشیخ الرئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا رحمه‌الله مقتدیاً فی الترتیب بالحکمة العلائیة وفی استیعاب المعانی بعامة تصنیفاته وبماجری بینی وبینه محاورة ومضیف الیه ماحصلته بنظری...» (۵) ازاین کتاب نسخ متعدد درتهران وموزهٔ بریتانیاو

---

۱ - حاشیهٔ ص ۹۳ از تتمه صوان الحکمه

۲ - چهارمقاله چاپ لیدن ص ۸۲

۳ - رجوع شود بهمین کتاب ص ۲۱۸

۴ - تتمه ص ۹۲   ۵ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۵۶

واتیکان و رامپور و بیروت واستانبول وجز آن موجود است و درقاهره بسال ۱۳۲۹ هجری چاپ شده. کتاب التحصیل درقرن پنجم وششم درردیف کتب مهم فلسفی مورداستفادهٔ طالبان علوم عقلی بوده ومانند نجات و شفا اساس مطالعه وتحصیل فلسفه قرارمیگرفته است (۱) ومتأخران بدان استشهاد می کرده‌اند ـ دیگر از آثار بهمنیار رسالة‌فی‌مراتب‌الموجودات است که باهتمام پوپر (۲) بسال ۱۸۵۱ درلیدن با ترجمهٔ آلمانی بطبع رسید ـ همراه مراتب‌الموجودات رسالهٔ دیگری از بهمنیار « فی موضوع العلم المعروف بما بعدالطبیعة» یا فی‌موضوع علم ما بعدالطبیعة با ترجمهٔ آلمانی ، هم باهتمام پوپر چاپ شدواین کتاب را یکبار دیگر درقاهره بسال ۱۳۲۹ بطبع رسانیده‌اند ـ از کتاب المفارقات والنفوس چند نسخه در کتابخانه‌های استانبول موجود است که دربعض آنها به‌بهمنیار نسبت داده شده. کتاب دیگر بهمنیار «فی اثبات العقول الفعالة والدلالة علی عددها واثبات النفوس السماویة» است که فصلی از آن در کتابخانهٔ کوپرولی استانبول موجوداست (۳) ـ منتخباتی ازمراسلات بهمنیار با استاد او ابن‌سینا درلیدن و بودلیان وامبروزیانا (ایتانیا) موجوداست . گذشته از کتب مذکور بیهقی (٤) از بهمنیار کتاب الزینة فی المنطق و کتاب البهجة والسعادة و کتاب فی الموسیقی را نام برده است (٥) .

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۲۰٤ ۲ ـ Popper ۳ ـ مؤلفات ابن سینا ص ۱۸-۱۹

٤ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۹۱

٥ ـ در ذیل نسخهٔ کتاب المباحثات ابن سینا که در « دارالکتب المصریه» مضبوط است وبه‌اهتمام دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسیده دو نامه از ابوعلی نقل شده‌است که ابوعلی مخاطب خود را درآنها « الشیخ الفاضل » خوانده . درنامهٔ نخستین از اینکه مخاطب او سؤالاتی برای وی فرستاده بود اظهار رضایت کرده واورا ازاینکه درکار علم وتحصیل آن مجاهدت دارد ستوده وآنگاه گفته است : «فاما کتاب الاشارات والتنبیهات فان النسخة لاتخرج منها الامشافهة مواجهة ، وبعدشروط لاتعقدالامکافحة ، ولیس یمکن ان یستفتح بها ویطلع معه غریب علیها ، فانه لایمکن ان یطلع علیها الاهو والشیخ الفاضل ابومنصور بن زیله» (ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۲٤۰) چنانکه درپایان این قول مشاهده میشود ابوعلی گفته است که کسی را یارای اطلاع برحقایق کتاب الاشارات والتنبیهات نیست مگر«او» وابومنصور بن زیله را. این «او» که درردیف ابومنصور بن زیله قرار گرفته است، ازاظهار خوشنودی ابوعلی ازاینکه وی از تمرین وممارست درکار علم باز ننشسته است، ظاهراً جز بهمنیار کسی دیگر نیست واین نکته را علی الخصوص تأثیر ودخالت

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

شاگرد دیگر ابوعلی که در شهرت نظیر بهمنیار بود ونزد ابوعلی حرمت بسیار داشت چنانکه اورا «الشیخ الفاضل» خطاب میکرد [۱] **ابومنصور الحسین بن طاهر بن زیله**[۲] یا ابومنصورحسین بن محمدبن عمربن زیلة [۳] الاصفهانی است که قسمتی از جوابهای شیخ که در کتاب المباحثات گرد آمده درپاسخ سؤالات او بوده‌است . البیهقی گفته است : گویند اونیز مانند بهمنیار بر آیین زردشتی بود لیکن این امر برای من محقق نشده است و گوید وی عالم بریاضیات ودر صناعت موسیقی ماهر بود . ازتصانیف وی « الاختصار من طبیعیات الشفا » و« شرح رسالة حی بن یقظان » است « ودر آنجا گفته است که حی عبارتست ازنفس کل ویقظان عبارتست ازعقل زیرا کی بیدار بزنده‌مانندتر ازخفته واوفایض است برنفس ودراین اشارتیست بترتیب موجودات مترتبهٔ متسلسله[۴] . دیگر ازتصانیف اودرتتمة‌صوان‌الحکمة « کتاب فی النفس » ذکرشده وبازهم بیهقی رسائل دیگری ازاومیشناخته است . ازجملهٔ آثاروی الکافی فی‌الموسیقی ودیگر شرح حی بن یقظان در موزهٔ بریتانیا مضبوطست . وفات ابن زیله دوازده سال بعد از مرگ ابوعلی یعنی بسال ٤٤٠ اتفاق افتاد[۵] . از تألیفات ابن زیله رساله‌ییست بنام جملة فی‌الالهیات درشرح حرف الف از کتاب‌الحروف ارسطو که در کتابخانهٔ مصرموجود است[۶]

الفقیه ابوعبدالله محمدبن احمدالمعصومی که اسم او را باختلاف احمد و محمدبن عبدالله بن احمدهم نوشته‌اند[۷] یکی دیگرازشاگردان نامبردار پسرسیناست که او را معمولا « برترین شاگردان ابوعلی » دانسته واز قول ابن سینا گفته‌اند که : « هومنی بمنزلة ارسطومن افلاطن » ابوعلی رسالة العشق خودرا باسم این شاگردو بخواهش

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

این دوشاگرد دربدید آمدن کتاب المباحثات تأیید میکند وگویا بی مناسبت نبود که این دو نامه‌را بعداً وقتی المباحثات ابی‌علی را ازمجموعهٔ جوابهای شیخ برسؤالات این‌دوشاگردو بعضی سؤالات دیگر، ترتیب میداده‌اند ، دراینجا گنجانیده اند .

۱ ـ رسائل خاصة بابن‌سینا ، ارسطوعندالعرب ص ۲٤٠

۲ ـ تتمة صوان‌الحکمه ص ۹۲ ودرةالاخبار چاپ تهران ص ۵۸

۳ ـ ابتدای رسالهٔ الکافی فی‌الموسیقی موجود درموزهٔ بریتانیا (چهار مقاله ص ۲۵۳) کشف‌الظنون حاجی خلیفه درشرح حی بن یقظان   ٤ ـ درةالاخبار ص ۵۸

۵ ـ البیهقی گفته است که ابن‌زیله کوتاه زندگانی بود وبنابراین باید درجوانی مرده باشد

۶ ـ فهرست کتابخانهٔ خدیویه ج ٦ ص ۹۰ و ۱۰٤

۷ ـ متن وحاشیهٔ تتمة صوان‌الحکمه ص ۹۵

او نوشت ، رد اعتراضات ابوریحان را بر جوابهای بوعلی بوی نسبت داده اند . وفات اورا بعضی در ری دانسته و گفته‌اند بحکم محمود کشته شد و این واقعه درصورت صحت بایست مقارن فتح ری بدست محمود وقتل عامی که او از حکما ومعتزله در آنشهر کرده بود(۱) صورت گرفته باشد یعنی بسال ۴۲۰ هجری . وبنابراین او مدتی پیش از فوت ابوعلی (۴۲۸) در گذشت.(۲) از تألیفات مهم او یکی کتاب «المفارقات واعداد العقول والافلاك وترتیب المبدعات» است . نسخه‌یی از آثار معصومی بنام « رسالة فی اثبات المفارقات » درپنج ورق درجزءِ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجوداست که شایدهمین کتاب ویا جزئی ازآن باشد . معصومی دراین رساله گفته است : « المفارقات اربع مراتب مختلفة الحقائق : الموجودالذی لاسبب له وهو واحد والعقول الفعالة وهی کثیرةالنوع والنفوس السماویة وهی کثیرة بالنوع والنفوس الانسانیة وهی کثیرة بالاشخاص » (۳) . از شرحی که البیهقی داده معلوم میشود که این کتاب درقرن پنجم و ششم دارای شهرت بسیار و بقول آن‌دانشمند « معشوق کافهٔ حکماءِ » بوده است . کتاب دیگری را بیهقی بظن غالب از معصومی دانسته است بنام « رسالة فی عالمیةالله تعالی» . کتابی دیگررا نیز ازاو اسم برده‌اند درشرح کلمات متقدمین ازحکما وفضلای این طبقه(۴) .

دراینجا ذکر **ابوعلی الحسن** (یا : محمد) **بن‌الحسن بن الهیثم البصری** (۵)

---

۱ - رجوع شود به کامل ابن‌الاثیر حوادث سال ۴۲۰

۲ - درنامهٔ دانشوران (مجلد ۲ ص ۵۷۰) چنین آمده است : «وآن حکیم وفقیه اجل سالهای دراز پس ازشیخ الرئیس دراصفهان بزیست وبساط تدریس گسترده داشت وجمعی کثیر از بیانات وافاداتش دارای فضیلت وعلم گشته بمقامات عالیه رسیدند ... وچنانکه قطب الدین لاهیجی مسطور داشته که سلطان محمود او را بقتل آورده اینمعنی دور از صحت است . دلیل صحیح نبودن اینکه وفات سلطان محمود درسنهٔ چهارصدوبیست ویك است ودرآن وقت شیخ الرئیس درحیات بوده وبنا برآن روایت که فوت شیخ الرئیس درچهارصدوسی ودو باشد یازده سال بعد ازوفات سلطان محمود مصاحب شیخ بوده وچنانکه نوشته‌اند اگر بیست سال بعدازوفات شیخ الرئیس حیات داشته از سلاطین غزنویه زمان سلطان ابراهیم را ادراك نموده سال وفاتش در کتب وجال مضبوط نیست ولی از ترجمه وشرح حالش چنان مستفاد گردید نزدیك بوده است وفاتش با سنهٔ چهارصد وپنجاه (۴۵۰) هجری والله اعلم .»   ۳ - نقل از حاشیهٔ ص ۹۵ تتمة صوان الحکمة   ۴ - نامهٔ دانشوران ج ۲ ص ۵۷۰

۵ - نام ویرادر مصنفات اروپائیان قرون وسطی معمولا Alhazen مینوشته‌اند یعنی «الحسن» .

ریاضی‌دان وحکیم بزرگی که قسمتی از ایام‌او درمغرب گذشته است بنظرمفید می‌آید.
اگرچه این دانشمند بیشتر در ریاضیات شهرت دارد وبا آنکه باید هنگام تحقیق در تاریخ علم ریاضی مجدداً از او سخن بمیان آوریم، در اینجا اشاراتی باحوال وبعضی از عقاید او را لازم میدانیم. وی بسال ۳۵۵ هجری دربصره ولادت یافت (۱) ودرپایان‌سال ۴۳۰ یا اندکی دیرتر در گذشت. ابن الهیثم آغاز حیات خود را درعراق گذراند وبعد از کسب علوم مدتی باعمال دیوانی مشتغل بود. در کهولت بخدمت خلیفهٔ فاطمی مصر الحاکم بامرالله (۳۸۶ - ۴۱۱) رفت و تا پایان حیات در مصر بماند. وی در علوم مختلف تفنن میکرد ودر ریاضیات سرآمد اقران ویکی ازمشاهیر علمای اسلامی بود. بسیاری از کتب ارسطورا تلخیص وشرح کرد وهمچنین‌عده‌یی‌از کتب‌جالینوس‌رادرطب. تألیفات متعدد در ریاضیات وحکمت وطب نیز داشت وازمیان آنچه خود درفهرست‌آثار خویش تا شصت وسه سالگی ذکر کرده وآنچه‌تاسال۴۲۹ یعنی یکسال‌پیش‌ازفوت‌خود تألیف‌نموده وابن‌ابی‌اصیبعه آنهارا برشمرده، کتب ذیل‌درحکمت اهمیت‌دارد: رساله‌یی در مکان که جزو مجموعهٔ رسائل ابن هیثم همراه چند رسالهٔ ریاضی او بسال ۱۳۵۷ هجری درحیدرآباد بطبع رسید. این کتاب را ویدمن (۲) بآلمانی ترجمه وهمراه‌چند ترجمهٔ دیگر از آثار ریاضی او نشر کرد. تلخیصهایی از ایساغوجی فرفوریوس و کتب منطق و کتاب‌النفس‌ارسطو. مقالاتی درقیاس وشبهه وبرهان وشعر. کتابی درنقض‌سخنان یحیی‌النحوی در رد برالسماء والعالم ارسطو. تلخیص مسائل طبیعیهٔ ارسطو. چند کتاب مهم دیگر مانند: مقالة فی‌ان‌خارج‌السماء لافراغ ولاخلاء فی‌ان‌جهة ادراك‌الحقائق‌جهة واحدة. فی طبیعتی الالم واللذة. فی‌الاعمار والآجال الکونیة. فی‌ان‌فاعل هذالعالم انما یعلم‌ذاته من جهة فعله، وچند کتاب فلسفی دیگر (۳). مهمترین تصنیف او درطبیعیات

---

۱ - درآخر سال۴۱۷ هجری ابن‌الهیثم ۶۳ سال‌قمری داشت (طبقات‌الاطبا ج۲ص۹۱) بنابراین ولادت او درسال ۳۵۵ اتفاق افتاده است

۲ - Wiedmann

۳ - برای اطلاع ازفهرست مشروح آثاراورجوع شود به‌طبقات‌الاطبا ج۲ ص ۹۳-۹۸

کتاب المناظر اوست [1] که ریسنر [2] ترجمهٔ لاتینی آنرا بسال ۱۵۷۲ درشهر بال همراه ترجمهٔ رساله‌یی درباب شفق منتشر کرد [3]. مترجم این رسالهٔ اخیر ژراردودی، کرمونا است اما مترجم رسالهٔ نخستین شناخته نشده. راجع بدیگر کتب ابن الهیثم درجای خود سخن خواهیم گفت. مقالتی را که ابن الهیثم درفهرست کتب ورسالات خود درعلوم اوائل، تا آخرسال ۴۱۷ تألیف کرد، ابن ابی اصیبعه بتمامی درطبقات الاطبا (ج۲ ازص۹۱ ببعد) آورده است. اهمیت این رساله خصوصاً در آنست که ابن الهیثم شمه‌یی از کیفیت مطالعات وتحقیقات علمی وفلسفی خودرا در آن بیان کرده و گفته‌است که‌من از کودکی بازهمواره دراعتقادات مردم مختلف تأمل میکردم وهر گروهی را متمسك بدانچه عقیده داشتند یافتم، درحالی که خود درهمهٔ آنها شك داشتم و بر آن بودم که حق یکی است واختلاف در کیفیت راه جستن بدانست وچون بمرحلهٔ ادراك اموعقلی رسیدم بطلب معدن حق اکتفا کردم و بر آن شدم که حق را فارغ ازتمویهات ظنون دریابم واندیشه‌یی که آدمی را بخدا نزدیك واز خشنودی وی برخوردار سازد وبطاعت او راهنمایی کند، بر گزینم وبهمین سبب در اقسام آراء و اعتقادات وانواع علوم دینی خوض کردم لیکن راهی ازآنها بحق نیافتم و طریقی برای یقینی نجستم ودانستم که بحق نخواهم رسید مگر با آرائی که عنصرآن امورحسی وصورت آن امور عقلی باشد واین را نیافتم مگرآنچه ارسطوطالیس درعلوم منطق وطبیعیات والهیات که ذات فلسفه است مقرر داشت ... وچون این حقیقت برمن آشکار گشت بقدر وسع خود درطلب علوم فلسفه یعنی ریاضیات وطبیعیات والهیات جهد کردم. با این اشارات که باختصار نقل شده‌است دریافته میشود که ابن الهیثم مانند بسیاری دیگر از علما ومتفلسفین اسلامی شیفتهٔ ارسطو است وبا دقت درشرح اجزاء کار ارسطو که درهمین رساله داده است درمی‌یابیم که وی آراء ارسطو را مثل سایرهمکاران خود از

---

۱ - این کتاب را کمال‌الدین ابوالحسن فارسی شاگرد قطب‌الدین شیرازی مختصر کرد و بر آن شرح مفصلی نوشت که درسال ۱۳۴۷ درحیدرآباد دکن چاپ شد.

۲ - F. Risner

۳ - Opticæ thesaurus Alhazeni Arabis libri septem nunc primum editi. Eiusdem liber de crepusculis et nubitum ascenisionibus.

خلال شروح اسکندرانیان و با اختلاط آن آراء بعقاید نوافلاطونیان شناخته است.

مکان درنظر ابن الهیثم سطح محیط برجسم نیست بلکه ابعاد جسم، ابعاد متخیلی است که بین نقطه‌های متقابلهٔ سطح محیط برجسم قراردارد و بعبارت دیگر خلاءِ متخیلی است که جسم آنرا پر کرده است. این ابعاد متخیل چیزی زائد برمقدار جسم ندارد وبعد از تمکن جسم درآن وانطباق آن برابعاد جسم هردو ابعاد در حکم واحد وهمان ابعاد جسم میشوند و بهمین جهت خلاءِ متخیلی که مساوی جسم است وجسم آنرا پر کرده همان ابعاد جسم است وچون چنین باشد پس مکان جسم جزابعاد جسم نیست (۱).

ابن الهیثم بمناسبت بحث درعلم مناظر و کیفیت ابصار تحقیقی در موضوع ادراك دارد. وی ادراك را یك حالت مرکب نفسانی می‌داند که ازاحساس شیء درخارج شروع میشود. شیء محسوس بعدازورود دردماغ باصورتی مقایسه ویا برآن منطبق میگردد که براثر تکرار وتمادی احساسات سابقی درحافظه ایجاد شده است. بعد از این دومقدمه مرحلهٔ حکم فرا میرسد. عمل ادراك در نفس بسرعت حاصل میشود وچون متتابعاً صورت پذیرد شکل عادت میگیرد وبرسرعت آن افزوده میشود تا بجایی که حتی تصوراستغراق زمان درآن نمیرود وحال آنکه هم احساس وهم انتقال آن بوسیلهٔ اعصاب محتاج زمان است. چنانکه دیده‌ایم درادراك دومرحله وجود دارد یعنی مرحلهٔ مقایسه وحکم دوعمل نفسانی واحساس عمل جسمانی است. هراحساس نوعی از انفعال وقسمی الم است واین الم هنگامی دریافته میشود که احساس شدید باشد (مانند احساس نورتند) وگرنه درزمرهٔ مسائل عادی است (۲).

با آنکه تعمد درحفظ سلسلهٔ تعالیم ما را اندکی از قرن چهارم دور کرده است لیکن ذکر یك نهضت مهم فکری را در آن قرن نباید فراموش کنیم و آن نهضت

---

۱ — رسالة المكان جزو مجموع الرسائل للعلامة الفيلسوف ابی علی الحسن بن الحسن بن الهيثم البصری چاپ حیدرآباد سال ۱۳۵۷ طبع شده است.

۲ — راجع به ابن الهیثم رجوع شود به: دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان ابن الهیثم بقلم H. suter؛ طبقات الاطباء ج۲ ص ۹۰-۹۸؛ La Science arabe ص ۱۰۵ ببعد؛ اخبار الحکماء قفطی ص ۱۱۴-۱۱۶؛ T.J. de Boer: Geschichte der philosophie im Islam s.76-89 وترجمهٔ فارسی آن بنام تاریخ فلسفه دراسلام بدست آقای عباس شوقی. تهران ۱۳۱۹ ص ۱۵۴-۱۵۸

اخوان‌الصفا است.

اخوان الصفا وخلان الوفا یك طبقه از حکمای قرن چهارم اند که خواسته اند در نزدیك کردن حکمت یونانی و دین اسلام استوار ترین قدمها را بردارند. چنانکه هنگام بحث در مقدمات دیده ایم در قرن چهارم براثر پاره یی اشکالات دینی و اجتماعی و بسبب صراع عظیمی که میان صاحبان علوم اوایل واصحاب علوم عربیه و شرعیه در گرفته بود، برخی از حکما و دانشمندان بتشکیل فرقه‌های سری ونشر آثار، بی ذکر اسم مؤلف مبادرت کردند، و مهمتر از همهٔ اینها اخوان الصفا وخلان الوفا هستند. غالب محققان تصور کرده اند که این دسته از شعب شیعه و باحتمال قوی از فرقهٔ اسمعیلیه بوده‌اند (۱) اما تعلق این دسته بمذهب خاصی محقق نیست و تنها این نکته مسلم است که جماعت مذکور برای توجیه معتقدات دینی مسلمین آنها را باقوال حکما منطبق میکرده و یا در شرح برخی از مسائل مذهبی بروش فلاسفه متوسل میشده و برای تزکیهٔ باطن و صعود بمدارج کمال علاوه برتوسل بفلسفه وحکمت معتقد تمسك بدین نیز بوده و از پاره یی جهات بمتکلمین معتزله و اسمعیلیه شباهت داشته اند با این تفاوت که این دودستهٔ اخیر میکوشیده‌اند که دین را با فلسفه وفق دهند و درتوجیه اصول عقاید خود با استفاده ازعقاید حکماء یونان سخن گویند و حال آنکه اخوان الصفا سعی داشتند اصول حکمت وفلسفه رابامبانی دین اسلام سازش دهند وفاصله یی‌را که میان حکما واهل دین‌پدید آمده‌بودازمیان بردارند. برخی‌ازمحققان (۲) کوشیده اند که معنی اخوان الصفا را بریشهٔ یونانی فلسفه نزدیك کنند وچنین پنداشته اند که این عنوان درست بهمان معنی استعمال شده که فلسفه در اواخر عهد تمدن یونانی داشته است (۳). گلدزیهر چنین پنداشته (٤) که اخوان - الصفا اسم‌خودرا ازقصهٔ حمامة‌المطوقة در کتاب کلیله ودمنه برداشته‌اند.چنانکه‌میدانیم

۱- رجوع شود بعنوان اخوان‌الصفا بقلم T.J. De Boer در Encyclopédie de l'Isalâm وبصحیفهٔ ۱۲۸ از Ln Science arabe

۲- Baron Carra de Vaux : Les Penseurs de Islam, Vol. IV, p.102

۳- «کارادووو» گفته است که جزء «اخوان» معادل philos و «الصفا» معادل sophia است

٤ - دائرة‌المعارف اسلام ذیل عنوان اخوان‌الصفا

دراین داستان سر گذشت دوستانی ذکر شده است که بصدق وصفاطریق برادری سپردند و ببرکت این صفا و خلوص و اخوت از خطر بزرگی رهایی یافتند و ثابت کردند که «دوستی جانورانی‌ضعیف را چون دلها صافی میگردانند و در دفع مهمات دست دردست میدهند چندین ثمرات هنی و نتایج مرضی میباشد . اگر طایفه‌یی از عقلا ازین نوع مصادقت بنا نهند وآنرا بدین ملاطفت بپایان رسانند فوائد و عوائد آن همهٔ جوانب را چگونه شامل گردد» (۱) . با این شرح شاید سخن گلدزیهر را تا حدی بتوان باور داشت خاصه که اخوان‌الصفا درتمثیلات خود از کتاب کلیله ودمنه استفاده میکرده‌اند وهمچنین اشارتی که درپایان رسالهٔ چهارم به هدف غائی جمعیت خود کرده اند تاحدی شبیه به‌نتیجهٔ اخلاقی باب‌الحمامة المطوقة ازکلیله ودمنه‌است. اخوان‌الصفا دراین مورد گفته‌اند که‌دولت‌اهل‌شر بنهایت رسیده است وهرچه درزیادت بنهایت رسد روی بانحطاط ونقصان مینهد و چون دولت وملك همواره از دسته‌یی بدسته‌یی وازقومی بقومی دیگر منتقل میشود دولت اهل شرنیز باهل خیرانتقال می‌یابد وباقومی ازحکمای دانشمند و فاضلان بر گزیده آغازمیشود که‌براندیشهٔ واحداجتماع می کنند وبرمذهب ودین‌واحد اتفاق مینمایند ودرمیان خود عهد ومیثاقی مینهند که با هم مجادله نکنند واز یاری یکدیگربازنایستندودرهمهٔ کارهای‌خود مانند مردی واحد ونفسی تنها باشند ودرآنچه برای نصرت دین وطلب آخرت می کنند جزراه خدا نسپرند وغیر از رضای او پاداشی نجویند . اینك ای برادرنیکوکاردانشمند، که خداوند تووما را بروح خود تأیید کناد ، بصحبت برادرانی برای خویش که‌ناصحان ویاران توباشند میل‌داری ومیخواهی برمقصد فضلائی که براین صفتند بروی‌وباخلاق آنان متخلق شوی ؟ . . .» (۲)

اینان معتقد بودند که بیاری علم‌واعتقاد بدین میتوان بتصفیهٔ باطن نائل شد وبمرحله‌یی‌از کمال که غایت شرایع وادیان‌است رسیدوحقایق آنهارا بهترفهمیدوبراثر اعتقاد بمبانی دین اسلام و اصول عقاید افلاطونیان و فیثاغوریان جدید وصوفیه ،

---

۱ ـ کلیله ودمنه . طبع سوم بتصحیح آقای قریب ص ۱۷۰

۲ ـ رسائل اخوان‌الصفا چاپ مصر سال ۱۳۴۷ ج ۱ ص ۱۳۱

با فلاسفهٔ مادی اختلاف نظر داشتند واقوال آنانرا رد میکردند و برای آنکه بتوانند فارغ ازمخالفت اهل دین وفلسفه بنشر عقاید خود موفق شوند ، رسالاتی بی ذکر نام مؤلف مینوشتند . دراین رسائل تمایل اخوان الصفا بیشتر بعقلای یونان و بفلسفهٔ ایران وهند است ، نام هرمس وفیثاغورس وسقراط وافلاطون وارسطو غالباً دراین رسائل ذکرونسبت بآنان رعایت بزرگداشت و اکرام شده لیکن قبول مذهب محض ارسطو توسط مؤلفان این جماعت صورت عمل نگرفته وحتی باید گفت جز درمنطق آشنایی آنان با ارسطو بیشتر از طریق اثولوجیای منسوب بارسطو و کتاب التفاحة[۱] است نه ازطریق عقاید واقعی او وحتی از مشائین اسلامی مقدم برخود هم کمترچیزی پذیرفته‌اند .

القفطی [۲] رسائل اخوان الصفارامقالات مشوقه که دارای ادله واحتجاجات ظاهری نباشد تلقی کرده وراجع به مصنفین این رسالات گفته است که چون اسم خود را پنهان میداشتند مردم درباب آنان اختلاف دارند وهر کس بطریق حدس چیزی گفته است مثلا برخی گفته‌اند که این رسالات ازیکی از ائمه از نسل علی بن ابیطالب است ودراسم این امام هم اختلاف کرده اند وبعضی آنها را تصنیف یکی ازمتکلمین معتزله درآغاز کار این فرقه دانسته اند ولی او خود در کلام ابوحیان توحیدی که درحدود ۳۷۳ در پاسخ ابن‌سعدان [۳] وزیر صمصام الدولة بن عضدالدوله گفته بود چنین یافت که نویسندگان این رسالات **ابوسلیمان محمدبن معشرالبستی** [۴] معروف به **المقدسی وابوالحسن**

---

۱ - Livre de la Pomme

۲ - اخبارالحکما از ص ۵۸ ببعد .

۳ - قفطی نام این وزیر را ذکر نکرده ولی بی‌تردید وی ابوعبدالله حسن بن احمدبن سعدان وزیر صمصام الدولة بن عضدالدولهٔ دیلمی است که ازسال ۳۷۳ بوزارت این پادشاه منصوب شده بود . رجوع شود به رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی از مرحوم میرزا محمد خان قزوینی ص ۱۶-۱۷

۴ - تتمة صوان الحکمه ص ۲۱ : ابوسلیمان محمدبن مسعرالبستی ویعرف بالمقدسی . درة الاخبار ولمعة الانوار چاپ تهران ص ۲ : ابوسلیمان محمد مشعرالبستی المقدسی .

علی بن هارون الزنجانی (۱) و **ابواحمد المهرجانی** (۲) و **ابوالحسن علی بن رامیناس العوفی** (۳) و **زید بن رفاعه** بوده اند واین قوم با یکدیگر بصداقت وقدس وطهارت ویکرنگی بسرمیبردند وبین خود مذهبی پدید آوردند و گمان کردند بوسیلهٔ آن خشنودی خدای را کسب کرده‌اند وچنین پنداشتند که شریعت بنادانیها و گمراهیها آلوده شده وبرای پاك کردن آن راهی جز فلسفه نیست واگر فلسفهٔ یونانی و شریعت عربی را بیکدیگر آمیزند کمال حاصل خواهدشد وپنجاه رساله درهمهٔ اجزاء فلسفهٔ علمی وعملی نوشتند وبرای آن رسالات فهرستی ترتیب دادند وآنهارا رسائل اخوان الصفا نامیدند ونامهای خویش را پنهان داشتند و رساله‌هارا میان کتابفروشان پراگندند و دراین رسائل کلمات دینی وامثال شرعی وسخنان محتمل و راههای دروغ آوردند. این رسائل درفنون مختلف وبرطریق اختصار ودرآنها خرافات و کنایات وتلفیقات بسیاراست. این رسائل برابوسلیمان منطقی سیستانی عرضه شد واو مخصوصاً ازباب نزدیك کردن فلسفه‌واجزاء آن با شریعت برآنان اعتراض کرد واین را غیرممکن دانست ازآنروی که در شریعت چون وچرا نیست واهل دیانات را مطلقاً بفلسفه حاجتی نباشد وحتی توجه آنان بدین مقولات مایهٔ انشعاب وباعث تشتت وافتراق ایشان میگردد.»

رسائل اخوان الصفا شامل کلیهٔ مسائل علوم منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی و حکمت عملی است وبا دقت در مطالب آنها دریافته میشود که نویسندگان این رسائل پس از تدقیق وامعان نظر در مسائل فوق وبا علم وافر بنوشتن آنها دست زده‌ودر بسیاری از موارد بتطبیق عقاید و اصطلاحات فلاسفه با اصطلاحات و اصول دینی و تأویلاتی درآنها مبادرت کرده اند. این رسائل بچهار قسمت شده است:

---

۱ ـ تتمة ص ۲۱ : ابوالحسن علی بن زهرون الریحانی

۲ ـ تتمة ص ۲۱ : ابواحمد النهرجوری

۳ ـ تتمة ص ٦٤ : الحکیم ابوالحسن علی بن رامساس العوفی ، له رسالة لطیفة فی تفسیر اقسام الموجودات ، وتصانیف لطیفه . کشف الظنون (طبع استانبول ج ۱ ص ٥٤١) ورسالة فی تفسیر الموجودات ، وتفسیرها لابی الحسن العوفی وهو من اصحاب اخوان الصفا وهی رسالة لطیفة ذکرها الشهرزوری فی تاریخ الحکماء

۱ ـ رسائل ریاضیهٔ تعلیمیه شامل چهارده رساله در موضوع : عدد و خواص آن (ارثماطیقی [۱]) ـ هندسه (جومطریا [۲]) ـ نجوم (اسطرنومیا [۳]) ـ موسیقی ـ جغرافیا ـ نسب عددیه ـ صنایع علمی نظری ـ صنایع عملی وحرفه‌یی ـ بیان اختلاف اخلاق ـ ایساغوجی ـ قاطیغوریاس ـ باری‌ارمینیاس ـ انالوطیقای اول ـ انالوطیقای ثانی .

۲ ـ رسائل جسمانیهٔ طبیعیه شامل هفده رساله راجع به: هیولی وصورت ـ السماء والعالم ـ الکون والفساد ـ الآثار العلویة ـ کیفیت تکوین معادن ـ ماهیت طبیعت ـ اقسام نبات ـ انواع حیوان ـ ترکیب جسم ـ حاس ومحسوس ـ نطفه و چگونگی ترکیب نفس با آن بعد از ورود در رحم ـ درمعنی قول حکما براینکه انسان عالم صغیر [٤] است ـ کیفیت نشر نفوس جزئیه در اجساد بشری و اجسام طبیعی ـ بیان طاقت انسان درمعارف که مقصود غائی از بحث درآن معرفت وجود واجب است ـ ماهیت موت و حیات ـ ماهیت لذات وآلام جسمانی و روحانی ـ علل اختلاف السنه .

۳ ـ رسائل نفسانیهٔ عقلیه شامل ده رساله در: مبادی عقلی بنا بررأی فیثاغوریان ـ مبادی عقلی بنا بررأی اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا ـ شرح قول حکما براینکه عالم‌انسان کبیر [٥] است ـ عقل ومعقول ـ الاکوار والادوار ـ ماهیت عشق ـ ماهیت بعث وصور ونشور وقیامت وحساب و کیفیت معراج ـ کمیت انواع حرکات و کیفیت اختلاف ومبادی وغایات آنها ـ علل ومعلولات

٤ ـ رسائل ناموسیهٔ الهیه و شرعیهٔ دینیه شامل یازده رساله در : آراء ومذاهب دینی وفلسفی ـ کیفیت وصول بخداوند ـ اعتقاد اخوان الصفا در بقاء ارواح بعد از جدا شدن از اجساد ـ کیفیت معاشرت اخوان‌الصفا با یکدیگر ـ ماهیت ایمان وخصال مؤمنین برحق ـ ماهیت ناموس الهی و وضع شرعی ـ کمیت و کیفیت انواع سیاسات ـ کیفیت ترتیب عالم که درآن بیشتر بوحدت عالم چون جسم یکفرد انسان یا حیوان توجه شده است ـ ماهیت سحر وعزائم .

1— Arithmétique   2— Géométrie   ۳— Astronomie   ٤— Microcosme

٥— Macrocosme

درپایان این رسالات یك رساله که جامع تمام مسائل مذکور در رسالات فوق است آمده و درمقدمهٔ آنها هم یك رساله در شرح مطالب هر رساله و دسته‌بندی‌وغرض از تألیف آنها قرار داده شده است و بنا براین مجموع همهٔ این رسالات به ۵٤ میرسد ومجموع رسالات اصلی کتاب ۵۲ است اما قفطی عدد آنها را ۵۱ [۱] ذکر کرده .

از رسائل اخوان الصفا نسخ خطی متعدد باقیست و بسبب توجهی که از قدیم بدان‌میشده تلخیص هایی از آن صورت گرفته است . از آنجمله خلاصه‌یی بفارسی است که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است [۲] وتلخیصی دیگر از آن بتازی تهیه شده است در ریاضیات و منطقیات و طبیعیات و الهیات بنام مجمل الحکمة که ترجمهٔ‌فارسی آن‌دربعض کتابخانه‌هاموجوداست [۳] وبناباشارهٔ حاجی خلیفه‌آنرا ازفارسی بترکی نقل کرده اند [٤] . ترجمهٔ تمام این رسائل بزبان فارسی درسال ۱۳۰۱ هجری (مطابق ۱۸۸٤ میلادی) در بمبئی چاپ شده است . متن عربی این رسائل یکبار در بمبئی بسال ۱۳۰۵- ۱۳۰٦ قمری وانتخاب آن در لندن‌بسال ۱۸۳۰ واختصاری دیگر ازآن در لایپزیگ بسال ۱۸۸۳ و چاپهای دیگری از تمام رسائل در کلکته بسالهای ۱۸۱۲ و۱۸٤٦ میلادی و در مصر بسالهای ۱۳۰٦و۱۳۱۸ و ۱۳۳۱ و۱۳٤۷ فراهم شده است . فریدریك دیه‌تریسی [۵] درسال ۱۸۸٦ کتابی بنام« خلاصة‌الوفا فی اختصاررسائل اخوان‌الصفا» تصحیح ومنتشر کرد . اسم جامع وملخص این رساله معلوم نشده ، وی در این تلخیص نظم اصلی رسائل اخوان‌الصفا را تغییرداده ونظم‌جدیدی بدان‌بخشیده‌است فریدریك دیه‌تریسی ترجمهٔ آلمانی همین کتاب را بسال ۱۸۸٦ میلادی در لایپزیگ طبع کرد [٦] وقطعاتی دیگر را نیز درسایر کتب خود مربوط بفلسفهٔ عربی (اسلامی)

---

۱ - اخبارالحکما ص ۵۸

۲ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۵۲ ۳ - ایضاً ج۲ص۵۷ وفهرست نسخ خطی شرقی برون،کامبریج ۱۹۳۲ ، ص ۱۵۲ - چنانکه ازمقدمه ترجمهٔ فارسی مجمل‌الحکمة برمیآید این کتاب درعهد تیمور گورکان وبدستور او ترجمه وتلخیص شده وپیش‌ازآن هم‌ترجمه‌هایی از مجمل‌الحکمة صورت گرفته بود . غرض مترجم ازکارخودآن بود که :«هرچه حشواست ازاو دور کند وهرآنچه مرموز آشکاراکند وآنچه رمز تصریح کند .»

٤- کشف‌الظنون‌چاپ ترکیه، ۱۹٤۳ص ۱٦۰٤ . دراین‌چاپ بجای‌ترکی دری‌نوشته است .

۵ — Fr. Dieterici

٦ – Die Abhandlungen der Ichwan es - Safa, Leipzig. 1886

بدان زبان درآورد (۱) . ترجمهٔ دیگری نیز از رسائل مربوط بحیوانات بدست گارسن دوتاسی (۲) بفرانسوی صورت گرفت وآن از روی ترجمهٔ هندی بوسیلهٔ مولوی علی بود که بسال ۱۸۶۱ درلندن چاپ شد .

اخوان الصفا درتحریر هریك از رسالات خود غرضی خاص داشته اند مثلا غرض از رسالهٔ عدد را ریاضت نفس متعلمین برای تعلیم فلسفه بیان کرده اند ومقصود از رسالهٔ هندسه را راهنمایی نفوس از محسوسات بمعقولات و از جسمانیات بروحانیات و مراد از رسالهٔ موسیقی را بیان اینکه نغمات و الحان موزون دارای همان تأثیر در نفوس مستمعین هستند که ادویه و اشربه و تریاقات در اجسام حیوانی و اینکه افلاك را در حرکات و گردشها و برخورد بعضی ببعض دیگر نغمات طرب انگیز و الحان نیکوی مطبوعی مانند نغمات اوتار عود و طنبور و نایهاست و مقصود از آن تشویق نفوس ناطقهٔ انسانی ملکی درصعود باین مدارج بعد از ترك اجساد یعنی بعدازحالتی است که مرگ مینامند زیرا بهمین مدارج است که ارواح پیامبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران عروج داده میشود چنانکه خداوند گفته است : ان کتاب الابرارلفی علیین وما ادراك ما علیون کتاب مرقوم . وقصد از تألیف رسالهٔ « بیان اختلاف الاخلاق » تهذیب نفوس واصلاح اخلاق برای وصول ببقاء دائم وسعادت ابدی دردنیا وآخرت . . .

همهٔ این رسالات با مقدمهٔ مختصری شروع میشود در اینکه قصد از تحریرآن چیست ودر این باب قبلا چه گفته اند یا در رسائل دیگر چه خواهند گفت و یا برای تکمیل مطالب آن بکدامیك از رسائل باید مراجعه کرد ... با اینحال بسیاری‌ازمطالب دراین رسالات مکرر است . گاه این موارد مکمل یکدیگرند و گاه موردی از مورد یا

---

۱ - مخصوصاً در کتب ذیل :

Die Philosophie der Araber im x. Jahrhundert. 2 Vol. Leipzig 1876, 1879.

Die Naturanschauung und Naturphilosophie der Araber im zehnten Jahrhundert aus den Schriften der lautern Bruder. Berlin, 1861

این کتاب اخیر شامل منتخباتی ازهفت رساله مربوط بطبیعیات است ورسالهٔ هشتم طبیعیات درکتاب

Der Darwinismus in x. undXIX Jahrhundert. Leipzig, 1878.

ترجمه شده است .

۲ - Garcin de Tassy

موارد دیگر تلخیص شده وهمین امر باعث است که برای اطلاع از مقاصد اخوان در مسأله‌یی خاص باید بهمهٔ این موارد مراجعه و درآنها دقت کرد. برورویهم نظرهای مخالف در مسألهٔ واحد کمتردر رسائل اخوان ملاحظه میشود. علت آنست که اگرچه محررین این رسائل متعدد بودند لیکن اولا با یکدیگر روابط نزدیك داشتند و ثانیاً ازحیث تصحیح الفاظ و تهذیب آنها یك تن یعنی المقدسی نظارت داشته است (۱).

با این حال گـاه در مسألهٔ واحد اثر نظریه های مختلف دراین رسائل آشکار است مثلا در موضوع ترتیب مخلوقات دو نظریهٔ فیثاغوری و افلاطونی دردو مورد آورده شده است وما درشرح عقاید فلسفی آنان بدانها باز میخوریم. اشکال عمده در این رسالات پراکندگی‌مطالب درآنهاست چنانکه جمع آوری عقاید آنان و ترتیب خلاصهٔ جامعی را ازآنها دشوار میسازد. غالب مسائل را اخوان درنهایت تفصیل بیان داشته اند. البته این تفصیل دراصل موضوع نیست بلکه در کیفیت توضیح آنست و اخوان برای آنکه هرموضوع فلسفی را ازغموض وابهامی که خاص کتب فلسفی است بیرون آورند آنرابا شاخ وبرگ تمثیلات فراوان بیان کرده اند و ازطرفی دیگر چون قصد آنان همه جا نزدیك کردن مسائل فلسفی با اصول ادیان واشارات دینی است غالباً بنقل آیات واخبار و تمثل بقرآن و تورات واشاره باقوال انبیاء وحکمای الهی مبادرت جسته‌اند. اگر از رسائل ریاضی ومنطقی بگذریم همه جا اول یك‌مطلب کوچك‌مذکورافتاده وبعدمثالهای متعدد برای توضیح آورده شده وعلاوه برحکایاتی که‌از کتب‌دینی ویا ازقصص وروایات منقول پهلوی بعربی گرفته اند خود هم حکایات کوچکی‌را از طریق تمثیل بیان کرده وبراثر توجه باین مسائل گاه بحدی طریق اطناب سپرده‌اند که اصل مطلب در تضاعیف توضیحات گم شده است وهمین امر است که تلخیص رسائل اخوان الصفا را غالباً مورد توجه وعلاقه قرارمیداده است.

این فرقه براثر مشکلاتی که برای اهل حکمت وعلوم عقلی دربرابر متعصبان احساس میکردند دارندگان رسائل را بحفظ آنها از نا اهل یا کسی که رغبتی بدانها

---

۱ ـ تتمة صوان‌الحکمة ص ۲۱

ندارد توصیه مینمودند ومیگفتند باید آنها را بمستحق رساند واز کسی که در راه رشد وسداد و درطلب علم و حقیقت باشد پنهان نکرد ودر حفظ وحراست آنهانهایت‌مراقبت را بکاربرد (١).

برای تعلیم پیروان این گروه علاوه بر رسائل مذکور ، در بلاد مختلف مجالس خاصی وجود داشت که‌مواقع معین در آنها گرد میآمدند و کسی‌جز آنان دراین‌مجالس حاضر نمیشد . دراین محافل علوم خود را مورد مذاکره قرار میدادند و اسرار خویش را درمعرض محاوره وبحث درمی‌آوردند. دراین مباحث بغالب علوم خاصه علوم الهی که غرض اقصای اخوان بود توجه میشد وشرط عمدهٔ‌کارایشان‌آن‌بود که‌نسبت‌بهیچیك ازعلوم دشمنی نکنند وهیچ کتاب‌را بچشم بی‌اعتنایی ننگرند ونسبت‌بهیچیك‌ازمذاهب تعصب نورزند زیرا میگفتند « رأینا ومذهبنا یستغرق المذاهب کلها و یجمع العلوم جمیعها » (٢) وچون یکی از اخوان میخواست دوستی انتخاب کند میبایست دراحوال او دقت نماید واخبار وی را بدست آرد و اخلاق او را آزمایش کند ومذهب واعتقاد او را بشناسد تا بداند که سزاوار دوستی وبرادری است یا نه وچون کسی را براین صفت یافت بهیچروی از او دست باز ندارد و از بذل مال وجان دربارهٔ او خودداری نکند وبا وی چون نفس واحد در اجسام متعدد باشد و در حفظ و مراعات کار واداء حقوق او بکوشد وچون احسانی دربارهٔ صدیق خود کرد منتی از این باب براو ننهد وچون‌بدی از وی دید نرمد و اورا برجمیع نزدیکان و دوستان وهمسایگان‌برتری نهدچه چنین دوستی از پسر وبرادر وهمسر بهتر است .

سعادت هریك از اخوان در آنست کـه معلمی هوشیار وخوش قریحه و روشن ضمیر و دوستدار که نسبت بهیچیك از آثار و مذاهب‌تعصبی نداشته باشد بر گزینند واز کسانی که از کودکی باز بآراءِ فاسد وعادات پست واخلاق‌نامأنوس عادت کردند دوری جوید و کسانی‌ازاخوان که از مال یاعلم برخوردارند باید برادران را از آنها برخوردار

---

١ - رسائل اخوان ج ١ ص ٢١

٢ - رسائل اخوان ج ٤ ص ١٠٥

دارند و دوستی وصداقت ازانساب صرف نظر کنند ودر طلب صلاح دین ودنیا با اخوان یاوری نمایند.

اخوان ازلحاظ قوت نفوس و مراتب معنوی برچهار دسته اند: اخوان الابرارو الرحماء (بعدازپانزده سالگی) - اخوان الاخیار والفضلاء (بعد ازسی سالگی) - اخوان الفضلاءالکرام (بعد از چهل سالگی). بعد از این درجه بمرتبۀ کسانی میرسیم که با تسلیم وقبول وتأییدات سماوی بمشاهدۀ حق رسیدند واین قوۀ ملکی بعدازپنجاه‌سالگی حاصل میشود وبا این قوه است که مفارقت از هیولی ومعراج وصعود بملکوت آسمان وشهود احوال قیامت وبعث و نشر وحشر وحساب و میزان وعبور از صراط و مجاورت خدا ونظایر این احوال حاصل میگردد [۱].

اخوان الصفا نوشته‌اند [۲] که درمیان بزرگان و فضلاءِ طرفدارانی داشته اند که بعضی ازاولاد ملوك وامرا و وزرا وعمال و کتاب وبرخی ازفرزندان اشراف ودهقانان [۳] و بازرگانان و دسته‌یی از اولاد علما و ادبا وفقها و علمای دینی وطایفه‌یی از اولاد صنعتگران و اهل حرف بوده اند. رسم اخوان آن بود که نماینده یی نزد هریك از این فرق در شهرها داشته‌اند تا در راهنمایی آنان از طریق نصیحت و رفق وشفقت و مهربانی بکوشد و اسراری را که از اخوان دریافته است با آنان درمیان نهد و ایشان را ازخواب غفلت و جهالت بیدار کند واگر ازآن میان کسی را ازدیگران با هوش‌تر و پرعلاقه تر یافت باخوان اطلاع دهد تا او را یاوری کنند وهمچنین هریك از اخوان موظف بود در هرطبقه‌یی که باشد بنسبت قدرت و توانایی خویش ازحیث مال ومکنت سایر برادران را یاوری دهد. اخوان‌الصفامدعی‌بودند [۴] که علت کتمان اسرار ایشان نه از بیم پادشاهان ویا ازترس آشوب وغوغای عامه بلکه ازباب صیانت مواهب

---

۱ - رسائل اخوان الصفا ج ٤ ازص ۱۰۵ ببعد

۲ - ایضاً ج ٤ ازص ۲۱٤ ببعد ۳ - راجع بطبقۀ دهقانان رجوع کنید بمقالۀ نگارنده بهمین‌عنوان درمجلۀ آموزش وپرورش سال ۲۲ شمارۀ ۱ ص ۳۹-٤۳ و کتاب حماسه‌سرایی درایران تألیف نگارنده ص ۵۹-٦۱ ٤ - رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ص ۲۱۵

خداوند بوده است بهمان نحو که مسیح علیه‌السلام وصایت کرد که «لاتضعوا الحکمة عند غیراهلها فتظلموها ولاتمنعوها اهلها فتظلموهم».

اینان میگفتند که ما قصد رقابت با پادشاهان و تحصیل مراتب اهل‌دنیا نداریم (۱) ما سلطنت آسمانی ومراتب فرشتگان‌را طلب میکنیم زیرا جوهر ما جوهری آسمانی وعالم ما عالمی علوی است وما در این جهان حکم اسیران غریبی را داریم که بسبب جنایتی که از پدر ما آدم اول سر زد در دریای هیولی غرقه‌ایم. بنابراین برادران باید درامر دین وطلب آخرت یکدیگر را یاری دهند منتهی از هیچ برادری نمیتوان توقع معاونت درامر دین داشت مگر آنکه قبلا وی را درامر دنیا یاری کرد واو را فارغ‌البال ساخت. اخوان‌الصفا میگفتند (۲) که باهیچیك ازعلوم وهیچیك ازمذاهب دشمنی ندارند وهیچیك از کتب حکما وفلاسفه را که در فنون علوم نوشته اند ترك نمی گویند لیکن اعتماد ایشان بیشتر بکتب انبیا و مسائلی است که ملائکه ازطریق الهام ووحی بدانان القاء کرده‌اند (۳). از کتب علمی هم که بنابرادعای آنان تا آنوقت بخوبی مورداستفاده قرارنگرفته‌بود، فایده میبردند ومیگفتند «ما را کتابی دیگراست که در آن هیچکس با ما شریك نیست و کسی جزما آنرا نمی‌فهمد وآن معرفت جواهر نفوس‌ومراتب مقامات آنها واستیلاء برخی بر برخی دیگر وتنوع قوی و تأثیرات افعال آنهاست در اجسام از افلاك و کواکب گرفته تا ارکان و معادن ونبات وحیوان و طبقات مردم از انبیاء و حکما وشاهان و عمال ملوك و بازاریان و یارانشان، واگر تو ای برادرنیکوکار رحیم، آهنگ خواندن آن کتاب داری تا از آنچه درآنست آگهی یابی ومعانی آنرا دریابی واسرار آنرا بشناسی، روی بمجلس اخوان فاضل و صدیقان کریم خود نه تا سخنان ایشانرا بشنوی‌وشمائل آنانرا‌ببینی وخوی ایشانرا بشناسی تا مگر خوی آنان پذیری وبیاری آداب ایشان مهذب گردی ونفس خود را از خواب غفلت وجهالت بیدار کنی،

۱ــ این توضیح صریح سخن کسانی‌را که از اخوان‌الصفا یك فرقهٔ سیاسی میسازند ردمیکند.

۲ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ۲۱٦ ۳ــ این اشارات تعلق اخوان‌الصفا را بیك مذهب خاص چنانکه برخی اندیشیده‌اند مردود میسازد.

سینهٔ تو باز وذهنت روشن ودلت آگاه گردد ، آنگاه آنچه را که آنان بچشم دل دیده وبصفای جواهر نفوس خود مشاهده کرده‌اند خواهی دید وبر آنچه بنورعقل نگریسته‌اند نظرخواهی افگند ... »

چنانکه دیدیم بعضی کوشیده اند که اخوان‌الصفا را بفرقه‌یی خاص مثلا شیعهٔ اثنی‌عشری ، یا شیعهٔ اسمعیلی یا معتزله وجز آنان منتسب دارند . حقیقت‌امر آنست که این دسته لااقل درذکر عقاید فلسفی خود بدستهٔ خاصی بستگی ندارند . بلکه عقاید آنان از مجموعهٔ استفاداتی که از روشهای مختلف فلسفی کرده‌اند پدید آمده است . این جماعت ازطرفی بروش فیثاغوریان و افلاطونیان جدید و مبانی فلسفهٔ اشراقی واز طرفی دیگر باصول عقاید ایرانیان و هندوان و عبرانیان وتا حدی هم بطریقهٔ معتزله واسمعیلیه ومبانی نظریه های صوفیه (۱) ودر موارد لزوم خاصه در منطقیات وطبیعیات بحکمت مشاء توجه داشتند و اعتقادات خود را با استفاده از این مبانی‌مختلف توضیح میدادند. برروی هم آراءِ و مسائل مورد بحث این دسته غالباً مأخوذ است از مؤلفات مترجمان قرن دوم و سوم و اوایل قرن چهارم هجری که از منابع هندی و پهلوی و یونانی و سریانی کتب متعدد در فلسفه و تمثیلات و قصص و روایات ادبی و تاریخی وموضوعات گوناگون علمی ترجمه می کرده واز آن آثار مختلف بطریق انتخاب و تألیف مسائلی را می‌پذیرفته وبا توجه بمبانی دینی اسلام (درمواردی که‌لازم‌میدیده‌اند) انشاء مینموده اند .

علوم اخوان الصفا از چهار دسته کتب دینی و ریاضی و طبیعی والهی اخذ شده است (۲) واین قوم دراخذ علوم واطلاعات خود بهمهٔ کتب دینی متوسل میشده وجملهٔ آنها را از تورات و انجیل و قرآن ویا آثار علمای مختلف مانند هرمس و سقراط و

---

۱ ـ درآغاز رسالهٔ فهرست رسائل اخوان‌الصفا تعلق این فرقه بصوفیه بتصریح آمده‌است بدین نحو : هذه فهرست رسائل اخوان الصفا وخلان الوفا و اهل العدل وابناء الحمد ، بجمل معانیها وماهیة اغراضهم فیها وهی اثنتان وخمسون رسالة فی فنون العلم وغرائب الحکم وطرائف الآداب وحقائق المعانی عن کلام الخلصاء الصوفیه صان‌الله قدرهم و حرسهم حیث کانوا فی البلاد . (رسائل اخوان‌الصفا ج ۱ ص ۱) ۲ ـ رسائل اخوان ج ٤ ص ١٠٦

افلاطون و ارسطو و دیگران بیك نظر مینگریسته و با اینحال سقراط وافلاطون را برارسطو ترجیح میداده اند. در تمثیلات و استشهادات خود هم میان ابراهیم ویوسف ومسیح ومحمد علیهم‌السلام و سقراط و فیثاغورس و هرمس و بلوهر (۱) وحکمای‌ایران فرق نمی‌نهاده وهمه را بیك چشم مینگریسته‌اند.

فلسفه درنظر اخوان همان معنی عمومی را دارد که نزد حکما داشت ومیگفتند «آغاز فلسفه محبت علوم ومیان آن‌معرفت حقائق‌موجودات بحسب طاقت‌انسانی‌وپایان آن گفتار و کردار موافق با دانش است» (۲) ومذهب علمی خود را نظر درجمیع علوم موجودات عالم از جواهر واعراض وبسائط و مجردات و مفردات ومرکبات وجستجوی مبادی و کمیت اجناس و انواع وخواص و ترتیب و نظام هریك چنانکه هستند، و کیفیت حدوث و نشوء آنها از علت واحد، میدانسته وبرای شرح وتوضیح آنها علاوه بربیان واضح و روشن درغالب موارد توسل بامثال و تشبیهات وحکایات را هم جایز میشمرده‌اند. علم عبارتست ازصورت معلوم درنفس عالم ومفهوم مخالف آن جهل‌است. نفس عالم علامة بالفعل ونفس متعلم علامة بالقوة است. علم حاصل نمیشود مگر از راه تعلیم وتعلم، تعلیم وتعلم درآوردن علم از قوه بفعل وبعبارت دیگرتعلیم آنست که نفس علامة بالفعل نفس علامة بالقوة را ازحقیقت امری بیاگاهاند وتعلم آنکه نفس صورت معلوم را تصور کند واین از سه راه ممکن است: نخست از طریق حواس ودوم از راه برهان وسوم ازطریق فکر و روية.

علوم درنظر اخوان‌الصفا بر دودستهٔ اصلی منقسم میشود. نخست صنایع علمی‌دوم صنایع عملی. مراد از صنایع علمی علوم نظری است ودراین مورد صورتی‌را که درفکر داریم بصورت هیولانی مصنوع درمیاوریم واین علوم برسه دسته‌است: ۱ ـ علوم ریاضیه ۲ ـ علوم شرعیهٔ وضعیه ۳ ـ علوم فلسفیهٔ حقیقیه.

علوم ریاضیه علم بآدابی است که غالباً برای طلب معاش و صلاح کار زندگی

---

۱ ـ رسائل اخوان ج ٤ ص ۱۲۰ قول بلوهر را از کتاب معروف بلوهرو بوذاسف منقول از سانسکریت بپهلوی وعربی نقل کرده‌اند

۲ ـ رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۳

وضع شد و بر نه قسم است: نوشتن وخواندن، علم لغت و نحو، علم حساب ومعاملات، علم شعر وعروض، علم زجر وفال، علم سر وعزائم و کیمیا وحیل، علم پیشه ها وصنایع، علم خرید وفروش و بازرگانی وزراعت، علم سیر واخبار.

علوم شرعیه که برای درمان روانها وطلب آخرت وضع شده برشش نوع است: علم تنزیل، علم تأویل، علم روایات واخبار، علم فقه و سنن واحکام، علم تذکار و مواعظ و زهد و تصوف، گزارش خوابها، علماء تنزیل قراء و حافظان قرآنند و علماءِ تأویل ائمه وخلفاءِ انبیا و علمای روایات اصحاب حدیث و علماء احکام وسنن فقها و علماءِ تذکارومواعظ‌عباد وزهاد وراهبان‌ونظایر ایشان‌وعلماء گزارش خوابهاخوابگزاران.

علوم فلسفیه برچهارنوع‌است: ریاضیات، منطقیات، طبیعیات والهیات. ریاضیات خود برچهارنوع ارثماطیقی(حساب) وجومطریا(هندسه) و اسطرنومیا (نجوم)وموسیقی تقسیم میشود ومنطقیات به انواع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس وانالوطیقا و ریطوریقا وطوبیقا و بوطیقا و سوفسطیقا باضافهٔ مدخل (ایساغوجی) منقسم میگردد.

علوم طبیعیه بر هفت نوع است: ۱ـ علم مبادی جسمانی یعنی معرفت هیولی وصورت وزمان ومکان وحرکت. ۲ـالسماءِ والعالم‌یعنی‌معرفت‌جواهرافلاك و کواکب و کمیت و کیفیت ترکیب وعلت دوران آنها واینکه‌آیا آنهاهم‌مانندارکان‌اربعه که دون فلك قمرند قبول کون وفساد می کنند یانه، وهمچنین علت حرکات کواکب و اختلاف سرعت وبطؤ آنها وعلت حرکت افلاك وسکون زمین دروسط فلك واینکه آیا درخارج این عالم جسم دیگری هست ودر عالم موضع فارغی که چیزی درآن نباشد وجود دارد یانه؟.. ۳ـ علم کون وفساد یا معرفت ماهیت جواهرارکان اربعه و کیفیت‌استحالهٔ آنها بیکدیگر درنتیجهٔ تأثیر اشخاص عالیه و کائناتی که ازاین‌راه بنام معادن ونبات‌وحیوان پدید می‌آید. ٤ـعلم حوادث جو‌یعنی معرفت کیفیت تغییرات هوا ٥ـ علم‌معادن‌یعنی معرفت جواهرمعدنی ٦ـ علم نبات که معرفت هر رستنی است که برزمین و کوهها ودر دریاها و رودها بروید ۷ـ علم حیوان وآن معرفت هرجسمی است که تغذیه ونمو کند وحس وحرکت داشته باشد.

علوم الهیه :برپنج نوع است : اول معرفت باری جل جلاله وصفت وحدانیت او وبحث در کیفیت صدور مخلوقات از او وغیره . دوم علم روحانیات یعنی معرفت جواهر بسیطی که ملائکهٔ خداوند وصورمجرد ازهیولی هستند . سوم علم نفسانیات که‌عبارتست ازمعرفت نفوس وارواح ساریهٔ دراجسام فلکی وطبیعی ، از فلك محیط تا مرکز زمین واینکه چگونه افلاك را بحرکت می‌آورند وحیوان و نبات را تربیت می کنند ودر جثهٔ حیوانات راه می‌جویند وبعد از موت جسم ازآن برمیخیزند . چهارم علم سیاست وآن برپنج نوع است : سیاست نبویه ، سیاست ملوکیه : سیاست عامیه، سیاست‌خاصیه پنجم علم معاد (۱)

دومین دستهٔ علوم که مورد توجه بشر است صنایع عملی نام دارد ومراد ازین علم آنست که چگونه صورتی‌را که‌درفکرداریم‌بصورت هیولانی‌مصنوع خوددرآوریم. مصنوع مرکب است از هیولی وصورت ومصنوعات برچهار دستهٔ بشری (مثل آنچه صانعین میسازند) وطبیعی (مثل هیاکل حیوانات) ونفسانی (مثل ترکیب افلاك ونظام‌صورت کلی عالم) والهی (مثل صور مجرد ازهیولی) منقسمند ومراد از علم صنایع عملی علمی است که پدید آوردن مصنوعات بشری را بما آموزد(۲) .

اخوان‌الصفا دربیان این علوم مختلف هم بتوضیحات علمی و منطقی ، با زبان ساده، متوسل میشده‌اندو هم بتمثیل و گاهی اساس رساله و توضیح یك موضوع غامض علمی را برتمثیل وبیان حکایات مفصل‌مینهاده‌اند ودراین مورد از کتب قصص و روایات خاصه از کتب پهلوی (منقول بعربی) بشدت متأثر بوده اند واز آنجمله است داستان آغاز آفرینش واختلاف انس وجان (۳) که حتی غالب اسامی خاص موجود درآن ایرانی است مانند بیراست (٤) ملقب به مردانشاه پادشاه جزیرهٔ مردان و وزیراو بیراز وبا اینحال آمیختگی این داستان با عناصر سامی از نظر مکتوم نیست (۵) وبهرحال نویسندهٔ این داستان که مبتنی بر بحث درخواص و محاسن وفواید انواع حیوانات و

---

۱ – رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۰۲–۲۰۹ ۲ـ ایضاً ج ۱ ازص ۲۱۰ ببعد ۳ـایضا ج ۲ از ص ۱۷۳ ببعد ٤ – ظ: بیراسب ۵ – ج ۲ ازص ۱۹۳ ببعد

طبقات آدمیانست ، ازچند منبع مختلف و همچنین از اطلاعات علمی خود درتحریر رساله استفاده کرده است . درسایر موارد هم نظیر این حال مشهود است و گاه حکایتی کوتاه ویا چند حکایت کوتاه برای اثبات مسأله‌یی واحد بمیان می آید .

خداوند واحد وعلت موجودات وخالق مخلوقات وفائض جود ومعطی وجود ومعدن فضائل وخیرات وحافظ نظام وباقی دارندهٔ دوام عالم ومدبر کل ودانای آشکار ونهان است که «لایعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولافی السماء» (۱) . اول هرچیز ازحیث ابتداء وآخر هر شیء ازجهت انتهاست ، سمیع وعلیم وخبیر ومهربان بنده گان است وخدایی جز او نیست . تشبیه خداوند بواحد عددی ازباب تأثر اخوان الصفا ازفیثاغوریون است ومیگویند او اول همهٔ موجودات است همچنانکه واحد سابق برهمهٔ اعداد است وبهمان نحو که واحد منشاء همه اعداد است خداوند مبداء وجود همهٔ موجودات میباشد (۲) لیکن تأثر این

---

۱ – رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۰۷ – آیهٔ سوم ازسورهٔ سبا وآیهٔ ۶۱ ازسورهٔ یونس. غالب حکما مانند فارابی وابوعلی‌سینا درست درهمین مورد وآنجا که بعد ازادعای علم برکلیات برای خالق معترف بعلم او برجزئیات شده‌اند بدین آیه تمثل کرده اند .

۲ – درماتبقی موجودات چنین گویند : همچنانکه عدد دومقدم برهمهٔ اعداد واول آنها در مرتبهٔ وجودی است (زیرا اعداد همگی مترتب برواحدند) همانطورهم عقل اول موجودی است که خدای واحد آنرا پدید آورده است وعقل خود بردوقسم غریزی ومکتسب منقسم واین دوگانگی نشانهٔ مرتبهٔ وجودی اوست . بهمان نحوکه سه بعد از دو میآید نفس هم درمرتبهٔ وجودی بعداز عقل واقع وبرسه نوع نباتی وحیوانی و ناطقه است ، وبعد از نفس هیولی میآید چنانکه بعداز سه چهار ، وبهمین سبب است که هیولی برچهار نوع هیولی الصناعة ، هیولی الطبیعة ، هیولی الکل ، هیولی الاولی منقسم است وبعد از هیولی طبیعت است چنانکه بعد از چهار پنج ، وبهمین سبب طبایع را برپنج نوع کرده اندکه یکی طبیعت فلك است چنانکه بعد از چهار پنج ، وبهمین سبب طبایع را برپنج نوع کرده اندکه یکی طبیعت فلك است وچهار دیگر طبایع تحت فلك اند . وبعد از مرتبهٔ طبیعت مرتبهٔ جسم قرار دارد چنانکه بعد از پنج شش ، واز همین جاست که جسم شش جهت دارد واز جسم فلك پدید آمد و درمرتبهٔ بعد از آن قرار گرفت چنانکه هفت بعد از شش وآنگاه ارکان درجوف فلك ترتیب یافت وازاینروی برهشت نوع شد ، زمین بارد یابس ، آب بارد مرطوب ، هوا حار مرطوب وآتش حار یابس . بعد از ارکان موالید ثلاث پدید آمد که هریك را سه نوع وجمیع انواع آنها نه است همچنانکه عدد نه بعد از هشت آید . (باید دانست که معادن برسه نوع خاکی وسنگی وآبی ، وحیوان برسه نوع زاینده ، تخم گذارنده وآنها که از عفونات پدید آیند . ونبات برسه نوع اشجار وحبوب وسبزیها تقسیم میشود .)

فرقه درنظریهٔ خلق عالم بیشتر از افلاطونیان جدید بوده وبنابرعقیدهٔ آنان که دررسالهٔ چهلم ذکرشده عالم ازطریق اشراق وافاضهٔ وجود ازذات واجب از کتم‌عدم بوجود آمد ووجود عالم ازخداوند مانند وجود کلام‌ازمتکلم واین ابداع وحدوث‌عالم بتدریج‌وبانظم وترتیب صورت گرفته است. درعالم روحانیات عقل فعال ونفس کلی وهیولی وصورمجرده دفعة واحدة بوجود آمده‌اند ولی درعالم جسمانیات هیولی کلی یعنی جسم مطلق وسپس اشکال کروی شفاف فلکی وکرات وسپس ارکان (عناصر) اربعه یا امهات الکلیات وبعد ازآن موالیدالجزئیات وهریك از اینها از درجهٔ فرودین خود زمان بعیدی فاصله دارد. برنفس پیش‌از تعلق بجسم روزگاری دراز بگذشت ودر این مدت درعالم روحانی نورانی خود بسرمیبرد و ازعقل فعال فیض وفضائل وخیرات کسب میکرد ودر این حال متنعم ومسرور وفرحناك بود وچون ازاین فضائل بنیکی بهره‌مند شد بهیولی‌اولی‌متمایل شد وچون خالق این میل را از او دید وی را درجسم متمکن ساخت و از این نزدیکی عالم افلاك از فلك محیط تا مرکززمین بوجود آمد. دررسالهٔ چهل‌ودوم‌ازرسائل‌اخوان الصفا این نکته باز بدین گونه توضیح شده است: «خداوند نخست جوهری شریف و بسیط و روحانی را موسوم بعقل فعال خلق کرد وبعد بتوسط این جوهر جوهردیگری که از عقل درشرف فروتر است بنام نفس کلی بوجود آورد. نفس کلی‌بتوسط‌عقل‌فعال هیولی را طولاً وعرضاً وعمقاً بحرکت آوردوازاین‌حرکت جسم‌مطلق‌پدیدآمد. آنگاه‌از جسم‌عالم‌افلاك‌وکواکب‌وارکان‌اربعه‌راترکیب کردوافلاك‌را بر گردارکان‌بگردش‌درآورد وبعضی ازارکان را با بعضی دیگردرآمیخت وازاین‌ترکیب موالیدکائنات ازقبیل معادن ونباتات وحیوانات‌بوجود گرایید.». عالم‌افلاك‌ازتعلق وحلول‌نفس کلی‌بعالم‌جسمانی‌پدید آمده است وهمچنانکه نفوس جزئیه بعد ازترك جسم بنفس کلی باز میگردند نفس کلی هم بعد ازترك عالم جسمانی بذات خالق که مبداءِ وجود اوست رجوع میکند و قیامت کبری از این لحظه آغاز میشود. عالم بمنزلهٔ جسم واحد انسانی است که نفس بمنزلهٔ روح آن وفلك محیط وآنچه در اوست بمنزلهٔ جسم است وحکم این جسم بجمیع اجزاءِ بسیط و مرکب و مولد آن مانند حکم جسم انسان یا حیوان واحد بجمیع اعضاءِ بدن اوست وحکم نفس کلی که در اجزاءِ جسم عالم ساری ومحرك ومدبر

اجناس موجودات وانواع واشخاص آن است مانند نفس انسان واحدی است که درجمیع اعضاء بدن او سریان داشته ومحرك ومدبر هریك از اعضاء وحواس باشد وبا همین تأویل است که اخوان الصفا ازعالم جسم کلی، وازنفس کلی نفس عالم بتمامی ، وازعقل کلی قوهٔ الهیه‌یی که مؤید نفس کلی است ، وازطبیعت کلی قوهٔ نفس کلی را که در جمیع اجسام سریان دارد ومحرك و مدبر آنهاست ، اراده میکنند (۱) . عالم متغیر ومحدث ومخترع است ودر قبضهٔ خالق قرار دارد و برای بقاء محتاج اوست وطرفة العینی از اومستغنی نیست واگر لحظه‌یی از فیض الهی بی‌بهره شود آسمانها وافلاك درهم‌میریزدوستارگان فرومیافتند وارکان ازمیان میروند و خلائق راه‌نیستی میگیرند وعالم دفعةواحدة ازبین میرود (۲) . معتقدین بقدم عالم در خواب غفلت اند و جهانرا درجهالت ونادانی بدرود میگویند (۳) . این عالم متغیر محدث کرهٔ واحدی است که بیازده طبقه تقسیم میشود . از اینها نه فلك کروی ومیان تهی وکواکب آنها کروی و نورانی با حرکات دورانی است زیرا فلك محیط که حاوی جمیع افلاك است دربیست وچهارساعت یکبار بر گرد زمین (مرکزعالم) میگردد وهمهٔ این افلاك را با خود میگرداند . بعداز کرهٔ قمر کرهٔ نار (اثیر) وهوا ، وبعد ازآن کرهٔ آب وخاك قراردارد که هردو کروی هستند ومنتهای کرهٔ فوقانی بابتدای کرهٔ تحتانی متصل است بدین معنی که اول کرهٔ ناربکرهٔ قمروآخر کرهٔ زمهریر بکرهٔ آب وزمین اتصال دارد. این کرات وافلاك مانند طبقات پیاز بریکدیگر احاطه دارند وسطح داخلی حاوی بسطح خارجی محوی مماس است ومیان آنها فراغ وخلائی نیست وخلاء چه درخارج عالم وچه درداخل آن غیر موجود است .

انسان ببهترین هیأت و وجهی خلق وبردیگرحیوانات تفضیل داده شده ودرحکم جانشین خداوند درزمین است تا برآنچه درزمین ازمعدن ونبات وحیوان است فرمانروایی کند. مراد ازخلقت وآبادانی مادون فلك قمروحفظ نظام وترتیب وآفرینش وی مقرون ببهترین حال وکاملترین هیأت بوده است. خداوند خلیفهٔ خودرا ازخاك پدیدآورد وبهترین

---

۱ ـ رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۱۲ ۲ ـ ایضاً ج ۱ ص ۳۵۸ وج ۳ ص ۲۸۴ و ۳۱۶
۳ ـ ایضاً ج ۳ ص ۳۲۱

وکاملترین صورت را بدودادتابتواند برسایرموجودات حکومت کند ،آنگاه‌ازروح خود دراودمید وجسد خاکی اورا بنفس‌روحانی ازجنس کاملترین وشریفترین نفوس‌حیوانی مقرون ساخت تا بیاری آن متحرك وحساس ودراك وعالم وعامل وفاعل مایشاء باشد و سپس نفس ویرا بوسیلهٔ قوای روحانی کواکب تأیید و تقویت و قبول جمیع اخلاق و تعلم همهٔ علوم وآداب را برای وی میسرساخت. مراد ازانسان که خلیفةالله است‌انسان مطلق یا نفس کلی انسانی موجود درهمهٔ افراد آدمیان است. اسم انسان اطلاق میشود برجسد که بمنزلهٔ خانه و نفس که درحکم ساکن خانه است وانسان مجموع این دو است منتهی نفس از جسم شریفتر وجوهری آسمانی و روحانی و زنده ونورانی وخفیف وفعالة بالطبع ومتحرك وغیر فاسد وحساس و علام و دراك صور اشیاء است که نمی‌میرد وفانی نمیشود وهمیشه باقیست. اعضاءِ بدن بمنزلهٔ آلاتی برای وی ومنشاء همهٔ اعمال اوست وهیچیك از اعضاء بدن نیست که نفس در آن تصرف وعملی نداشته باشد. نفس را قوائی طبیعی است که برسه دسته میشود: نخست قوای نفس نباتی (نفس نامیه) که مسکن آن کبد است. دوم قوای‌نفس حیوانی که مسکن‌آن قلب‌است. سوم قوای‌نفس ناطقه که مسکن آن دماغ است ولی این‌نفوس سه گانه بمنزلهٔ شاخه‌هایی ازیك تنه‌اند ونفس ناطقه باتوجه باین‌تقسیم وتسمیه به‌سه نوع مانند مردی‌است که خواندن ونوشتن وآموختن را بداند واورا خواننده ونویسنده وآموزنده بنامند. نفس انسانی‌هم‌بنا برآنکه سه دسته ازاعمال انجام میدهد باعتبار آنها بسه اسم موسوم شده یعنی درمورد عمل‌نمو نفس نامیه واز باب عمل احساس وحرکت و انتقال نفس حیوانی واز جهت تفکر و تمییز نفس‌ناطقه نامیده میشود (۱). بهریك از اعضاءِ قوه‌یی از قوای نفس اختصاص دارد که عهده‌دار تدبیر آن عضومیباشد و با آن افعال خاصی را انجام میدهد واین قوه را نفس همان عضو مینامند مانند نفس باصره و نفس سامعه و نفس شامه وجزآن. هریك از سه نفس نباتی و حیوانی و انسانی راکه درحکم اجناسند، قوائی بمنزلهٔ انواع آنهاست که مجموع آنها بیست وپنج است. ازمیان این قوی‌آنها که درارتباط انسان‌با

---

۱ - برای اطلاع ازهمهٔ قوای نفس وافعال گوناگون آنها رجوع شود به رسائل اخوان ج ۲ ازص ۲۲۵ ببعد.

خارج یا در تحصیل اطلاعات ومعلومات ویا در حفظ و فهماندن آنها مؤثرند حواس خمس (یعنی باصره و سامعه وشامه و ذائقه ولامسه) وسه قوۀ متخیله ومفکره وحافظه وقوۀ ناطقه‌وصانعه ازهمه مهمترند. مسکن متخیله قسمت پیشین دماغ و مسکن مفکره قسمت میانین ومسکن حافظه قسمت بازپسین آنست. بین افراد در شدت وضعف این نیروها اختلاف است ویکی از اسباب اختلاف آنان درآراء ومذاهب نیز همین است. حصول علم ازسه طریق میسر میشود: نخست از طریق حواس پنجگانه که پیشاپیش همۀ طرق قراردارد واستفاده از این طریق از آغاز کودکی شروع میشود و همۀ افراد بشر با هم وبا حیوانات دراین امر شریکند. دوم طریق عقل که خاص انسان است و استفاده ازآن بعد از کودکی وهنگام بلوغ آغاز میشود. سوم طریق برهان که خاص دسته‌یی از علماست و بعد ازمطالعات هندسی ومنطقی حاصل میشود.

هرچه بوسیلۀ حواس خمس احساس میشود به قوۀ متخیله میرسدودرآن‌مجتمع میگردد وقوۀ متخیله آنها را بقوۀ مفکره منتقل میکند تا حقیقت آنها را دریابد و معانی ومضارومنافع آنهارا تشخیص دهد وآنگاه آنرا بقوۀ حافظه انتقال‌دهد تادرموقع لزوم بیاد آورد وبیاری همین قوه است که میتوان مثلا از راه قوۀ باصره از محسوساتی که خاص ذائقه یا لامسه است مطلع شد و فی‌المثل با دیدن سیب طعم یا با رؤیت‌آب رطوبت آنرا دریافت. بعد ازاین مراحل مرحلۀ کارقوۀ ناطقه که مجرای آن زبانست فرا میرسد که بوسیلۀ کلمات از محسوسات ومعلومات خبرمیدهد. قوۀ صانعه برای تکمیل قوۀ ناطقه بایجاد اشکال وحروف وخط نایل میشود تا حکایت از محسوسات وکسب معلومات ازراه چشم برای غایبان وآیندگان میسر گردد.

یکی از اعمال نفس رؤیا یعنی احساس حقایقی درخواب است. رؤیا بر شش نوع است: اضغاث احلام ـ رؤیاهایی که نتیجۀ غلبۀ اخلاط جسد است ـ رؤیاهایی که از جهت موجبات احکام نجوم حاصل شود ـ رؤیاهایی که از وساوس شیطانی است ـ رؤیاهایی که ازالهامات فرشتگان میباشد ـ رؤیاهایی که وحی الهی است. رؤیاهایی که از وساوس شیطانی یا از الهامات فرشتگان باشد برنفوسی عارض میشود که براثرانهماك

درشهوات وبدیها شیطان بالقوه یا براثر نیکی و دوری از نابکاری وفساد واعتقاد بدین ومبداء و معاد ملك بالقوه شده باشند. دستهٔ نخستین وساوس همسنخان خود یعنی شیاطین را می‌پذیرند ودسته‌ٔ دوم الهامات فرشتگان را، وبالاتر ازاین درجه مرتبهٔ قبول وحی قرار دارد.

قبول وحی والهام برای کسانی میسر است که خود را شایستهٔ آن کرده باشند. این شایستگی درصورتی حاصل میشود که آئینهٔ نفس شایستهٔ آن شده باشد که مجلای حقایق قرار گیرد واین جلا و روشنی برای آن فراهم نمی‌آید مگر ازطریق زدودن رنگ جهالات وبدیها و ناپاکیها و زشتیها و دوری ازآراء فاسد وچون نفس بدین‌مرحله رسد صور اشیاء روحانی را که درعالم روحانی است می‌بیند وحقائق آنهارا درك میکند وامورغائبه‌رابیاری عقل وصفای جوهر آن آشکارا مشاهده میکند. این حالت ازراه عمل کردن بملکات عالی اخلاقی وپیروی از مذهب و اعتقاد حکما و انبیا و افعال ملائکه وبعبارت دیگراز روشی که بطور کلی برای‌خواص اخوان‌الصفامعلوم‌شده،حاصل‌میگردد. دراین‌حال‌است که قبول الهام ملائکه و وحی وانباءِ میسر وفهم معانی آنها سهل‌میشود چنانکه در درجهٔ اول برای انبیاء وبعد از آن برای صدیقین وسپس مؤمنین وبعد از آن سایرطبقات بدرجهٔ الاقرب فالاقرب امکان‌پذیرفته‌است و هرچه در تحصیل‌بصیرت نفسانی بیشتر کوشش شود این حالت طبیعی‌تر وعادی تر وحصول آن آسانتر میشود و تنها تعلق‌بجسم است که دراین‌حال‌ازصعود بملکوت آسمان جلوگیری میکندو گرنه برای این امر هم صعوبت واشکالی نیست. غرض انبیاءِ و واضعین نوامیس شرعیه تأدیب نفوس انسانی ونقل آن از مرتبهٔ بشریت به درجهٔ ملائکه ورهایی بخشیدن آنها ازعالم کون‌وفساد ودرآوردن‌بعالم بقاء و دوام است. وحی وخبری که انبیاء ازملائکه‌میگیرند بطریق ایما و اشارتست وآنان این اشارات را بزبان قومی که درمیان آنان مبعوث شده اند درمیآورند ومیگویند وسخنانشان بنحوی است که هرطبقه بقدر عقل خود از آن‌چیزی‌میفهمد. صاحب شریعت‌باید تام‌الاعضاء، نیکوفهم وسریع‌التصور وخوش‌حافظه وزیرك ونیکو سخن و دوستدار علم و راستی و کم خوار وصاحب روحی بلند وبی اعتنا

بمال دنیا و دادگر وپایدار باشد (۱).

همچنانکه دیدیم اخوان‌الصفا ببقاء نفس بعد از فناءِ جسد معتقدند و گویند (۲) که نفس جاودانه باقیست خواه از سعادت و لذت برخوردار باشد و خواه ببلاها و آلام گرفتار. نفوس اولیاء خداوند و بندگان نیکوکار وی بعد از مرگ بملکوت آسمانها وسیاحت افلاك عروج میکنند ودرآنجا درفضائی ازنور وروح وراحت تاروزقیامت کبری بتسبیح وتهلیل مشغولند وچون رستاخیز اجساد آنها فرا رسید بدانها باز میگردند تا برای حساب وشمار وپاداش نیك وبد حاضر شوند. اما نفوس کافران وفاسقان وشریران در کوری وجهالت خود باقی میمانند وتا قیامت کبری در بیم و اندوه بسر میبرند و در آنوقت برای مجازات بدکرداریها باجساد خود باز میگردند وبدین‌ترتیب بعث اجساد از قبور وزمین در روزقیامت صورت خواهد پذیرفت. اما قیامت کبری‌وآخرین‌رستاخیز هنگامی صورت میگیرد که نفس کلی ازعالم هیولانی مفارقت کند وبعالم‌روحانی ومحل نورانی وعلت نخستین خود باز گردد وبحال اول خود که پیش از تعلق بجسم داشته درآید واین حال صورت نمیگیرد مگر بعد از گذشت زمانی دراز و ادواری ممتد. چون نفس کلی عالم جسمانی را ترك گفت عالم رو بانهدام مینهد و فلك از گردش و ستارگان ازسیر وارکان ازاختلاط باز میایستند وهمهٔ موجودات راه نیستی میسپرند و جسم از صور واشکال و نقوش بی‌بهره میگردد (۳) وباین ترتیب قیامت واقعی درنظر اخوان‌الصفا بازگشت نفوس جزئیه بنفس کلی وبخداست چنانکه در کیش‌اسلام‌وادیان دیگر دیده میشود.

چون منافع انسان بمنافع دنیوی و اخروی قسمت میشود سیاست او هم باید منقسم بدین دو فصل باشد. در سیاست جسمانی و نگاهداشت تن اخوان‌الصفا معتقد بمیانه‌روی و رعایت اعتدال بوده اند. سیاست نفسانی را ازچند جهت مورد توجه قرار میداده اند: سیاست خود و سیاست اهل و اولاد و سیاست اصحاب. از لحاظ تهذیب

---

۱ - برای تحقیق درموضوع نبوت وشرائط نبی رجوع شود به‌دو رسالهٔ چهل‌وششم‌وچهل وهفتم از رسائل اخوان‌الصفا. ۲ - رسالهٔ ۳۷ ۳ - ج ۳ ص ۳۳۴ - ۳۳۵

اخلاق وسیاست نفس مبنای کار آنان بر خویهای نیك و کارهای خوب وحفظ امانت و رعایت حقوق صاحبان حق و همسایگان و دوستان و نظایر این مسائل است. موضوع مهم آنست که باید خیر را از جهت آنکه خیر است دوست داشت وبرای کار خیر پاداشی نخواست چه دراین صورت از خیر عاری خواهد بود. دستورهای اخوان الصفا نسبت بزنان وفرزندان وبندگان ودوستان دقیق ومبنی برملاحظات تربیتی واجتماعی است(۱) . بعد ازسیاست خود وخاندان ویاران نوبت عبادت وتقرب بخداوند فرامیرسد. عبادت بردونوع است عبادت شرعی که باید با توجه باحکام صاحب شریعت انجام گیرد، وعبادت فلسفی الهی وآن عبارت ازاقرار بتوحید و شناختن حقیقت وجود واجب است. مهمترین هدف از تربیت اخلاقی آدمی امکان تشبه بخالق است برای او زیرا انسان خلیفه و جانشین خداوند در زمین است وباید بهمان نحو که درسفارشهای دینی وفلسفی معلوم شده سیاستی الهی را نسبت بهمهٔ مخلوقات ارضی که برای او و زیردست او هستند پیش گیرد تا با این عنایت وسیاست وتدبیر، ملکی از ملائکهٔ مقرب الهی شود وجاودانه در بهشت بماند. ــ اختلاف اخلاق آدمیان بیکی از این جهات چهارگانه میتواند بود: ۱ـ بجهت اخلاط وطبایع اجساد آنان ومزاج آن اخلاط ۲ـ تأثیر سرزمین‌هایی که درآنها زاده‌اند واختلاف آنها درهوا ۳ ــ پرورش آنان بدیانت های آباءِ ومعلمین واستادان وسایرمربیان ٤ـ تأثیرات نجومی که درساعات انعقادنطفه یاولادت آنان موجود است. ازحیث اخلاط وطبایع اختلاف دراینجاست که اگرمزاج محرورداشته باشند شجاع ومتهور و کم ثبات وعجول و کم کینه وبا هوش‌اند، زود خشمناك میشوند وزود ازخشم خود بازمیگردند. اشخاص مبرود اکثراً کند ذهن و گرانجان و کم‌معاشرت واشخاص مرطوب در غالب موارد دارای طبیعتهای کند و ناپایدار و نرم خوی و بخشنده و پاك اخلاق و سهل‌القبول وفراموشکار و بی باك درامور طبیعی هستند. کسانی که مزاج یابس دارند دربیشتر امور صابر وثابت رأی و دیرقبول اند، صبر و کینه وبخل‌وامساك وحفظ برآنان غالب است. دراین تقسیم اخوان‌الصفا تحت تأثیریونانیان قدیم ونظریهٔ‌طبی هستند

---

۱ ــ رجوع شود به رسائل اخوان ج ٤ ص ۲۹۸ــ ۳۰۰

وبهرحال تأثیر وضع جسمانی را درحالت نفسانی مورد توجه قرار داده اند. خویها یا فطری وجبلی است ویا مکتسب که‌ازطریق‌عادت وممارست وتربیت‌حاصل‌میشود. برروی هم وظایف اخلاقی که مؤلفین اخوان‌الصفا پیروان خود را بدانها دعوت‌میکنند وظایف واعمالی است که آدمی را از سقوط بمراحل حیوانی و شیطانی نجات دهد ودرصعود بمدارج نفوس‌ملکیه وقدسیه معاونت ویاوری نماید وبسعادت دنیا وعقبی برساند وبدین منظور اولا باید از دستورهای واضعین نوامیس که فرستادگان خدایند بدقت پیروی کند وروش اولیاءِ خدا را بکار بندد و در طلب علم و زهدو تزکیهٔ نفس کوشا باشد و درتأیید عقل واطاعت ازآن دقیقه‌یی فرونگذارد وطریق حب ورضا وخدمت‌بخلق بسپرد وچون بجمع این ملکات عالیه توفیق یافت باقصی نهایت انسانیت که بعداز رتبهٔ ملائکه قراردارد میرسد وبخالق خود تقرب می‌جوید وبهترین پاداش را بدومیدهند.

بااین همه وظایف اخلاقی که اخوان الصفا آدمی را برای کسب فضیلت بدانها میخوانند وبا آنکه راه سعادت وشقاوت وطریق ارتقاء بمراتب فرشتگان ویا درافتادن در پستیهای شیطانی را نشان داده وپیروان خود را بانتخاب نخستین تحریض واز اختیار دومین تحذیر کرده اند، با اینحال درمورد دیگر بنوعی ازجبراعتراف نموده و گفته‌اند هیچیك از مخلوقات قادر بشیئی از اشیاءِ وعملی از اعمال نیست مگر آنچه خداوند برای او مقدر کرده و ویرا بر آن توانا داشته است. این حکم قاطع را سپس بنحو عجیبی تفسیر کرده و گفته اند که این مقدر کردن و توانا داشتن خالق بر کاری دلیل اجبار او برآن کار یا ترك آن عمل نیست وهر قدرت وقوت نسبت بیك کار قدرت در عمل یا ترك عمل‌است همچنانکه با قوهٔ تکلم هم قادر بسخن گفتنیم وهم قادر بسکوت وبا قوهٔ حرکت هم‌قادر بحرکت وهم‌قادر بسکون‌هستیم وسایر قوی‌را باید براین‌قیاس کرد منتهی ترك بعضی ازاعمال آسان وترك بعضی‌دشواراست‌وهمچنینند افرادآدمی که‌بعضی برای اخذ فعل وبرخی برای ترك‌آن ساخته شده‌اند وباید دانست که هیچ کار ویا ترك آن ازآدمی سرنمیزند مگرآنکه قبلا خداوند برآن علم داشته باشد وهمین علم سابق الهی است که قضاء مبرم وقدر محتوم خوانده میشود وهر دو از موجبات احکام نجوم

وتأثیرات اشکال فلکی هستند(۱) ومرد مؤمن پاکدل باید بدانچه برای وی مقدر شده است تسلیم و راضی شود زیرا این تسلیم ورضا خشنودی، از ناموس خلقت است(۲)

موضوع خیر وشر را اخوان‌الصفا بتفصیل مورد مطالعه قرار داده و آنرا با سعد ونحس کواکب وامور طبیعی مانند کون و فساد و لذت و الم و نظایر این مسائل‌مقارن دانسته وبرروی هم برچهار نوع کرده اند. آنچه از خیرات که از تأثیر افلاك و کون وطبایع موجودات حاصل شود بعنایت الهی وقصد اول، و شروری که از تأثیر نحوست افلاك یا فساد طبایع پدید آید عارض و بقصد ثانی است (۳). خیرات وشروری که از جهت احکام ناموس بنفوس جزئی انسان منسوب است بردونوع میشود: قسمتی اعمال واکتسابات آدمی وقسمتی جزا وپاداش آنهاست. اکتسابات آدمی برپنج نوع‌است: علوم ومعارف، اخلاق وسجایا، آراء و اعتقادات، گفتارها، اعمال وحرکات. اینها از دو جهت ممکن است جزو خیرات و شرور باشند: نخست از لحاظ عقلی و دوم از لحاظ وضعی. وضعی یعنی آنچه قانون بدان حکم داده است و دراین‌صورت هرچه را مجاز دانست خیر وآنچه را ممنوع شمرد شر است. وقصد اخوان ازقانون‌قوانین شرعیهٔ‌الهیه است که بوسیلهٔ انبیا آورده شد. بر روی هم برای آنکه از قوانین عقلی وشرعی برای درك خیرات وشرور اطلاع حاصل کنیم محتاج بمعلم ومؤدب‌هستیم و بهترین معلمین واستادان بشرصاحبان ناموس وشریعتند و معلمین آنان ملائکه ومعلم ملائکه نفس کلی ومعلم نفس کلی عقل اول و معلم عقل اول باریتعالی و بنابراین خالق اول معلم کل است (۴).

---

۱ - رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۳۵-۳٦

۲ - ایضاً ج ٤ ص ۱۳۳-۱۳٦

۳ - هرچه ازقبل خالق باشد ازقبیل ابداع وایجاد واختراع وبقا وتمام وکمال وبلوغ و نظایر اینها قصد اول نام دارد وهرچه نتیجهٔ نقص هیولی باشد قصد ثانی

٤ - برای اطلاع ازبحث مفصل اخوان‌الصفا در مسألهٔ خیر وشر رجوع شود به رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۱۰-۱۹

در قرن پنجم غیر از حکمایی که پیش از این نام برده‌ایم چند دانشمند قابل ذکر دیگر که شهرت آنان بیشتر در ادب یا طب بوده و با اینحال آثاری در ابواب حکمت داشته‌اند ، قابل ذکرند واز آنجمله است :

ابوالفرج علی بن حسین بن هندو که مردی ادیب وحکیم و کاتب‌وشاعر بوده ودر علوم اوایل اطلاعات بسیار داشته است . ویرا برخی از اهل ری دانسته اند [۱] و ابن‌اسفندیار [۲] گفته است اگرچه پدران اوقمی‌بوده اند اما مولد ومنشاءِ او طبرستان بود ومضجع و مرقد باستراباد ، بسرایی که ملك اوبوده ، اتفاق افتاد . ابن هندو علوم اوائل را درخدمت ابوالحسن‌الوائلی در نیشابور وپس از آن درمحضر ابوالخیر‌بن‌الخمار فراگرفت وبعد از آنکه مدتی در بغداد گذراند بگرگان روی نهاد و آنجا در خدمت شمس‌المعالی قابوس‌بن‌وشمگیر(۳۶۶ـ۴۰۳) وپسر اوفلك‌المعالی منوچهر(۴۰۳ـ۴۲۰) بسر میبرد و بعهد منوچهر از دستگاه او گریخت و بنیشابور رفت وپس از آن بسال ۴۱۰ [۳] یا ۴۲۰ [۴] فوت کرد وقول اخیر اصح است [۵] . از آثار وی در حکمت کتب ذیل را ذکر کرده‌اند : الکلم‌الروحانیة فی‌حکم‌الیونانیة که نسخه‌یی از‌آن در کتابخانهٔ رامپور موجود است ـ الرسالة المشوقة فی‌المدخل الی علم الفلسفة که ملتقطاتی از آن در کتابخانهٔ رامپورموجود است ـ کتاب‌النفس که بعنوان مقالة ارسطاطالیس فی‌النفس درمجموعهٔ شمارهٔ ۶۳٤ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقی وعنوان آن چنین‌است: «مقالة ارسطاطالیس فی‌النفس ، رسالة عملها علی‌بن الحسین بن هندو اطال‌الله بقاءه لابی علی رستم‌بن شیرزاد علی سبیل‌التقریب والتفهیم .»

---

۱ ـ معجم‌الادباء یاقوت ج ۱۳ ص ۱۳۶ .

۲ ـ تاریخ طبرستان چاپ مرحوم‌عباس اقبال آشتیانی . طهران . ج ۱ ص ۱۲۵

۳ ـ کشف‌الظنون چاپ ترکیه (۱۹٤۳ میلادی) ج ۲ص ۱۷۶۲ .

٤ ـ حاشیهٔ ص ۸۵ از تتمة صوان‌الحکمة .

۵ ـ برای اطلاع از احوال او رجوع شود به طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۳۲۳ - ۳۲۷ تتمة صوان‌الحکمة. ص ۸۵-۸۸. معجم‌الادباج ۱۳ ص ۱۳۶ـ۱٤۶ . کشف‌الظنون ذیل اسم مفتاح الطب. تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ص ۱۲۵ـ۱۲۸

از بزرگان حکماءِ اواخر قرن پنجم **ابوالحسن المختار بن الحسن بن عبدون ابن سعدون بن بطلان البغدادی** معروف به «ابن بطلان» از اطباء و منطقیان بزرگ نصرانی وصاحب اطلاعات بسیار در علوم اوائل بوده است. وی نزد نصارای کرخ تحصیل کرد و بسیاری از کتب حکمت را در خدمت ابوالفرج بن الطیب خواند و در طب بیشتر از ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون الحرانی الطبیب تعلیم یافت. وفات او بقول القفطی (۱) بسال ۴۴۴ در یکی از دیرهای انطاکیه اتفاق افتاد لیکن از توضیحات ابن ابی‌اصیبعه (۲) چنین برمیآید که وی تا سال ۴۵۵ زنده بود. ابن بطلان آثاری در طب داشت که در جای خود مذکور خواهد افتاد. میان او و ابن رضوان مصری طبیب و حکیم معروف قرن پنجم هجری مجالس ومحاورات ومناقشاتی وجود داشته است و رسالاتی در رد یکدیگر نوشته اند. مجموعه‌یی از رسالات ایندو بعنوان «خمس رسائل لابن بطلان وابن‌رضوان المصری» بسال ۱۹۳۷ میلادی در قاهره بطبع رسید. از جملهٔ رد وداو بر ابن رضوان رساله‌یی باسم «المقالة المصریة» درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل موجود است. القفطی یکی از رسائل او را که در رد ابن‌رضوان نوشته ونموداری از افکار علمی اورا در آن میتوان یافت، در کتاب خود نقل کرده است (۳). وی گوید که کوچکترین نتیجهٔ انتساب بصنایع و علوم بذل انصاف واجتناب از حیف واسراف است. بدین سبب علم باید از عصبیت دور باشد و همچنانکه ثامسطیوس گفته قلوب حکما مانند پرستشگاه خداوند است که باید آنرا همواره پاکیزه و از آلایش تعصبات و هواجس بر کنار داشت. علم تا هنگامی که باتقان نرسید و بر پایهٔ سست مبتنی بود بشك و تردید میکشد وحل شکوك آن دشوار میگردد زیرا این شکوك نتیجهٔ تقصیر درعلم است. وازشرائط فضل آنست که در گفتار علماءِ بی اطلاع ازحقیقت آن شك نکنند و برهمان سیرت قدما بروند که اگر در مطلبی دچار اشکال و تباین و تناقض میشدند بانکار و رد آن حکم نمی کردند بلکه مطلب را از سر میگرفتند و

۱ــ اخبار الحکما ص ۱۹۳. ۲ــ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۴۲-۲۴۳

۳ــ اخبار الحکما ص ۱۹۵-۲۰۷.

چند بار درآن تحقیق میکردند . اعتقاد شدید ابن بطلان بحکماء وفضلاء متقدم مانند ارسطو و جالینوس وحنین و ابوالخیر بن الخمار و ابوعلی بن زرعه و استادش ابن الطیب ونظایر ایشان دراین رساله آشکارمیشود واو مدعی است که احساس تباین وتناقض درآثار اینگونه استادان دلیل عدم فهم مطالب ایشانست ودراین حال برخواننده است که دقت بیشتر بکار برد تا مطلب را چنانکه هست دریابد . گذشته از این مقدمات که دیده ایم ابن بطلان در رسالهٔ خود بمسائلی از مابعد الطبیعة و نفس وطب وطبیعیات توجه نموده وشبهات ابن رضوان را درآنها رد کرده است .

معارض ومعاصر این دانشمند **علی بن رضوان بن علی بن جعفر** معروف به «ابن رضوان» طبیب وریاضی‌دان وحکیم میانهٔ قرن پنجم است که درحدود سال ٤٦٠ هجری درگذشت . القفطی نام اورا با تجلیل واحترام نمیبرد [1] و گوید که درآغاز عمرمنجم بود وسپس اندکی ازطب وچیزی از منطق خواند لیکن از محققان نبود و با اینحال جماعتی از طالبان علم درخدمت او تلمذ کردند ونام وی مشهورشد . القفطی برای کتب ابن‌رضوان هم ارزش بسیار قائل نیست ومیگوید شاگردان او درطب و نجوم و منطق مطالب خنده‌آوری ازاونقل میکردند . ازآثار او علاوه بر کتب طبی سه مقاله درمنطق درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ١٥٢ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است و دو رسالهٔ ذیل هم از اودرجزومجموعهٔ شمارهٔ٦٤٩ کتابخانهٔ مدرسهٔاحمدیهٔ موصل باقیست که در رد ابن بطلان نوشته : ١ـ مقالة ابی‌الحسن‌علی بن رضوان فی‌ان ماعلمه یقین وحکمة وماظنه مختاربن الحسن‌البغدادی غلط وسفسطة . ٢ ـ رسالهٔ دیگری که برای اطلاع اطباء مصر وقاهره از احوال مختاربن‌الحسن‌البغدادی نگاشته بود .

ابوالحسن سعید بن هبة‌الله بن‌الحسین ازحکما واطباءِ مشهوراواخرقرن‌پنجم است. وی‌معاصر المقتدی‌بامرالله(٤٦٧ـ٤٨٧) وپسراو المستظهر بالله عباسی(٤٨٧ـ٥١٢) وطبیب آندو ومتولی مداوای بیماران در بیمارستان عضدی بوده است . ولادتش در شب شنبه بیست وسوم جمادی‌الآخرهٔ سال ٤٣٦ و وفاتش درشب یکشنبه ششم ماه ربیع‌الاول

---

۱ ـ اخبار الحکما ص ۲۸۸ .

سال ٤٩٥ هجری اتفاق افتاد . ازجملهٔ شاگردان بزرگی که‌تربیت کرد یکی ابوالبرکات هبةالله بن علی بن ملکا البلدی طبیب وحکیم بزرگ قرن ششم متوفی بسال ٥٤٧ هجری است . سعیدبن هبةالله علاوه بر طب در مسائل حکمی نیز تألیفاتی داشته است و از آنجمله ابن ابی‌اصیبعه «مقالة الحدود والفروق» و «مقالة فی تحدید مبادی الاقاویل الملفوظ بها وتعدیدها» را نام برده است . رسالة الحدود والفروق سعیدبن هبةالله که مجموعه ییست فلسفی در تحدید وتعریف مسائل منطقی وحکمی ، در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی موجود است(۱) .

☆ ☆ ☆

دراینجا سخنان مختصر خودرا راجع بفلاسفه ونظرهای فلسفی‌مهمی که‌تا اواخر قرن پنجم درممالك اسلامی موجود بود بپایان میرسانیم ودر باقی علوم عقلی مانند علم کلام وعلوم طبیعی وطب و ریاضیات وجز آنها بیاری خداوند در مجلدات دیگری‌سخن خواهیم گفت واینك میپردازیم بملحقاتی که برای ذکر آثار موجود مترجمان و بیان پاره‌یی از آثار وافکار حکما که درمتن کتاب وضمن بیان احوال آنان از باب احتراز از اطالهٔ کلام مذکور نیفتاده بود ، ترتیب داده‌ایم.

---

۱ — فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱۲٥

ملحقات

مراد از افزودن این قسمت برفصول اساسی کتاب رعایت نکات ذیل است :

۱ ـ ذکر قسمتی از آثار موجود مترجمان که محفوظ مانده وتعدید پاره‌یی از آثارموجود دانشمندان یونانی که بزبان عربی ترجمه شده وناقل آن معلوم نگردیده‌است.

۲ ـ زیاداتی برآثار وعقاید حکمای معروف اسلامی که درمتن کتاب از باب رعایت اختصار مذکور نیفتاده بود.

درباب این آثار موجود باید بدانیم که تاکنون در هیچیك از کتب تراجم علمای اسلامی که در سالهای اخیر نوشته اند. تا این حد استقصا وبغالب مآخذرجوع نشده است. با اینحال باید اعتراف کرد که آنچه ذکر کرده‌ایم باکثرت عدد وفزونی آثار، هنوز قسمتی است از میراث گذشتگان که بما رسیده و برجای مانده است وبسیاری دیگر در کتابخانهای خصوصی یا در کتابخانهای مدارس قدیم ومساجد معتبر ممالك اسلامی وامثال آنها و یا در کتابخانهای بزرگ عمومی دیگری که تهیهٔفهرست آنها برای مؤلف امکان نداشت، باقیست وباید بتدریج گرد آید وبرآنچه فراهم‌آمده است افزوده شود.

درباب زیاداتی که برعقاید برخی ازحکمای معروف اسلامی‌صورت گرفته ذکر این نکته لازم است که درمتن کتاب بیان مطالب ضرور ولازم مورد نظر بوده واکنون که فرصت مناسب‌تری برای ورود دراین مبحث داریم بدین کاردست میزنیم وبا اینحال مطالب گفتنی ما منحصرخواهد بود ببعض معدود ازحکمای معتبردورهٔ اسلامی.

مطلبی که باید در یاد خوانندهٔ عزیز باشد آنست که: در این ملحقات مراد ما آنست که فعلاازمترجمان وناقلان آنچه ترجمه ویا در ابواب حکمت تألیف کرده اند و دردست میباشد مذکور داریم وهرچه در فنون مختلف مانند طب و ریاضی ونجوم از آنان باز مانده است بجای خود ذکرخواهد شد. از حکماء مذکور دراین کتاب هم اگر کتبی درفنون دیگر غیرازمنطق وحکمت باقی مانده‌باشد هنگام بحث درآن‌فنون بذکرآنها مبادرت خواهد شد.

ملحق اول

آثار موجود مترجمان

از عبدالله بن المقفع (ص ٥٦ - ٥٨ همین کتاب) :

ترجمهٔ کتاب ایساغوجی فرفوریوس الصوری وقاطیغوریاس و باری ارمینیاس وانالوطیقای ارسطو دردست ودر کتابخانهٔ دانشگاه سن ژزف در بیروت بشمارهٔ ۳۳۸ و نسخه یی دیگر درمشهد موجود است . در آغاز وختام این مجموعه اسم مترجم بجای عبدالله بن المقفع که در اشارات قدما می بینیم، محمد بن عبدالله بن المقفع آمده است . در آغاز این ترجمه ها اسم کتب مذکور با حذف باری ارمینیاس و مترجم آن بدین نحو ذکر شده : « کتاب ایساغوجی ای کتاب الکلیات الخمس لفرفوریوس الصوری و کتاب قاطیغوریاس ای کتاب المقولات العشر لارسطاطالیس ، تفسیر فرفوریوس الصوری و کتاب انالوطیقا ای کتاب تحلیل القیاس لارسطاطالیس، کلها ترجمة محمد بن عبدالله [بن] المقفع» ودر آخر آن کتاب این عبارت آمده است : « تمت الکتب الثلاثة من ترجمة محمد بن عبدالله [بن] المقفع ترجمها بعد محمد، ابونوح الکاتب النصرانی ثم ترجمها بعد ابی نوح سلم الحرانی صاحب بیت الحکمة لیحیی بن خالد البرمکی الکتب الاربعة قبل هؤلاء الترجمتین الذین تکسانی الملکانی النصرانی»[1]

اشاره باسم « محمد بن عبدالله [بن] المقفع » در اول و آخر این مجموعه نظر جدیدی را که تا کنون درمیان نبوده و ما در متن ، ضمن ذکر ابن المقفع و ترجمه های منطقی او ، اشارهٔ مختصری بقول یکی از خاور شناسان راجع بآن کرده ایم[2] ، بمیان آورده وآن اینست که مترجم کتب منطقی فرفوریوس و ارسطو برخلاف آنچه قدمای مورخان از قبیل قاضی صاعد اندلسی[3] و ابن الندیم[4] والقفطی[5] وابن ابی اصیبعه[6] گفته اند عبدالله بن المقفع نیست بلکه پسر او محمد است . از این محمد ،

---

۱ - رجوع شود به ترجمهٔ مقالهٔ پول کراوس (در باب ابن المقفع) بعنوان « ترجمه های ارسطو منسوب بابن المقفع » درمجموعهٔ التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة ص ۱۰۶ وص ۱۱۳ . قسمت اخیر این عبارت مغشوش است .

۲ - ص ۵۷ همین کتاب و نیز بهمین مطلب درص ۲۵ اشاره شده است .

۳ - طبقات الامم چاپ بیروت ص ۴۹   ۴ - الفهرست ص ۳۴۱، ۳۴۸

۵ - اخبار الحکما ص ۱۴۸-۱۴۹   ۶ - طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۰۸

ابن خلکان سخن گفته است(۱) وعلاوه براین پول کراوس از این اشارهٔ ابن‌الندیم که «... ویکنی قبل اسلامه ابا عمرو فلما اسلم اکتنی بابی‌محمد»(۲) داشتن پسری را بنام «محمد» برای اوتصور کرده‌است. ازطرفی دیگرپول کراوس ازاینکه‌ابن‌الندیم‌هنگام ذکر عبدالله‌بن‌المقفع درشمارمترجمین کتب علمی وتهیه کنندگان جوامع واختصارات کتب منطقی تنها بذکر «ابن‌المقفع» اکتفا میکند، وحال آنکه در ذکر او درشمار کتاب ونویسندگان ادبی صراحة از اسم او «عبدالله» سخن میگوید (بی‌آنکه‌هیچیك از ترجمه‌های علمی یا اختصارات اورا اسم ببرد)، چنین استنباط میکند که شاید «ابن‌المقفع» و «عبدالله‌بن‌المقفع» دوتن باشند نه یکی. این حدس بنظر ما صحیح نمی‌آید زیرا اگرچه ابن‌الندیم در ذکر فهرست مترجمین کتب علمی بعربی از این دانشمند تنها بذکر «ابن‌المقفع» اکتفا میکند لیکن اولا درهمین مورد(۳) میگوید «قدمضی خبره فی‌موضعه» وآن موضع همانجاست که شرح حال و آثار و منقولات ادبی اورا بتفصیل آورده واورا عبدالله‌بن المقفع نامیده است (یعنی ص ۱۷۲ چاپ مصر) وثانیاً یکجای دیگر (ص ۳۳۷) او را بصراحت تمام «عبدالله‌بن المقفع» مینویسد وآن در موردیست که گوید «ایرانیان در روزگار قدیم برخی از کتب منطق وطب را بزبان فارسی (پهلوی) نقل کرده بودند وآنها را عبدالله‌بن المقفع وغیراو بزبان عربی درآوردند.»

اینکه در الفهرست (وبپیروی ازآن درسایر مآخذ قدیم) ذکری از محمدبن عبدالله‌بن‌المقفع وترجمه های اونشده وبرعکس همه جا سخن از عبدالله و ترجمه های منطقی او آمده مایهٔ تردید ما دراین امر است که پسر او محمد دخالتی در امر ترجمهٔ کتب منطقی داشته باشد، وواقعاً بعید مینماید که ابن الندیم با اطلاعات وسیع وعمق کارخود از این پسر وترجمه های او ذکری بمیان نیاورد ویا او را با پدر اشتباه کند واگرهم اشتباه اورا مسلم گیریم چگونه باید اشتباه چند نویسندهٔ محقق‌دیگررامانند

---

۱ ـ وفیات‌الاعیان چاپ طهران ج ۱ ص ۱۶۵
۲ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۱۲۷
۳ ـ الفهرست سطرآخر ص ۳۴۱

صاعدبن احمد اندلسی‌والقفطی و ابن ابی اصیبعه با تصریحی که در اسامی کتب منقول کرده اند بر آن بیفزاییم.

این تردید ما را شاهد دیگری بیشترقوت می‌بخشد و آن چنین‌است که‌ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف الخوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم خود که در نیمهٔ دوم قرن چهارم‌تألیف کـرده‌است میگوید(۱) «ویسمی عبدالله‌بن المقفع الجوهر عیناً و کذلك سمی‌عامة المقولات وسائر ما یذکر فی فصول هذاالباب (یعنی درباب مفردات منطق) باسماء اطرحها اهل الصناعة فترکت ذکرها وبینت ماهو مشهور فیما بینهم». تسمیهٔ جوهر به «عین» درترجمه‌های منطقی مذکور که بنام محمدبن عبدالله‌بن المقفع ثبت شده است دیده میشود وبنابر این مراد از ایراد لفظ «عین» بجای «جوهر» در همین ترجمه‌های منطقی است که خوارزمی آنهارا بعبدالله‌بن المقفع منسوب میدارد. کروس کوشیده است که از همین استعمال لفظ «عین» بجای کلمهٔ فارسی جوهر (= گوهر) باین نتیجه رسد که ترجمه های مذکور از متن یونانی صورت گرفته است نه پهلوی ولی استدلال اوقانع کننده نیست.

مطلبی که دراینجا باقی میماند آنست که آیا این کتب منطقی ترجمه‌هایی از آثار ارسطو است یا تلخیصهایی از شروح آنها وموضوعی کـه محققان بر آن رفته اند همین‌نکتهٔ دوم است واین‌عقیده‌با اشارهٔ ابن‌الندیم درنسبت دادن تلخیصهای قاطیغوریاس وباری ارمینیاس به ابن المقفع ساز گار است. دراینکه این تلخیصها از روی کدامیك ازشروح صورت پذیرفته است هم‌اطلاع صریحی ازروی نسخهٔ منحصر کتابخانهٔدانشگاه سن‌ژزف بدست نمی‌آید.

مطلبی که دراینجا قابل ذکر میباشد وجود ابن‌المقفع دیگری است در تاریخ فلسفه و کلام. وی ابوبشر انباسویرس (۲) بن‌المقفع معروف به‌ابوبشر‌بن‌المقفع‌مطران

---

۱ - طبع وان‌ولوتن (Van vloten) سال ۱۸۹۵ ص ۱۴۳، نقل از مقالهٔ پول کراوس منقول در التراث‌الیونانی ص ۱۱۹

۲ - Anbà Sévère

اشمونین و از علمای دانشمند یعقوبی بوده و رسالات متعددی بعربی نوشته و اکنون نزدیك بیست رساله ازو در اثبات اصول عقاید مسیحیان بنا بر رأی یعقوبیان در دست است (۱). وی درقرن چهارم هجری‌زندگی‌میکرد.تا کنون حدسی درانتساب ترجمه‌های کتب منطقی مذکور باین‌ابن‌المقفع زده نشده وبا قرائنی که دردست است تأیید چنین حدسی هم دوراز صواب وتحقیق خواهد بود.

از ابویحیی البطریق (ص ۶۲)

نسخی ازترجمهٔ کتاب الاربعهٔ بطلیموس که باونسبت داده‌اند دردست وازآنجمله است نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ اوپسالا که جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۳ وبعنوان «کتاب الاربعة لبطلیموس فی‌القضاء علی‌دلیل‌النجوم» معنونست (۲)

از ابن‌البطریق (ص ۶۲-۶۳)

۱ ــ ترجمهٔ کتاب سرالاسرار منسوب بارسطو دردست است. این کتاب دربعض نسخ به «کتاب السیاسة فی تدبیر الرئاسة» و «رسالة العامیة» و «المقالات العشرین لارسطوطالیس» هم موسوم است. نسخ متعددی ازآن، ازآنجمله چند نسخه‌بشماره‌های ۲۴۱۷و۲۴۱۸و۲۴۱۹تا۲۴۲۲ درجزونسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس (۳) ونسخی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ودر کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج (۴) و کتابخانهٔ لیندزیانا (۵) وجزآن موجوداست. درمقدمهٔ کتاب چنین‌آمده است: مترجم کتاب یوحنابن‌البطریق گوید، خداوند امیرالمؤمنین [مأمون] را نیکو کناد ودر حمایت دین یاری دهاد واو را برای رعایت‌احوال عالمیان باقی‌داراد. بندهٔ وی امراورا درجست‌وجوی کتاب‌السیاسة

---

۱ ــ رجوع شود بفهرست نسخ عربی کتابخانه ملی پاریس از ص ۴۲ ببعد.

۲ ــ ونیز رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب بر کلمن، ج ۱ ص ۳۶۴

۳ ــ Baron de Slane : Catalogue Orientale. Manuscrits du fonds arabe Paris, 1883, p. 423-425

۴ ــ E.G. Browne : A Hand-List of the Muhammadan Manuscripts. Cambridge, 1900, p. 166.

۵ ــ Bibliotheca Lindesiana, Hand-List of Oriental Manuscripts, Arabic, Persian, Turkish. 1898.

فی تدبیر الریاسة المعروف بسر الاسرار تألیف ارسطوطالیس پسر نیقوماخس که برای شاگرد خود اسکندر ذوالقرنین نوشته بود، امتثال کرد «فلم ادع هیکلا من الهیاکل التی اودعت الفلاسفة فیها اسرارها ، ولاعظیماً من العظماء البراهمة الذین لطفوا بمعرفتها وظننت مطلوبی عنده، الاقصدته؛ حتی وصلت الی هیکل عبد شمس الذی کان بناه اسقلابیوس (۱) لنفسه ، فظفرت فیه بناسك متعبد مترهب ذی علم بارع وفهم ثاقب ، فتلطفت له واستنزلة واعملت له الحیلة علیه حتی اباح لی مصاحف الهیکل المودوعة فیه ، فوجدت فی جملتها المطلوب الذی نحوه قصدت ، وایاه ابتغیت ، فصدرت الی الحضرة ظافراً بالمراد وشرعت بعون الله وتأییده وسعد امیر المؤمنین وجده، فی ترجمته و نقله من اللسان الیونانی الی اللسان العربی» (۲) . در آغاز این کتاب یوحنا نامهٔ ارسطو را باسکندر هم ترجمه کرده بود. کتاب سر الاسرار ده مقاله دارد بدین شرح : المقالة الاولی فی انواع الملوك . المقالة الثانیة فی حال الملك وهیأته و کیف یجب ان یکون مأخذه فی خاصة نفسه و فی جمیع احواله وتدابیره . المقالة الثالثة فی صورة العدل الذی به یکمل الملك و تساس الخاصة والعامة . المقالة الرابعه فی وزرائه و عددهم و وجه سیاستهم . المقالة الخامسة فی کتاب سجلاته ومراتبهم . المقالة السادسة فی سفرائه ورسله وهیأتهم و وجه السیاسة فی ارسالهم. المقالة السابعة فی الناظرین الی رعیته والمتصرفین فی خدمة خراجاته . المقالة الثامنة فی سیاسة قواده والاساورة من اجناده ومن دونهم من طبقاتهم . المقالة التاسعة فی سیاسة الحروب وصور مکایدها والتحفظ من عواقبها وترهیب لقاء الجیش والاوقات المختارة لذلك . المقالة العاشرة فی خواص الاحجار وغیر ذلك مما تنتفع به . (۳)

۲ - رسالة فی الموت از ابقراط بنقل ابن البطریق در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۹٤٦ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ونسخ دیگر در مصر واستانبول وجز آن موجود است، نسخه‌یی دیگر از همین کتاب بعنوان : « فی العلامات التی یستدل بها علی احوال

---

۱ - اسقلبیوس (Sculape) دربرخی از نسخ بجای اسقلابیوس « هرمس » آمده است .

۲ - نقل از : 2500 manuscrits scientifiques et littéraires, très anciens, en arabe et en syriaque, découverts par Paul Sbath. Extrait du Bulletine de l'Institut d'Egypte, T. VIII. Session 1925-1926

۳ - فهرست کتب اسلامی دانشگاه کمبریج . ص ۲۱۳ .

الموت لابقراط» در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6228.Glas.134 موجود است (۱)

۳ـ ازترجمهٔ الآثار العلویة ارسطو هم نسخی دردست واز آنجمله است نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ واتیکان.

٤ـ کتاب التریاق جالینوس همراه جوامع جالینوس در معجونات جزو نسخ دارالکتب مصر موجود است (۲). ترجمهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق هم نسبت داده‌اند.

از حنین بن اسحق (ص۶۳ ـ ۷۰)

آثار متعددی باقی مانده است، خواه آنها که درطب تألیف کرده و هنگام تحقیق در تاریخ طب مذکور خواهد افتاد، وخواه آنها که درحکمت وطب ترجمه کرده واکنون بذکر آنها مبادرت میشود:

۱ـ مقالة فی الفرق بین الهیولی والجنس از آثار الاسکندر الافرودیسی جزو مجموعه‌یی از کتابخانهٔ اسکوریال بشمارهٔ ۷۹٤ موجود است (۳).

۲ـ ترجمهٔ کتاب طیماوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۹۳۳ نسخ خطی کتابخانهٔ اسعدافندی دراستانبول موجود است (٤). شاید این همان رسالهٔ جالینوس باشد که ابن الندیم چنین وصف میکند (۵): «کتاب ماذکره فلاطن فی طیماوس الموجود منه عشرون مقالة بنقل حنین وترجم اسحق الثلاث الباقیة.»

۳ـ جوامع ابی زید حنین بن اسحق لکتاب ارسطو طالیس فی الآثار العلویة. این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۳ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل باسم حنین موجود است.

۱ـ Die Handschriften verzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu Berlin. Verzeichniss der arabischen handschriften, von Ahlwart, V band, Berlin, 1893, s.498.

۲ـ منقول ازکتابخانهٔ خدیویه، فهرست الکتب العربیة المحفوظة بالکتبخانة الخدیویة المصریة. ج ۶، مصر ۱۳۰۸ ص ۲۸

۳ـ فهرست نسخ خطی عربی اسکوریال ج ۱ ص ۲٤۲

٤ـ دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص ۳۳۶

۵ـ الفهرست ص ٤۰۵

۴ - درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌یی از قصهٔ سلامان وابسال بشمارهٔ 1454o.a.44 موجود است که ترجمهٔ آن از یونانی بعربی بحنین بن اسحق نسبت داده شده [۱]. این رساله در ذیل مجموعهٔ تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات (تألیف ابن‌سینا) طبع قسطنطنیه (سنهٔ ۱۲۹۸) ازص ۱۱۲ تا ص ۱۱۹ درج شده‌است.

۵ - ترجمهٔ رسالهٔ بلیناس [۲] «فی التأثیر الروحانیات» در جزو کتب نجومی کتابخانهٔ اسعد افندی دراستانبول موجود وترجمهٔ آن بحنین بن اسحق منسوب‌است.

۶ - کتاب تقدمة‌المعرفة [۳] از کتب اثنی عشرا بقراط. نسخ متعدد آن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۳۵ و۲۸۴۴ نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس و در جزو جوامع اثنی عشر (یا احدی عشر) بقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه [۴] و در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6227.we.1182 ودر کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل جزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ موجود است وهمین‌ترجمهٔ عربی حنین را ژراردوس کرمونی [۵] بلاتینی ترجمه کرد وآن‌ترجمه نیزاکنون دردست است [۶].

۷ - کتاب طبیعة‌الانسان ازمجموعهٔ اثنی عشرا بقراط درمجموعهٔ شماره ۲۸۴۴ کتابخانهٔ ملی پاریس وجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

۸ - کتاب الکسروالجبر درسه مقاله، جزومجموعهٔ اثنی عشرا بقراط‌درمجموعه های مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین باقیست.

۱- A.G. Ellis : Catalogue of arabic books in the British Museum Vol.1, London, 1894, p.662

۲ - Plinius Caius Secundus (Pline l'Ancien) دانشمند بزرگ روم که در مسائل مختلف از قبیل تاریخ طبیعی، نجوم، فیزیک، جغرافیا، فلاحت، تجارت و طب دارای اطلاعات بسیار بوده‌و کتاب تاریخ طبیعی (l'Histoire naturelle) او که در ۳۷ مجلد نگاشته از بزرگترین کتب قدیم شمرده میشود. غیرازاین کتاب نیز کتب دیگری را به بلیناس نسبت داده‌اندکه‌اکنون‌در دست نیست. ولادتش درسال ۲۳ میلادی ووفات درسال ۷۹ میلادی اتفاق افتاد.

۳- pronostica ypocratis (les pronostics d'Hippocrate)

۴ - دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۷

۵ - Gerardus Cremonensis

۶ - فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ۶۴۶

۹ ـ کتاب قاطیطیون (یا : قاطیطریون) معروف به حانوت الطبیب از مجموعهٔ اثنی عشر ابقراط در دو مجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین ثبت است.

۱۰ـ کتاب فصول ابقراط یا الفصول الابقراطیة فی اصول الطبیة یا افورسموس [۱] ازمجموعهٔ اثنی عشر ابقراط که علاوه بر نسخ موجود [۲] درسال ۱۸۳۲ باهتمام تیتلر [۳] در کلکته بچاپ رسید. شروحی از آن هم در دست است مانند شرح ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن ابی صادق نیشابوری که درسال ٤٦۰ هجری تألیف شد و شرح ابن النفیس طبیب معروف قرن هفتم.

۱۱ ـ الرسالة القبریة از ابقراط که بسال ۱۲۸٤ هجری (۱۸٦۷ میلادی) در لکنهو چاپ شد و نسخ خطی آن هم در دست است [٤].

۱۲ ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس که نسخ خطی آن در کتابخانهٔ مشهد [٥] و در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین وجز آن موجود است.

۱۳ـ کتاب الاسابیع [٦] ابقراط بتفسیر جالینوس که نسخ آن در مونیخ و کتابخانهٔ ملی پاریس باقی است. نسخهٔ پاریس را لکلر [۷] دانشمند معروف فرانسوی از روی نسخهٔ مونیخ استنساخ کرد.

١٤ ـ کتاب امراض الوافدة یا ابیذیمیا از اثنی عشر ابقراط تفسیر جالینوس. قسمتی از این کتاب را حنین از متن یونانی و قسمتی دیگر را از ترجمهٔ سریانی بعربی در آورد. نسخ آن در کتابخانهٔ آمبروزیانا (درمیلان ایطالیا) و کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است. ابن الندیم ترجمهٔ عربی این کتاب را به عیسی بن یحیی نسبت داده است.

۱٥ـ کتاب الاهویة والمیاه والبلدان (= رسالة الماء و الهواء. یا : رسالة الاهویة

۱ـ Aphorismus.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۲ ص ٤۹٥. فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ٥۱۳ جزو شمارهٔ ۲۸۳٥ و ۲۸۳٦. فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٦٤۳.

۳ ـ J.Tytler

٤ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٦٤٦

٥ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۷۷.

٦ ـ Le livre des Septenaires

۷ ـ Leclerc

والبلدان) از ابقراط که ابن‌الندیم ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده است جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٣٨ کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱].

۱٦ - ترجمهٔ کتاب تدبیر امراض الحادة یا کتاب الامراض‌الحادة از اثنی عشر ابقراط ، درنسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ایاصوفیه (جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٣٨) منسوب است بحنین[۲]. نسخهٔ دیگرازآن جزومجموعهٔ شمارهٔ ٦٢٣٥ کتابخانهٔ برلین موجود است . ابن‌الندیم گفته است : « کتاب الامراض الحادة بتفسیرجالینوس ، و هوخمس مقالات ، والذی ترجم‌الی العربیة عیسی‌بن یحیی ثلاث مقالات .» دراینجا نکته‌یی‌را که ابن‌الندیم گفته‌است ، «غالب کتبی که مترجمانی چون حبیش‌الاعسم و عیسی‌بن‌یحیی و جزآنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده‌است»[۳] بیاد میآوریم و عجب آنست که ابن‌الندیم خود جای دیگر ترجمهٔ همین کتاب را بحنین‌بن اسحق نسبت داده‌است[٤].

۱۷ - کتاب فرق‌الطب یا کتاب فی‌فرق‌الطب‌للمتعلمین[٥] جزو مجموعهٔ ستةعشر جالینوس مشتمل برده رأس در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٥۲۱ موجوداست وهمچنین در کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعه‌های شمارهٔ ۲۸٥۹و۲۸٦۰ ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه[٦] .

۱۸ - کتاب الصناعةالصغیرة ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٥۲۱ و در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸٦۰ موجود است .

۱۹ - کتاب النبض للمتعلمین یا کتاب جالینوس فی‌النبض‌الی‌طوثرون[۷] معروف به کتاب‌النبض‌الصغیرجزو مجموعهٔ ستة عشرجالینوس در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

---

۱ - دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰ و نیزدرمجموعهٔ شمارهٔ ۳٥۷۲ ازهمان کتابخانه

۲ - دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰

۳ - رجوع شود به ص ٦٨ ازهمین کتاب

٤ - الفهرست ص ٤٠٤

٥ - De sectis , ad eos kui introducuntur (les sctes en médecine)

٦ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۰٥-۳۰٦ وفهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص٥۱٥ و دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٤

۷ - Theutra

مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ و کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ باقیست ونیز در مجموعه‌یی از کتابخانهٔ ایاصوفیه (۱)،

۲۰ ـ کتاب جالینوس الی اغلوقن (۲) فی التأتی لشفاء الامراض از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ کتابخانهٔ ملی پاریس ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۲۱ـ کتاب‌الاسطقسات علی‌رأی ابقراط ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس بتنهایی (۳) وبا تعلیقات احمدبن محمد معروف به ابن‌الاشعث طبیب معروف متوفی بسال ۳۶۰ (۴). ابوالفرج‌بن طیب نیزشرحی براین کتاب دارد که دردست است.

۲۲ ـ کتاب‌المزاج ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس بتنهایی (۵) وبا تعلیقات ابن الاشعث (۶) موجود است.

۲۳ ـ المقالات السبع جالینوس که شرحی است برفصول‌ابقراط. نسخه‌یی‌از آن بشمارهٔ ۲۸۳۷ در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است.

۲۴ ـ کتاب عمل‌التشریح (۷) ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس که نسخهٔ یونانی‌آن مفقوداست. نسخ این ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ بودلین بشمارهٔ DLxx و کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ۲۸۵۱ وهمچنین‌درجزونسخ خطی‌شرقی متعلق بکتابخانهٔ ادواردبرون (۸) ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۲۵ ـ جوامع الاسکندرانیین فی اسماءِ اعضاءِ الانسان ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ برلین موجود است (۹).

---

۱ ـ دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۵ ۲ ـ Glaucon

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ج ۲ ص ۳۰۶ . دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴ وجزو مجموعهٔ ستة عشرهمان کتابخانه ص ۲۱۵

۴ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳ جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۴۷

۵ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۰۶ .سه نسخه ۶ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳

۷ ـ De anatomicis administrationibus

۸ ـ A descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts belonging to the late E. G. Browne. Cambridge 1932, p. 162.

۹ ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۲

۲۶ ـ الصناعة الكبيرة وهوحيلة البرؤ[۱] ازمجموعهٔ ستة عشر جالينوس. نسخه‌یی ازآن در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۵ موجود وحاوی چهارمقاله وقسمت بزرگی از مقالهٔ پنجم ازآن کتابست.

۲۷ ـ کتاب فی الاشیاءِ الخارجة عن الطبیعة ازجالینوس معروف به العلل والاعراض درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس بصورت شش کتاب آمده‌است. میدانیم[۲] که این کتاب راجالینوس جمعاً درشش کتاب ومقالهٔ جداگانه تألیف کرده بود واسکندرانیان آنرا بصورت یك کتاب درآوردند تا درتعلیم طب بکار برند وآنرا کتاب العلل والاعراض (= العلل والامراض) نامیدند. جالینوس خود این کتابها را بترتیب چنین نامیده بود: فی اصناف الامراض[۳]، فی اسباب الامراض[٤]، فی اصناف الاعراض[٥]، فی اسباب الاعراض[٦]. واین کتاب اخیر شامل مقالات چهارم وپنجم وششم است. درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس این شش کتاب در شش رسالهٔ جدا آمده وترجمهٔ هرشش رساله به ابوزید حنین ابن اسحق نسبت داده شده‌است. این نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس وقتی دراختیار ابوعلی ابن سینا بوده واوبخط خود برآن نوشته بود: «.. فی حوز الفقیر حسین بن عبدالله بن سینا المتطبب فی سنة سبع واربعمائة»[۷]. نسخهٔ دیگر ازاین کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیه[۸] ونسخه‌یی دیگر جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

۲۸ـ کتاب تدبیر الاصحاءِ از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست[۹].

۲۹ ـ کتاب الصناعة جزو مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱۰] ونیز نسخهٔ جداگانه‌یی درهمان کتابخانه[۱۱].

---

۱ ـ De Methodo Curandi (la méthode de guérire)

۲ ـ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۹۲

۳ ـ De morborum differentiis

٤ ـ De morborum causis

۵ ـ De symptomatum differentiis

٦ ـ De symptomatum causis

۷ ـ رجوع شود بفهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۵

۸ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٤

۹ ـ ایضا ص ۲۱٤ وهمچنین درمجموعهٔ ستة عشر جالینوس ص ۲۱۵

۱۰ ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۵

۱۱ـ ایضاً ص ۲۲۱

۳۰ ـ کتاب القوی الطبیعیة جزومجموعهٔ ستة عشر محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه ونیز جزومجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

۳۱ـ کتاب الحمیات یا کتاب اصناف الحمیات که جزومجموعهٔ ستة عشر کتابخانهٔ ایاصوفیه و مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین باقیست.

۳۲ ـ کتاب المقالات الخمس درتشریح از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس مرکب از پنج مقاله بنام: فی تشریح العظام، فی تشریح العضل، فی تشریح العصب، فی تشریح العروق الغیر الضوارب، فی تشریح العروق الضوارب. یك نسخه از این کتاب جزومجموعهٔ ستة عشر کتابخانهٔ ایاصوفیه ونسخه یی دیگر بشمارهٔ 6233. pm. 521 در کتابخانهٔ برلین موجود است. ابن الندیم ترجمهٔ هرپنج مقالهٔ این کتاب را به حنین بن اسحق نسبت داده است [۱] وبا اینحال در کتاب المقالات الخمس متعلق بکتابخانهٔ برلین ترجمهٔ تشریح العصب بابوعثمان الدمشقی منسوب است.

۳۳ ـ کتاب النبض الکبیر در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه.

۳۴ ـ کتاب البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۳۵ ـ کتاب ایام البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست.

۳۶ـ کتاب فی تفصیل احوال کتب جالینوس [۲]. این کتاب ظاهراً همان فهرست کتب است که جالینوس از آثارخود ترتیب داد [۳] وحنین آنرا بعربی درآورد.

۳۷ ـ رسالة فی افضل الهیئة (= کتاب افضل الهیآت) از جالینوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

---

۱ ـ الفهرست ص ۴۰۳ ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۶

۳ ـ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۹۰

۳۸ ـ ترجمهٔ کتاب فی ابدال الادویة المفردة . جزو مجموعه های شمارهٔ ۳۵۷۲ و۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۳۹ ـ کتاب التریاق جالینوس که ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده اند در نسخهٔ متعلق بدار الکتب مصر با بن البطریق نسبت داده شده .

۴۰ـ کتاب الاعضاء (المواضع) الآلمة (۱) جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است (۲) .

از اسحق بن حنین (ص۷۰ـ۷۱)

ترجمه‌های ذیل باقی مانده است :

۱ـ کتاب قاطیغوریاس (المقولات) ارسطو در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس (۳) که درحقیقت مجموعه‌یی از ارغنون ارسطو وعلاوه بر کتب منطقی ارسطو و کتاب خطابه وشعر شامل ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس نیز میباشد .

ظاهراً این نسخه ازروی نسخه‌یی که حسن بن سوار (ابو الخیر بن خمار) ترتیب داده بود استنساخ شده است . دراین مجموعه ترجمهٔ کتاب المقولات (از ارسطو) ولواحق المقولات (٤) (منسوب بارسطو وعلی الظاهر تألیف یکی از نخستین پیروان وی خاصه ثاوفرسطس یا اوذیموس) در آخر آن به اسحق بن حنین نسبت داده شده وچنین آمده است: «تم کتاب ارسطوطالس المسمی قاطیغوریا ، ای المقولات ، صححه الحسن بن سوار من نسخة یحیی ابن عدی التی بخطه وهی التی قابل بها الدستور الذی بخط اسحق الناقل. قوبل به نسخة کتبت من خط عیسی بن اسحق بن زرعه ، نسخها ایضاً من نسخة یحیی بن عدی المنقولة من دستور الاصل الذی بخط اسحق بن حنین فکان موافقاً »(۵) . از این بیان چنین برمیآید که حسن

---

۱ ـ De locis affectis (Des lieux malades)

۲ ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴ ۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۱۱

٤ ـ Postpredicamenta ۵ ـ منطق ارسطو ج ۱، مقدمه، ص ۱۱-۱۲

ابن سوارنسخهٔ خودرا با نسخهٔ یحیی بن عدی که با نسخهٔ اصلی بخط اسحق بن حنین مقابله شده بود ، وهمچنین با نسخهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه که ازروی نسخهٔ یحیی بن عدی استنساخ شده بود مقابله وتصحیح کرد وبنا براین تردید نیست که این نقل بدست اسحق بن حنین صورت گرفته است نه آنچنانکه درفهرست کتابخانهٔپاریس آمده بوسیلهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه . زنکر (۱) که نخستین بار بسال ۱۸٤٦ این کتاب را درلایپزیگ منتشر کرده آنرا ازاسحق بن حنین دانسته واین اشتباه را تصحیح نموده است.ونریخ (۲) هم در کتاب مؤلفین یونانی در ترجمه‌ها وشروح عربی (۳) که بسال ۱۸٤۲ در لایپزیگ طبع شده بترجمهٔ اسحق بن حنین از این کتاب اشاره کرده است . اشکال امردرآنست که در الفهرست ابن‌الندیم که مترجمین ومفسرین قاطیغوریاس را اسم میبرد ذکری از اسحق بن حنین نیست بلکه سخن از حنین بن اسحق است لیکن تصریحی که در عبارت فوق آمده ما را از این تردید رهایی میدهد . کتاب قاطیغوریاس ترجمهٔاسحق را دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ منطق ارسطو بسال ۱۹٤۸ در قاهره چاپ کرده است وعلاوه برچاپ زنکر که بدان اشاره کرده ایم یکبار دیگر بدست بویژنیز بطبع رسیده است (٤) .

۲ ـ درهمین مجموعه ترجمه‌یی ازباری‌ارمینیاس (العبارة) آمده‌است. این‌ترجمه هم ازاسحق بن حنین‌است ودرآخر آن‌چنین‌آمده : «تم کتاب ارسطوطالیس باری‌ارمینیس ای فی‌العبارة نقل‌اسحق بن حنین . نقل من‌نسخة بخط الحسن بن سوار، نسخهامن‌نسخة یحیی‌بن عدی التی قابل بها دستور اسحق وبخطه، قوبل به‌نسخة کتبت من‌خط عیسی بن اسحق بن‌زرعة نسخها من‌خط یحیی‌بن عدی المنقول من دستورالاصل الذی بخط اسحق ابن‌حنین» (۵) ابن‌الندیم هم بترجمهٔ اسحق ازاین کتاب اشاره کرده است (٦) این‌رساله

---

۱ - J. Th. Zenker   ۲ - Wenrich

۳ - De Auctorum Graecorum versionibus et commentariis.

۴ - M. Bouyges : Bibliotheca Arabica Scholasticorum, Vol. IV.

۵ - منطق ارسطو، مقدمهٔ ج ۱ ص ۱۵   ٦ ـ الفهرست چاپ مصرص ۳٤۸

را ایزیدورپولاک[۱] از روی نسخهٔ پاریس چاپ کرده‌است[۲] وچاپ دیگری از آن در حواشی کتاب تلخیص کتاب المقولات ابن رشد بدست موریس بویژ[۳] شده وآخرین چاپ آن در کتاب منطق ارسطو بدست دکتر عبدالرحمن بدوی انجام گرفته است.

۳ ـ ترجمهٔ مقالهٔ «الالف الصغری» از کتاب الحروف (الهیات) ارسطورا ابن الندیم باسحق نسبت داده است. این ترجمه اکنون دردست وهمانست که ابن رشد در شرح این مقاله اساس کارخود قرار داده[۴] و موریس بویژ ناشر تفسیرمابعد الطبیعه آنرا در کتاب مذکور نقل کرده است.

۴ ـ ترجمهٔ مقالةاللام از کتاب الحروف ارسطو (مقالهٔ دوازدهم). این ترجمه را دکترعبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ «ارسطو عندالعرب» (ج۱ص۱ـ۱۱) چاپ کرده است. وی بحث مفصلی دراثبات انتساب این ترجمه باسحق بن حنین نیزدارد[۵]. نسخه‌یی که بدوی اساس کار خود قرارداد نسخهٔ (۶ م الحکمة والفلسفة) از دارالکتب المصریة است. پیش ازوی همین فصل را دکتر ابوالعلا عفیفی درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فؤاد مصر (مجلد ۵ جزءاول ص ۸۹ـ۱۳۹) با مقدمه وترجمه‌یی ازانگلیسی[۶] منتشر کرده وچنین حدس زده است که ترجمهٔ قدیم این مقاله از ابوبشر متی بن یونس است.

۵ ـ تفسیر ثامسطیوس از مقالة اللام از کتاب الحروف ارسطو را ابن الندیم به اسحق بن حنین نسبت داده وازآن نسخی دردست است. دکتر عبدالرحمن بدوی نسخهٔ متعلق بدارالکتب مصر را که عنوان آن چنین‌است: «مقالةاللام شرح ثامسطیوس ترجمة اسحق بن حنین» درمجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسانیده است (ج۱ص۱۲ـ ۲۲) و

---

۱ - Isidor Pollak

۲ - Hermeneutik des Aristoteles in der arabischen uebersetzung des Ishaq Ibn Honain

۳ - Maurice Bouyges

۴ - تفسیرمابعدالطبیعه لابن رشد چاپ بیروت سال ۱۹۳۸

۵ - مقدمهٔ کتاب ارسطوعندالعرب ص ۹ـ۱۵

۶ - W. D. Ross در ۱۹۲۴ متن یونانی ودر ۱۹۲۸ ترجمهٔ انگلیسی مقالة اللام را منتشر کرد ودکتر عفیفی در ترجمهٔ خود آنرا اساس کار قرار داد تا تلخیصی را که اسحق بن حنین دربرخی موارد بکاربرده است جبران کند.

آن مشتمل است بر فصول ٦-٩ از تفسیر مذکور ونیز قسمتی دیگر « یعنی فصل‌های اول ودوم » از همین شرح راکه ترجمهٔ آن از اسحق است در ص ٣٢٩ - ٣٣٣ از کتاب مذکور بطبع رسانیده است وآن چنین آغاز میشود: « بسم‌الله الرحمن الرحیم رب‌اعن مقالة‌اللام شرح ثامسطیوس ترجمة اسحق بن‌حنین»

٦ - ترجمهٔ « مقالة فی‌العقل علی‌رأی ارسطوطالیس » از اسکندرالافرودیسی در جزومجموعهٔ شمارهٔ ٧٩٤ کتابخانهٔ اسکوریال از اسحق با تعلیقاتی ازوی. نسخه‌یی از این ترجمه در کتابخانهٔ مجلس نیز موجود است [١].

٧ - ترجمهٔ کتاب‌النفس اسکندر افرودیسی. این ترجمهٔ اسحق را سموئیل بن یهودا بسال ١٣٢٥ میلادی بعبری ترجمه کرد. نسخهٔ کتاب النفس در مجموعهٔ شمارهٔ ٦٤٩ کتابخانهٔ اسکوریال مضبوط است.

٨ - ترجمهٔ کتاب‌الاصول اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت‌بن‌قره مشتمل برپانزده مقاله. نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است [٢].

٩ - ترجمهٔ کتاب المعطیات اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت وتحریر خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب دارای نودوپنج شکل‌است ودرمجموعهٔ تحریرات خواجه نصیرالدین طوسی [٣] چاپ شده است وچنین شروع میشود: « تحریر کتاب المعطیات لاقلیدس ترجمة اسحق واصلحه ثابت خمسة وتسعون شکلا » نسخ خطی متعدد آن هم دردست است.

١٠ - ترجمهٔ شرح اوطوقیوس العسقلانی بر مشکلات کتاب الکرة والاسطوانة ارشمیدس، از اسحق ونیز نقل اواز چهارده شکل ازمقالهٔ‌اول‌این کتاب‌مبنای‌کارخواجه نصیرالدین طوسی در «تحریرالکرة والاسطوانة لارشمیدس » قرار گرفت. خواجه علاوه

---

١ - فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران ج ٢ ص ٣٩٦

٢ - ایضاً ج ٢ ص ١١٠ - ١١١

٣ - مجموعة الرسائل حررها العلامة الفیلسوف الخواجه نصیرالدین محمدبن محمد بن الحسن الطوسی. طبع اول حیدرآباد سال ١٣٥٨ جزء اول.

بر این دو ترجمه، نقل ناقص و نادرست دیگری را که مورد اصلاح ثابت بن قره قرار گرفته بود نیز مورد استفاده قرار داد لیکن از فحوای سخن وی چنین مستفاد میشود که چهارده مقالهٔ کتاب الکرة والاسطوانة ترجمهٔ اسحق بتمامی اساس کار تحریر او قرار گرفت ودر مابقی این کتاب نیز ترجمهٔ اسحق از شرح اوطوقیوس مورد نظر وی بوده است : «... انی کنت فی طلب الوقوف علی بعض المسائل المذکورة فی کتاب الکرة والاسطوانة لارشمیدس زماناً طویلا لکثرة الاحتیاج الیه فی المطالب الشریفة الهندسیة الی ان وقعت الی النسخة المشهورة من الکتاب التی اصلحها ثابت بن قرة وهی التی سقط عنها بعض المصادرات لقصور فهم ناقله الی العربیة عن ادراکه وعجزه بسبب ذلك عن النقل فطالعتها و کان الدفتر سقیماً لجهل ناسخه فسددته بقدر الامکان وجهدت فی تحقیق المسائل المذکورة فیه الی ان انتهیت الی المقالة الثانیة وعثرت الی ما اهمله ارشمیدس من المقدمات مع بناء بعض مطالبه علیه فتحیرت فیه وزاد حرصی علی تحصیله فظفرت بدفتر عتیق فیه شرح اوطوقیوس العسقلانی لمشکلات هذا الکتاب الذی نقله اسحق بن حنین الی العربیة نقلا علی بصیرة وکان فی ذلك الدفتر ایضاً متن الکتاب من صدره الی آخر الشکل الرابع عشر من مقالة الاولی ایضاً من نقل اسحق و کان مایذکره اوطوقیوس فی اثناءِ شرحه من متن الکتاب مطابقاً لتلك النسخة فوجدت من ذلك الدفتر ما کنت اطلبه و رأیت ان احرر الکتاب علی الترتیب . . . واذکر شرح ما اشکل منه مما اورده الشارح اوطوقیوس... واثبت اعداد الاشکال علی حاشیتها بالروایتین فان اشکال مقالة الاولی فی نسخة ثابت ثمانیة واربعون وفی نسخة اسحق ثلاثة واربعون ففعلت ذلك ...» (۱)

۱۱ــ از ترجمه‌های کتاب المجسطی بطلیموس چنانکه دیده‌ایم (۲) یکی را باسحق ابن حنین نسبت داده‌اند. از این ترجمه نسخی دردست واز آنجمله است نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۴۸۲ .نسخ خطی عربی که بدین عبارات آغاز میشود : «جمل مافی المقالة الاولی من کتاب بطلیموس القلوذی المنسوب الی التعالیم وهو کتاب الکبیر

---

۱ ــ رجوع شود به تحریر الکرة والاسطوانة خواجه نصیرالدین طوسی چاپ حیدرآباد دکن ص ۲-۳   ۲ ــ همین کتاب ص ۷۰

المعروف بالمجسطی ترجمه من اللسان الیونانی الی اللسان العربی لابی الصقر اسماعیل بن بلبل اسحق بن حنین بن اسحق المتطبب وصححه ثابت بن قرة. این ابو الصقر اسمعیل وزیر الموفق برادر المعتمد بوده که درسال ٢٧٨ یا ٢٧٩ هجری کشته شده است. نسخهٔ مذکور شامل شش قسمت اول از کتاب المجسطی است و نسخه‌یی دیگر از همان کتابخانه بشمارهٔ ٢٤٨٣ شامل هفت مقاله. خواجه نصیرالدین طوسی ترجمهٔ المجسطی اسحق را تحریر کرده واز آن نسخ بسیار موجود است.

از قسطا بن لوقا (ص ٧١ - ٧٣)

١ - ترجمهٔ کتاب الاکرثاوذوسیوس. این کتاب در سه مقاله وپنجاه ونه شکل ودر برخی نسخ در پنجاه وهشت شکل است که بامر ابوالعباس احمدبن معتصم بالله از یونانی بعربی نقل شد. قسطابن لوقا تا شکل پنجم از مقالهٔ سوم را ترجمه کرد وبعداز آن مترجم دیگری آنرا بپایان برد وثابت بن قرةالحرانی اصلاح نمود. نسخی از این کتاب در کتابخانهٔ مجلس [1] و کتابخانهٔ مدرسهٔفاضلیهٔ مشهد [2] و کتابخانهٔ ملی پاریس (جزومجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٦٧) و کتابخانهٔ برلین موجود است. تهذیبی هم از آن بدست محیی‌الدین محمدبن ابی‌الشکر مغربی‌الاندلسی شده است [3]. ترجمهٔ قسطارا خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده واین تحریر در مجلد اول ازمجموعهٔ تحریرات خواجه درحیدرآباد چاپ شده ودرآغاز آن چنین آمده‌است: «کتاب الاکرلثاوذوسیوس هوثلاث مقالات وتسعة وخمسون شکلا وفی بعض النسخ بنقصان شکل فی العدد وقد امر بنقله من الیونانیة الی العربیة ابوالعباس احمدبن المعتصم بالله فتولی نقله قسطابن لوقا البعلبکی الی‌شکل الخامس من المقالة الثالثه ثم تولی نقل باقیه غیره واصلحه ثابت بن قره».

٢ - ترجمهٔ کتاب المساکین‌ثاوذوسیوس دردوازده شکل ازقسطا دردست‌است [4]. این ترجمه را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده وآن در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی بسال ١٣٥٨ در حیدرآباد چاپ شد و نسخ خطی متعدد آن هم

---

١ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ٨٤ و ١١٤

٢ - فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ٢٤٥

٣ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ١١١. فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٣ ص ٣٠٠-٣٠١ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٦٨.

٤ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ١١٥ و ١١٧-١١٨.

موجود است .

۳ ـ کتاب المطالع ابسقلاوس که نسخ آن در کتابخانهٔ مشهد [۱] و دارالکتب مصر [۲] ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5052. Mf 258. باقیست . این کتاب را الکندی اصلاح کرد واین ترجمه واصلاح را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر نمود وتحریر او درجزو مجموعهٔ تحریرات وی (ج۲ سال ۱۳۵۹) در حیدرآباد چاپ شد .ترجمهٔ کتاب المطالع ابسقلاوس درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس به‌اسحق بن‌حنین نسبت داده شده است .

۴ـ ترجمهٔ رسالة فی الآراء الطبیعیة التی یقول بها الحکماء ازفلوطرخس الیونانی. نسخهٔ این ترجمه در کتابخانهٔ حیدرآباد موجود است ونسخه‌یی دیگر از آن در کتابخانهٔ رحوم ابوعبدالله زنجانی در زنجان [۳] .

۵ ـ ترجمهٔ کتاب الفلاحة الرومیة تألیف قسطوس بن اسکوراسکینه را حاجی خلیفه درجزو سایر مترجمان به قسطا نیز نسبت داده است . راجع بنسخهٔ موجود این کتاب رجوع شود باسم سرجس بن هلیا الرومی درصحایف آینده ازهمین کتاب .

۶ ـ از آثار فلسفی قسطابن لوقا که خوداوتألیف کرده وازذکرآن دراینجاچاره نیست « کتاب فی الفرق (یا : الفصل) بین النفس والروح»است. قسطا دربیان‌فرق‌میان‌روح ونفس گوید : روح جوهری مجرد ونفس مادی‌است،روح متمکن درمکان نیست ونفس متمکن درمکان است ، روح محاط درجسم نیست ونفس محاط درجسم میتواند بود ، روح باقی و غیرفانی است ونفس ازمیان میرود و دوباره بوجود میآید ، نفس حکم آلتی برای روح دارد وامیال وفرمانهای آنرا باعضاء وحواس انتقال میدهد. دراین رساله قسطا بسیاری‌از اعمال جسم مانند تنفس ، دوران دم، احساس وحرکت‌را تعریف‌میکند ونیزراجع باعمال نفسانی مهمی مانند فکر، ادراك ، حفظ وغیره مطالعه مینماید . کتاب الفرق بین‌النفس

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص۳۵۶ و۳۵۹

۲ ـ منقول ازفهرست کتابخانهٔ خدیویه ج ۵ ص ۲۰۲

۳ ـ تذکرة النوادر من المخطوطات العربیة . حیدرآباد ۱۳۵۰ هجری ص ۱۳۹ .

والروح را یوحنا هیسپالنسیس بلاتینی درآورده واین ترجمهٔ او را گابریلی بچاپ رسانیده[1] وهورتن درباب آن مطالعهٔ دقیق کرده است[2].

٧ ـ ترجمهٔ «کتاب فی رفع الاشیاء الثقیلة» ازایرن الاسکندرانی که از کتب بسیار مهم ومعتبراست. این ترجمهٔ قسطا بن لوقا راکارادوو با نقل آن بزبان فرانسوی، بسال ١٨٩٣ در روزنامهٔ آسیایی (دورهٔ نهم ج١ص٣٨٦–٤٧٢ وج٢ص١٥٢–٢٦٩و٤٢٠–٥١٤) چاپ کرده است. ترجمهٔ آلمانی این کتاب را نیکس[3] وشمیدت[4] درسال ١٩٠٠ چاپ کرده اند. ازاین کتاب اطلاعات جامعی ازعلم الحیل (مکانیك) یونانی بدست میآیدواین همان کتاب الحیل ایرونست که قدما ترجمهٔ آنرا بقسطا نسبت داده‌اند.

علاوه برآثار موجودی که از قسطا نقل کرده‌ایم از تألیفات این دانشمند درطب و ریاضیات وطبیعیات کتب متعددی موجود است که هریك درجای خود مذکور خواهد افتاد.

از حبیش بن الحسن الاعسم (ص ٧٣–٧٤)

چند ترجمه از آثار ابقراط وجالینوس باقی مانده است. چنانکه میدانیم غالب کتبی که حبیش ترجمه کرد بحنین بن اسحق نسبت داده شدوحتی اکنون نسخی از ترجمه‌ها دردست است که دربعضی بحنین ودر برخی بحبیش نسبت داده شده است. بهرحال از آثاری که اکنون باسم حبیش موجود است کتب ذیل را نام میبریم:

١ـ کتاب عهد ابقراط که حنین بن اسحق اصل آنرا از یونانی بسریانی وحبیش بمشارکت عیسی بن یحیی از سریانی بعربی درآورد. این کتاب درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٢٣٥ کتابخانهٔ برلین موجود است.

١- La Risalah di Qusta ben Luqa sulla differenza tra lo spirito el' anima-Rendiconti della Reale Accademia dei Lincei, XIX, 1910, p.622.

٢- Die philosophischen Systeme der spekulativen Theologie im Islam, 2 ème édition, II, 1878, p. 117

٣- L. Nix   ٤- W. Schmidt

۲ - کتاب منافع الاعضاء[۱] جالینوس در هفده مقاله که حبیش آنرا نقل وحنین اصلاح کرد . این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین بنام حبیش است ولی درنسخهٔ شمارهٔ ۲۸۵۳ کتابخانهٔ ملی پاریس بنام حنین آمده وانتساب آن بحبیش اصح است . شرحی ازعبدالرحمن بن علی بن ابی صادق براین کتاب دردست است[۲] .

۳- ترجمهٔ کتاب خصب البدن ازجالینوس درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۴ - التشریح الکبیر (= کتاب التشریح) جالینوس، این کتاب هم باسم حنین موجود است وآنرا م. سیمون[۳] چاپ کرده وبر گشتراسر[۴] طی تحقیق ومطالعهٔ دقیق که درمقدمهٔ همان کتاب کرده انتساب این ترجمه را بحبیش مدلل ساخته است[۵] .

۵ - ترجمهٔ کتاب حیلة البرؤ که نقل آن بحبیش وحنین هردو نسبت داده شده ، باقیست ودرجزو آثار موجود حنین ذکرشده است .

از عیسی بن یحیی (ص۷۴-۷۵)

۱ - ترجمهٔ کتاب الاخلاط جزومجموعهٔ اثنی عشر ابقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه ودرمجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجوداست. این کتاب را عیسی برای احمدبن موسی بعربی درآورده بود .

۲ - ترجمهٔ عربی قسمتی از کتاب عهد ابقراط را ازترجمهٔ سریانی حنین به عیسی وقسمتی دیگررا بحبیش نسبت داده‌اند وما درذکرآثار حبیش ازآن سخن گفته‌ایم .

ترجمهٔ کتب دیگری مانندابیذیمیای ابقراط و کتاب تدابیرامراض الحادهٔ ابقراط هم بحنین وهم بعیسی بن یحیی منسوب است وما نسخ آنهارا درذکرآثارحنین نشان داده‌ایم.

عیسی بن یحیی هم دچارهمان سرنوشت حبیش شده وبسیاری ازآثاراو بحنین منسوب گردیده است .

---

۱ - De usu partium

۲ - کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۴

۳ - M. Simon: Sieben Bücher Anatomie des Galen

۴ - G.Bergstrasser

۵ - رجوع شود بدائرة المعارف اسلام ذیل عنوان حنین بن اسحق بقلم J. Ruska

از حجاج بن یوسف بن مطر (=مطران) (ص ۷۵)

۱ ـ ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس دردست است[۱].

۲ ـ چنانکه میدانیم حجاج دو ترجمه از اصول الهندسه (جومطریا) اقلیدس کرد یکی معروف به الهارونی و دیگر مشهور به المأمونی. اسحق بن حنین وابوعثمان الدمشقی نیز آنرا نقل کردند. نقل حجاج واسحق (باصلاح ثابت بن قره) اساس کار خواجه نصیرالدین طوسی در تحریر اقلیدس قرار گرفته ونسخ این تحریر بسیار است.

از ثابت بن قرة الحرانی (ص ۷۵-۷۸)

ترجمه‌های متعدد وتألیفات بسیار دردست است. تألیفات او و پسرش ابوسعید سنان ابن ثابت ونواده‌اش ابراهیم بن سنان هریك درجای خود مذکور خواهد شد واینك میپردازیم بذکر آثار منقول وبعضی از اصلاحات ثابت:

۱ـ ترجمهٔ مأخوذات ارشمیدس بتفسیر ابوالحسن علی بن احمد النسوی که نسخی از آن موجود است[۲] این ترجمه را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده وآن در مجموعهٔ تحریرات وی (ج۲ سال ۱۳۵۹) درحیدرآباد چاپ شده است.

۲ ـ از کتاب الکرة المتحرکة اوطولوقوس که ثابت آنرا ترجمه واصلاح کرده، نیز نسخی موجود است[۳] وتحریر آن که بدست خواجه نصیرالدین طوسی صورت گرفته درجزو مجموعهٔ تحریرات وی (ج۱ سال ۱۳۵۸) درحیدرآباد چاپ شده است.

۳ـ کتاب المفروضات درسی وشش ودر بعضی نسخ درسی وچهار شکل از ثابت بتحریر خواجه نصیرالدین طوسی در دست است که درجزو مجموعهٔ تحریرات وی چاپ شده. این کتاب را درغالب نسخ باسم ثابت واز تألیفات او ذکر کرده‌اند لیکن ترجمه یا اصلاح ثابت از «کتاب المفروضات» ارشمیدس است که ابن الندیم آنرا جزو کتب موجود ومنقول آن استاد محسوب داشته است[۴].

---

۱ ـ رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن ج ۱ ص ۳۶۳

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۱۱۵. کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰۲ وجز آن

۳ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۶۷. کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5932. Mf 258. فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۳۰۹-۳۱۰ وص ۳۵۵. فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص ۱۱۱و۱۱۷-۱۱۸

۴ ـ الفهرست ص ۳۷۲

۴ ـ «کتاب اوطولوقس فی الطلوع والغروب من اصلاح ثابت وهو مقالتان وستة وثلاثون شکلا». این عنوان تحریر خواجه نصیرالدین طوسی از کتاب مذکور است که درجزومجموعهٔ تحریرات آن استاد درحیدرآباد چاپ شده ونسخ خطی متعدد از آن دردست است.

۵ ـ «مقالة فی ان الخطین اذا اخرجا علی اقل من زاویتین قائمتین التقیا». این مقاله باسم ثابت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود ومسلماً ترجمهٔ اوست از اثر ابلونیوس بهمین نام که ابن الندیم درپایان فهرست کتب ابلونیوس ذکر کرده و گفته است «وقد ذکر ثابت بن قرة ان له (ای لابلونیوس) مقالة فی ان الخطین اذا اخرجا علی اقل من زاویتین قائمتین یلتقیان» (۱) نسخهٔ مذکوردرچهارشنبه ۲۷ ربیع الثانی سال ۳۵۹ هجری درشیراز استنساخ شده.

۶ ـ رسالة فی الشکل القطاع که در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وعبارتست از قسمتی از کتاب الاشکال الکریة از منالاوس.

۷ ـ کتاب ارشمیدس فی الدوائر المتماسة، ترجمه وتحریر ثابت که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکیپور موجود است (۲).

۸ ـ «کتاب ارشمیدس فی اصول الهندسة» که ثابت بن قره آنرا از یونانی بعربی برای ابوالحسن علی بن یحیی نقل کرد (۳). این همان کتاب المأخوذات ارشمیدس است ودرمجموعه‌یی از رسالات ابواسحق ابراهیم بن سنان بن ثابت متعلق بکتابخانهٔ دائرة‌المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد بدو نسبت داده شده است (۴).

۹ ـ «کتاب اوطوقیس فی حکایة ما استخرجه القدماء من خطین بین خطین حتی یتوالی الاربعة متناسبة نقل ابی الحسن ثابت بن قرة» درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۷۳

۲ ـ Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Oriental Public library at Bankipore, by Maulavi Azîmu'd - dîn Ahmad, Calcutta volume XXII, p. 78-79.

۳ ـ ایضاً فهرست بانکیپور ج ۲۲ ص ۷۹-۸۰

۴ ـ تذکرة النوادر من المخطوطات العربیة. ص ۱۵۱

ملی پاریس موجود وهمانست که بنام «کتاب فی الخطین» (۱) مشهورمیباشد وابن الندیم ترجمهٔ عربی آنرا بثابت بن قره نسبت داده است .

۱۰ ـ کتابی منسوب بثابت بن قره در باب بیماریهای اسبان درنود فصل در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بنابِ اشاره‌یی که در آن کتاب آمده ازفارسی (پهلوی) بعربی نقل شده واگراین سخن درست باشد ترجمه ازثابت نیست .

۱۱ـ سه مقالهٔ آخرازهفت مقالهٔ کتاب المخروطات یاقطع مخروطات ابولونیوس. ناقلان دورهٔ اسلامی هرهفت مقالهٔ کتاب را بعربی درآوردند واز ثابت جزسه مقالهٔ آخر اسم برده نشده است . از این ترجمه نسخی وازآنجمله نسخه‌یی در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است (۲) . تحریری ازاین کتاب بدست محیی الدین الاندلسی شده است (۳) متن عربی این کتاب بلاتینی ترجمه شده وهردومتن بسال ۱۷۱۰ بطبع رسیده است .

۱۲ ـ ترجمهٔ کتاب اقلیدس «فی القسمة» که بنابرنقل ابن الندیم ثابت آنرا اصلاح کرده وموضوع آن تقسیم خطوط مستوی است . نسخه‌یی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است . وپکه (۴) ترجمه‌یی از این رساله را درروزنامهٔ آسیایی (جزوهٔ سپتامبرـ اکتبر ۱۸۵۱) چاپ کرد .

۱۳ـ ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس. از این کتاب دونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجوداست. (۵) ابن الندیم از این کتاب بنام «کتاب جغرافیا فی المعمور وصفة الارض» یاد کرده وترجمهٔ مشهور ونیکوی آنرا از ثابت بن قرة دانسته است (۶) .

۱٤ ـ کتاب الثقل والخفة اقلیدس باصلاح ثابت بن قره در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 258 ، Mf ، 6014 ونسخه یی دیگر در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۷٤ ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۶۵

۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی وفارسی وترکی لیندزیانا ص ٤ .

٤ - Woepcke

۵ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۵۵ و۱۵۶

۶ ـ الفهرست ص ۳۷۵

۲۴۵۷ نسخ خطی عربی ونسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ فاضلیهٔ مشهد [۱] موجود است. در بعض نسخ موجود این کتاب بارشمیدس منسوب است وابن الندیم آنرا باقلیدس نسبت داده [۲].

۱۵ ـ «کتاب عمل الدائرة المقسومة سبعة اقسام متساویة لارشمیدس ترجمة ابی‌الحسن ثابت بن قرة» اصلاح وتحریر مصطفی صدقی ازعلمای قرون متأخر. این نسخه در دارالکتب المصریه موجود است [۳].

از ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی (ص ۷۹ ـ ۸۰)

۱ ـ ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس [٤] با حواشی وتعلیقاتی که بیشتر از حسن بن سوار است. در آخر آن چنین آمده است: «تم مدخل فرفوریوس الموسوم بایصاغوجی نقل ابی عثمان الدمشقی قوبل به نسخة مقروءة علی یحیی بن عدی، فکان موافقا.»

۲ ـ درهمین مجموعه کتاب دیگری از منطقیات بنقل ابوعثمان دمشقی است وآن هفت مقالهٔ اول ازطوبیقاست. ابی‌عثمان خود میگوید دراین مقاله چندموضع است که ما آنرا چنانکه ازظاهر عبارت برمیآمد ترجمه کردیم لیکن معنی آن درست برما معلوم نشد، بازدرآن نظر خواهیم کرد وهرچه را معنای آن برما معلوم ودرست شد ذکر خواهیم نمود. درآخر مقالهٔ هفتم چنین آمده است: «تمت المقالة السابعة من کتاب طوبیقا نقل ابی‌عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی وهی آخر ماوجدت من نقله لهذا الکتاب» [۵]

۳ ـ مقالة الاسکندر الافرودیسی فی القول فی مبادی الکل علی رأی ارسطوطالیس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ مجلس شورای ملی [٦] ونیز در کتابخانهٔ مشهد [۷] موجود است. درپایان نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد قسمتی از کتاب طیماوس بعنوان «اقاویل افلاطن

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ۲٤٦ ۲ ـ الفهرست ص ۳۷۲
۳ ـ منقول از فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰۳
٤ ـ شرح این مجموعه را در تکمله راجع به اسحق بن حنین وابن الخمار بیابید.
۵ ـ منطق ارسطو مقدمهٔ ج ۱ ص ۲۷
٦ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹٦
۷ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۲۵٤

فی کتاب طیماوس من کتبه فی امر النفس والعقل » نقل شده است . ترجمهٔ این کتاب در مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق با براهیم بن عبدالله النصرانی ـ الکاتب نسبت داده شده است .

٤ ـ ترجمهٔ یکی از مقالات الاسکندر الافرودیسی در اینکه « هل المتحرك علی عظم مایتحرك فی اول حرکته علی اول جزء منه ام لا ؟ » در جزو مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در مکتبة الظاهرية (دمشق) موجود است و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ج١ص٢٧٨ـ٢٨٠) چاپ کرده است .

در دنبال این مقالات مقالات دیگری بدین شرح از مجموعهٔ مذکور نقل وطبع شده است :

٥ ـ « مقالة الاسكندر الافروديسی فی الرد علی کسوقراطیس (١) فی ان الصورة قبل الجنس واول له اولية طبيعية » .

٦ ـ «مقالة للاسكندر فی انه قد يمكن ان يلتذ الملتذ ويحزن معاً علی رأی ارسطو»

٧ ـ «مقالة الاسكندر الافروديسی فی ان القوة الواحدة يمكن ان تكون قابلة للاضداد جميعاً علی رأی ارسطوطاليس »

٨ ـ « مقالة الاسكندر الافروديسی فی ان المكون اذا استحال من ضده ايضاً معاً علی رأی ارسطوطاليس »

٩ ـ «مقالة الاسكندر فی الصورة وانها تمام الحركة وكمالها علی رأی ارسطو »

١٠ ـ مقالة الاسكندر فی اثبات الصور الروحانية التی لاهيولی لها »

١١ ـ « مقالة الاسكندر فی ان الفعل اعم من الحركة علی رأی ارسطو» (٢)

١٢ ـ « مقالة الاسكندر الافروديسی فی ان الفصول التی بها يقسم جنس من الاجناس ليست واجب ضرورة ان تكون توجد فی ذلك الجنس وحده الذی اياه تقسم ، بل قد يمكن

---

١ ـ ظ: کسنوقراطیس یعنی Xenocrates شاگرد مشهور افلاطون که درسال ۳۳۹ ق.م. بریاست آکادمی رسید ودرسال ۳۱٤ ق.م درگذشت .

٢ ـ درپایان این مقاله چنین آمده است : هذه المقالات المنسوبة الی الاسكندر الافروديسی كلها من نقل ابی عثمان سعيد الدمشقی وهذه النسخة الثانية من خط الدمشقی .

ان تقسم بها اجناس اكثرمن واحد ليس بعضها من نتائج بعض» که درحواشی آن تعليقاتی از ابوعمر والطبری منقول از ابوبشر متی بن یونس القنائی یافته میشود .

۱۳ ـ مقالة فی اللون وای شیء هوعلی رأی الفیلسوف (یعنی ارسطو) درمجموعه‌یی متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال وهمچنین در کتابخانهٔ برلین موجود است (۱)

۱٤ ـ «مقالة فی ان الزیادة والنموهما فی الصورة لافی الهیولی» که ترجمهٔ لاتینی آن هم موجود ونسخهٔ خطی آن درمجموعهٔ اسکوریال مضبوط است (۲).

۱۵ ـ ترجمه‌یی ازمقالهٔ ثامسطیوس «فی الرد علی مقسیموس (۳) فی تحلیل الشکل الثانی والثالث الی الاول» . مقسیموس بتبعیت از رأی ایامبلیخوس وفرفوریوس معتقدبود که برهانهای شکل دوم وسوم از براهین کامله هستند درصورتیکه ثامسطیوس بپیروی از ارسطو معتقد بنقص آنها بود و بهمین سبب هم میان آندو مشاجره و بحثی در گرفت و ثامسطیوس این رساله را در رد نظر مقسیموس نوشت . این رساله در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۷۱ مکتبة الظاهرية دمشق موجود است ودکترعبدالرحمن بدوی آنرا درمجلد اول ازمجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۳۰۹-۳۲۵) چاپ کرده است .

۱٦ـ «المقالة الاولی من کتاب بس فی الاعظام المنطقه والصم التی ذکرت فی المقالة العاشرة من کتاب اوقلیدس فی الاسطقسات» جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست. ویکه مستخرجی از این رساله در زمرهٔ یادداشتهای آکادمی علوم ج ۱٤ منتشر کرده است (٤)

۱۷ ـ «المقالة الثانية من تفسير المقالة العاشرة من كتاب اوقليدس فی الاصول» که درمجموعهٔ فوق الذکرموجود واستنساخ آن ازاحمدبن محمدبن عبدالجلیل ریاضی‌دان معروف قرن چهارم ومؤرخ بتاریخ سال ۳۵۸ هجری است .

---

۱ ـ مقدمهٔ ارسطو عندالعرب ج ۱ ض ۵۵ ۲ ـ ایضاً ص ۵٦

۳ ـ مقسیموس ازمیری Maxime de Smyrne دانشمند قرن چهارم میلادی منسوب بمدرسهٔ ایامبلیخوس متوفی بسال ۳۷۰ میلادی‌است .

٤ ـ Wœpcke : Essai d'une restitution des travaux perdus d'Apollonius sur les quantités irrationnelles.

۱۸ - «تفسیر یحیی النحوی لکتاب جالینوس فی النبض الصغیر الی طوثرون نقل ابی عثمان الدمشقی» نسخهٔ آن بشمارهٔ 1184 .we .6230 در کتابخانهٔ برلین موجود است.

۱۹- ترجمهٔ کتاب تشریح العصب که خود قسمتی است از کتاب معروف جالینوس موسوم به المقالات الخمس فی التشریح بنام ابوعثمان در جزو کتاب المقالات الخمس جالینوس مضبوط در کتابخانهٔ برلین (۱) موجود است. باید بیاد داشت که ترجمهٔ همهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق نیز نسبت داده‌اند.

از اصطفن بن بسیل (ص ۸۰)

ترجمهٔ کتاب الحشائش (۲) دیسقوریدس (دیاسقوریدس، ذیاسقوریذوس) العین زربی که بنام «الادویة المفردة» (۳) وخواص الاشجار (٤) و کتاب دیسقوریدس فی موادالعلاج (۵) ومفردات دیسقوریدس هم معروف میباشد، باصلاح حنین بن اسحق دردست است (٦). لکلر (۷) راجع باین کتاب درروزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ ژانویهٔ ۱۸٦۷) تحقیقی دارد. کتاب الحشایش درپنج مقاله است ودر آغاز مقالهٔ چهارم آن چنین آمده: «المقالة الرابعة من کتاب دیسقوریدس انا قدذکرنا ایها الحبیب اریوس فی الثلاث مقالات التی سلفت من هذا الکتاب الافاویه والادهان والطیب والشجر والحیوان والبقول والنبات والعصارات والبزورونحن آخذون فی هذه المقالة فی الکلام فیما بقی علینا من النبات واصول النبات». وازهمین شرح موضوعات کتاب معلوم میشود.

راجع بکتاب الحشایش، ابن ابی اصیبعه گفته است (۸) که ابوداود سلیمان بن

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۲.

۲ - Traités des plantes

۳ - طبقات الاطبا ج ۲ ص ٤٦

٤ - درنسخهٔ کتابخانهٔ مشهد

۵ - درنسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا.

٦ - کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸٤۹ نسخ خطی عربی (فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳) ونسخهٔ ناقص دیگری بشمارهٔ ۲۸۵۰ (ایضاً ص ۵۱۳). کتابخانهٔ مشهد (فهرست آن کتابخانه ج ۳ ص ۲۵٤). کتابخانهٔ ایاصوفیه (دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۲۱). کتابخانهٔ جمعیت دائرة المعارف عثمانیه (تذکرة النوادر ص ۱۸۲). کتابخانهٔ بانکیپور. کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا: Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London 1894, p. 536.

۷ - Leclerc

۸ - طبقات الاطبا ج ۲ ص ٤٦-٤۷

حسان معروف بابن‌جلجل طبیب اندلسی معاصر هشام المؤید بالله (۳۶۶ـ ۳۹۹ هجری) آنرا تفسیر کرده ودر آغاز کتاب گفته است که کتاب دیسقوریدس در بغداد در دولت عباسیان وبعهد جعفر المتوکل ترجمه شده ومترجم آن از زبان یونانی بزبان عربی اصطفن بن بسیل بوده است واین کتاب را حنین بن اسحق تصفح وتصحیح کرد. اصطفن از اسامی یونانی این کتاب هرچه را معادلی در عربی یافت بتازی، ترجمه کرد وهراسم را که معادلی درعربی نداشت همچنان بیونانی آورد تا مگر بعد ازو آنهارا باالفاظ معینی ازعربی بنامند. چون این ترجمهٔ اصطفن باندلس رسید درایام الناصر عبدالرحمن بن محمد (۳۳۰ ـ ۳۵۰) صاحب اندلس ارمانیوس پادشاه قسطنطنیه درسال ۳۳۷ نامه‌یی بدونگاشت وهدایای گرانبهایی برای او فرستاو ودر جملهٔ این هدایا کتاب الحشایش دیسقوریدس مصور بتصاویر رومی عجیب وبمتن اصلی یونانی بوده است ارمانیوس در نامهٔ خود بالناصر نوشته بود که از کتاب دیسقوریدس فایده‌یی نمیتوان گرفت مگر با مردی که زبان یونانی نیك بداند واین ادویه را خوب بشناسد وچون در این هنگام کسی که زبان یونانی داند نبود آن کتاب همچنان در خزانهٔ عبدالرحمن الناصر بزبان یونانی باقی ماند وبزبان عربی ترجمه نشد وآنکه در دست مردم بود ترجمهٔ اصطفن بود که از بغداد آورده بودند. الناصر درجواب نامهٔ خود بار مانیوس ازومردی‌را که آشنا بزبان یونانی ولاتینی باشد بخواست تا مترجمانی را که لاتینی بدانند تعلیم دهد وآنان بترجمهٔ عربی کتاب مبادرت کنند. ارمانیوس راهبی را بنام نقولا بقرطبه فرستاد و او درسال ۳۴۰ بقرطبه رسید وبیاری چندتن ازطبیبان آگاه اسماء عقاقیر کتاب دیسقوریدوس را تصحیح کرد.

ترجمهٔ دیگری از همین کتاب بدست سالم ملطی بامر حکمران دیاربکر الب اینانج قتلغ بیك ابوالمظفر بن تمرتاش غازی ابن ارتق شهاب الدوله ازحکمرانان ارتقی (قرن ششم هجری) از سریانی بعربی صورت گرفت ویکبار دیگرهم بدست مهران بن منصور ترجمه شد واین ترجمه درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ مشهد بنام خواص الاشجار موجود است (۱)

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۵٤

از اسطاث (۱) (ص۸۰)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الحروف ارسطومعروف بالهیات تا آخر مقالةاللام در دست و همانست که ناشر « تفسیرما بعدالطبیعة لابن رشد » آنرا در کتاب مذکورنقل کرده‌است وآنچه ابوالولید بن رشد اساس کار خود در تفسیر این کتاب قرار داده غیر از مقالهٔ الالف الصغری که از ترجمهٔ اسحق‌بن حنین استفاده کرده بود از روی ترجمهٔ اسطاث است.

۲ ـ ترجمهٔ کتابی در فلاحت نیز برای یحیی بن خالد برمکی از وی در دست است [۲]

از ابن ناعمه (عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی) (ص۸۲)

۱ ـ ترجمهٔ سوفسطیقا (المغالطین) ارسطو که درمجموعه‌یی ازمنطقیات ارسطو متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۳۴۶ همراه سه ترجمهٔ دیگرازسوفسطیقامضبوط است وبدین کلمات‌ختم میشود: تم کتاب ارسطوطالس المسمی‌سوفسطیقافی‌التبصیر بمغالطة السوفسطائیة ، نقل‌الناعمی ولله علی ذلک‌الحمد والمنة .

۲ ـ ترجمهٔ اثولوجیا منسوب بارسطومعروف به کتاب المیامر [۳] که از ده میمر پدید آمده است ، چهارمیمراول آن متضمن مباحث نوافلاطونی درباب مبداء اول وعقل کلی ونفس کلی ونفس ناطقه و نفوس بهیمیه ونامیه و طبیعیه و شرف عالم عقلی ولزوم خلع بدن وتسکین حواس و وساوس نفسانی برای عروج بعوالم عقلانی است . در میمر پنجم راجع بخالق و کیفیت ابداع واحوال اشیاء در نزد او سخن رفته است و در میمر ششم از کواکب ودر میمر هفتم در نفس شریفه ودر میمر هشتم در صفت نار و در میمر نهم در نفس‌ناطقه وبقای‌آن بعد ازموت جسم ودرمیمردهم درباب علت‌اولی‌واشیائی که‌از اوبوجود آمده‌اند. ازاین کتاب نسخ‌متعدد در کتابخانه‌های‌مجلس وموزهٔ بریتانیا ومشهد وکتابخانه‌های مصرواستانبول وبانکیپور وبرلین و کتابخانهٔ ملی‌پاریس وجزآن موجود است ویکبار درحاشیهٔ قبسات درتهران بسال ۱۳۱۵ وبار دیگر درسال ۱۸۸۲ بتصحیح و

---

۱ ـ Eustathius   ۲ ـ تاریخ ادبیات عرب، بر کلمن ، ج ۱ ص ۳۶۳-۳۶۴

۳ ـ میامر جمع کلمهٔ سریانی میمر (maïmar) بمعنی مبحث ، مقال ، گفتاراست .

تحشیهٔ فریدریك دیه‌تریسی دربرلن چاپ شده است. ابوعلی بن سینا را شرحی براین کتابست که دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درمجموعهٔ ارسطو عند العرب با مقابلهٔ چند نسخه ازصحیفهٔ ۳۷تا۷٤چاپ کرده است وبنابرعقیدهٔ وی این تفسیر جزئیست از کتاب الانصاف شیخ.

از ابو بشر متی بن یونس القنائی (ص۸۳)

۱ـ ترجمهٔ کتاب فی الشعر (ابوطیقا) بعنوان «کتاب ارسطوطالیس فی الشعراءِ نقل ابی بشر متی بن یونس القنائی من السریانی الی العربیة» در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤۶ کتابخانهٔ ملی پاریس دردست است. این ترجمه یك بار درلندن بسال ۱۸۸۷ وباردیگر در وین (۱۹۲۸ـ۱۹۳۲) طبع شده است [۱] وهر دو ناشر آن کتاب بترجمهٔ جداگانهٔ آن هم مبادرت کردند.

درهمین مجموعه برحواشی رسالات منطقی ارسطو تعلیقات و توضیحات مفصلی هست که قسمت بزرگ آن از حسن بن سوار وقسمتی دیگر از متی بن یونس میباشد.

۲ ـ ترجمهٔ کتاب انالوطیقا الاواخر (انالوطیقا الثانیة) معروف به کتاب البرهان ارسطو هم درهمین مجموعه از ابوبشر متی دردست است وچنین شروع میشود:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. کتاب انالوطیقا الاواخر وهوالمعروف بکتاب البرهان لارسطوطالس، نقل ابی‌بشر متی بن یونس القنائی الی العربی من نقل اسحق بن حنین الی السریانی.» ودرآخرمقالهٔ اول آن‌چنین آمده‌است: تمت المقالة الاولی من کتاب ارسطوطالیس فی البرهان نقل ابی بشر متی بن یونس القنائی من السریانی الی العربی. نقلت من نسخة بخط الحسن بن سوار، قوبل به نسخة کتبت من نسخة عیسی بن اسحق بن زرعة المنقولة من نسخة یحیی بن عدی فکان موافقاً لها.» ودر آغاز مقالهٔ دوم هم باز بنقل آن بدست ابی‌بشر متی بن یونس از سریانی اشاره شده ودرآخر این مقاله چنین آمده است: «تمت

---

۱ — D. Margoliouth: Analecta Orientalia ad Poeticam Aristoteliam. Londini, 1887.

J. Tkatsch: Di Arabischen Uebersetzung der Poetik, Wien, 1928 — 1932

المقالة الثانية من انولوطيقا الثانية وهی آخر کتاب البرهان نقل ابی بشر متی بن یونس القنائی من السریانی الی العربی. نقلت من نسخة الحسن بن سوار. قوبل به نسخة کتبت من نسخة عیسی بن اسحق بن زرعه المنقولة من نسخة یحیی بن عدی فکان ایضاً موافقاً لها»[۱]

۳ـ تعلیقاتی از ابوبشر بر مقالهٔ الاسکندر الافرودیسی «فی الفصول» ترجمهٔ ابی عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی در دست است. این تعلیقات را ابوعمر والطبری از ابوبشر نقل کرده ود کتر عبدالرحمن بدوی آنرا درحواشی مقالهٔ مذکور در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۲۹۵ـ۳۰۸) چاپ کرده است.

از ابوزکریا یحیی بن عدی (ص ۸۳-۸۴)

مترجم وفیلسوف بزرگ یعقوبی ترجمه ها وتألیفاتی دردست است. از تألیفات موجود او بعداً در ذکر آثار فیلسوفان سخن خواهیم گفت اما از ترجمه های او نقلی از سوفسطیقای ارسطو جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که آنرا از سریانی بعربی نقل کرد واین ترجمه چنین شروع میشود: «سوفسطیقا بنقل الفاضل ابی زکریا یحیی بن عدی اعلی الله منزلته ...» وبدین کلمات پایان می یابد: «تم کتاب ارسطوطالیس فی تبکیت[۲] السوفسطائین نقل الفاضل ابی زکریا یحیی بن عدی، رفع الله درجته والحقه بالابرار الصالحین والاخیار الطاهرین من اهل طبقته، من اللغة السریانیة الی اللغة العربیة»[۳]

از ابن زرعه (ص ۸۴)

مترجم وفیلسوف بزرگ یعقوبی ترجمه یی از سوفسطیقا جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست که باسه ترجمهٔ دیگر ازهمین کتاب همراه میباشد. این نسخه بدین نحوختم میشود: «تم کتاب سوفسطیقا ای التظاهر بالحکمة لارسطوطالس الفیلسوف نقل عیسی بن اسحق بن زرعه من السریانی بنقل اثانس...»[۴]. از ابن

---

۱ ـ منطق ارسطو ج۱ ص ۲۴ـ۲۵

۲ ـ تبکیت: درشتی وسرزنش کردن وغلبه کردن بحجت (صراح اللغة)

۳ ـ مقدمهٔ منطق ارسطو ج۱ ص ۲۸-۲۹.

۴ ـ ایضاً مقدمهٔ منطق ارسطو ج ۱ ص ۳۰

زرعه کتب متعددی در اثبات اصول مذهبی وی باقی مانده است که بعد از این مذکور خواهد افتاد.

از نظیف القس الرومی (نظیف بن یمن المتطبب) (ص۸۵)

که ابن الندیم از قصد او بنقل مقالهٔ دهم اقلیدس یاد کرده بود، ترجمه‌یی باقی مانده‌است بدین‌عنوان «هذا ما نقله نظیف بن یمن المتطبب مما وجد فی الیونان من الزیادة فی اشکال المقالة العاشره» که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط وشامل دوقسمت است: نخست قضیهٔ اول از کتاب اقلیدس ودوم قضیهٔ ششم ازهمان کتاب. نظیف این قسمت را از یونانی ترجمه کرد.

از ابن وحشیة الکلدانی (ص۸۶-۸۷)

۱ - کتاب الفلاحة النبطیة که ابن وحشیه آنرا بسال ۲۹۱ هجری از لغت نبطی بزبان عربی درآورد. نسخ متعددی از این ترجمه موجود است از آنجمله در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۰۳ نسخ خطی عربی ودر کتابخانهٔ ولی‌الدین استانبول بشمارهٔ ۲۴۸۵ ودر کتابخانهٔ حمیدیهٔ استانبول بشمارهٔ ۱۰۳۱ ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ **6205. Mq. 469** و۶۲۰۶.

تلخیصی ازاین کتاب بنام «مختصر کتاب الفلاحة» ترتیب یافته که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکیپور موجود[1] وشامل ۲۵۸ باب است. تلخیص کننده در آخر کتاب چنین آورده است: «فرغ من کتابته واختصاره اضعف عبادالله واحوجهم الی عفوه ورحمته علی بن حسن بن محمد الحسینی العراقی بالقاهره المحروسة فی عشر رجب الفرد سنة ثلاث وسبعین وثمانمائة».

علی بن حسن درتاریخ ترجمهٔ این کتاب چنین آوروه است: «وهذا الکتاب عربه رجل ... کان ... عالما الشهیر بابن وحشیة فی سنة احدی وتسعین ومأتین من تاریخ العرب من الهجرة واملاه علی بن ابی (ظ: علی ابی) طالب احمد بن حسین بن علی بن احمد (ظ: محمد) بن عبدالملک الزیات فی سنة ثمانی عشرة وثلثمائة من تاریخ العرب من الهجرة...» واز قول ابن وحشیة گفته‌است: «قال الفاضل ابوبکر احمد بن وحشیة ان هذا الکتاب صنفه ثلاثة انفار من حکماء النبط الاول منهم اسمه صغریث... ورجل حکیم اسمه ینبوشاذ فجاء بعدهما

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ بانکیپور ج ۲۲ ص ۱۵۲-۱۵۸

رجل اسمه قوثامی.» تلخیص کننده در مقدمهٔ کتاب چنین آورده است : الحمدلله‌الذی خلق السماء فسواهن سبع سموات ... اما بعد فیقول العبدالفقیر الی الله تعالی الغنی علی بن حسن بن محمد... الحسینی العراقی ان کتاب الفلاحة النبطیة هواجل ماصنف فی الفلاحات. وقد عربه الفاضل ابوبکر احمدبن وحشیة بالفاظ عربیات لکن فیه طول تسأمه النفوس عند طلب الارادات ... فاقتطفت منه احسن الزاهرات. . . فقال اعلم یا بنی انی وجدت هذاالکتاب فی جملة ماوجدت من کتب الکسدانیین مترجمة بترجمة معناها بالعربیة کتاب افلاح الارض واصلاح الزرع والشجر والثمار ودفع الآفات عنها الخ ...»

۲ ـ کتاب دیگری بنام «کتاب اسرار الطبیعیات فی خواص النبات» از ابن وحشیه جزو مخطوطات جمعیت دائرة المعارف عثمانیه درحیدرآباد موجود است[۱].

از هلال بن ابی هلال الحمصی (ص ۸۹)

ترجمهٔ قسمتی از کتاب المخروطات ابولونیوس برغامسی باقیست. چنانکه میدانیم[۲] وی چهار مقالهٔ اول از کتاب مذکور را بعربی درآورده وترجمهٔ سه مقالهٔ دیگر را ثابت عهده‌دار شده بود. این کتاب را بعداً محیی‌الدین الاندلسی تحریر کرده بود وتحریر وی دردست است[۳]. متن عربی ترجمهٔ کتاب المخروطات نیز با ترجمهٔ لاتین آن بچاپ رسیده است[٤].

از بسیل المطران (ص۸۹)

ترجمهٔ کتاب الاجنة بقراط دردست ونسخه‌یی از آن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین موجود است.

از تدرس (تذرس) السنقل (ص۹۰)

ترجمهٔ کتاب اناوطیقا الاولی (التحلیلات الاولی- القیاس) ارسطو درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است.

---

۱ ـ تذکرة النوادر ص ۱۸٤-۱۸٥

۲ ـ رجوع شود به ص ۱۰٦ از همین کتاب

۳ـ فهرست کتابخانهٔ لیندزیانا ص ٤

٤ ـ رجوع شود بآثار موجود ثابت بن قرة درهمین کتاب.

ضبط اسم تدرس (تذرس) السنقل بدرستی برمن معلوم نیست. شاید تدرس (تذرس)(۱) وتذاری(۲) وثادری الاسقف(۳) همه یکی وهم ریشه با کلمهٔ ثیادورس (۴) (۵) یا ثیانورس (۶) باشد. در آغاز نسخهٔ خطی ترجمهٔ انالوطیقا الاولی که بعد راجع بآن سخن خواهیم گفت اسم ناقل «تذاری» آمده وبنا براین تذاری و ثیادورس (اسم ناقل همین کتاب در الفهرست) یکی است واز کجاست که این مرد همان نباشد که یکبار دیگر در الفهرست وطبقات الاطبا بشکل تذرس السنقل آمده وترجمه هایی از کتب حکمت بدو نسبت داده شده. اشکال این تطبیق دراینجاست که ابن الندیم با چند کلمه فاصله تذرس السنقل وتذاری را چون دو تن آورده است واگر یکی از این دو تکراری نباشد کـه بوسیلهٔ نساخ (ازاین جهت که ضبط این اسم بدوصورت درآمده بود) صورت گرفته باشد باید آندو اسم را ازیك شخص یعنی ازثیادورس بدانیم که از تصحیف تدرس (بکسر اول وضم دوم وسوم) پدید آمده باشد وبرای من تقریباً دراینکه تذرس و ثادری وتذاری و تیادورس همه صورتهای مختلفی ازاسم عربی شدهٔ «تئودورس» هستند تردیدی نیست. راجع به کلمهٔ «السنقل» فعلا اظهاری نمیتوانم کرد.

این تذرس یا تذاری یا تیادورس بهمان نحو که ابن الندیم و القفطی نوشته اند انالوطیقا الاولی ارسطو را بعربی ترجمه کرد وترجمهٔ خود را برحنین بن اسحق عرضه داشت تا اصلاح کند. راجع باین تیادورس دکتر عبدالرحمن بدوی ناشر ترجمهٔ انالوطیقا گوید(۷): این تیادورس کیست؟ آیا همان ثیادورس ابوقره اسقف حران است که در ۷۴۰ میلادی (۱۲۸ هجری) ولادت یافته وبسال ۸۲۰ میلادی (۲۱۰ هجری) درگذشته است یا دیگری؟ غیر ممکن است که تیادورس ناقل انالوطیقا همین شخص باشد چه ابن الندیم گوید که او نقل خود را برحنین عرضه داشت وحنین آنرا اصلاح کرد اما حنین بسال ۱۹۴ هجری ولادت یافت (=۸۰۹ میلادی) وبسال ۲۶۴ هجری (= ۸۷۷

---

۱ - طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۴ الفهرست ص ۳۴۱

۲ - الفهرست ص ۳۴۱   ۳ - طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۶

۴ - Theodoros   ۵ - الفهرست ص ۳۴۱

۶ - اخبار الحکما ص ۲۷   ۷ - مقدمهٔ منطق ارسطو ج ۱ ص ۱۷

میلادی) درگذشت یعنی یازده سال پیش از وفات ثیادورس متولد شد وبنا براین محال است که ثیادورس ابوقره نقل خود را براو عرضه داشته باشد . پس ناگزیر این تذاری (= تیادورس) شخص دیگری غیر ازثیادورس ابوقره‌اسقف حران است . اشتاین‌شنایدر این فرض را با استفهام پیش کشیده است که این تذاری ممکن است اسقف کرخ بغداد باشد که ابن ابی‌اصیبعه او را ازبین اطباء یاد کرده است واین فرضی است کـه برای تأیید یا رد آن دلیلی نداریم .

کتاب انالوطیقا الاولی ترجمهٔ تذاری را دکتر عبدالرحمن بدوی درجزومجموعهٔ منطق ارسطو (ج۱ ص ۱۰۱ـ۳۰۶) چاپ کرده است وپیش از آن چاپ نشده بود. بدوی سعی کرد تمام حواشی وتعلیقاتی که در نسخهٔ اصل موجود و از ابن الخمار است دراین چاپ نقل ودرج شود .

ابراهیم بن عبدالله النصرانی الکاتب

نام وی را درشمارمترجمان ذکر نکرده‌ایم . ابن‌الندیم [1] والقفطی [2] ترجمهٔ دو کتاب از کتب منطقی ارسطو را بوی نسبت میدهند . نخست طوبیقا (الجدل) که اسحق ابن‌حنین آنرا ازیونانی بسریانی نقل کرد ویحیی بن‌عدی نقل اسحق رابعربی درآورد وابوعثمان‌الدمشقی هفت مقاله ازآن وابراهیم بن عبدالله مقالهٔ هشتم از آنرا باز بعربی نقل کردند ونقل قدیم دیگری ازآن هم موجود بود .

دیگر کتاب ریطوریقا (الخطابه) که غیر از نقل قدیم نقلی از اسحق بن حنین ونقلی دیگر از ابراهیم‌بن عبدالله ازآن دردست بود .

۱ـ ترجمهٔ مقالهٔ هشتم ازطوبیقا ازدو کتاب مذکوردرمجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است ودرآغازآن چنین آمده: «المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم بن عبدالله الکاتب من السریانی بنقل اسحق » درآخرآن هم همین مطلب بنحو ذیل تکرارشده است «تمت المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم بن عبدالله وهی آخر الکتاب . »

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۴۹ ۲ ـ اخبارالحکما ص ۲۷-۲۸

۲ - ازوجود ترجمهٔ ریطوریقا بدست ابراهیم صریحاً اطلاعی نداریم جز آنکه درهمان مجموعهٔ شمارهٔ٢٣٤٦ که نام برده‌ایم ترجمه‌یی ازریطوریقای ارسطو ازسریانی بعربی موجود است که نام ناقل آن ذکر نشده وبعید نیست که این ترجمه از ابراهیم باشد که معمولا از سریانی بعربی نقل می کرد لیکن در این باب مطلقاً حکم قطعی نمیتوان کرد (۱).

۳ - ترجمه‌یی از مقالات اسکندر الافرودیسی بعنوان « القول فی‌مبادی الکل بحسب رأی ارسطاطالیس الفیلسوف» که ابراهیم ازسریانی بعربی درآورد. ترجمهٔ سریانی از یونانی بدست حنین‌بن اسحق صورت گرفته بود . این ترجمه درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٧١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق موجود است ودرآخر آن چنین آمده : «تمت مقالة الاسکندر فی‌مبادی‌الکل علی رأی ارسطوطالس نقلها من‌السریانی‌الی العربیة ابراهیم‌بن عبدالله‌النصرانی‌الکاتب ومن‌الیونانی الی السریانی ابوزید حنین‌بن اسحاق ونقلته‌من‌خط توما فی‌مستهل ذی‌العقدة من‌سنة ثمان وخمسین وخمسمائة هجریة » .

از اسحق بن ابی الحسن بن ابراهیم

ترجمهٔ «مقالة فی‌الرد علی‌جالینوس فی‌مادة‌الممکن» از آثارالاسکندرالافرودیسی بعربی دردست میباشد این کتاب درمجموعه‌یی‌متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال‌موجود است.

از سرجس (۲) بن‌هلیا (۳) الرومی

نام وی را درشمار مترجمان نیاورده‌ایم وازشرح احوال او اطلاعی‌دردست‌نداریم. ذکر وی در کشف الظنون‌آمده وترجمهٔ کتاب الفلاحة الرومیه‌بدونسبت داده شده‌است حاجی خلیفه میگوید :« کتاب‌الفلاحة‌الرومیة تألیف حکیم قسطوس‌بن اسکوراسکینه ترجمهٔ سرجس بن هلیا الرومی از رومی (یعنی زبان لاتینی) بعربی مشتمل بردوازده باب است وآنرا قسطابن لوقا البعلبکی واسطاث وابوزکریا یحیی‌بن عدی نیز ترجمه

---

۱ - دراین باب حکومت دکتر عبدالرحمن بدوی در مقدمهٔ کتاب ارسطو عندالعرب ص ٥١-٥٥ قابل ملاحظه است.

۲ — Sergius ۳ — Elia

کرده‌اند وترجمهٔ سرجس کاملتر وبهتر از ترجمه های دیگر بود. این کتاب بفارسی ترجمه شده وایرانیان آنرا پورنامه (ظ: ورزنامه) خواندند ویکی ازمترجمان آنرا از فارسی بعربی درآورد لیکن دراین کار از عهدهٔ لوازم ترتیب و کمال برنیامده‌است» (۱) ازاین کتاب الفلاحة‌الرومیه در آثار منقول قسطا ویحیی بن عدی خبری نیست وترجمهٔ حال سرجس هم بدست نیامد لیکن‌ازاین کتاب‌الفلاحة نسخی دردست است از آنجمله درموزهٔ بریتانیا بنام کتاب‌الفلاحة‌الرومیة ازقسطوس بن لوقا‌الرومی (۲) ودرنسخهٔ کتابخانهٔ برلین (بشمارهٔ **6204.Lbg.291**) چنین معرفی شده است: «هذه نسخة کتاب ماوضع فسطوس بن اسکوراسکیته (اسکوراستیکه) عالم‌الروم الذی کان یسمی فلسوفة (کذا) فیما وصف ومالایستغنی الزارعون وغیرهم من‌الناس [عنه] ثم علمه فیما ینفعهم الله به‌فی معایشهم ویسمی هذا الکتاب بالفارسیة برزنامه وتفسیر برزنامه کتاب الزرع وهو اثنی عشرجزءاً» وهمین‌اسم فسطوس در کتاب مذکورفاسوس نیز آمد وبر کلمن آنراکاسیانوس باسوس‌اسکولاستیکوس (۳) ضبط کرده (٤). نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔ‌ولی‌الدین بشمارهٔ ۲۵۳۰ موجود است ودرسال ۱۲۹۳ (۱۸۷٦ میلادی) درقاهره بچاپ رسید.

از عیسی بن ابراهیم البصری

ترجمهٔ‌مقاله‌یی از روفوس راجع به یرقان درمجموعهٔ شمارهٔ **6232. Mo. 104** دردست است (۵) که‌آغاز‌آن چنین‌است: مقالة جالینوس فی الیرقان نقل‌عیسی‌بن‌ابراهیم البصری. ازجالینوس کتابی بدین‌نام نداریم لیکن کتابی بهمین اسم درجزو آثار روفس ذکرشده است (٦). درآخررساله چنین آمده: تم‌القول فی الیرقان لروفس.

ازاحمد بن یوسف‌المصری‌المهندس

ابن الندیم او را گزارندهٔ کتاب الثمرة (۷) بطلیموس ذکر کرده است (۸). از

---

۱ - کشف‌الظنون ص ۱٤٤۷
۲ - فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٤٦۳
۳ - Cassianus Bassus Scholastikos
٤ - تاریخ ادبیات عرب ج۱ص ۳٦٤
۵ - فهرست نسخ کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۱
٦ - الفهرست ص ٤۰۵
۷ - Centiloquium
۸ - الفهرست ص ۳۷۵

کتاب الثمرة معروف بصدکلمه(۱) نسخ متعدد موجوداست از آنجمله قسمتی از آن بعنوان الکلمة التاسعة من ثمرة بطلیموس در کتابخانهٔ ایاصوفیه (۲) و نسخه‌یی دیگر در همان کتابخانه درجزومجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٥٣ ونسخه‌یی جزومجموعهٔ نسخ خطی پول سبات(۳) ونسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5874.Spr. 1839 بشرح احمد الطولونی الکاتب ونسخه‌یی در کتابخانهٔ اوپسالا جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۳ نسخ خطی عربی که بدین نحو شروع میشود: «هذا کتاب الثمرة لبطلیموس المسمی صدکلمه وهی مائة کلمة ماثورة عنه» ودرآخر آن با عبارتی پرغلط چنین آمده است. «تمت الفصول بحمدالله وعونه صد کلمة بطلیموس فی القضایة النجومیة علی الحوادیث الدوریة تألیف بطلیموس الکاهن فی الاصل وترجمه باللوغة العربیة لهارون الرشید اسحق بن حنین الطبیب و رتب کل کلمات وقضایا وفصول وهو مؤلف اصل فی علم النجوم والاحکام والموالید...» از این شرح چنین برمیآید که مترجم کتاب اسحق بن حنین است وآنرا برای هارون ترجمه کرده. اما چنانکه میدانیم اسحق درعهد هارون نبود وعلاوه براین نسبت ترجمهٔ این کتاب باسحق درجای دیگر نیامده است.

شروحی مانندشرح البتانی وطولونی وخواجه‌نصیرطوسی براین کتاب دردست است.

☆☆☆

ازارسطو (ص۹۳ - ۹۷)

علاوه برآنچه قبلا دیده‌ایم کتب ذیل دردست است:

۱ - ترجمهٔ کتاب التفاحة که گویند بوقت وفات املاء کرده(٤) واز کتب منسوب بدوست.

۲ - ترجمهٔ کتاب المسائل الطبیعی موسوم به ما بال(٥) منسوب بارسطو. این کتاب

---

۱ - این اسم ترجمه از اسم اصلی یونانی آنست. ۲- دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۸۶

۳ — Paul Sbath : 1500 manuscrits ... p.29.

٤ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳٦۰. ٥ - ایضاً ص ۳۹٦

را از آنجهت درعربی بدین نام میخوانند که سؤالات آن به «مابال» شروع میشود مانند: «مابال الحیوان الغیر الناطق یمشی ویدب حین ولد ولیس الانسان کذلك ؟»

۳ ـ ترجمهٔ کتاب الاحجار منسوب بارسطو که نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۷۷۲ در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وترجمهٔ آن درعنوان کتاب منسوب است به « لوقابن اسرافیون ». مترجم گفته است که این کتاب منتخبی است ازیك کتاب ارسطو درذکر هفتصد نوع از احجار وتحقیق درجواهر وترکیبات والوان وانواع ومعادن آنها .

٤ ـ ترجمهٔ کتاب نعت الحیوان . درمجموعه‌یی از آثار خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا (۱) کتابی است بنام کتاب نعت الحیوان ومنافعه . جامع این کتاب برای آنکه مجموعهٔ کاملی راجع بحیوانشناسی در دست داشته باشد کتاب نعت الحیوان ارسطو ومنافع الحیوان ابن بختیشوع را دراین مجموعه گرد آورد . کتاب نعت الحیوان ارسطو همانست که ابن ابی اصیبعه بنام نعت الحیوانات الغیر الناطقه ومافیها من المنافع والمضار ذکر کرده‌است (۲) . ترجمه‌های لاتینی این کتاب هم موجود است که بطبع رسیده.

۵ ـ کتاب المرآة ارسطو درباب خاصیت آئینه‌ها در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۰۲۲ جزو نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجود است .

٦ ـ ۹ چهار کتاب ذیل درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین که یك مجموعهٔ طبی است بنام ارسطو ثبت شده است : کتاب الشباب والهرم. نفث الدم. الرطوبات. الصحة والسقم .

۱۰ ـ کتاب اسرار النجوم . درآغاز نسخهٔ متعلق به اوپسالا چنین آمده‌است: «هذا کتاب الفاضل ارسطاطالیس الفه للملك الاسکندر فی علم القضاء من النجوم ووسمه بکتاب اسرار النجوم» (۳).

۱۱ ـ کتاب الاحکام فی حوادث الایام عن ارسطاطالیس الفیلسوف . منسوب بارسطو شامل سی وهشت باب. این کتاب بشمارهٔ **5873 Mf. 39** در کتابخانهٔ برلین موجود است .

---

۱ ـ رجوع شود بضمیمهٔ فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ص۵۳۱-۵۳۲

۲ ـ طبقات الاطباء ج ۱ ص ٦۹ ۳ ـ فهرست کتابخانهٔ اوپسالا ص ۹٤

١٢ ـ ذخيرة الاسكندر فى الطلاسم لارسطاطاليس الحكيم رتبها على عشرة ابواب فى تدبير الاكسيرات وتركيب السموم القاتله والترياقات المخلصة منها وغير ذلك[١]. اين كتاب را بفارسى نيز در آورده اند و نسخهٔ آن در كتابخانهٔ مشهد موجود است[٢]. ذخيرة الاسكندر مشتمل است برده اصل از مقدمات واصل صنعت اكسير و تركيب سموم و ترياقات مختلفه واحراز طلسمية و خواتيم سيارات سبعه وفنون طلسمات و بخورات و خواص اعضاء حيوان وغيره . اين كتاب هم از كتب منسوب بارسطو است.

از الاسكندر الافروديسى (ص ٩٩)

علاوه بر رسالاتى كه مانده و پيش از اين مذكور افتاده آثار ديگرى در دست است مانند :

١ ـ « مقالة فى ان الابصار لايكون بشعاعات تنبث من العين والرد على من قال بانبثات الشعاع» نسخه‌يى از آن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٧٩٤ كتابخانهٔ اسكوريال و نسخه‌يى ديگر در كتابخانهٔ برلين موجود است .

٢ ـ « مقالة فى الحس والمحسوس على رأى ارسطوطاليس » ، نسخه‌يى از آن در كتابخانهٔ ملى پاريس بشمارهٔ ١٤٣٨٤ و نسخه‌يى درجزو مجموعهٔ مذكور از كتابخانهٔ اسكوريال موجود است .

٣ ـ « مقاله فى تأثير الاجرام السماوية وتدبيرها » ، نسخه‌يى از آن در مجموعهٔ مذكور از كتابخانهٔ اسكوريال موجود است .

٤ ـ « مقالة فى الرد على من قال انه لايكون شىء الا من شىء » . درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

٥ ـ « مقالة فى قوام الامور العامية » درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

٦ ـ « فى العناية على رأى ديموقراطيس وابيقورس وآخرين » درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

٧ ـ « مقالة فى المادة والعدم والكون و حل مسألة من القدماء ابطلوا بها الكون

---

١ ـ فهرست مخطوطات كتابخانهٔ خديويهٔ مصر ج ٥ ص ٣٥٥-٣٥٦

٢ ـ فهرست كتابخانهٔ مشهد ج ٣ ص ٢٥٩

من کتاب ارسطوطالیس فی سمع الکیان » درهمان مجموعه .

٨ ـ «مقالة فی الاضداد وانها اوائل الاشیاء علی رأی ارسطوطالیس» درهمان مجموعه

٩ ـ «مقالة فی الهیولی وانها معلولة مفعولة » درهمان مجموعه .

١٠ ـ فی الزمان ، این کتاب را ژراردودی کرمونا بلاتینی ترجمه کرد.(١)

١١ـ« کتاب فی التوحید» که آنرانیز ژراردودی کرمونا بلاتینی درآورد. این کتاب درآغاز نسخه باسکندر ودرآخر آن به یعقوب بن اسحق الکندی نسبت داده شده است(٢)

از اقلیدس (ص١٠٤ - ١٠٥)

غیراز کتبی که پیش ازین دیده‌ایم کتابهای زیرین دردست است :

١ ـ ترجمهٔ المناظر (اختلاف المناظر) در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٢٠٨ وشمارهٔ ٢٠٩ موجود است . تحریر این کتاب از خواجه نصیرالدین طوسی در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد بطبع رسیده (١٣٥٨ هجری) ودرآنجا هم ذکری از مترجم نشده است ونه درنسخی که ناشر بدانها مراجعه کرده‌است. اصلاح این کتاب از الکندی ونسخه‌یی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٦٧ کتابخانهٔ مجلس موجود است.

٢ ـ کتاب ظاهرات الفلك اقلیدس را هم خواجه نصیرالدین طوسی تحریروتفسیر کرده واین تحریر نیز درمجلد اول از مجموعهٔ مذکور چاپ شده است . این کتاب در بیست وسه ودربعض نسخ بیست وپنج شکل است .

٣ ـ مقالة فی المیزان . این مقاله را ویکه در روزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ سپتامبر- اکتبر) سال ١٨٥١ چاپ کرده است ونسخه‌یی از آن در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٥٧ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

٤ ـ « الزوایا الحادثة فی الدائرة لاقلیدس » دریك مقاله وده شکل ، نسخهٔ آن در دارالکتب مصر موجود است (٣) .

از ارشمیدس ص ١٠٥ - ١٠٦

کتابهای ذیل علاوه بر کتبی که قبلا درذکر مترجمان آوردیم موجود است :

---

١ ـ مقدمهٔ ارسطو عندالعرب ص ٥٧ ٢ ـ ایضاً ص ٥٨

٣ ـ منقول از فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ٥ ص ٢٠٤

۱ـ «مقالة ارشميدس فی تکسير الدائرة» جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۶۷ کتابخانهٔ ملی پاریس و نیز در مجموعهٔ شمارهٔ **5934 .Mf. 258** کتابخانهٔ برلین ودر مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۹ کتابخانهٔ مجلس ودر کتابخانهٔ اسعد افندی استانبول (۱) موجود است .

۲ ـ درمجموعهٔ مذکوراز کتابخانهٔ برلین کتابی دیگر ازارشمیدس بنام «فی تربیع الدائرة» ضبط است .

۳ ـ وبازدرهمان مجموعه کتابی دیگر بنام« کتاب المسبع فی الدائرة» (ابن النديم: کتاب تسبيع الدائرة) باقیست .

٤ ـ رسالهٔ ناقصی درعلم البنکامات (۲) و کیفیت بحرکت درآوردن آدمکهاوسایر آلات ساعت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۶۸ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بدین نحو شروع میشود : « قال ارشميدس بعد حمدالله والثناء عليه ، اننی لما رأيت اقاويل الناس فی عمل البنکامات غير تامة ولامستقصاة الفت هذا الکتاب وعملته على غاية الاستقصاء . »

از ارسطرخس (ص ۱۰۵)

ترجمهٔ عربی کتابی را که از اسطرخس بنام حدالشمس والقمر ذکر کرده اند (وچنانکه حدس زده‌ایم باید بعدالشمس والقمر باشد) خواجه نصیرالدین طوسی بنام «کتاب ارسطرخس فی جرمی النيرين وبعديهما» تحریر کرده وآن درمجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد دکن چاپ شده‌است . چنانکه ازمطالعه درمنقولات‌قدما برمیآید این کتاب را اختصاراً جرم‌الشمس والقمر و گاه بعدالشمس والقمر هم میگفته اند . نسخ خطی متعدد هم ازآن دردست است .

از ثاوذوسیوس (ص ۱۰۸)

از ترجمهٔ کتاب فی الايام والليالی نسخ خطی موجود است . این ترجمه که‌دارای دو مقاله و۳۳ شکل است بدست خواجه نصیرالدین طوسی تحریر وتحریر او در مجلد

---

۱ ـ دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص ۱۰۶   ۲ ـ horlogerie

اول ازمجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد چاپ شده است .

از بطلیموس القلوذی (ص۱۰۸-۱۱۰)

غیراز کتبی که درذکر مترجمان آمده کتب ذیل باقیست :

۱ ـ « کتاب الاحجار والخزر» [۱] .

۲ ـ « کتاب المجالس» درعلم میقات [۲] .

۳ ـ « رسالة فی ترکیب الجفر» که برای شاگرد خود مورس تألیف کرد [۳]

از ابقراط (ص۱۱۴-۱۱۵)

علاوه بر کتابهای متعددی که درذکر آثار مترجمان ذکرشده ترجمهٔ آثار ذیل هم درمجموعهٔ ذیقیمتی بشمارهٔ ۶۲۳۵ در کتابخانهٔ برلین موجود است .

کتاب قسمة الانسان علی مزاج السنة ـ الوصایا ـ ترکیب الانسان ـ منافع الرطوبات ـ الامراض ـ الناموس فی الطب ـ الحمی المحرقة ـ علامات البحران ـ العین ـ فی نبات الاسنان ـ القلب ـ البثور ـ النفخ ـ الغدد ـ الجراح ـ جراحات الرأس ـ الخلع ـ سیلان الدم ـ اوجاع النساءِ ـ حیل علی حبل ـ کتاب الفصد .

ازمغنیس (٤) الحمصی

شاگرد ابقراط وطبیب مشهور قرن چهارم پیش ازمیلاد، ابن الندیم [۵] وابن ابی اصیبعه [۶] یك کتاب بنام « کتاب البول» اسم برده‌اند. ترجمهٔ این کتاب بعنوان« کتاب مغنیس الحمصی فی معرفة البول » درمجموعهٔ شمارهٔ **6232. Mo .104** کتابخانهٔ برلین موجود است .

ازجالینوس (ص ۱۱٦ - ۱۱۹)

غیراز کتبی که پیش‌ازین گفتیم کتابهای زیرین هم باقیست :

---

۱ ـ Paul Sbath :150 manuscrits ... p .29.

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۷٤

۳ ـ ایضاً ص ۳٤۰

٤ ـ Magnès

۵ـ الفهرست ص ٤۰۷

٦ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۳

۱ ـ قطعات منتخب از دو رسالهٔ جالینوس در ترکیب ادویه(۱) که نخستین را مسلمین با عنوان سریانی میامر ودومین را باسم یونانی قاطاطیون ذکر میکرده‌اند، در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۶ موجود است.

۲ ـ کتاب قوی‌الاغذیة(۲) درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس.

۳ ـ کتاب‌الادویة‌المفردة (۳) درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس.

٤ ـ کتاب فی‌تدبیر الصحة (٤) درشش‌مقاله بشمارهٔ ۲۸۵۸ در کتابخانهٔ ملی‌پاریس موجود است.

۵ ـ کتاب «فی‌الموت‌السریع» جزو مجموعهٔ شمارهٔ **6232.Mo.104** کتابخانهٔ برلین موجود است.

---

۱ —De Compositione medicamentorum secundum locos و:

De Composition medicamentorum per genera

۲ — Traité des vertus des aliments

۳ — Traité des medicaments simples

٤ — Sur l'hygiène

ملحق دوم

زیاداتی بر آثار برخی از حکما

ابو نصر فارابی (ص ۱۷۹ - ۱۹۴)

برسطر ششم از صحیفهٔ ۱۹٤ افزوده شود :

غیراز کتبی که از ابو نصر فارابی یاد کرده‌ایم از کتب ذیل نسخی دردست است :

۱ - فی اثبات المفارقات که نسخی از آن در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۳۵ متعلق بکتابخانهٔ تربیت تبریز [۱] و در مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸٥٤ کتابخانهٔ ایاصوفیه ودرمجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ونیز در کتابخانهٔ مشهد [۲] موجود است .

۲ - فی ماهیة الانسان، درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ تربیت تبریز موجود است.

۳ - الدعاوی الفلسفیة در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۷۰ مدرسهٔ حجیات موصل باقیست [۳].

٤ - الالفاظ الیونانیة وتقویم سیاسة الملوکیة والاخلاق ، نسخه‌یی از آن درجزو مخطوطات جمعیت دائرة المعارف عثمانیهٔ حیدر آباد [٤] ودونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه بشماره‌های ۲۸۲۰و۲۸۲۲ موجود است .

٥ - رسالة فی العلم الاعلی ، رساله‌یی از زینون الکبیر بشرح فارابی استدارای شش قسمت : اول- فی الدلالة علی وجود المبداء الاول . دوم - الکلام فی صفاته . سوم - الکلام فی نسبة الاشیاء الیه . چهارم - الکلام فی النبوة . پنجم- الکلام فی الشرع. ششم- الکلام فی المعاد . این کتاب بشمارهٔ **5123.Pm 578** کتابخانهٔ برلین موجود است ونسخه یی دیگر در کتابخانهٔ مشهد [٥] .

٦ - تعلیقات ابی نصر الفارابی، ظاهراً همانست که ابن ابی اصیبعه تعالیق فی الحکمة

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ تربیت تبریز تألیف آقای محمد نخجوانی . تبریز ۱۳۲۹ .

۲ - فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱۰۷

۳ - فهرست مخطوطات موصل ص ۱۱۸

٤ - تذکرة النوادر ص ۱۹۰

٥ - فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱۷۸-۱۷۹

نامیده است . از این کتاب نسخه یی بشمارهٔ 5374. Lbg. 368 در کتابخانهٔ برلین ودر مجموعهٔ شمارهٔ ۶۱۱ کتابخانهٔ مجلس ودر کتابخانهٔ مشهد(۱) باقیست .

۷ ـ کتاب الطبیعیات درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ لیندزیانا موجود است(۲) .

۸ ـ سه رساله درمسائل منطقی درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۵۹۵ کتابخانهٔ مجلس .

۹ ـ رسالة فی الماهیة والهویة در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۰ ـ رسالة فی علم الفراسة درهمان مجموعهٔ کتابخانهٔ مجلس

۱۱ ـ رسالة فی المبادی التی بها قوام الاجسام والاعراض درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۲ ـ السیاسات المدنیة معروف به مبادی الموجودات در کتابخانهٔ مشهد(۳) .

۱۳ ـ کتاب القیاس که تفسیری است از کتاب انالوطیقای ارسطو. نسخه یی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ۶۱۲ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است .

۱۴ ـ شرح کتاب المقولات (قاطیغوریاس) ارسطو درشمارهٔ مذکور کتابخانهٔ اسکوریال باقیست .

۱۵ ـ شرح کتاب الشعر ارسطو. این کتاب رساله یی کوتاهست که دکتر آربری آنرا درمجلهٔ تحقیقات شرقیه چاپ کرده است(۴) .

چند رسالهٔ دیگر در کتابخانهٔ ایاصوفیه ورسالات دیگری که غالب آنها را قبلا مذکور داشتیم .

ابو زکریا یحیی بن عدی المنطقی (ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵)

برسطر ۱۸ ازصحیفهٔ ۱۹۵ افزوده شود :

علاوه بر کتبی که از او اسم بردیم آثار دیگری از وی خاصه آنها که دراثبات

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۴ ص ۵۰

۲ ـ Bibliotheca Lindesiana, Hand-List of oriental Manuscripts. 1898,p.28.

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۴ ص ۱۴۲

۴ ـ Rivista d. Studi orientali, Vol .17.p.266.

اصول دین مسیح ودر کلام نصاری دارد موجود ومشهوراست . ازآنجمله است :

سه کتاب : فی اثبات صدق الانجیل ، فی اختلاف لفظ الاناجیل ومعانیها ، فی قولنا تجسد من الروح القدس ومن مریم العذراء که درمجموعهٔ « عشرون مقالة فلسفیة وجدلیة لمؤلفین من العرب النصاری » بسال ۱۹۲۹ درقاهره بطبع رسید (۱) .

کتابی درجواب اعتراضات ابوعیسی محمدبن هارون الوراق بنام کتاب الرد علی کتاب ابی عیسی الوراق فی اصول الدین والتثلیث والتوحید که نسخی از آن بشماره های ۱۶۷ و ۱۶۸ درجزء نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست . کتاب ابن الوراق در رد فرقه‌های یعقوبی و نسطوری وملکائی نوشته شده بود (۲) .

رسالاتی دیگر ازیحیی بن عدی دراصول دین مسیح بنابررأی یعقوبیان در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۶۹ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بعضی را قبلا هم مذکور داشتیم وازآنجمله است :

مقاله‌یی درتوحید باریتعالی بنابررأی نصاری .

مقاله‌یی دراثبات قول نصاری دراینکه خالق رازذات واحد وصفات سه گانه (اقانیم) است

رسالة فی تمثیل النصاری الابن بالعاقل دون المعقول والروح بالمعقول دون العاقل .

رساله‌یی درجواب مسائل راجع باقانیم ثلاث .

رساله‌یی در پاسخ سؤالی که درحضورعلی بن عیسی بن الجراح وزیر المقتدر عباسی راجع به تثلیث وتوحید از وی شده بود .

رساله‌یی درلزوم تأنس (تجسد) (۳) .

پاسخ سؤالی که مخالفان نصاری کرده ومعتقد بوده اند که عقیدهٔ بتأنس از مرتبهٔ مسیح میکاهد .

جواب یحیی بسه سؤالی که دوست او ابوعلی سعیدبن داودیشع درماه ذی‌القعده ۳۵۸ هجری از وی کرده بود .

---

۱ - Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chrétiens du IXe au XIVe siècle, publiés par Paul Sbath. Le Caire, 1929.p.168-176.

۲ - فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۰-۴۱

۳ - Incarnation

رد اعتراضات یعقوب بن اسحق الکندی براصل تثلیث (۱) ،

تلخیص رساله‌یی درالوهیت عیسی مسیح از یحیی بن عدی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی درباب ادعیه وصوم درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۴ نسخ‌خطی‌عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

جواب سؤالاتی که یوسف بن الحکیم البحیری از شهر میافارقین ازوی کرده بود درمجموعهٔ مذکور کتابخانهٔ ملی پاریس .

رسالهٔ دیگری درسؤالات ابن الحکیم وپاسخهای وی درسال ۳۸۶هجری درهمان مجموعه از کتابخانهٔ ملی پاریس .

ابوعلی بن زرعه (ص۲۰۰)

برسطر ۷ از صحیفهٔ ۲۰۰ افزوده شود :

وآن چهار رساله عبارتند از: ۱ـ فی التثلیث ۲ـ فی المواضع التی فیها الاختلاف بین الیهود والنصاری وهی نسخ الشریعة التی اتی بها موسی ومجیء السید المسیح ، والتثلیث والاتحاد الذی یقول به النصاری فی المسیح ، والقیامة العامة . ۳ ـ فی المواضع التی فیها الخلاف بین المسلمین والنصاری وهی التثلیث والتشبیه و نبؤة محمد ٤ ـ فی امر العقل وتمثیل الاب والابن والروح القدس بالعقل والعاقل والمعقول (۲)

دیگر از آثار موجود ابن زرعه رسالات ذیل است :

رساله‌یی دراینکه نسبت اعتقاد به «حلول الالم بالابن الازلی» یعنی حلول الم جسمانی در عیسی ، بیعقوبیان دوراز صواب است ـ این رساله جزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ از نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی که درسال ۳۸۷ به بشر بن فنحاس بن شعیب الحاسب الیهودی فرستاد . این رساله شامل جواب پاره‌یی اعتراضات است ودرپایان آن توضیح معانی برخی از اصطلاحات

---

۱ - رجوع شود به فهرست نسخ خطی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس ازدواسلان ص ١٤

۲ - Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chretiens du IXe au XIVe siècle, publié par Paul Sbath. le Caire' 1929, p-6,75.

مابعدالطبیعه آمده ، در مجموعهٔ سابق الذکر ومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس .

پاسخ سؤالات یوسف بن الحکیم البحیری که درسال ۳۸۷ بدوفرستاده شده بود . سؤالات دیگری از ابن الحکیم وپاسخهای او درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ کتابخانهٔ ملی پاریس .

رساله‌یی منسوب بابن‌زرعه که پس از مناظرات راجع بتثلیث وتأنس نوشت .

رساله‌یی درذکر علل عقیدهٔ بوحدت خالق بنابر رأی نصاری . این دو رسالهٔ اخیر هم درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی درتوضیح عقاید یعقوبیان ورفع تهمت از آن فرقه در مجموعهٔ‌شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

کتاب اوایل الادلة در رد اعتراضات ابوالقاسم عبدالله بن احمدالبلخی برمسیحیان که در ذی الحجهٔ سال ۳۸۷ تألیف شد ونسخهٔ آن در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

ابوعلی بن مسکویه (ص۲۰۰- ۲۰۲)

برسطر۱۹ از صحیفهٔ ۲۰۱ افزوده شود :

دیگر ازآثار موجود ابوعلی مسکویه کتب ذیل است :

۱ ــ الطهارة فی‌علم الاخلاق در مجموعه‌یی از مخطوطات عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا(۱) ونیز درجزومجموعهٔ شمارهٔ ٥٤۰۸ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۲ ــ نسخه‌یی ناتمام از کتاب فی‌جواب‌المسائل الثلث (درسه مسأله: اول دراثبات صانع. دوم درنفس واحوال آن . سوم در نبوات) درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس موجود است(۲) ،

۳ــ کتاب جاویدان خرد (= جاودان‌خرد) که بشمارهٔ ۱۱٥ نسخ‌خطی کتابخانهٔ

---

۱ ــ Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London, 1894, P. 492

۲ ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹۸

احمدیهٔ موصل موجود است[1]. نسخهٔ مذکور بعداز بسمله چنین شروع میشود: «الحمدلله رب العالمین وصلواته علی النبی محمد وآله اجمعین . قال الاستاذ ابوعلی احمدبن محمد اکرمه‌الله انی کنت قرأت فی الحداثة کتاباً لابی عثمان الجاحظ یعرف بکتاب استطالة الفهم علی العجز یذکرفیه کتاباً یعرف بجاویدان خرد ویحکی کلمات یسیرة فیه ثم یعظمه تعظیماً یخرج فیه عن العاده فی تعظیم مثله فحرصت علی طلبه فی البلدان التی حللت فیها حتی وجدته بفارس عند موبدان موبد فلما نظرت فیه وجدت له اشکالا ونظائر کثیرة من حکیم الفرس والهند والعرب والروم وان کان هذا الکتاب اقدمها واسبقها بالزمان فانه وصیة اوشهنج لولده وللملوك من خلفه وکان بعد الطوفان ولیس یوجد لمن کان قبله سیرة وادب یستفاد. فرأیت ان انسخ هذه الوصیة علی جهتها ثم الحق بها جمیع ما التقطته من وصایا وآداب الامم الاربع اعنی الفرس والهند والعرب والروم لیرتاض بها الاحداث ویتذکر بها العلماء من الحکم العلوم...» نسخهٔ دیگر ازاین کتاب درمجموعهٔ شماره ۵۴۰۸ کتابخانهٔ برلین محفوظ است واخیراً بطبع نیز رسیده .

ابن مسکویه درماوراءالطبیعه سه مسألهٔ اثبات وجود صانع و نفس و نبوت را مورد مطالعه قرار داده است. وی اثبات وجود صانع را از لحاظی آسان واز جهتی دشوار میداند. سهولت آن در وضوح وجود الهی وصعوبت آن درضعف عقول انسانی وعجز آن از درك حقایق امور است لیکن هر کس ارادهٔ وصول بحقیقتی کرد بدان خواهد رسید بدان شرط که درکارخود صابر وپای برجای باشد ومشکلات آنرا آسان گیرد. ما باید نفس خود را از اوهامی که از طریق حواس (که همواره مایهٔ اشتباه ، در ادراك معقولات صحیح میشوند) حاصل میگردد ، بر کنار داریم واین کار با مجاهدت بسیارهمراه است زیرا با مفارقت عادت ومخالفت با عامه دربسیاری از نظرهای آنان مقارن است. ابن مسکویه یکی از دلایل بارز توحید را اتفاق حکمای اوائل براین حقیقت میداند و گوید که همهٔ حکما مردم را بتوحید ولزوم عدل واقامهٔ سیاسات الهیه فرمان داده اند. ازدلایل ابن مسکویه دراثبات صانع حرکت است در موجودات و او ازحرکت شش چیز را

---

۱ ـ مخطوطات الموصل تألیف الدکتور داودالچلبی الموصلی . بغداد ۱۳۴۶ (۱۲۹۷ میلادی) ص ۳۰-۳۱

اراده کرده است : حرکةالکون ، حرکةالفساد ، حرکةالنمو ، حرکةالنقصان،حرکة الاستحاله ، النقلة . هرمتحرکی محتاج به محرکی غیرازخوداست ومحرك جمیع اشیاء باید غیرمتحرك باشد وتبدل وتغیر نپذیرد وآن صانع است که واحد است وجسم نیست وازلی است و وجود همهٔ اشیاء بدوست واو همهٔ آنها را از کتم عدم بوجود آورد .

ابن‌مسکویه درباب نفس گوید که آن جسم وعرض نیست وهمهٔموجودات‌حاضر وغائب ومعقول ومحسوس را درك میکند، باقی است وهیچگاه فنا نمی‌پذیرد.مراتب‌نفس سه است: نفس بهیمی که پست‌ترین‌مراتب‌نفس‌است،نفس سبعیه که‌درمرتبهٔوسط‌قراردارد نفس ناطقه که شریفترین مراتب نفس‌است . ازاین مراتب وقوای سه گانه ابن‌مسکویه بنفوس ثلاثه تعبیرمیکند.نفس حالتی‌از کمال‌دارد که‌ازآن بسعادت تعبیرمی کنندوحالتی ازنقصان که‌آنرا شقاوت مینامند · طریق تحصیل‌سعادت را ابن‌مسکویه‌در کتاب‌تهذیب اخلاق و کتاب‌السعادات یا کتاب ترتیب‌السعادات چنین‌توجیه میکند که‌هر کسی‌غایتی برای خود درنظرمی گیرد وبدان توجیه می کند وآنرا سعادتی‌برای خود میداند، برخی دنبال لذت وثروت میروند و گروهی درطلب صحت یا غلبه یا علم می‌ایستند وعلت این اختلاف آنست که مردم سعادت قصوی را درنظر نمی گیرند و گرنه همهٔ لذتها را رها می کردند ودرجست وجوی آن میرفتند · دسته‌یی از سعادتهاست که درانسان وحیوان عمومیت دارد ولی این دسته از سعادتها درحقیقت سعادتی برای مانیست زیرا در زمرهٔ کمالیات انسانی قرار ندارند ، اما آندسته که خاص انسان از جهت انسانیت اوست میتواند سعادت بمعنی واقعی خود نامیده شود منتهی این معنی برای همهٔ افراد آدمی عمومیت دارد . سعادتها که خاص انسان است برچند دسته میشوند دسته‌یی برای همهٔ افراد آدمی‌عمومیت دارد ودسته‌یی خاص انسان بمعنی واقعی خود است ودسته‌یی خاص الخاص‌است‌وآن‌عبارت‌ازسعادتی‌است که همهٔ سعادتها درطریق ترقی‌بدان منتهی میشوند وهمهٔ سعادتها درآن ونتیجهٔ آنست ودرحقیقت میتوان آنرا آخرین غرض وبالاترین کمال دانست ـ آن دسته از سعادات که بین انسان وحیوان عمومیت دارد عبارتست از خوردن و آشامیدن وانواع دیگر آسایشها واین را درحقیقت نمیتوان سعادت خواند

زیرا کمال آدمی وقصد نهائی ازخلقت اودرآن نیست . وآندسته که بین همهٔ افراد آدمی ازآن جهت که انسانند تعمیم دارد عبارتست ازصدور افعال براثر تفکر وتمییز و امثال آن واین معنی سعادتی است که برای هریك ازفرزندان آدم موجود است وهر کس میتواند بقدر بهرهٔ خوداز انسانیت ازآن نصیبی داشته باشد واین امرموهوب وفطری است واختلاف مراتب مردم نتیجهٔ کیفیت استفاده ازاین استعداد است . اماسعادت خاص انسان بمعنی واقعی خود سعادتی است که صاحب علم یاصناعت فاضله‌یی بدان میرسد ومردم بنابراختلاف درعلوم وصناعات بایکدیگر در این مقام اختلاف درجه دارند . برهرفرد ازآدمیانست که بحسب طبقه ومرتبهٔ خود سعادتی راکه خاص اوست بکامل ترین وجه وبالاترین حد امکان و تاآنجا که در توانایی اوست بدست آورد . اگرچه سعادات بسیار وازانواع مختلف است لیکن سعید واقعی آنست که جمیع اجزاء فلسفه راتحصیل کرده وهمهٔ صناعات را فهمیده وازحکمت بهرهٔ کامل برده باشد . کسی که بسعات قصوی رسیده باشد همواره شادمان وخرم ، گشاده آرزو ، امیدوار، ودارای آرامش قلب وآسوده خاطر است، بامور دنیا جز بمقدار کم توجه نمی کند، بامردمان درظاهر مناسبات ونزدیکی وارتباط دارد اماباطن او باآنان مباین است و اودر حقیقت بانفس خودسر گرم وبدان خوشدل است نه بغیرآن واین حال ملازم ویست وتغییر نمی‌پذیرد.

ابوالفرج بن الطیب(ص ۲۰۴-۲۰۶)

برسطر۱ ازصحفهٔ ۲۰۶ افزوده شود:

دیگر ازآثار موجوداو کتب ذیل را باید نام برد :

۱ - کتاب «فی العلم والمعجز» که درمباحث فلسفی ودینی عیسوی نوشت(۱) .

۲- رساله‌یی درتوبه که درجزو مجموعهٔ شماره ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست (۲) .

۳ - تفسیرمقولات ارسطوطالیس که نسخه‌یی ازآن بخط هبة‌الله بن المفضل بن

۱- بیست رساله فلسفی وجدلی ازمؤلفین مسیحی عرب ازقرن نهم تاقرن ۱۴ میلادی . تألیف سبات ، ص ۱۷۶-۱۷۹

۲ - فهرست کتاب خانهٔ ملی پاریس تألیف دواسلان ص۴۳ .

هبة‌الله المتطبب دردست است واودرروز جمعهٔ بیستم شعبان سال ۴۸۰ از کتابت این نسخه فراغت جست (۱) .

ابو الخیر بن الخمار (ص ۲۸۱)

برسطر ۱۸ ازصحیفهٔ ۲۸۱ افزوده شود :

نسخهٔ نفیس منطقیات ارسطو که در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۳۴۶ مضبوط است درحقیقت ازروی نسخهٔ بیست که ابو الخیر بادقت وافر گردآورده ومقابله وتصحیح کرده وحواشی متعددی بر آن افزوده است .

دراین مجموعه منطقیات ارسطو ومدخل فرفوریوس هریك بامقابلهٔ نسخ وتوضیحات کافی وتعلیقاتی ازابو بشرمتی ویحیی بن عدی وابو الخیر بن الخمار آمده است. ابن الخمار علاوه برآنکه ترجمه های عربی هر کتاب را بایکدیگر مقابله کرد، در بعضی موارد مراجعه بچند ترجمهٔ سریانی کتب منطقی ارسطو مانند ترجمه های حنین وثاوفیل واثالس راهم لازم دانست. تعلیقات ابن الخمار براین کتب گاه بسیار مفصل است وازمجموع آنها کتابی کامل بدست میآید وبرای اطلاع ازآنها رجوع شود بکتاب منطق ارسطو که با مقدمهٔ دکتر عبدالرحمن بدوی بسال های ۱۹۴۸ و۱۹۴۹ درقاهره چاپ شده است . دراین چاپ حواشی وتعلیقات ابو الخیر ومتی ویحیی درذیل صحایف آمده است .

۱ــ فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ٦ ص ۸۹ .

فهرست عام

اعلام تاریخی وجغرافیائی واماکن
واسامی کتب وفرق واقوام

۱ - فهرست اعلام تاریخی

آ

الف

ب

ث

ج

ر

ز

ژ

س

ش

غ

٢ - فهرست اسماء كتب ورسالات ومقالات

آ

الف

ث

ش

غ

ف

ق

۳ - فهرست اسامی قبایل و اقوام و فرق

۴- فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی

آ

الف

انتشارات دانشگاه تهران

عنوان	مؤلف
۱- وراثت (۱)	تالیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲- A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳- آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
۴- کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
۵- تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
۶- بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷- بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸- حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹- مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰- نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲- اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تالیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱۴- روش تجزیه	تأ » » علی اکبر پریمن
۱۵- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱۶- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸- راهنمای دانشگاه	—
۱۹- مقررات دانشگاه	—
۲۰- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	
۲۳- Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲۴- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲۵- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲۶- زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸- اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹- اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰- اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	» » »

۳۱- ریاضیات در شیمی — نگارش دکتر هورفر

۳۲- جنگل شناسی جلد اول — » مرحوم مهندس کریم ساعی

۳۳- اصول آموزش و پرورش — » دکتر محمد باقر هوشیار

۳۴- فیزیولژی گیاهی جلداول — » » اسمعیل زاهدی

۳۵- جبر و آنالیز — نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی

۳۶- گزارش سفر هند — » » غلامحسین صدیقی

۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی — » » پرویز ناتل خانلری

۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین — » » مهدی بهرامی

۳۹- واژه نامه طبری — » صادق کیا

۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی — » عیسی بهنام

۴۱- تاریخ اسلام — » دکتر فیاض

۴۲- جانورشناسی عمومی — » » فاطمی

۴۳- Les Connexions Normales — » » هشترودی

۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی — » دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی

۴۵- روان شناسی کودک — نگارش دکتر مهدی جلالی

۴۶- اصول شیمی پزشکی — » » آ. وارتانی

۴۷- ترجمه و شرح تبصرهٔ علامه جلداول — » زین العابدین ذوالمجدین

۴۸- اکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت — » دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی

۴۹- انگل شناسی — » » ناصر انصاری

۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط — » » افضلی پور

۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی — » احمد بیرشک

۵۲- درس اللغة والادب (۱) — » دکتر محمدی

۵۳- جانور شناسی سیستماتیک — » » آزرم

۵۴- پزشکی عملی — » » نجم آبادی

۵۵- روش تهیه مواد آلی — » » صفوی گلپایگانی

۵۶- مامائی — » » آهی

۵۷- فیزیولژی گیاهی جلددوم — » » زاهدی

۵۸- فلسفه آموزش و پرورش — » دکتر فتح الله امیر هوشمند

۵۹- شیمی تجزیه — » » علی اکبر پریمن

۶۰- شیمی عمومی — » مهندس سعیدی

۶۱- امیل — ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک زاده

۶۲- اصول علم اقتصاد — تألیف دکتر محمود کیهان

۶۳- مقاومت مصالح — » مهندس گوهریان

۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر — » مهندس میردامادی

۶۵- آسیب شناسی — » دکتر آرمین

عنوان	مؤلف
۶۶- مکانیک فیزیک	تألیف دکتر کمال جناب
۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	» » امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
۶۸- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹- درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱- شیمی آنالیتیک	» دکتر گاگیک
۷۲- اقتصاد جلد اول	» » علی اصغر پورهمایون
۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴- راهنمای دانشگاه	—
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸- تئوری سینتیک گازها	» دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
۸۱- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵- دینامیک گازها	» دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی در اسلام	» محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
۹۰- میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۹۱- میزراه جلد اول	» » حسین گلاژ
۹۲- » » دوم	» » » »
۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی- دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
۹۶- » » (۴) - رگ شناسی	» » » » »
۹۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی جلد اول	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
۹۹- جبر و آنالیز	» » » »
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	» » بیانی

عنوان	مؤلف
۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیک» جلداول	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشهٔ
۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- اکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - اوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴- چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیک	» » بازرگان
۱۲۶- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱- امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲- درس اللغة والادب (۳)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴- تک یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶- عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی

عنوان	مؤلف
۱۳۸ـ مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹ـ روان‌شناسی (از لحاظ تربیت)	« علی اکبر سیاسی
۱۴۰ـ ترمودینامیک (۱)	« مهندس بازرگان
۱۴۱ـ بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲ـ زمین شناسی	« « یدالله سحابی
۱۴۳ـ مکانیک عمومی	« « مجتبی ریاضی
۱۴۴ـ فیزیولوژی جلد اول	« « کاتوزیان
۱۴۵ـ کالبدشناسی و فیزیولوژی	« « نصرالله نیک نفس
۱۴۶ـ تاریخ تمدن ساسانی جلد اول	« سعید نفیسی
۱۴۷ـ کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	« دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس
۱۴۸ـ کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	« « « «
۱۴۹ـ کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	« « « «
۱۵۰ـ هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱ـ اندام‌شناسی گیاهان	« « پارسا
۱۵۲ـ چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳ـ بهداشت شهری	« « اعتمادیان
۱۵۴ـ انشاء انگلیسی	« بازارگادی
۱۵۵ـ شیمی آلی (ارگانیک) (۲)	« دکتر شیخ
۱۵۶ـ آسیب شناسی (کانگلیون استلر)	« « آرمین
۱۵۷ـ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله صفا
۱۵۸ـ تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی اصغر حکمت
۱۵۹ـ حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰ـ نشانه‌شناسی (علم العلامات) جلد اول	« دکتر محمدحسین میمندی‌نژاد
۱۶۱ـ نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱۶۲ـ آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳ـ احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴ـ الکتریسته صنعتی	« « محمد مظفری زنگنه
۱۶۵ـ آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶ـ اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)	« « علی اصغر پورهمایون
۱۶۷ـ فیزیک (تابش)	« « روشن
۱۶۸ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹ـ « « « « « (جلد سوم ـ قسمت اول)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۷۰ـ رساله بود و نمود	« محمود شهابی
۱۷۱ـ زندگانی شاه عباس اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲ـ تاریخ بیهقی (جلد سوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳ـ فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه	« « «

عنوان	مؤلف
۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	« مرحوم زیرک‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم - قسمت دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان‌شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹۲- حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «
۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول)	« « توسلی
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱- استخوان‌شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳- علم‌النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴- قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰۷- مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری
۲۰۸- عیون الحکمه	از ابن‌سینا - چاپ عکسی

عنوان	مؤلف
۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق مدنی	« سیدحسن امامی
۲۱۴- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵- مکانیک استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۸- گروه بندی و انتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
۲۲۳- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیک عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال «غده فوق کلیوی»	« « آرمین
۲۲۸- اصول الصرف	« علی اکبر شهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکتر علی کنی
۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۱)	« آقای سید محمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« « ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا

عنوان	نگارنده
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولوژی گل و رده بندی تک لپه ایها	« « زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابائی
۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش ور
۲۶۴- انگل شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (در عهد شاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی
۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب ـ دکتر بازرگان
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب ـ دکتر میمندی نژاد

عنوان	مؤلف
۲۷۷- مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها	« « فرج‌الله شفا
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکها)	« « عزت‌الله خبیری
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیك	« « محمد درویش
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)	« « پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی	« آقای فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیك	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« محمود نجم‌آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)	« « یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم)	تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن - سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷- Sur les espaces de Riemann	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸- فصول خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰- الرسالة المعینیة	« « «
۳۰۱- آغاز و انجام	« ایرج افشار
۳۰۲- رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم	« « «
۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر	« « «
۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری	« جلال‌الدین همائی
۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷- رساله بیست باب در معرفت اسطرلاب	« مدرس رضوی
۳۰۸- مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	« « «
۳۰۹- سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی	« محمد مدرسی (زنجانی)
۳۱۰- فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) کتاب هفتم	« دکتر روشن
۳۱۱- رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی	بکوشش اکبر دانا سرشت

۳۱۲ - آلرژی بیماریهای ناشی از آن	تألیف دکتر هادوی
۳۱۳ - راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ	—
۳۱٤ - احوال و آثار محمد بن جریر طبری	تألیف آقای علی اکبر شهابی
۳۱۵ - مکانیک سینماتیک	» دکتر احمد وزیری
۳۱٦ - مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	» دکتر مهدی جلالی
۳۱۷ - دامپروری (جلد دوم)	» « تقی بهرامی
۳۱۸ - تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	» « ابوالحسن شیخ
۳۱۹ - جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)	» » عزیزی
۳۲۰ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترک انسان ودام)	» » میمندی نژاد
۳۲۱ - اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف دکتر افضلی پور
۳۲۲ - رده بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	» » زاهدی
۳۲۳ - قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال	» » جزایری
۳۲٤ - کالبدشناسی انسانی (۱) سروگردن (توصیفی - موضعی - طرز تشریح)	» » منوچهر حکیم و » » سیدحسین گنج بخش
۳۲۵ - ایمنی شناسی (جلد اول)	» » میردامادی
۳۲٦ - حکمت الهی عام وخاص (تجدید چاپ)	» آقای مهدی الهی قمشه‌ای
۳۲۷ - اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱)	» دکتر محمدعلی مولوی
۳۲۸ - اصول استخراج معادن	» مهندس محمودی
۳۲۹ - مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی	جمع آوری دکتر کی نیا
۳۳۰ - شلیمر	دانشکده پزشکی
۳۳۱ - تجزیه ادرار	مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی
۳۳۲ - جراحی فك وصورت	تألیف دکتر حسین مهدوی
۳۳۳ - فلسفه آموزش وپرورش	» » امیرهوشمند
۳۳٤ - اکوستیك (۲) صوت	» » اسماعیل بیگی
۳۳۵ - الکتریسته صنعتی (جلداول چاپ دوم)	» مهندس زنگنه
۳۳٦ - سالنامه دانشگاه	—
۳۳۷ - فیزیك جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیك	» دکتر روشن
۳۳۸ - تاریخ اسلام (چاپ دوم)	» » فیاض
۳۳۹ - هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» » وحدتی
۳٤۰ - آداب اللغة العربیة وتاریخها (۱)	» » محمد محمدی
۳٤۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
۳٤۲ - جوامع الحکایات	» » محمد معین
۳٤۳ - شیمی تحلیلی	» مهندس قاسمی
۳٤٤ - ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیا
۳٤۵ - دفتر دانش وادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳٤٦ - حقوق مدنی (جلداول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی

۳۴۷ - نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکتر سپهبدی
۳۴۸ - آب شناسی هیدرولوژی	تألیف دکتر جنیدی
۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱)	» » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ - هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
۳۵۱ - اصول الصرف	» علی اکبر شهابی
۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)	» دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ - سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی - دکتر سیمجور
۳۵۴ - کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ - بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
۳۵۸ - بیماریهای مغز و روان (۳)	» حسین رضاعی
۳۵۹ - آئین دادرسی در اسلام (تجدیدچاپ)	آقای محمد سنگلجی
۳۶۰ - تقریرات اصول	» محمود شهابی
۳۶۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ - عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
۳۶۳ - بی‌حسی‌های ناحیه‌ای در دندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
۳۶٤ - چشم و بیماریهای آن	» » باستان
۳۶۵ - هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکار پارسی
۳۶۶ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
۳۶۷ - پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم آبادی
۳۶۸ - اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
۳۶۹ - پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ - جراحی عملی دهان و دندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)	» » محمود سیاسی
۳۷۲ - مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	—
۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
۳۷٤ - المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ - جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
۳۷۶ - تاریخ دیپلوماسی عمومی	تألیف دکتر محسن عزیزی
Textes Français - ۳۷۷	» بانو نفیسی
۳۷۸ - شیمی فیزیك (جلد دوم)	» دکتر علی اکبر توسلی
۳۷۹ - زیباشناسی	» آقای علینقی وزیری
۳۸۰ - بیماریهای مشترك انسان و دام	» دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ - فرزان تن و روان	» » بصیر
۳۸۲ - بهبود نسل بشر	» » محمد علی مولو
۳۸۳ - یادداشتهای قزوینی (۳)	ایرج افشار
۳۸٤ - گویش آشتیان	تألیف دکتر صادق کیا

عنوان	نگارش
۳۸۵ – کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه وقلب وریه)	نگارش دکتر نعمت‌الله کیهانی
۳۸۶ – ایران بعد از اسلام	» عباس خلیلی
۳۸۷ – تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم)	» دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ – آرگلو نیاتها (۱) سرخس‌ها	» » خبیری
۳۸۹ – شیمی صنعتی (جلد اول)	» » رادفر
۳۹۰ – فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول)	» » روشن
۳۹۱ – مبادی علم هوا شناسی	» » احمد سعادت
۳۹۲ – منطق و روش شناسی	» » علی اکبر سیاسی
۳۹۳ – الکترونیك (جلد اول)	» » رحیمی قاجار
۳۹۴ – فرهنگ غفاری (جلد دوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ – حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم)	» محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹۶ – گنج جواهر دانش (٤)	» حسن آل طه
۳۹۷ – فن کالبد گشائی وآسیب شناسی	» دکتر محمدکار
۳۹۸ – فرهنگ غفاری (جلد سوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۹ – مزدا پرستی در ایران قدیم	» دکتر ذبیح‌الله صفا
٤۰۰ – اصول روشهای ریاضی آمار	» » افضلی پور
٤۰۱ – تاریخ مصر قدیم (جلد دوم)	» » دکتراحمدبهمنش
٤۰۲ – عددمن بلغاء ایران فی اللغة	» قاسم تویسرگانی
٤۰۳ – علم اخلاق (نظری وعملی)	» دکتر علی اکبر سیاسی
٤۰٤ – ادوارفقه (جلددوم)	» آقای محمودشهابی
٤۰۵ – جراحی عملی دهان‌ودندان (جلددوم)	» دکتر کاظم سیمجور
٤۰٦ – فیزیولژی بالینی	» » گیتی
٤۰۷ – سهم الارث	» نصراصفهانی
٤۰۸ – جبر آنالیز	» دکترمحمدعلی مجتهدی
٤۰۹ – هوا شناسی (جلد اول)	» » محمد منجمی
٤۱۰ – بیماریهای درونی (جلدسوم)	» » میمندی نژاد
٤۱۱ – مبانی فلسفه	» » علی‌اکبر سیاسی
٤۱۲ – فرهنگ غفاری (جلد چهارم)	» مهندس‌امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ – هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» دکتراحمد سادات عقیلی
٤۱٤ – کالبد شناسی (عضله‌شناسی مقایسه‌ای) (جلدپنجم)	» » میر بابائی
٤۱۵ – سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦-۱۳۳۵	–
٤۱٦ – یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی	نگارش دکتر صفا
٤۱۷ – تئوریهای اساسی ژنتیك	» » آزرم
٤۱۸ – فولاد وعملیات حرارتی آن	» مهندس هوشنگ خسرویار
٤۱۹ – تأسیسات آبی	» مهندس عبدالله ریاضی

۴۲۰ - بیماریهای اعصاب (جلد نخست)	نگارش دکتر صادق صبا
۴۲۱ - مکانیک عمومی (جلد دوم)	» دکتر مجتبی ریاضی
۴۲۲ - صنایع شیمی معدنی (جلد اول)	» مهندس مرتضی قاسمی
۴۲۳ - مکانیک استدلالی	» پرفسور تقی فاطمی
۴۲۴ - تاریخ فرهنگ ایران	» دکتر عیسی صدیق
۴۲۵ - شرح تبصره آیة الله علامهٔ حلی (جلد اول)	» زین العابدین ذوالمجدین
۴۲۶ - حکیم ازرقی هروی	بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی